

تاجیکان

در قرن بیستم

مستم ایوب زک

مترجمان و ناشران: مرکز تحقیقاتی

تاجیکان

در قرن بیستم

تألیف از: سلیم ایوبزاد

برگردان و تلخیص از: ن. کاویانی

ویراستار و مفسر: پرفسور ایرج بشیری

شناسنامه:

تاجیکان در قرن بیستم

تألیف از: سلیم ایوبزاد

برگردان و تلخیص از: ن. کاویانی

ویراستار و مفسر: پرفسور ایرج بشیری

نشر نیما - آلمان

چاپ اول - ۱۳۸۵ - ۲۰۰۶

ISBN: ۳-۹۳۷۶۸-۰۷-۶

Nima Verlag

Lindenallee 75

45127 Essen - Germany

Tel.: +4920120868

Fax.: +4920120869

www.nimabook.com

nimabook@gmx.de

فهرست

عنوان

سخن مؤلف

سخن برگرداننده

مقدمه ویراستار

اشتراک کنندگان بحث‌ها

فصل اول: روسیه آسیای میانه را اشغال کرد

فصل دوم: ظهور معارف پروران و جدیدی‌ها

فصل سوم: رقابت سرمایه؛ وضع اقتصادی در آسیای میانه

فصل چهارم: سرکوب جدیدی‌ها و دگراندیشان

فصل پنجم: اتحاد راه نجات

فصل ششم: تأسیس حزب کمونیست بخارا

فصل هفتم: شکست امارت؛ حمله بلشویک‌ها به بخارا و اشغال آن

فصل هشتم: تأسیس جمهوری بخارا

فصل نهم: باسماچیان کی بودند؟

فصل دهم: طرح مرزبندی ملی آسیای میانه

فصل یازدهم: آغاز مرزبندی ملی در آسیای میانه

فصل دوازدهم: دولت بدون پایتخت؛ مسأله بخارا و سمرقند

فصل سیزدهم: زبان مادری و الفبای لاتین؛ صدرالدین عینی و

خودشناسی تاجیکان

فصل چهاردهم: گذار به الفبای لاتین؛ بعد از لاتین الفبای کرلیک

فصل پانزدهم: عصر لاهوتی؛ تشکیل مدنیت سوسیالیستی

فصل شانزدهم: طبقه‌بندی جدید اجتماعی در آسیای میانه؛ کارگران، دهقانان و روشنفکران

فصل هفدهم: حکومت یوسف استالین و گسترش پیگرد

فصل هیجدهم: سرنوشت ادیبان و آموزگاران تاجیک

فصل نوزدهم: تاجیکستان در دوره جنگ جهانی دوم

فصل بیستم: تاجیکستان بعد از جنگ

فصل بیست و یکم: آسیا، آفریقا و میرزا تورسون‌زاده

فصل بیست و دوم: فرجام ناهنگام رهبر اصلاحات

فصل بیست و سوم: تربیت انسان نوین شوروی

فصل بیست و چهارم: اعتراض جوانان به روسی‌سازی

فصل بیست و پنجم: آزادی در چهارچوب کمونیسم

فصل بیست و ششم: سوسیالیسم مترقی

فصل بیست و هفتم: آغاز باز سازی

فصل بیست و هشتم: مقام دولتی زبان تاجیکی

فصل بیست و نهم: فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال تاجیکستان

فصل سی‌ام: کشمکش حزب اسلامی و کمونیست بر سر قدرت

سخن آخر مؤلف: تاجیکان در آستانه قرن بیست و یکم

سالنامه ۱۹۹۱-۲۰۰۱

گاهنامه رویدادهای مهم تاریخی؛ از سال ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰

فهرست منابع

سخن مؤلف

کتاب حاضر، که شما خواننده عزیز لطف کردید و به دست گرفتید، دیدار دیرانتظار شماس‌ت با ده‌ها چهره‌ی سرشناس تاجیکستان که از شرکت کنندگان یا شاهدان ماجراهای سده بیستم در این کشور کوچک بوده‌اند. این کتاب بر مبنای کتاب "صد رنگ صد سال: تاجیکان در قرن بیستم" که در سال ۲۰۰۲ با حروف کرلیک در شهر پراگ نشر گردیده، آماده شده است. به طور کلی، می‌توان گفت که این کتاب نوی است که با محبت و خدمت استادان ارجمند بازنویسی شده و برای اولین بار با الفبای فارسی، که در تاجیکستان به آن الفبای نیاکان گفته می‌شود، از چاپ در می‌آید.

اندیشه تهیه چنین اثر با توجه به سرنوشت امروزی تاجیکان چه در تاجیکستان و افغانستان و چه در ازبکستان و ترکمنستان یا چین و روسیه منشاء گرفته و هدف آن، از یک طرف نگاهی به دیروز است، با ریشه جوئی بحران‌های امروزه و از طرف دیگر تمرکز بیشتر بر افکار سیاسی و اجتماعی مردم تاجیک، آن هم عمدتاً در بخارا، سمرقند و تاجیکستان معاصر که تجربه دولت‌سازی و حفظ دولرداری را در قرن بیستم از سر گذرانده اند. این نکته قابل یاد اوری است که به این اثرباید بیشتر به عنوان یک پژوهش ژورنالیستی و کوششی در گردآوری تاریخچه‌های شفاهی نظر افکند تا به عنوان یک سلسله تحقیقات موشکافانه و اکادمیکی در تاریخ گذشته تاجیکان. بنابراین، شاید همچون یک تجربه آغازین این اثر از نواقص عاری نباشد. اما در پهلوی نقص، برتری‌های خاصی هم دارد که از آن جمله است روایت شاهدان حال، که با گذشت ایام جهان فانی را ترک کرده، ولی یاد بودهای خود را چون گنجی شایگان برای ما به ودیعه گذاشته‌اند. باعث دریغ و افسوس است که عبدالقادر خالقزاده، یکی از اولین بازنویسان تاریخ حقیقی تاجیکان در آغاز دهه نودهم قرن بیستم و خاتم بوری نسا بردی یوا، استاد و مشاور نگارنده‌ی کتاب پیش از نشر آن، دنیا فانی را پدرود گفتند.

شکر می‌گذارم که با کمک و همدستی برادروار استادان ایرج بشیری و نجم‌الدین کاویانی، یکی از ایران دیگری از افغانستان، این دیدار تاجیکان تاجیکستان با عالم پهناور فارسی زبانان میسر می‌شود. بدون زحمت استاد کاویانی، که نه تنها متن کتاب را به الفبای نیاکان و در سبکی قابل فهم برای هر فارسی زبان برگردان و تلخیص کرده‌اند و با علاوه‌های به موقع و توضیحات کارگر به این نوشته عمق و وسعت بیشتر داده‌اند و بدون مشقت استاد ایرج بشیری، که از نخستین روز در صدر این برنامه بوده‌اند و نه تنها ویراستار بلکه هم مؤلف آن می‌باشند، این دیدار دل‌انگیز شاید هرگز به وقوع نمی‌پیوست.

سلیم ایوب زاد

مارس ۲۰۰۶

پراگ

سخن برگرداننده

"تاجیکان در قرن بیستم"، مجموعه‌ای است از برنامه‌های بخش تاجیکی رادیوی آزادی که به وسیله سلیم ایوب‌زاد، روزنامه‌نگار و پژوهشگر شناخته‌شده تاجیک تألیف و توسط پرفسور ایرج بشیری، استاد دانشگاه مینه سوتای ایالات متحده آمریکا ویرایش گردیده. این مجموعه در طی سی و یک برنامه، در آخرین سال قرن بیستم پخش شده است. سه سال بعد این مجموعه با برخی اضافات و تعدادی از عکس‌های از آن روزگار به حروف کرلیک (روسی) و باز با ویراستاری ایرج بشیری، در شهر پراگ چاپ و منتشر گردیده است. در این مجموعه بطور کل تصویر شفاهی از رویدادهای قرن بیستم از امارت بخارا تا پیدایش تاجیکستان صاحب استقلال ترسیم شده است.

در پایان کتاب "سالنامه ۲۰۰۱ - ۱۹۹۱" تاجیکستان به وسیله گلبهار مرادی، روزنامه‌نگار تاجیک با حروف کرلیک و گاهنامه رویدادهای تاریخی افغانستان، آسیای میانه و ایران در قرن بیستم توسط پرفسور ایرج بشیری به زبان انگلیسی ارائه گردیده است. این گاهنامه تاریخی که مهم‌ترین رویدادهای تاریخی منطقه را در بر می‌گیرد، یکی از ویژگی‌های برجسته کتاب است.

در آغاز کتاب نام و وظیفه شرکت کنندگان بحث‌ها که عمدتاً پژوهشگران و تاریخ‌نگاران نامدار تاجیکستان هستند و همچنین شاهدان عینی رویدادها همراه با منابع استفاده شده، آورده شده است.

فصل‌های کتاب براساس تاریخ تحولات سیاسی و فرهنگی امارت بخارا و جمهوری تاجیکستان بر محور سندهای مهم تاریخی و رویدادهایی که در همان برهه زمانی قرن بیستم شاخص بوده است، تقسیم بندی گردیده است. تحولات سیاسی و فرهنگی قرن بیستم در تاریخ معاصر آسیای میانه (تاجیکستان)، ایران و افغانستان بسیار تند و کثیرالجواب بوده است، تا آنجائیکه این کشورها بارها به کانون‌های داغ کشمکش‌ها و رقابت‌های قدرت‌های بزرگ مبدل گردیده‌اند و در این میان فارسی‌زبانان و از جمله تاجیکان متحمل زیان‌های فروانی شده‌اند. اما استبداد حاکم و عدم دسترسی به اسناد و مدارک عمدتاً مانع آن شده است که از یکسو نیت و اهداف کشمکش‌های قدرت‌های بزرگ در منطقه همراه با کارنامه حکومت‌ها و از سوی دیگر تحولات فکری - سیاسی و اقتصادی - اجتماعی مردمان منطقه مورد پژوهش‌های تاریخی به میزان وسیع قرار گیرد. از این‌رو نگرشی توأم با شک، تردید و تنقید به تاریخ معاصر "تاجیکان" و نگاه تازه‌ای به رویدادهای تاریخی قرن بیستم کاری بی‌نهایت ضروری، مبرم و سودمند است.

در کتاب "تاجیکان در قرن بیستم" کارنامه و زمانه تاجیکان بخارا، سمرقند، خجند، . . . و به ویژه بخارای شرقی (جمهوری تاجیکستان) در قرن بیستم به دست بازنگری، بررسی و کند و کاو قرار گرفته است. این امر براساس اسناد سر به مهر بایگانی‌های دولتی اتحاد شوروی سابق که اکنون باز شده‌اند و همچنان آرشیوهای شخصی، گفتگو با پژوهشگران نامبردار تاریخ تاجیکستان و چشم‌دیدها و خاطرات شرکت کنندگان و شاهدان عینی رویدادها که هنوز زنده اند، صورت پذیرفته است. در بسیاری از موارد رویدادهای تاریخی از دیدگاه‌های متفاوت روایت و تفسیر شده است.

بافت کتاب ترکیب جالبی از تاریخ کتبی و شفاهی است که با ارائه‌ی اسناد، تفسیرها، برداشتها و نگاه‌های متفاوت از رویدادهای قرن بیستم تاجیکستان اوضاع جمهوری را با بیان ساده و شیوا بازتاب می‌دهد. آشنائی مؤلف با رویدادهای قرن بیستم منطقه و بهره برداری از بایگانی‌های اتحاد شوروی همراه با بیان ساده و بافت در هم تنیده رویدادها اثر را جذاب و خوش‌خوان ساخته است و برای آشنائی به تاریخ تاجیکان فرارود (ماوراءالنهر)^۱ در قرن بیستم اثری مناسب است.

شوربختانه باید گفت که بسیاری از فارسی‌زبانان بنابر دلایل مختلف از تاریخ پراشوب آسیای میانه از جمله از کارنامه و زمانه هم‌زبانان خود در فرارود به ویژه در قرن بیستم چندان آگاهی ندارند. علت آن در این است که در قرن

^۱. ماوراءالنهر نامی است که عرب‌ها بعد از استیلا بر سرزمین‌های راست آمودریا بر این مناطق به جای "فرارود" دادند. فرارود بخشی از خراسان زمین را در بر می‌گرفت که امروز جزء منطقه‌ی است که به نام آسیای میانه یاد می‌شود.

شانزدهم میلادی ترک‌های جغتائی سنی‌مذهب در آسیای‌میانه حاکم شدند و صفویان در ایران به مذهب شیعه رسمیت بخشیدند و در پی آن جنگ‌های طولانی که متأثر از مسائل ملی و مذهبی بود، رابطه رسمی ایران و آسیای‌میانه را سست گردانید و چندی بعد (۱۷۴۷) در بخش‌هایی از خراسان حاکمیت بدست پشتون‌های درانی افتاد. در نیمه اول قرن نوزده (۱۸۲۹) شاه شجاع به وسیله‌ی انگلیس‌ها به قدرت رسید و سلطنت کابل تحت‌الحمایه‌ی انگلیس‌ها قرار گرفت و در نیمه دوم قرن نوزده (۱۸۶۸) مظفرالدین منغیت، امیر بخارا به روس‌ها تسلیم شد و امارت بخارا تحت‌الحمایه روس‌ها درآمد. بدین ترتیب فارسی‌زبانان در قلمروهای سیاسی جداگانه که با هم چندان ارتباطی نداشتند، تقسیم شدند.

به گواهی تاریخ در سراسر دو قرن اخیر علاوه بر گروه‌های نفاق‌انگیز درونی این مرزوبوم‌ها استعمار انگلیس و روس بنابر منافع خویش پیوسته سعی کرده‌اند که نه تنها این دوری را بین فارسی‌زبانان نگه دارند، بلکه آن را در عمق و پهنا بیشتر سازند، مرزهای سیاسی را در قلمرو فرهنگی و زبانی وارد کنند و مانع تفاهم و یکدلی بین آنان گردند. از این‌رو سوگمندانه باید اذعان کرد که بسیاری از فارسی‌زبانان آگاهی ندارند که بر زبان فارسی و فرهنگ تاجیکان در آسیای‌میانه به ویژه در این صد سال اخیر چه گذشته است. از جمله اینکه بلشویک‌ها الفبای زبان فارسی را به روسی (کریلیک) تبدیل کردند و پان ترکیست‌ها سخن گفتن به فارسی (دری) را در بخارا در زادگاه زبان دری نه تنها منع کردند بلکه "متخلفین" را به پرداخت جریمه وادار نمودند و در فرجام هردو متفقاً تاجیکان را با شیوه‌ی "تبرتقسیم" خلاف اراده‌ی آنها در سرزمین‌های گوناگون تقسیم کردند، آنها را از مراکز مهم تاریخی، سیاسی و فرهنگی شان بخارا، سمرقند، و . . . محروم ساختند و پایتخت تاجیکستان امروزی (بخارای شرقی) را در روستای گمنام "دوشنبه" تعیین نمودند. بسیاری از فارسی‌زبانان نمی‌دانند که تاجیک‌های فراود چه روزگار دشواری را در دوران استبداد و ترور استالین و روسی‌سازی (روسیفیکاتسیه) نیکیتا خروشچف و لیونید برژنف رهبران آنوقت اتحاد شوروی پشت سر گذاشتند و تاجیکان آسیای‌میانه فرهنگ و ادب، سنن باستانی و زبان خویش را به چه بهائی پاسداری کردند و آنها چه دست‌آوردهائی در عرصه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارند. . . . اما آنچه تاریخ‌شناسی شوروی در این زمینه منتشر کرده عمدتاً متأثر از جهت‌گیری‌های سیاسی و منافع مسکو بوده است. از این‌رو تاریخ کارنامه و زمانه تاجیکان به بازنگری نیاز دارد.

سلیم ایوب‌زاد، مؤلف کتاب **"تاجیکان در قرن بیستم"** محبت نمودند و یک نسخه از کتاب را برایم فرستادند. هنگامی که من کتاب را خواندم، آن را جذاب و سرشار از نگرش تازه به رویدادهای تاریخی یافتم، حیف آمد که جمعیت وسیع فارسی‌زبانان بنابر عدم آشنائی با حروف کریلیک، نتوانند آن را بخوانند. از این‌رو تصمیم بر آن شد که آن را به "الفبای نیاگان" یعنی فارسی برگردانم و با درنظرگرفتن حجم کتاب فشرده‌ی آن را به خواننده‌ی فارسی‌زبان ارائه کنم. هنگام برگردان، بازنویسی و خلاصه‌سازی کتاب نهایت سعی به کار رفته است که از یکسو محتوی اصل متن و حتی ساختارهای زبانی محفوظ باقی بماند و از سوی دیگر متن و زبان آن برای گروه گسترده‌ی فارسی‌زبانان قابل فهم باشد و در درک متن با مشکل روبرو نشوند. مزید بر آن برای توضیح بیشتر برخی از مسائل تکمیلیهائی درپای‌نویس اضافه نمودم. پرفسور ایرج بشیری، محبت کردند، جمع بست هرفصل کتاب را نوشتند، همچنین ویراستاری کتاب را با دقت تمام انجام دادند و پیشگفتاری نیز بر آن نوشتند.

از آنجائیکه کتاب نخست به شکل برنامه‌های گفتاری پخش شده است، سعی گردیده است که تا آنجا که در درک متن برای طیف وسیع فارسی‌زبانان خللی وارد نکند، سبک گفتاری و گویش‌های آن اعم از بخارائی، سمرقندی، کولابی، خجندی و بدخشی که مسلماً همه آنها جزئی از گویش‌های زبان فارسی می‌باشند، حفظ شود.

برگردان کتاب "تاجیکان در قرن بیستم" ابتداء در فصلنامه‌ی "آریانا - برون مرزی"² از شماره‌ی بهار ۱۳۸۲ تا شماره‌ی زمستانی ۱۳۸۳ منتشر گردید و با استقبال گرم خوانندگان روبرو شد. اینک این مجموعه همراه با تلخیص برگردان "سالنامه ۲۰۰۱ - ۱۹۹۱" و "گاهنامه رویدادهای مهم تاریخی امارت بخارا و تاجیکستان در قرن بیست" در یک مجلد به شکل کتاب در اختیار شما خواننده‌ی گرامی قرار دارد. متن اخیر برگردان قبل از چاپ توسط سلیم ایوب‌زاد، مؤلف کتاب خوانده شده و مقدمه بر آن نگاشته اند.

در این اثر تحول افکار سیاسی و اجتماعی تاجیکان با همه فراز و نشیب‌های آن در قرن بیستم در آسیای میانه و عمدتاً بخارای شرقی (تاجیکستان) به صورت اجمال روایت و تفسیر شده است که به باور من از یکسو در امر روشن ساختن زوایای تاریخ تاریخ آسیای میانه، زندگی و مبارزه تاجیکان کمک می‌کند و از سوی دیگر در امر ارتقاء هوشیاری سیاسی و آگاهی ملی تاجیکان و پاسداران فرهنگ باستانی، سنن تاریخی و زبان فارسی از گزند روزگار ممد واقع خواهد شد و تجربه کارنامه و زمانه آنها توشه‌ی راه آینده نیز خواهد بود. مختصر اینکه گذشته چراغ راه آینده است و فردای هر ملتی بر دیروزش استوار است و دیروز هر ملتی سازنده‌ی هویت و بیانگر ریشه‌ی تاریخی آن ملت است.

محمد جان شکوری یکی از چهره‌های شناخته‌شده تاجیکستان تأکید دارد که "امروز برای ملت تاجیک دانستن تاریخ اهمیت بزرگ دارد، . . . راه نو تاریخ را از جمع‌بست تجربه‌های گذشته تاریخ می‌توان معین کرد. نخست دوره‌های تاریخ گذشته را جمع‌بندی کنیم . . . تا اینکه راه فردای خود را معین کنیم."

تاجیکان، براساس کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسان مردمان اصلی و بومی سرزمین‌های آریانی کهن، خراسان کبیر³ و فرارود باستانی هستند. "تاجیکان از زمان‌های قدیم که به بیش از شش هزار سال می‌رسد، در این سرزمین زندگی می‌کنند."⁴ ولادیمیر بارتولد، خاورشناس شناخته‌شده روس می‌نویسد که: "مطالعات ما در باب تاریخ آسیای میانه نشان می‌دهد که مردم بومی آنجا آریانی بوده اند"⁵ و "تاجیک‌ها نماینده‌ی یکی از قدیمی‌ترین تمدن‌های آسیای میانه هستند و قبل از ظهور ترکان در این ناحیه زندگی می‌کردند... تاجیک‌ها در مناطق آسیای میانه، افغانستان، خراسان بزرگ و ماوراءالنهر سکونت داشته و دارند"⁶

بر پایه پژوهش‌های پرفسور عبدالاحمد جاوید "یکی از قوم‌های اصیل و بومی آریانیان باستان، خراسان عهد اسلامی و افغانستان امروزی تاجیک‌ها هستند."⁷ میرمحمد صدیق فرهنگ در همین راستا تأکید دارد که: "در هنگام گشوده شدن خراسان بدست مسلمانان [اعراب] بخش بزرگ ساکنان از این سرزمین را تاجیک‌ها تشکیل می‌دادند."⁸

². "آریانا برون مرزی"، فصلنامه‌ای است شامل پژوهش‌های تاریخی، فرهنگی، ادبی و اجتماعی که از طرف شورای فرهنگی افغانستان در کشور سوئد به مدیریت پروفیسور رسول رهین منتشر می‌شود.

³. در این نوشته هر جا سخن از خراسان می‌رود، مراد خراسان بزرگ و باستان است که بلخ، هرات، نیشاپور و مرو از زمره استان‌های بزرگ آن بود که خاک‌های افغانستان کنونی، بخش‌های خاوری ایران امروز، صحرای ترکمن تا کنارهای رود جیحون را در بر می‌گرفت.

⁴. سعدی‌زاده، سعید، "از تاریخ سیاسی تاجیکان افغانستان"، از کتاب "تاجیکان، آریانی‌ها و فلات ایران"، مؤلف میرزا شکورزاده، ۱۳۸۰، تهران، ص ۲۹۱

⁵. بارتولد، ولادیمیر، "در باره فرهنگ آریانی‌های آسیای میانه" از کتاب "تاجیکان، آریانی‌ها و فلات ایران"، مؤلف میرزا شکورزاده، ۱۳۸۰، تهران، ص ۱۷.

⁶. میراحمدی، مریم، "قوم تاجیک و فرهنگ تاجیکی در آسیای میانه"، از کتاب "تاجیکان در مسیر تاریخ"، گردآورنده، میرزا شکورزاده، ۱۳۷۳، تهران، ص ۲۳۸

⁷. جاوید، عبدالاحمد، "سخنی چند در باره تاجیک‌ها"، شماره اول، سال دوم، فصلنامه "آریانا برون مرزی"، ۱۳۷۹، ص ۴

⁸. فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ویرجینا، ۱۳۶۷، ج. ۱ ص ۱۴

تاجیکان آریائی هستند و دارای تمدن و فرهنگ چندین هزار ساله می‌باشند که گنجینه‌های فکری و معنوی آنها در مراحل مختلف به زبان‌ها و گویش‌های گوناگون نگارش یافته است. آریانای کهن به عنوان میهن تاریخی تاجیکان خاستگاه آئین باستانی مهر یا میترا که در هزاره دوم و سوم قبل از میلاد ظهور کرد، بوده است. همچنین آئین زرتشت و "اوستا" (کتاب زرتشتیان) که بر محور سه اصل؛ پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک استوار است، ششصد سال قبل از میلاد در همین دیار (بلخ) شکل گرفته است. البته این مرزوبوم نه تنها خاستگاه آئین‌های میترا و زرتشت بلکه زادگاه اصلی اساطیر و حماسه‌های "شاهنامه"ی فردوسی بزرگ نیز می‌باشد و اساساً رویدادهای "شاهنامه" در همین سرزمین اتفاق افتاده است.

گستره مرزوبوم تاجیکان از پنج هزار سال به اینسو در شاهراه تردد خلق‌ها و تمدن‌ها و همچنین در گره گاه آمیزش و رویارویی فرهنگ‌ها قرار داشته است و آنها در درازنای گستره تاریخ و فرهنگ، تمدن و هنر هرچه گرانبها و انسانی بوده است، پذیرفته‌اند و همزمان هویت فرهنگی و زبانی‌شان را نیز پاسداری کرده‌اند. به گواهی تاریخ دست‌آوردهای فرهنگی و کارنامه‌های علمی تاجیکان قرن‌ها پیش مرزهای ملی را در نور دیده و در بستر فرهنگ پربار بشری جا باز کرده است. هیچ‌یک از عرصه‌های علمی و فرهنگی نیست که تاجیکان در آنها آثار گرانبها نیافریده باشند. تاجیکان کارنامه‌های ماندگار در حوزه‌ی پژوهش‌های تاریخی و علمی، در ادبیات و شعر، در نقاشی و معماری در فرایند تاریخ تا روزگار ما آفریده‌اند.

بزرگواران زیادی از خراسان برخاستند، ابوعبدالله رودکی پدر شعر فارسی، ابوالقاسم فردوسی که "عجم زنده کرد"؛ ابوعلی سینا که فارسی دری را کمالات تازه‌ای بخشید و به درجه‌ی زبان علم رسانید، رابعه شاهدخت بلخ و شاعر آزاداندیش، ابونصر فارابی فیلسوف بزرگ، ابوریحان بیرونی دانشمند توانا، حکیم ناصر خسرو بلخی شاعر و اندیشمند بی‌همتا، مولانا جلال‌الدین بلخی عارف، شاعر و متفکر برجسته و شماری از کاروان سالاران شعر و دانش از جمله دقیقی بلخی، فرخی سیستانی و عنصری بلخی و سایرین همه و همه فرزندان خراسان بزرگ می‌باشند. در همین دوره شهرهای بلخ، بخارا، سمرقند و هرات به مرکزهای بزرگ سیاسی و فرهنگی، علمی و ادبی تاجیکان تبدیل شد.

تاجیکان نه تنها در حوزه‌ی علم و ادبیات، فرهنگ و هنر خدمات تاریخی کرده‌اند، بلکه در جمع ارباب دولت و سیاست نیز نقش مهمی بازی نموده‌اند. مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی خلق تاجیک از یکسو و پایداری آنها برای حفظ فرهنگ و زبان پربار تاجیکان از سوی دیگر چه در جهان باستان و چه بعد از هجوم اعراب به سرزمین عجم بسیار برآورنده است. همانطوریکه پرفسور جلال‌الدین صدیقی می‌نویسد "تاجیکان از آغاز مبارزات ملی و میهنی در برابر اقوام بیگانه به پیکارهای فرهنگی و تاریخی شدیدی دست یازیده‌اند."⁹ نخستین ارتشی که در داخل امپراتوری اسلام با ارتش منظم خلافت عرب جنگید و آنرا در هم شکست ارتش خراسانی ابومسلم بود.¹⁰ "ابومسلم خراسانی ... و همراهان او تاجیک بوده‌اند."¹¹

تاجیکان به گواهی تاریخ به هیچ خطه و کشوری لشکر نکشیدند و نسبت به هیچ قومی و ملتی تعصب و دشمنی نشان ندادند. اما خود بارها بنابر فقدان حاکمیت‌های ملی و مردمی و رهبران هوشیار و مدبر مورد تجاوز و ظلم، تعصب و حق‌تلفی قرار گرفته، گام به گام در خراسان و فرارود سرکوب شده‌اند و چه بسا مردم تاجیک که از جلگه‌ها و شهرهای تاریخی‌شان به کوهستان‌ها و دره‌ها رانده شدند.

در بسیاری از این برهه‌های تاریخی دیده می‌شود که برغم اینکه مردم سرفراز تاجیک برای دادخواهی ملی، دفاع از مرزوبوم، حفظ فرهنگ و زبان خویش به پا ایستاده و آماده‌ی رزم و قربانی بوده‌اند، اما بنابر ناتوانی و یا جبن، مصلحت‌اندیشی و یا معامله‌های آنهائیکه به نام شان سخن گفته اند، حرکت دادخواهانه و آزادیخواهانه‌ی آنها به خون نشسته

⁹. صدیقی، جلال‌الدین، "تاجیکان"، از کتاب "تاجیکان در مسیر تاریخ"، گردآورنده، میرزا شکورزاده، ۱۳۷۳، تهران، ص ۲۳۲

¹⁰. شفا، شجاع‌الدین، تولدی دیگر، ص ۲۵

¹¹. عینی، صدرالدین، "معنای کلمه تاجیک"، از کتاب "تاجیکان در مسیر تاریخ"، گردآورنده، میرزا شکورزاده، ۱۳۷۳، تهران، ص

است. تاریخ شهادت می‌دهد که یکی از مخوفترین دشمن تاجیکان در درازنای تاریخ آنهایی بوده‌اند که به نام "پیشوایان!" آنها دم زده اما در واقعیت هیچ باوری به داعیه ملی و فرهنگی آنها نداشته‌اند.

تاجیکان مردم رزم و بزم اند، شعر و موسیقی، شادی و پایکوبی نمک زندگی آنها است. آنها مردمان زحمتکش اند و در کشاورزی و باغداری، شکار و پرورش حیوانات ید طولائی دارند. صمیمیت و شکیبائی، همبستگی و دلسوزی به انسان یکی از ویژگی‌های قابل توجه تاجیکان است و آنها نسبت به هیچ قوم و فرهنگی تعصب و دشمنی ندارند و در عین حال برابر برتری‌جویی و زورگوی، استبداد و حق‌کشی نیز هیچ نوع گذشت و شکیبائی ندارند و آزادی و برابری، عدالت و مردم‌سالاری را به نفع بقاء و رشد همه می‌دانند.

تاجیکان در شهر و روستا کار و زندگی می‌کنند، در روح و روان تاریخی آنها نیروی سازندگی و فرهنگ پروری، صلح‌جویی و بشردوستی، دوری از خشونت و ستیزه‌جویی، اعتماد به نفس و بلندهمتی عجین شده است. سلاح معنوی آنها خرد و دانش، فرهنگ و هنر است. رمز پایداری تاجیکان در درازای تاریخ استواری فرهنگ پربار و معنویت عالی انسانی آنها است.

تاجیکان خود را از تبار آزاد زادگان می‌دانند. چنانکه قافله سالاران شعر فردوسی، دقیقی، سنایی و ناصر خسرو خود را از تبار آزادگان می‌خوانند و در مقام تفاخر می‌گویند:

بزرگان با دانش آزادگان	نوشتند یکسر همه رایگان
من جاه دوست دارم، کازاده زاده‌ام	آزادگان به جان نفروشدن جاه را
گر بد کنند با ما، ما نیکویی کنیم	زیرا که پاک نسبت و آزاد زاده‌ام
من از پاک فرزند آزادگانم	نگفتم که شاپور بن اردشیرم

به سخن پرفسور عبدالاحمد جاوید: "در ادبیات دوره سامانی و بعد از آن هر جا که ذکر حر (ترجمه عربی آزادگان)، آزاده، آزادزادگان، دهکان (دهقان) شده مراد از کسانی بوده که از تبار تاجیک بوده‌اند."¹²

خلق تاجیک در گذشته و ملت تاجیک در حال حاضر راه دور و درازی را پیموده است تا به این مرحله از رشد و تکامل اجتماعی، تاریخی، ملی و فرهنگی خود دست یافته است. "تاریخ این ملت که‌نسال و با فرهنگ با زبان و ادبیات غنی و گسترده در جهان باستان، با دولت‌های کهن از قبیل پیشدادیان، کیانیان، مادها، هخامنشیان، اشکانیان، کوشانیان، ساسانیان، یفتلیان و دولت‌های بعد از اسلام چون طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، ... پیوند ناگسستنی دارد."¹³

واژه‌ی تاجیک، واژه‌ی بسیار کهن است و قبل از حمله اعراب بر خراسان در زبان فارسی پهلوی نیز وجود داشته است. مطابق معلومات مورخان چینی و بعضی تاریخ نگاران یونانی، نام تاجیک در آغاز سال شماری میلادی موجود بوده است.¹⁴ شماری از تاجیک شناسان، بر این نظر اند که لفظ تاجیک در آغاز استعمال به صورت تأثیریک در آثار منظوم و منثور قرن پنجم هجری به کار می‌رفت و بعدها در اثر قلب حرف ژ به جیم، تأثیریک مبدل به تاجیک گردید و این کلمه به مرور زمان جای تأثیریک را در نوشتن و گفتن گرفت.

سیف هروی مؤلف "تاریخنامه هرات" صورت "تأثیریک" و "تاجیک" را بارها به کار برده است. از جمله او می‌نویسد که چنگیز به وارثان خویش گوشزد کرد: "هر تاجیک هروی را دستگیر نمائید زنده نگذارید و بر تاجیکان اعتماد نکنید که در اقلیم جهان به دلیری و کین خواستن و شبروی و کمین خواستن بر سر آمده‌اند.... هنوز صفحات زمین از خون تاجیکان گلگون است." و یا "تأثیریک ... در مشکلات کارها و معضلات کشف و حلال [است]...، خاصه تأثیریکان هروی"

¹² جاوید، عبدالاحمد، "سخنی چند در باره تاجیک‌ها"، شماره اول، سال دوم، فصلنامه آریانا برون مرزی، ۱۳۷۹، ص ۷

¹³ صدیقی، جلال‌الدین، "تاجیکان"، از کتاب "تاجیکان در مسیر تاریخ"، گردآورنده، میرزا شکورزاده، ۱۳۷۳، تهران، ص ۲۳۲

¹⁴ سعدی‌زاده، سعید، "از تاریخ سیاسی تاجیکان افغانستان"، از کتاب "تاجیکان، آریائی‌ها و فلات ایران"، مؤلف میرزا شکورزاده، ۱۳۸۰، تهران، ص ۲۹۹

شماری از دانشمندان بر احتمال وابستگی پیدایش واژه "تاجیک" به معنویت آئین زردشت تأکید دارند. لفظ تاجیک خیلی قدیمی بوده و به روایتی "تاجیک" از "تاج" گرفته شده است، چونکه زردشتیان کلاه تاج ماندنی می‌پوشیدند، آنها را تاجی و یا تاجیک می‌گفتند. اشاره به تاج کلاه‌های زردشتی بوده و بعداً نام مردم و قوم شده است.¹⁵ در هر حالت در حوزه ادبیات واژه تاجیک که صورت قدیمی‌تر آن "تازی" است به مفهوم و معنای یک خلق فارسی‌زبان به کار رفته است. چنانچه در "لغتنامه دهخدا"، "برهان قاطع"، "فرهنگ معین" و "فرهنگ نفیسی" تاجیک به معنای غیر عرب، غیر ترک و غیر مغول آمده است و به اغلب گمان که واژه‌ی تاجیک ابتداء نام یکی از قوم‌های خراسان بوده و بعداً به تمام فارسی‌زبانان اطلاق شده است.

شماری از تاریخ‌نگاران دولت‌های طاهریان، صفاریان و سامانیان را به عنوان نخستین دولت‌های ملی تاجیکان بعد از اسلام در خراسان معرفی می‌کنند. طاهریان در اصل از اهل پوشنگ هرات بودند و در قرن نهم میلادی می‌زیستند و صفاریان از سیستان برخاستند و زبان فارسی را در برابر زبان عربی اولویت دادند. خاندان سامان از بلخ برخاستند و بیش از صد سال در خراسان حکومت کردند و رنسانس قرن چهارم و پنجم قمری را پدید آوردند. خدمات سامانیان در امر احیاء و رشد سنن، فرهنگ و ادب خراسانیان و رونق علم و صنعت اظهر من الشمس است. شماری از تاریخ‌نگاران برین نظر اند که خلق تاجیک در همین دوره تشکل یافته است و زبان دری (پارسی) در تحکیم درونمای فرهنگی و تشکل ملی آنها نقش جدی داشته است.

دولت سامانیان بخارا را پایتخت خویش نمود . . . و بخارا توسعه‌ی بسیار یافت. یکی از علت‌های اساسی توسعه‌ی بخارا مبادلات بازرگانی میان شرق و غرب و عبور جاده‌ی ابریشم از آنجا بود.¹⁶ در عهد سامانیان هنر موسیقی، شهرسازی و هنرهای تزئینی ترقی کرده بود. دوره سامانیان اوج پیشرفت اجتماعی و علمی بخارا است. سامانیان زبان و ادب فارسی را دو باره زنده نمودند و تعمیم بخشیدند. ملت تاجیک در پناه زبان و ادب فارسی بار دیگر قد برافراشت، بخارا، سمرقند، بلخ و هرات به مراکز بزرگ علم و ادب فارسی تبدیل گردیدند، شاعران و دانشمندان نامور زیادی در این دوره ظهور کردند و "کتابخانه‌های بخارا قبل از حمله مغول در جهان مشهور بود."¹⁷

چنگیز خان در ۶۱۶ هجری قمری به بخارا حمله کرد و ارگ بخارا بعد از دوازده روز مقاومت سقوط کرد. چنگیز اموال مردم بخارا را غارت کرد و مدافعان آنرا قتل عام نمود و شهر را به آتش کشید.¹⁸ اما مقاومت مردم بخارا بر علیه استیلا گران مغول همچنان ادامه یافت.

در سال ۱۲۱۵ هجری قمری عشیره منغیت در بخارا به قدرت رسید و نیم قرن بعد بخارا دستخوش اختلافات داخلی شد. تشدید اختلافات مذهبی با حکمرانان شیعی ایران و در پی آن سست شدن روابط فرهنگی و تجارتی با تهران، کابل و کلکته همراه با کشمکش‌های سیاسی حاکم بر منطقه و مزید بر آن اختلافات درونی، بی‌کفایتی و فساد امیران منطقه و دسایس انگلیس و روس و کشف راه‌های دریائی سرانجام فرارود محاط به خشکی را به حاشیه راند و در انزوای سیاسی قرار داد. "در نتیجه . . . تاجیکان فارسی زبان آسیای‌میانه، به نسبت به جاهای دیگر آسیا، از اثر نفوذ اروپائیان دور ماندند. . . سرنوشت این «جزیره» فارسی زبان تنها هنگامی رو به دگرگونی گذاشت که در میانه‌ی قرن نوزدهم ستون‌های ارتش امپراتوری روسیه سر به رخنه در آسیای‌میانه گذاردند."¹⁹

¹⁵ . شکوری، محمدجان، "معنویت و احیای ملی" از کتاب "تاجیکان، آریائی‌ها و فلات ایران"، مؤلف میرزا شکورزاده، ۱۳۸۰، تهران، ص ۲۲۱

¹⁶ . دانشنامه جهان اسلام، ج ۱. تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۶

¹⁷ . رحیمی، نیلاب، سیر کتابخانه‌ها در افغانستان، کابل، ۱۳۶۱، ص ۱۰۹

¹⁸ . دانشنامه جهان اسلام، ج ۲. تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۶۶

¹⁹ . اتابکی، تورج، ارج‌نامه ایران، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۳۱

شکست روسیه در جنگ کریمه و جبران آن از یکسو و جستجوی بازار برای فروش کالا و خرید مواد خام برای صنایع روسیه از سوی دیگر باعث شد که روسیه به سمت خاور و آسیای میانه روی آورد و تعادلی در منافع استراتژیکی خود ایجاد کند و در نتیجه تهاجم روسیه به منطقه آغاز شد. مظفرالدین منغیت امیر بخارا برای حفظ تاج و تخت خویش با امضای قراردادی خفت بار در سال ۱۸۷۳ به نماینده امپراتوری روس تسلیم شد و تحت الحمایه روسیه قرار گرفت. روسیه با چیره شدن بر بخارا به مرزهای هند بریتانیا نزدیکتر شد. البته انگلیس‌ها نیز از جنوب فشار وارد می‌کردند و در صدد جستجوی راه و چاره بودند که جلو پیشروی روسیه را به سوی مستعمره خود یعنی هند بگیرند. از مقابله‌ی روس‌ها و انگلیس‌ها در منطقه در قرن نوزده تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به نام "بازی بزرگ" یاد می‌شود.

در آغاز قرن بیستم آسیا دستخوش تحولات جدی شد و جنبش‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زیادی همراه با اندیشه‌ها و مفاهیم جدید وارد آسیای میانه گردید که در این میانه حرکت و نظریه‌های پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم جایگاهی برجسته داشتند.

افسران و سربازان ترک که در دوران جنگ جهانی اول به اسارت روس‌ها درآمده بودند و به فرارود راه یافتند و یکجا با آنهائیکه در ترکیه عثمانی آموزش دیده بودند و یا از قفقاز آمده بودند به مفهوم ملت و هویت ملی به خوبی آشنائی داشتند، فرارود را مکان خوبی برای پخش اندیشه‌های پان‌ترکیستی یافتند. آنها که برتری زبان فارسی را مانعی در راه اهداف خود می‌دیدند، اندیشه به کنار زدن زبان فارسی و جانشین کردن زبان ترکی چغتائی را به میان آوردند.

تاجیکان در آن اوضاع و احوال هنوز به اهمیت هویت ملی پی نبرده بودند و بی توجه به حوادثی که در پیرامون آنها می‌گذشت به زندگی عادی خود ادامه می‌دادند و بر امت اسلامی بودن خود و دیگران تأکید داشتند و پان‌ترکیست‌ها را مسلمانان همکیش خود می‌دانستند. آنها غافل بودند که دیگران از یکسو در پی به حاشیه راندن زبان فارسی و تاجیکان اند و از سوی دیگر در صدد ملت سازی خود می‌باشند. در حالیکه اکثریت مردم بخارا و سمرقند تاجیک بودند، اما بنابر دور بودن از حاکمیت، سطح نازل هوشیاری سیاسی و ضعف آگاهی از هویت ملی و تأکید بر امت اسلامی بجای هویت ملی، میدان را باختند. به نظر می‌رسد که این یکی از درس‌های نهایت آموزنده تاریخ برای جامعه امروز تاجیکان است.

گسترش انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه به فرارود، سقوط امارت بخارا و فرار سیدعالم خان، امیر بخارا به افغانستان و روی کار آمدن جمهوری سوسیالیستی بخارا موقعیت مناسبی به پان‌ترکیست‌ها داد که اداره امور جمهوری را در دست گیرند و ایده‌های خود را با استفاده‌ی ماهرانه از بلشویک‌ها در عمل پیاده کنند. نخستین حرکت حکومت بخارا بستن مکتب‌های زبان فارسی بود. "زبان ترکی به عنوان زبان رسمی اعلام شد... و ازبکستان کنونی بر اساس بخارا تشکیل شد."²⁰ بعد از تشکیل ازبکستان روند به حاشیه راندن زبان فارسی و تعویض شناسنامه‌های تاجیکی به ازبکی ادامه یافت.

فشار و نفی موجودیت تاجیکان در فرارود و به حاشیه راندن زبان فارسی منجر به واکنش روشنفکران تاجیک گردید و آنها مبارزه‌ای پیگیر و سرسخت را برای تثبیت هویت ملی خود به پیش گرفتند. سرانجام جمهوری تاجیکستان در پی مبارزات پیگیر و سرسخت خلق تاجیک در ۱۹۲۹ در قلمرو بخارای شرقی در چهارچوب اتحاد شوروی بدون هیچ شهر بزرگی تشکیل شد. تشکیل تاجیکستان از یکسو گامی به پیش بود اما از سوی دیگر از دست دادن سرزمین‌های تاریخی که در آن تاجیکان قرن‌ها بودوباش داشتند و اکثریت ساکنان آن را تشکیل می‌دادند، حرکتی بود که نه تنها احساسات ملی تاجیک‌ها را جریحه‌دار ساخت بلکه تأثیر منفی بر روند شکل‌گیری دولت - ملت در تاجیکستان به جا گذاشت.

بعد از مشخص شدن مرزها و تأسیس جمهوری تاجیکستان مسأله‌ی ملت سازی در دستور کار قرار گرفت. گروه گروه مردم و نخبگان تاجیک از بخارا و سمرقند به دوشنبه می‌آمدند تا به تشکیل جمهوری نو بنیاد تاجیکستان در همه عرصه‌ها کمک کنند. نقش نخبگان (ایلیت) تاجیک در جهت ایجاد باور به هویت مستقل ملت تاجیک قابل یادآوری است.

²⁰ ادیب، خالد، "نمونه همزیستی ایران و توران در قرن بیستم"، دانشگاه آکارا - آمریکا، از کتاب "جهان ایرانی و توران"، تهران، ۱۳۸۱،

شکل دادن به هویت ملی چه در حوزه ادبیات و فرهنگ و چه در حوزه تاریخ با اهمیت است. صدرالدین عینی و بابا جان غفوروف در روند ملت سازی تاجیک کارهای بلند و ماندگاری را انجام دادند. "صدرالدین عینی کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» را با شتاب تهیه کرد تا نشان دهد که زبان تاجیکی دارای ادبیات هزار ساله است ... او برای اینکه هویت قومی تاجیکان را اثبات کند ناچار زبان ایشان را هم تاجیکی نامید نه فارسی زیرا بیم داشت که شوونیسم رایج آن عهد با انتساب زبان تاجیکان به فارسی هویت مستقل این مردم را انکار کند.²¹ بابا جان غفوروف تاریخ تاجیکان را در حوزه جغرافیای گسترده آسیای میانه و خراسان بزرگ تألیف کرد. غفوروف چهار دهه بعد از تأسیس تاجیکستان در طی مصاحبه‌ای در تهران گفت: "تا زمانی که هنوز جمهوری تاجیکستان پدید نیامده بود، سخن از ملیت تاجیک گفتن کار دشواری بود. پس از تأسیس تاجیکستان مردم آهسته آهسته خود را تاجیک اعلام کردند."²² روند شکل‌گیری و قوام ملت تاجیک تا فروپاشی اتحاد شوروی از راه‌های دشوار گذشت. عدم تطابق مرزهای قومی و سرزمینی و از دست دادن مراکز تاریخی و تمدنی و ضعف ناسیونالیسم ملی تاجیک‌ها و وضعیت جغرافیایی موجب تقویت نسبی هویت‌های محلی گردید و به رشد محل‌گرایی کمک کرد. تاجیکستان از فرهنگ روس تأثیر پذیرفته است، اساساً "فرهنگ غرب از طریق روسیه به تاجیکستان راه یافت."²³ دست‌آوردهای تاجیکان در حوزه هنرهای مدرن الهام‌بخش است و امروز تاجیکستان صاحب سالن‌های تأثیر، باله، اپرا، رقص، سینما و ارکستر بزرگ سمفونیک و استدیوهای فیلم‌برداری می‌باشد. تاجیکستان دارای آکادمی علوم، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، موزه‌ها و بنیادهای مادی - تکنیکی می‌باشد و تحولات زیاد اجتماعی - اقتصادی، سیاسی - فرهنگی را پشت سر گذاشته است. اما برغم همه این تحولات و شعارهای "برابری" تاجیکان مانند سایر غیر روس‌تباران از جمله شهروندان درجه دوم اتحاد شوروی بودند. تاجیکستان کشوری است با دره‌های شاداب و عمیق، کوه‌های برف‌گیر و بلند، راه‌های دشوار و ناهموار، رودهای پرآب و خروشان. چنین وضعیت جغرافیایی به عنوان یکی از مولفه‌ها بر تحولات اجتماعی و سیاسی، رشد و انکشاف تاجیکستان و شکل‌گیری ملت تاجیک تأثیر جدی داشته است. از این‌رو برای درک تحولات تاجیکستان بررسی وضعیت جغرافیای آن ضروری است. جمهوری تاجیکستان بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ به عنوان کشوری مستقل پا گرفت. آغاز تحولات در تاجیکستان با طرح مسائل فرهنگی آغاز شد. روشن‌فکران تاجیک با اعلام فضای باز سیاسی (پروسترویکا) در پایان سال ۱۹۸۸ مسأله جایگزین ساختن زبان ملی (فارسی) به جای زبان روسی را که تأکیدی بود بر هویت ملی مطرح کردند که با استقبال گسترده مردم رو برو شد. در ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۹ قانون زبان به تصویب رسید و به زبان فارسی رسمیت داد. یکی از ویژگی‌های تاجیکستان در این برهه تأسیس سازمان‌های با خصلت و بار فرهنگی است که بعدها بار سیاسی این سازمان‌ها سنگین می‌شود. در جریان لشکرکشی و حضور نیروهای نظامی اتحاد شوروی سابق در دهه هشتاد در افغانستان صدها تاجیک به عنوان مترجم، مشاور و استاد دانشگاه به این کشور آمدند. آنها در افغانستان هم‌زبانان خود را دیدند و با سرعت الفبای زبان فارسی را آموختند، خواندن و نوشتن با الفبای فارسی را فرا گرفتند، با ادبیات و شعر معاصر افغانستان و ایران به پیمانه گسترده‌ای آشنا شدند. آنها دارای سن میانگین کمتر از سی سال و تحصیلات عالی به ویژه در حوزه علوم انسانی بودند و بیشتر با اهل قلم و فرهنگ، نظر و سیاست در تماس بودند. بسیاری از آنها به کارهای سودمند پژوهشی و نوشتن پایان‌نامه‌های علمی به ویژه در حوزه شعر و ادبیات، تاریخ و فلکلور پرداختند و خوشبختانه بخشی از این آثار اقبال چاپ و انتشار یافتند.

²¹ جامی، مهدی، شماره ۵ فروردین ۱۳۸۴، مجله "واژه" <http://www.vajehmagazine.com/>

²² غفوروف، بابا جان، مصاحبه با سیروس علی‌نژاد، هفته‌نامه "آیندگان ادبی"، تهران، بهمن ۱۳۵۲

²³ همانجا

آنها در برگشت از افغانستان با خود کتاب‌های شعر، داستان، تاریخ و فرهنگ‌های زبان فارسی را به اتحاد شوروی سابق می‌آوردند. کار و زندگی در افغانستان در زبان و اندیشه، آگاهی ملی و سیاسی آنها تحولات چشمگیر بوجود آورد. نقش آنها در تحولات سیاسی و فرهنگی تاجیکستان در دهه نود قابل ملاحظه است.

تاجیکستان در دهه نود بنابر عوامل داخلی و خارجی دستخوش بحران و جنگ داخلی شد، اما خوشبختانه اهل سیاست و نخبگان تاجیکستان به یاری جامعه جهانی از طریق گفتمان ملی بر آن فایق آمدند. جامعه تاجیکان از جنگ و خشونت، انتقام و نفرت منزجر است و بستر فرهنگی آن برای زایش و پرورش تروریسم و طالبیسم تنگ است. برغم همه فراز و نشیب‌ها نظام سیاسی تاجیکستان یک نظام "دنیوی و حقوق‌البنیاد (سیکولر)" باقی ماند که در آن همه باشندگان تاجیکستان دارای حقوق شهروندی می‌باشند. این نظام از یکسو تضمین‌کننده ثبات و امنیت تاجیکستان است و از سوی دیگر راه را برای ادامه روند تجدد و دموکراسی، آزادی بیان و اندیشه باز می‌گذارد.

نخبگان تاجیک به امر تقویت زبان و ادب فارسی، نهادهای گروه‌های منسجم روشنفکر با هویت تاجیکی و به بازنگری تاریخ و تأکید بر نمادهای فرهنگی و سیاسی توجه جدی دارند. نمادهای فرهنگی و سیاسی، گسترش زبان و فرهنگ پربار فارسی در امر بسیج روان ملی و تحکیم وحدت ملی نقش با اهمیت دارد.

در قلب دوشنبه پایتخت تاجیکستان مجسمه‌ی (تندیس) بزرگی از حکیم ابوالقاسم فردوسی، سراینده "شاهنامه" و آفریدگار حماسه ملی ایران‌زمین و اسماعیل سامانی پادشاه پارسی‌زبانان قرن دهم میلادی و بنیانگذار امپراتوری سامانی در آسیای میانه و خراسان‌زمین به عنوان نمادهای فرهنگی و سیاسی تاجیکان برپاست. متصل با آن در باغ زیبای گل سرخ نقشه‌ای از امپراتوری سامانی که از کرانه‌های دریای خزر تا مرز چین گسترده شده بر سنگ مرمر تراشیده شده است. اما پایتخت این امپراتوری دوشنبه نیست بلکه بخارای شریف است.

جامعه تاجیکان برای تدوین چهارچوب منظم فکری و تقویت نظام ارزشی و پیاده کردن خود مختاری فردی انسان به مثابه‌ی سنگ‌بنای جامعه، غلبه بر محل‌گرانی و بحران هویت ملی، روند ملت‌سازی و حقوق شهروندی، پاسداری زبان و فرهنگ ملی، توسعه دموکراسی و رشد اقتصادی - اجتماعی، همسوی با جامعه جهانی به یک گفتمان سازنده ملی نیاز دارد. مسلم است که رسالت و مسئولیت نخبگان و روشنفکران تاجیک در این گفتمان دکتورین ملی بیشتر است.

به باور نگارنده‌ی این سطور ملت سرفراز تاجیک از زمینه و پیش‌زمینه‌ای فرهنگی و تمدنی بلند، اندیشه‌های سازندگی و بشردوستانه و موقعیت ویژه در جغرافیای سیاسی و اقتصادی منطقه برخوردار است. در صورتیکه با هوشیاری و مدیریت مدبرانه از همه‌ی امکانات استفاده درست کند و با جامعه‌ی جهانی زبان مشترک بیابد، می‌تواند جایگاه شایسته و وارسته‌ی، واقعی و مناسبی را در قرن بیست و یکم به دست بیاورد.

تاجیکان برای پذیرش دموکراسی و مدرنیسم، جامعه‌ای مدنی و باز آماده اند. تحقق و نهادینه شدن دموکراسی، همسو و همگام شدن با جامعه‌ی جهانی و پذیرفتن تجدد، تحول و گسترش جامعه‌ی مدنی و تأمین حقوق شهروندی و پذیرفتن تنوع فرهنگی به نفع جامعه‌ی تاجیکان است. مبارزه با گرایش‌های واپس‌گرایانه و نژادپرستانه، رد خشونت و زورگویی، پرورش فرهنگ سیاسی دموکراتیک، دوستی و زیست باهمی با همه اقوام و ملت‌ها ضامن ثبات و پیشرفت جامعه است. تداوم حاکمیت "عرفی و حقوق‌البنیاد"، تأکید بر خودمختاری و آزادی فرد و انتخابی بودن همه‌ی ارگان‌های قدرت از مرکز تا محلات، از ولایات تا شهرداری‌ها روند دموکراسی، پلورالیسم، مدرنیسم و عدالت اجتماعی را نهادینه می‌کند و این امر بسود همه است.

در سرنوشت آتی جامعه‌ی تاجیکان مسلماً علاوه بر تأکید بر رشد اقتصادی، توسعه دموکراسی و آزادی فردی، توجه به رشد زبان و ادب فارسی، پاسداری از نمادها و هویت ملی، تقویت خودآگاهی ملی و هوشیاری سیاسی، غلبه بر محل‌گرانی (بزرگترین چالش در برابر جامعه تاجیکان) و تکیه بر روند ملت‌سازی، حقوق شهروندی و برابری حقوق زن و مرد، گسترش شبکه‌ی آموزش و دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها و اینترنت، فراگرفتن دانش معاصر و یکی یا دو زبان بین‌المللی نقش اساسی دارند.

اما در باره نام کتاب "**تاجیکان در قرن بیستم**" باید گفت که این نام در برگزیده‌ی سرنوشت تاریخی همه‌ی تاجیکان نیست، بلکه عمدتاً روایتی از کارنامه و زمانه تاریخی تاجیکان در امارت بخارا و بویژه بخارای شرقی (جمهوری تاجیکستان) در قرن بیست است. در حالیکه مکان بودوباش و جغرافیای گسترش ملت تاجیک به هیچ وجه به مرزهای جمهوری تاجیکستان محدود نبوده بلکه به مراتب فراخ‌تر از آن است. تاجیک‌ها در سراسر خاور بودوباش دارند. به قول حق‌نظروف تاریخ‌شناس تاجیک "... مورخان تاجیکستان تاریخ خلق تاجیک را در محدوده ماوراءالنهر و آسیای میانه محدود ساختند ... در حالیکه ۶۲ درصد تاجیک‌ها در افغانستان زندگی می‌کنند ... سهم آنها در آفرینش فرهنگ مادی و معنوی خلق تاجیک به مراتب از مردم تاجیک ماوراءالنهر زیاده‌تر می‌باشد."²⁴

بسیار درمندان باید گفت که در حوزه قوم‌شناسی از جمله "تاجیک‌شناسی" در افغانستان بنابر سیاست‌های حاکم شوینستی نه تنها کارهای علمی، پژوهشی، دانشگاهی و میدانی صورت نگرفته است، بلکه به تاریخ آنها نیز دستبرد زده شده است. در همینجا می‌خواهم تأکید کنم که بررسی واقع‌بینانه کارنامه و زمانه تاجیکان و نگاه تازه به تاریخ آنها نهایت ضروری و خیلی مبرم است و مسلماً نقش بسیار جدی در امر خودشناسی ملی، روند ملت‌سازی و نهادینه ساختن هویت ملی آنها دارد. به باور نگارنده‌ی این سطور، امر تاریخ‌نگاری تاجیک‌ها باید از منظر تاریخی به عنوان ملت زنده و پویا با مرزهای سیال و متأثر از رویدادهای تاریخی انجام پذیرد. بابا جان غفوروف در کتاب معروف "تاجیکان" چنین بنیادی را در امر تاریخ‌نگاری تاجیک‌ها اساس گذاشته است. روایت تاریخی تاجیک‌ها از منظر تاریخی در قلمرو "خراسان بزرگ" نه تنها مفهوم نمادین تاریخی و فرهنگی دارد، بلکه به عملیات ملت‌سازی شوروی نیز پشت پا می‌زند. در واقعیت تاریخ پرفراز و نشیب بخارا و سمرقند، ... بخشهایی از تاریخ "خراسان کبیر" است.

پژوهش‌گران و نخبگان تاجیک بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و سر برآوردن جمهوری مستقل تاجیکستان برای بازیافت و شکل دادن هویت ملی و نهادینه کردن آن، تلاشهای فراوان و کارهای مهم و بلندی انجام دادند، متون و منابع اصلی بسیار مهمی را به چاپ رساندند، نگاه تازه‌ای به تاریخ انداختند و کتاب‌های زیادی را تألیف کردند که بسیاری از آنها بدون شک جایگاه بلند علمی دارد. تألیف و انتشار کتاب "**تاجیکان در قرن بیستم**" در همین راستا است.

با دریغ باید گفت که هرچند پژوهش‌هایی در مورد تاجیکان و تاریخ آنان، پیوستگی و همسویی آنها در حوزه فرهنگی ایران، افغانستان و تاجیکستان، سمرقند، بخارا، ... انجام گرفته و مقالات و کتاب‌های فروانی به زبان‌های گوناگون و از جمله به زبان فارسی نوشته و چاپ شده است، سیمناها و گردهمائی‌های زیادی برگزار گردیده، اما تا کنون در باره‌ی کارنامه و زمانه‌ی تاجیکان و جغرافیای بودوباش آنها در کلیت آن چندان مورد پژوهش‌های علمی قرار نگرفته است و جای بررسی‌های علمی و پژوهش‌های همه‌جانبه‌ی دانشگاهی در باره‌ی جغرافیای گسترش تاجیکان خالی است. امید بر آنست که در آینده به همت و پشت‌کار نسل جدید از پژوهش‌گران و دانشمندان جای خالی چنین پژوهش‌های تاریخی پر شود و تاجیک‌ها در مسیر تاریخ در جغرافیای بزرگ فرهنگی با مرزهای سیال مورد مطالعه و پژوهش همه‌جانبه علمی قرار گیرند.

این سخن پایان نمی‌یابد که اگر از ویرایش نقادانه و دلسوزانه پرفسور ایرج بشیری، از یاری دوست محترم رزاق نجرابی در برگردان متن انگلیسی "گاهنامه رویدادهای مهم تاریخی؛ از سال ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰" و از محبت و تشویق همه یاران عزیز بر برگردان کتاب، یاد نکنم.

تایپ کتاب، توسط برگرداننده صورت گرفته است و همچنین تکمیلیه‌ها و تکیه روی کلمات از برگرداننده است.

ن. کاویانی

آمستردام

²⁴ حق‌نظروف، مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان، دوشنبه، ۱۹۹۹، ص ۷

مقدمه ویراستار

تاجیکستان کشوری است کوهستانی با مناظر دلکش و مردمی دلیر و توانا. اصل و نصب تاجیکان به ایرانیان و قبل از آن به طوایف آریائی و عاقبت به اقوام هند و اروپائی می‌رسد. بنابراین جای تعجب نیست اگر تاجیکان نیز مانند ایرانیان پارس نژاد پادشاهان هخامنشی، اشکانی و ساسانی را در زمره پادشاهان خود بدانند و بزرگان ادب و علوم قرون ابتدائی اسلام مثل رودکی، فردوسی، فارابی، و ابن‌سینا را به همان اندازه دوست بدانند و بستانند که ایرانیان پارس‌نژاد.

ورود ترکان و مغولان به آسیای‌میانه در قرون دهم تا سیزدهم میلادی باعث جدائی تدریجی ایرانیان شرقی (تاجیکان امروزی) از ایرانیان غربی (اهالی امروز ایران) گردید. ولی با وجود این جدائی، که شرح آن خواهد آمد، زبان شیرین فارسی بعنوان مظهر هویت ایرانی از میان نرفت و برعکس مذهب که پیوسته شیعه را در مقابل سنی قرار می‌داد، پایه تداوم و اساس تمدن و فرهنگ و ادب ایرانی گردید. در حقیقت امروز تاجیکی نیست که با اشعار سعدی و حافظ آشنائی نداشته باشد و شعرای پارسی‌سرا را الهام بخش زندگی خود نداند.

تا اواخر قرن نوزدهم میلادی تمایز بین تاجیکان و ایرانیان تنها یک تمایز جغرافیائی یا ناحیوی بیش نبود. ولی در قرن بیستم، در اثر گرایش این گروه‌ها به ایدئولوژی‌های گوناگون زندگی و خودشناسی هر یک رنگی مخصوص بخود گرفت. مثلاً در خلال قرن بیستم، در اثر مراد و معاشرت فراوان ایرانیان پارس‌نژاد با اروپائی‌ان و بطور کلی غربیان، شالوده آداب و رسوم آنها هر روز سست‌تر می‌شد و افکار جدیدی در فرهنگ ایران رخنه می‌کرد، افکاری که در تحت نفوذ آن تمدن ایرانی می‌رفت تا بازتابی غربی به خود بگیرد. پس از ورود امریکائی‌ها به ایران بعد از جنگ جهانی دوم این بازتاب حالت صعودی سریعی بخود گرفت بطوری که در سال‌های دهه ۱۹۷۰ نه تنها ریشه و اساس فرهنگ باستانی کشور را به لرزه در آورد، بلکه اهالی مملکت را با خودشناسی عمیق و بی‌سابقه‌ای مواجه گردانید. این خودشناسی که در سال ۱۹۷۹ جنبه‌ای دینی و ملی بخود گرفت منجر به انقلاب اسلامی ایران و دوری‌گزینی ایران از سیاست‌های غرب و شرق گردید.

به همین ترتیب بعد از جنگ جهانی اول، زندگی تاجیکان نیز مسیر جدیدی بخود گرفت. آنها ابتداء با شدت بسوی اتحاد شوروی سوسیالیستی کشانیده شدند و سپس در دهه ۱۹۲۰ در گیر و دار تقلاب‌های ممتد ترک‌های آسیای‌میانه با شوروی بر سر قدرت، استقلالیت قومی خود را از دست دادند و تنها در تحت شرایط بسیار سنگینی توانستند زبان و فرهنگ و هویت ایرانی خود را محفوظ نگهدارند. آنچه در این مختصر می‌آید شرح حوادثی است که در طی این زمان بر تاجیکان گذشته. این حوادث را یا تاریخ به ثبت رسانیده، یا دیگران مشاهده نموده و خبر داده‌اند. بکلام دیگر این گفتار خواننده را با جوانب مختلف زندگی تاجیکان آشنا خواهد کرد و در عین حال نظریات گوناگونی را در باره چگونگی پیدایش آنها، منشاء کلمه تاجیک و مکان بود و باش تاجیکان مطرح خواهد نمود. لازم به تذکر است که منظور نویسنده این مقدمه، همچنین منظور مؤلف کتاب و برگرداننده آن تفکیک صحیح از باطل نیست بلکه منظور نگه داشتن آئینه صیقل یافته ایست بر رخدادها تا تاجیکان چنان که هستند به جهانیان شناسانده شوند.

تاریخ قدیم ایران و تاجیکستان بطور اخص و تاریخ ایران، افغانستان و آسیای‌میانه بطور اعم از یک مبداء تاریخی سرچشمه گرفته و در طی اعصار از مواهب همان فرهنگ یگانه و نامیر سرشار شده است. سبب جدائی قبایل مختلف ایرانی از یکدیگر در گذشته‌های دور، و گاه نه چندان دور، عوامل مختلفی بوده که شرح کامل آنها در این مختصر نمی‌گنجد، ولی بطور مثال می‌توان از گذشته‌ی واحدی که ملیت تاجیک و ایرانیان پارس‌نژاد را در بر داشته به اختصار سخن گفت. در قرن هفتم میلادی، قبل از ورود اسلام به آسیای‌میانه، امپراتوری بزرگ ایران مانند سدی عظیم ترک‌های شرق آسیا و اعراب بادیه‌نشین غرب را از یکدیگر جدا می‌ساخت و از قلع و قمع قبیلوی در ناحیه جلوگیری می‌کرد. این حال تا زمانی که عرب‌های صدر اسلام این توازن مهم تاریخی را از بین نبردند و موقعیت استراتژیکی ایران را بهم نزدند، ادامه یافت. پس از حمله اعراب و سقوط امپراتوری ساسانی راه ورود قبایل عرب از جانب غرب و قبایل مغول و ترک از جانب شرق به ایران و به آنچه امروز بنام

خاورمیانه می‌شناسیم باز شد و هویت ایرانی که پیش از خروج اسلام از چین تا دریای مدیترانه گسترش داشت دستخوش قوم‌گرایی و انگیزه قدرت‌طلبی و سودجویی اقوام غیر ایرانی شد.

در قرن دهم میلادی اعراب که نتوانستند در مقابل اتراک تاب مقاومت بیاورند تدریجاً آسیای‌میانه را ترک کردند و ایران سامانی را در مقابل حملات پی در پی ترکان غزنوی تنها گذارند. امپراتوری سامانی دولتی قوی ولی نوبنیاد بود و در نتیجه نتوانست در مقابل قوای غزنویان تاب مقاومت بیاورد و مضمحل گردید. از آن پس ترکان غزنوی و سلجوقی نواحی حاصلخیز آسیای‌میانه، مخصوصاً نواحی اطراف رودهای سیحون و جیحون را بتصرف خود درآوردند. چندی نگذشت که قبایل مختلف ترک به آسیای‌میانه رو آوردند و در نواحی مختلف آن سکنی گزیدند. از جمله این قبایل قبیلۀ ترکمن بود که از مدت‌ها پیش در نواحی بین رودهای جیحون و تجن و هیرمند در افغانستان کنونی سکنی گزیده و رابطه بین ایرانیان شرق (نواحی سغد، سمرقند، بخارا تا کابل) و ایرانیان غرب (پارس تا بغداد) را بکلی مختل و منقطع گردانیده بود. با مرور زمان، در میان ایرانیان سغد که ترکان کافر آنها را بنام "تازی" از خود متمایز می‌ساختند هویتی جدید بوجود آمد. آنها در مقابل کلمه تازی که ترک‌ها استعمال می‌کردند، هویت تاجیک را بخود نسبت دادند. مگر آنها ایرانیانی نبودند که در تحت لوای سامان خدا هویت ایرانی را از زیر سلطه عرب خارج کرده و تاج و تخت ایران را در بخارا مستقر نموده بودند؟ این هویت جدید و کاهش مدام روابط قومی تاجیکان را از ایرانیان دیگر کاملاً جدا ساخت. پس از این جدائی رابطه بین ایرانیان شرق (تاجیکان) و ایرانیان غرب (پارسی‌ها) تدریجاً تنزل یافت تا آنجا که این هویت در اواسط سده بیستم تقریباً در اذهان مردم عادی گم شده بود.

در قرن شانزدهم میلادی بر این ابعاد جغرافیائی و نژادی یک بعد دینی نیز افزوده گردید. در آن زمان ایرانیان با پیروی از فرامین شاه اسماعیل صفوی مذهب شیعه را مذهب رسمی خود قرار دادند. این عمل آنها را هم از مسلمانان عثمانی و هم از مسلمانان آسیای‌میانه که اکثراً تازه از جنوب روسیه کنونی (دشت قباچاق) رسیده و خود را از یک می‌خواندند متمایز نمود. در این جو دینی تاجیکان، بغیر از آنها که در شیعی بودن پافشاری می‌کردند و اسماعیلیه که تعدادشان در تاجیکستان آن روزگار کم نبود، تاجیکان به مذهب سنی حنفی خود بالیدند و روابط خود را با ایران شیعه مذهب بازهم کمتر کردند. باید تأکید کرد که تاجیکان در این زمان تنها در ورارود نبودند بلکه مأوای آنها از سمرقند و بخارا در شمال شروع می‌شد و به کابل و قندهار و هرات در جنوب ختم می‌گردید.

در اواخر قرن نوزدهم نقشه‌ی جمعیتی ناحیه یک بار دیگر عوض شد. این بار در اثر دسیسه‌بازی‌های بریتانیا و روسیه ایرانیان شرق (تاجیکان) به دو دسته جداگانه تقسیم شدند و در دو طرف رودخانه پنج که آن را مورتیمر دوراند بعنوان سرحد بین دو تیره این طایفه قرار داده بود، مستقر گردیدند. سپس وقتی در سال ۱۹۱۹ بریتانیا دولت افغانستان را به رسمیت شناخت، تیره جنوبی این طایفه جزء لایتنج‌زای کشور نوبنیاد افغانستان گردید. از آن پس تاجیکان که بوسیله ستم ترکان از ایرانیان جدا شده بودند باز یک بار دیگر در اثر دسیسه‌بازی‌های اروپائیان از همدیگر جدا شدند.

همانطوریکه ملاحظه می‌شود، گرچه تاجیک‌ها ایرانی و مسلمان می‌باشند، و سیر تاریخ شاهد این یگانگی آنها با سایر ایرانیان است، در طی اعصار بصورت ملتی جداگانه رشد کرده و استقلال یافته اند. البته این نوع تغییر در جهان چندان بی‌سابقه هم نیست. ایرانیان، یونانیان و هندیان همه در اصل هند و اروپائی هستند ولی گذشت ایام آنها را چنان از هم جدا نموده که کمتر کسی به یگانگی آنها آگاهی دارد. از آن مهم‌تر سیر تاریخ گاه آنها را کاملاً در مقابل یکدیگر به ستیز واداشته است. جنگ‌های طولانی بین ایرانیان باستان و یونانیان و رومیان مدرک گویای این مدعا است.

در عرفه‌ی قرن بیستم هنوز کشوری به اسم تاجیکستان وجود نداشت، ولی مردمی به نام تاجیک وجود داشت. آنچه امروز ما بنام تاجیکستان می‌شناسیم در آن روزگار تحت عنوان "بخارای شرقی" یکی از اجزاء لایتج‌زای امارت بخارا محسوب می‌شد و توسط سالاران ترک‌نژاد عشیره منغیت تحت‌الحمایه امپراتوری روسیه اداره می‌گردید. امرای برجسته امارت را تزار روس از میان سران مختلف عشایر ترک معین می‌کرد و امور اداری از قبیل خدمت نظام، اخذ مالیات و اجر و زجر رعایا تحت نظارت آنها انجام می‌گرفت.

زندگی در بخارای امیری بسیار دشوار و گاه جانکاه بود. بغیر از خویشاوندان امیر و علمای دین که امیر در پیشبرد برنامه‌های خود به آنها احتیاج داشت، زندگی برای دیگران سخت و تحمل‌ناپذیر بود. مردم بخارا حتی بر مال و جان خود حاکم نبودند و اموال و املاک و حتی اطفالشان دائم در تحت بررسی دقیق قوشبیگی، جاسوسان او و عجزگان امیر قرار می‌گرفتند. پسران خوش‌روی و دخترکان زیبای رعایا اجباراً پیشکش امیر می‌گشتند و پس از مدت زمانی از دستگاه رؤسای قوم و یا از خانه‌های پیشخدمت‌های نزدیک امیر سر در می‌آوردند. علاوه بر این در بخارای امیران از علوم و فنون و هنر بمعنی واقعی آنها خبری نبود و کسانی مثل احمد دانش که بنا به حس کنجکاوی ذاتی خود به چنین جرگه‌ها وارد می‌شدند مورد توبیخ سخت قرار می‌گرفتند و در طی مدت کوتاهی اخراج و نابود می‌گردیدند.

امیران و علمای بخارا در عرقله‌ی قرن بیستم از این می‌ترسیدند که تعلیم و تربیت جدیدی که تاتارها و روس‌ها به بخارا وارد می‌کردند بر پایه اسلام استوار نبود و می‌توانست شالوده‌ی پوسیده حکومت اسلامی آنها را از بیخ متزلزل سازد. امیر از خود می‌پرسید که آیا معلمان و نوآموزان مکتب‌های نو به حکومتی که بر مبنای "شاه سایه خداست" و "رعایا باید بی پرسش فرامین امیر را اجراء کنند" واقعی خواهند گذاشت یا نه؟ اگر واقعی نمی‌گذاشتند هم امیر و هم علمای بخارا می‌دانستند که دست دودمان منغیت برای ابد از تاج و تخت بخارا کوتاه می‌گردد. از این رو امیر نسبت به تمام کسانی که با علوم جدید و با فرهنگ روسیه سر و کار داشتند سوءظن شدید پیدا می‌کرد و در فرصت مناسب آنها را نابود می‌ساخت.

جنبش ملی در بخارای شرقی در اوائل قرن بیستم بوسیله تاتارها که از چندی پیش به تعلیم و تربیت مردم خود پرداخته بودند آغاز شد. چندی نگذشت که تاتارها جهت توسعه دادن دامنه فعالیت فرهنگی خود تاجیکان را نیز در جرگه افکار و اعمال خود وارد ساختند و در بوجود آوردن مدارس نو به آنها یاری رساندند. تاجیکان پس از فراگرفتن اصول ابتدائی تعلیم و تربیت نوین شاگردان زبده خود را به خارج فرستادند و امور فرهنگی و اجتماعی خود را بقدر قابل معتنی به وسعت دادند. جدال بین امیر و پیشروان تعلیم و تربیت بخارا وقتی شروع شد که خواسته‌های اجتماعی و سیاسی جوانان تحصیل‌کرده‌ای که از خارج بر می‌گشتند با امکاناتی که امیر، علما و اکثریت مردم بخارا حاضر بودند در اختیار آنها قرار دهند از زمین تا آسمان تفاوت پیدا کرد. از آن گذشته این جوانان هنوز بر امیال خود مسلط نبودند. یک عده خواهان تغییرات در معارف بودند و خود را "جدیدی" می‌نامیدند و عده‌ی دیگر خواهان تغییر رژیم و سرنگون کردن سلطنت دودمان منغیت بودند و خود را "جوان بخارائیان" می‌نامیدند. ورود "جدیدی" ها و "جوان بخارائیان" در عرصه تعلیم و تربیت و سیاست بخارا اوضاع ساده امارت را مرکب و خود بخارا را به میدان تبادل افکار و نفوذ فرهنگ و سیاست بیگانه مبدل گردانید. این اعمال و افکار نا آشنا عرصه را بر امیر و علمای بخارا تنگ کرد و آنها را برای پیدا کردن راه حلی جهت این مشکل به دست و پا انداخت.

امیر در ابتداء نجات خود را در یکی و بعد در دیگری از این حرکت‌ها می‌دید ولی عاقبت به این نتیجه رسید که تنها راه نجات وی در بوجود آوردن یک برخورد قاطعانه بین علمای بخارا و اصلاح‌طلبان می باشد، لذا در سال‌های آخر امارت خود به علمای بخارا یاری رسانید تا آنها جدیدی‌ها و جوان‌بخارائیان را از میان بردارند. ولی این عمل میسر نشد و علما نتوانستند از عهده نوآوران برآیند و نسل آنها را ریشه‌کن سازند. برعکس جور و ستم امیر و علما بر جوانان راه را برای لشگر بلشویک به بخارای شریف باز کرد. این لشگر پس از ورود به بخارا جوانانی را که هنوز قربانی اعمال زشت امیر و علما نشده بودند نجات داد و چندی نگذشت که همین جوانان تحت فرمان بلشویک‌ها جمهوری شوروی بخارا را بوجود آوردند و چندی بعد، جمهوری ازبکستان و در بطن آن، سرزمین مستقل تاجیکستان تأسیس شد.

اهالی مسلمان آسیای میانه از سال‌های آخر جنگ جهانی اول با تزار بر سر احقاقیات دولت روس، مخصوصاً در خصوص فرستادن جوانان به پشت جبهه در گیری‌هایی داشتند. این درگیری‌ها در سال ۱۹۱۶ دامن گرفت و باعث کشت و کشتار بسیاری گردید. بلشویک‌ها بعد از در دست گرفتن امور ناحیه همان رویه‌ی تزار را ادامه دادند و با مسلمانان از در جنگ مسلحانه درآمدند. این جنگ و جدال که دنباله جنگ و جدال مسلمانان آسیای میانه با تزار روس بود کم کم به نام جنگ باسماچی‌گری مشهور گردید و تا سال‌های ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ ادامه پیدا کرد. باسماچی‌ها مسلمانانی بودند که می‌خواستند طنطنه‌های ملی و رسوم نیاکان خود را حفظ کنند و خارجیان را از تصاحب اموال و املاک خود باز دارند. دولت شوروی که نفع خود را در

تصاحب ذخائر گوناگون منطقه می‌دید، مانند تزار تاجیکان را توسط حامیان قابل اعتماد خود، یعنی ازبک‌ها، سرکوب می‌ساخت و زمام امور ناحیه را به دست پرقدرت ژنرال‌ها و حاکمان پرقدرت خود می‌سپرد.

پس از پایان جنگ با سماچی‌گری بسیاری از قوای شوروی از ناحیه خارج شد ولی خروج آنها از خاک بخارای شرقی نه تنها در زندگی تاجیکان هیچ‌گونه بهبودی بوجود نیاورد بلکه آنها را با مسئله‌ی بسیار مشکل‌تری روبرو ساخت. سردمداران شوروی که از درستی تاجیکان در بحبوحه‌ی جنگ‌های با سماچی‌گری در غضب بودند اقوام ازبک را در تعدیاتشان نسبت به مال و جان تاجیکان آزاد گذاشتند و ازبکان با رؤیای تأسیس ترکستان بزرگ تاجیکان را تحت شکنجه‌های جسمی و روحی رقت‌باری قرار دادند. بطوری که تاجیکان برای حصول فراغت و زندگی آسوده باید یکی از دو راه را انتخاب می‌کردند. راه اول این بود که در مدارکشان خود را "ازبک" می‌نوشتند. این کار راه را برای ورود خودشان و خانواده‌هایشان به مشاغل و مدارس ازبکستان هموار می‌کرد. راه دوم این بود که از سمرقند و بخارا کوچ کرده به ده کوچک دوشنبه، که تدریجاً بصورت شهر استالین‌آباد در می‌آمد کوچ می‌کردند و به جای سمرقند و بخارا دوشنبه را مرکز فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خود می‌ساختند. درد مرهم ناپذیر تاجیکان از آن ایام تا امروز زاده‌ی همین تحمیل اجباری هویت ازبک از یک طرف و کوچ اجباری به نواحی کوهستان از طرف دیگر است.

وقتی لنین و استالین از جدال با با سماچیان فارغ شدند و با کمک ترک‌های ناحیه (ازبک‌ها) آنها را مطیع دولت شوروی ساختند، بمطالعه قدرت روز افزون ترک‌ها و حل مسأله‌ی پان‌ترکیسم پرداختند. نتیجه مطالعات آنها این طور نشان داد که پان‌ترکیسم در دامن دولت سوسیالیستی رشد صعودی عظیمی داشته و تدریجاً برای خود بصورت یک اتحاد بزرگ و نیرومند درآمده است. از آن گذشته، آنها به این نتیجه رسیدند که پان‌ترکیسم بزودی خواهد توانست در مقابل سوسیالیسم قد علم کند و از پیشرفت جهانی سوسیالیسم بکاهد و یا اصلاً از پیشرفت آن جلوگیری نماید. بنابراین در طی سال‌های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ قانون تقسیمات مرزی را در امور سیاسی ناحیه وارد گردانیدند و با کمک کمیسیون‌های متعدد و ارباب اهالی ملت یک پارچه مسلمان و اکثراً ترک ترکستان را به چند جمهوری نسبتاً کوچک تقسیم و آنها را جهت اداره امور به فرماندهان شناخته شده سوسیالیستی و رؤسای سرسپرده قبیله‌ی تحویل دادند. این فرماندهان نسبت به ملت‌هایی که در جنگ‌های با سماچی‌گری به شوروی کمک کرده بودند با مهربانی و دلبازی و با دستیاران با سماچی‌های شکست خورده با بی رحمی، بی‌تفاوتی و کار شکنی رفتار می نمودند. بطور مثال ترکمنان آن روز بدون هیچ‌گونه درد سری صاحب دولت و قدرت شدند و حال آنکه به تاجیکان حتی اجازه داده نمی‌شد تا در آن جلسات مرزبندی که مربوط به خودشان بود شرکت کنند.

بی‌تفاوتی شوروی‌ها نسبت به اهالی آسیای میانه بطور اعم و تاجیکان بطور اخص به این معنی نبود که آنها تاجیکستان را به دست فراموشی سپردند. برعکس در دهه اول حکومت شوروی تاجیکستان مانند سایر مناطق حاصلخیز و معدن‌خیز آسیا از تمام جوانب مورد مطالعه دقیق دانشمندان شوروی قرار گرفت. در حقیقت مطالعات آنها از خود تاجیکان شروع شد. آنها پس از شناسایی کلیه مردم تاجیک به کسانی که حاضر به تغییر هویت تاجیکی خود می‌شدند اجازه می‌دادند تا در شهرهای سمرقند و بخارا که اکنون جزء جمهوری ازبکستان بحساب می‌امدند بمانند. پس از آن که آنها قبول می‌کردند که از قوانین ازبکستان اطاعت خواهند کرد می‌توانستند از مواهب زندگی سوسیالیستی جمهوری برخوردار گردند. بسیاری از این اشخاص در دوران حکومت شوروی صاحب مال و جاه گردیدند. کسانی که حاضر به تغییر هویت تاجیکی خود نمی‌شدند ولی حاضر به قبول سوسیالیسم و آشنائی با زبان و فرهنگ روس بودند به تاجیکستان کنونی فرستاده می‌شدند تا در تحت نظارت شوروی‌های اکثراً اروپائی در مزارع و کارخانه‌ها بکار مشغول گردند. گروه بسیاری از این تاجیکان به پنبه‌زارهای جدیدالاحداث و خش و قرقان تپه فرستاده می‌شدند. افراد این گروه نیز تحت سرپرستی حکومت سوسیالیستی صاحب زندگی نسبتاً مرفهی می‌گردیدند و اما مال و املاک کسانی که حاضر به ترک اسلام، قبول سوسیالیسم و یادگیری زبان و فرهنگ روس نمی‌شدند از آنها گرفته می‌شد و خودشان نیز از مقر زندگی‌شان که اکثراً در و خش و قرقان‌تپه بود رانده می‌شدند. این خانواده‌ها اجباراً در ارتفاعات بلند کوه‌های قراتگین و درواز سکنی می‌گزیدند و زندگی‌شان با زندگی تاجیکان دیگر فرق کلی پیدا می‌کرد. مهمترین این اختلافات این بود که آنها نسبت به کلیه آداب و رسوم و بطور کلی شریعت اسلامی خود بطور اشد (وهابی) وفادار می‌ماندند و از کار برد هرگونه تجملات و تجدد

احتراز می‌ورزیدند و حال آنکه سایر تاجیکان تدریجاً بسوی دسته‌های رقص و آواز، سینما و تئاتر و زندگی بی‌دینی و بی‌خدائی علمی متداول سوق می‌خوردند.

علاوه بر کنکاش اجتماعی که بحث آن رفت، شوروی‌ها زمین‌ها، کوه‌ها و معادن تاجیکستان را نیز بطور دقیق بقلم می‌گرفتند و نتیجه‌ی مطالعات آنها به مسکو ارسال می‌گردید. سپس به موقع خود کارفرمایان زبده از مسکو به تاجیکستان فرستاده می‌شدند تا در برپا کردن مزارع پنبه (پخته)، وارد کردن صنایع سبک و بکار انداختن کارخانه‌های تهیه‌ی اغذیه (خوراک واری) و مانند آن به تاجیکان شوروی سروری کنند و سطح زندگی ملت شوروی تاجیک را بلند نمایند. در نتیجه در دهه‌ی دوم سده بیست و بعد از آن تاجیکستان شوروی در ظاهر امر همچون یک جمهوری تمام عیار بنظر می‌رسید و می‌توان گفت که از بعضی لحاظ بصورت کشوری پیشرو و اروپائی جلوه می‌کرد. ولی در باطن مردم ته‌جائی جمهوری از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بسیار عقب افتاده و ضعیف بودند و این عقب افتادگی و ضعف تا زمان فروپاشی دولت شوروی در ابتدای دهه ۱۹۹۰ نه تنها ادامه یافت بلکه افزونی گرفت و عاقبت، همچنان که می‌دانیم، باعث هرج و مرج و کشت و کشتار فراوان گردید.

با این وجود باید اذعان کرد که همه‌ی برنامه‌های شوروی به حال تاجیکان ناسازگار نبودند. مثلاً جاری کردن "هجوم" یکی از عملیات پایه‌ای شوروی بود. در پی اجرای برنامه سرتاسری هجوم بی‌سودی بطور کلی از تاجیکستان ریشه‌کن شد و خواندن و نوشتن برای عامه تاجیک عملی لازم و عادی گردید. یکی دیگر از عملیات پایه‌ای شوروی‌ها تشکیل کلخوز (مزرعه عمومی غیر دولتی) و ساوخوز (مزرعه عمومی دولتی) بود که امور کشاورزی جمهوری را از چنگال خانواده‌های بزرگ و ثروتمند گرفته در دست زارعین کم‌بغل و دولت قرار می‌داد. این عمل نیز با گذشت زمان باعث بهبودی زندگی بسیاری از مردم، بخصوص کسانی که قبل از آمدن شوروی‌ها به آسیای میانه دسترسی به آب و زمین و وسایل کشاورزی نداشتند گردید. در حقیقت تقسیم اراضی و همگانی کردن آب و وسایل کشاورزی روند زندگی بسیاری از تاجیکان را کاملاً عوض کرد.

در دوران جنگ جهانی دوم، پس از آن که ترور استالین تعداد بی‌شماری از سران کشوری و لشگری اتحاد جماهیر شوروی را از بین برده بود، اتحاد مجبور به درخواست کمک از همگی جمهوری‌ها گردید. بدین ترتیب استالین از همه‌ی تاجیکان، چه از آنها که در شهرها می‌زیستند و سروران صنعت بودند و چه از آنها که به کوهستان رفته با سایر تاجیکان مراوده و معاشرت خود را قطع کرده بودند، خواست تا در امر حراست کشور شریک گردند و به او کمک رسانند. وی دستور داد تاجیکان شوروی که در بنیاد و آبادانی کلخوزها و ساوخوزهای جنوب سهم گذاشته بودند به جبهه فرستاده شوند و وظایف آنها در وخش و قرقان تپه به تاجیکان قراتگینی و دروازی واگذار گردد. این حکم مورد قبول کامل تاجیکان قراتگین و درواز قرار گرفت چون آن درست همان حکمی بود که در بدو امر روس‌ها در حق آنان روا داشته بودند. حالا همین حکم به تاجیکان قراتگین و درواز این فرصت را می‌داد تا از شوروی‌ها و شمالی‌ها تلافی تمام اعمال غیرانسانی آنها را نسبت بخود بگیرند. علاوه بر این، آنها سال‌ها با رویای تشکیل یک حکومت اسلامی که در امور آن شوروی‌ها، بخصوص روس‌ها، هیچ‌گونه دخالتی نداشته باشند بسر برده بودند و حالا طبق این حکم می‌توانستند به این رویا جامه عمل بپوشانند. بکلام دیگر قراتگینی‌ها و دروازی‌ها با نقشه‌ای معین و تصمیمی آهنین از ارتفاعات جنوب به وخش و قرقان تپه آمدند تا در پیروی از منویات رؤسای قوم خود تاجیکستان را از شوروی‌های کمونیست پس بگیرند. بدین واسطه پس از استقرار در خانه‌های پدری‌شان فوراً تمام ادارات و مراکز فرماندهی ناحیه را از خود کردند و خویشاوندان خود را در پست‌های حساس در کلخوزها و ساوخوزهای جنوب مستقر ساختند.

پس از پایان جنگ، وقتی شوروی‌ها، از جمله تاجیکان شمال، به محل‌های سابق کار خود در جنوب برگشتند، تاجیک‌های قراتگینی و دروازی از ورود آنها به کارخانه‌ها و بطور کلی از سروری آنها در مشاغل سابق‌شان جلوگیری کردند. شوروی و تاجیکان برای حل مسئله‌ای که قراتگینی‌ها و دروازی‌ها پیش پای شان گذاشته بودند به قانون اساسی تاجیکستان رو آوردند و سعی نمودند با به محکمه کشیدن تاجیکان قراتگین و درواز، مانند دهه ۱۹۲۰ آنها را دو باره از وخش و قرقان تپه بیرون و رهسپار کوهستان سازند. ولی قراتگینی‌ها و دروازی‌ها نه تنها از قبول قانون شوروی سر باز زدند و آن را باطل خواندند بلکه در مقابل به شریعت اسلام التجا نمودند. جالب اینجاست که آنها حتی به این هم اکتفا نکرده خواهان تشکیل یک حکومت اسلامی و تدوین یک قانون اساسی نوین بر مبنای اصول شریعت اسلامی در تاجیکستان گردیدند. بالا گرفتن این درگیری شالوده‌ای شد

برای یک سلسله نزاع و کشمکش‌های دامنه‌دار بین مسلمانان و کمونیست‌های تاجیکستان. این کشمکش در دهه ۱۹۹۰ بصورت یک جنگ خانمانسوز داخلی، یا به کلام دیگر یک جنگ برادرکش درآمد که نه تنها قرقان تپه و کولاب بلکه دوشنبه و خجند را نیز در بر گرفت.

برای اکثر تاجیکان دهه‌های پنجاه و شصت سال‌های بس فراموش ناشدنی به حساب می‌رفتند. در طی این بیست سال تاجیکان از یکسو حاصل زحمات سال‌های پیشین خود را در برپا کردن مجتمع و خش که شامل چندین دستگاه هیدروالکتریک و کارخانه آلومینیوم‌سازی و خوراک واری و تصفیه پنبه بود جمع می‌کردند و از سوی دیگر گرایش روزافزون همکاران و هم میهنان خود را به اسلام و هابی مشاهده می‌نمودند. در عین این رفاه و آسایش که در نتیجه سال‌ها زحمت نصیب شان شده بود، دو چیز آنها را به آینده بدبین می‌کرد. یکی امکان افتادن تاجیکستان در دست مسلمانان افراطی و دیگری ادغام جمهوری تاجیکستان در جمهوری ازبکستان بود. در این صورت آنها نه تنها نمی‌توانستند سمرقند و بخارا را پس بگیرند بلکه دوشنبه را نیز از دست می‌دادند.

این دوره که با مرگ استالین در ۱۹۵۳ آغاز شد، در دوران خروشچف، بافت اصلی فرهنگ تاجیک را کاملاً عوض کرد و تاجیکان را تدریجاً در دو صف مخالف قرار داد، یعنی کمونیست‌ها و مسلمان‌ها را در مقابل یکدیگر نگه داشت. لازم به تذکر است که سخت‌گیری‌های نیکیتا خروشچف در قبال مسلمانان و کوشش‌های وی در راه بازگرداندن آنها به دوران برنگی سال‌های پیش از جنگ و تابعیت بی‌چون و چرا از قوانین خشک شوروی بی‌اثر نبود. این سخت‌گیری‌ها مخصوصاً در نابسامان ساختن مفکوره مسلمانان جوان و دلسرد نمودن آنها نسبت به ایده‌آل کمونیسم نتایج ناگواری را در برداشت. در حقیقت، پیش از این وقایع در آسیای میانه تنها سالمندان نسبت به اسلام از خود کمترین دلبنی نشان می‌دادند. ولی در سال‌های شصت و هفتاد این نسل جوان بود که با سرعت بجانب اسلام و هابی سوق می‌خورد و با وجود اینکه مغازه‌ها از خوراک واری و پوشاک پر بود و افراد جامعه همه صاحب کار بودند و وسایل تفریح همگانی را دولت فراهم می‌کرد و با وجود اینکه شهر دوشنبه به حد زیبایی خود رسیده بود، نارضایتی آنان فروکش نمی‌کرد به کلام دیگر، تاجیکستان آن زمان جامعه‌ای پر زرق و برق بود که از درونش بوی خون به مشام می‌رسید و هشدار می‌داد که عداوت کهنه‌ای که در اوایل قرن بین کمونیسم و اسلام شروع شده و در اواسط سده جان دو باره گرفته بود، برعکس آنچه جامعه شناسان شوروی پیش‌بینی کرده بودند از بین رفتنی نبود. بر عکس همان عداوت کهنه در دهه هفتاد می‌رفت که متمر ثمر گردد. اما ثمری که نه به نفع کمونیست‌ها بود و نه به نفع اهالی مسلمان جمهوری. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و درگیری شوروی در افغانستان که در ابتدای آن تاجیکان نیز سهم گرفتند، اوضاع جمهوری را کاملاً متلاطم ساخت.

واقعۀ قابل ذکر دیگر بوجود آمدن یک سلسله روابط فرهنگی اسلامی است که بین تاجیکان شمال افغانستان و تاجیکان جنوب جمهوری تاجیکستان بوقوع پیوست. در اثر این روابط معلمین و شاگردان طرفین بدون توجه به مرز سیاسی به رد و بدل مواد دینی پرداختند. سطح این روابط با گذشت زمان بالا گرفت و عاقبت به حرکت اسلامی تاجیکستان منجر گردید. این حرکت خواهان تعویض اساسنامه قانونی جمهوری از ساختار شوروی به ساختار اسلامی گردید. گردانندگان این حرکت کسانی بودند که در دانشگاه‌های خارج، مخصوصاً در مصر و اردن تحصیل کرده و طالب جای گزین نمودن اصول شریعت اسلامی و هابی به جای مفکوره شوروی سوسیالیستی بودند.

در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰ طنین اصلاحات میخائیل گرباچف (بازسازی و شفافیت) در شوروی و انعکاس آن در آسیای میانه تاجیکان اسلامی را بیشتر بر آن داشت که قوانین دموکراسی را از خود کنند و به وسیله آن قوانین از حقوق از دست رفته‌ی خود دفاع نمایند و به امیال و آرزوهای خود برسند. بنابراین، جوانان تاجیک دسته دسته در احزاب سیاسی وارد شدند و با شوروی‌ها و شوروی‌پرستان تاجیک در مجلس شورا و بیرون از آن در محل‌های کار و خیابان‌ها به مباحثه و مجادله پرداختند. طولی نکشید که مردم سراسر جمهوری به هدف آزاد ساختن کشور مشاغل خود را رها کرده به پایتخت آمدند تا تکلیف خود را با دولت شوروی تاجیکستان یکسره نموده و در صف اسلامیون قرار گیرند. از سوی دیگر دولت طرفداران سوسیالیسم را مسلح کرده و در صفی

در مقابل اسلاميون قرار داد. اين لشگرکشی بی‌جا عاقبت به جنگ داخلی و برادرکش جنوب تبدیل شد که بیشتر دهه ۱۹۹۰ را در بر گرفت و گرچه شعله آن در سال ۱۹۹۷ فروکش کرد، اما خاکستر آن هنوز پراخگر و قابل اشتعال است.

عبور تاجیکستان از نهاد شوروی سوسیالیستی به جهان دموکراسی با اقتصاد آزاد به آسانی انجام نگرفت. اشکال کار در این بود که اولاً در هنگام فروپاشی اتحاد شوروی تمام ثروت هفتاد و چند ساله‌ای که در مسکو جمع شده بود در آن شهر و پایتخت‌های جمهوری‌های اروپائی شوروی باقی ماند. در حقیقت جمهوری‌های آسیای میانه، بخصوص تاجیکستان، از آن ثروت انبوه کاملاً بی‌بهره ماندند. ثانیاً با از میان برداشته شدن اقتصاد شوروی که مواد، کارخانجات و کارگران اتحاد را به یکدیگر می‌پیوست و با هم هم‌آهنگ می‌ساخت ضرر بسیار بزرگی به ساخت اجتماعی و روند زندگی شهروندان جمهوری‌های آسیای میانه خورد. چون، همانطور که می‌دانیم مسئولیت جمهوری‌های آسیای میانه صدور پنبه بود و برای آذوقه و سایر مایحتاج زندگی جمهوری‌ها به سایر کشورهای اتحاد متکی بودند. بنابراین از بین رفتن اتحاد شوروی نه تنها آنها را بدون بازار برای فروش پنبه شان بلکه بدون آذوقه و سایر لوازم زندگی گذاشت. ثالثاً اختلافات ایدئولوژیکی مسکو و مسلمانان شوروی در خصوص تقبل اساسنامه‌ای جدید برای تاجیکستان این جمهوری کوچک را به یک میدان منازعات دامنه‌دار تبدیل نمود. از این رو پس از حصول استقلالیت تاجیکستان نتوانست مانند سایر جمهوری‌های آسیای میانه زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را در مدت کوتاهی جهان شمول سازد.

ولی با وجود سختی‌های بی‌شمار تاجیکان با پشت کار مخصوص خود از همان اوائل استقلال دست به کار شدند و اشکالات را یکی پس از دیگری از پیش پا برداشتند. آنها ابتداء پست رئیس جمهوری را که بواسطه مسائل سیاسی مخصوص تاجیکستان ملغی شده بود، از نو احیاء نمودند. سپس قانون اساسی جمهوری را بررسی نموده شورای عالی حزب کمونیست را به صورت پارلمان درآوردند. عاقبت، با ایده بوجود آوردن توازن بین قوا، پارلمان را دو اتاقه نموده سعی کردند اعضای آن را از میان اکثریت ساکنان جمهوری انتخاب نمایند. این کوشش‌ها گرچه با کندی به پیش می‌روند، در سطوح مختلف جمهوری اثر کرده و تغییرات بسیار ژرف و مثبتی به اوضاع داده اند.

یکی از مواهب تکرار ناپذیر زندگی من در پانزده سال گذشته این بوده که توانسته‌ام تاجیکستان را در حلقه‌های حساس و مهم زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از نزدیک و با دیدی بی‌طرفانه مشاهده نمایم و برخورد مردم آن جمهوری را در مقابل تغییرات سریعی که در اطرافشان می‌گذرد مطالعه و ارزیابی کنم. وقتی برای اولین بار در سال ۱۹۹۰ به تاجیکستان شوروی وارد شدم آنجا را کشوری زیبا و سرزنده یافتم که تمام مایحتاج زندگی در آن فراهم بود. مردم همه مشغول کار بودند، مغازه‌های دولتی و بازارهای عمومی همه مملو از مواد خوراکی و فروشگاه‌ها پر از کالاهای ساخت شوروی بود. اگرچه در آن اجتماع اثری از آزادی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی وجود نداشت، ولی تمام گفت و شنود جوانان تاجیک در گرد بازسازی، شفافیت، خودشناسی و هم‌فهمی چرخ می‌زد. امکانات این فضای باز مرا بر آن داشت که برای مطالعه افکار تاجیکان به دوشنبه برگردم و مدتی در شهر زیبای دوشنبه بمانم و چگونگی گذر این خلق را به دموکراسی ثبت گردانم.

وقتی در سال ۱۹۹۲ برای اقامت یک ساله به تاجیکستان برگشتم با منظره‌ای کاملاً غیر مترقبه روبرو شدم. اصلاً اثری از آن زندگی قبلی که دیده بودم بچشم نمی‌خورد. در طول و عرض خیابان‌ها، از فرودگاه تا هتل تاجیکستان، کسی بجز افراد نظامی و جوانان عبوس اسلحه بدست ندیدم. در هتل گفتند که یکی دو روز پیش در این ناحیه شهر قتل عام رخ داده و مردم می‌ترسند از خانه‌هایشان پا بیرون بگذارند. اوضاع تا شش هفت ماه به همین منوال بود تا عاقبت تدریجاً امنیت به شهر برگردانده شد و دشمنی مردمی که در ۱۹۹۰ دوست و همکار بودند به یک نوع بی‌تفاوتی نسبت به یکدیگر تبدیل گردید.

در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ اوضاع همچنان وخیم ماند اما گمان این که عاقبت صلح جای جنگ را خواهد گرفت به مردم دلگرمی می‌داد. در سال ۱۹۹۶ به قرقان تپه، دنقره، کولاب و کافرنهان سفر کردم و اثرهای خانمانسوز جنگ داخلی را بچشم خود مشاهده نمودم. زندگی در جنوب بس اسفناک و رقت‌آور بود. در طول جنگ تمام آنچه شوروی‌ها از بدو کار در نواحی وخش و قرقان تپه با عرق جیبین ساخته بودند، تمام کشتزارها، پنبزارها، کارخانه‌ها، مدارس و ادارات دولتی منطقه با خاک یکسان شده بود.

خوشبختانه می‌گویند جهان همیشه بر یک مدار نمی‌چرخد. وقتی در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ به تاجیکستان آمدم زندگی تدریجاً به سطح رفاه زمان سوسیالیستی برگشته بود، اما با یک تفاوت فاحش. حالا تاجیکان سرور خود بودند و برای حل و فصل امور دولتی و شخصی خود از کسی بجز سران ملت تاجیک دستور نمی‌گرفتند.

آنچه در بالا گذشت شرح مختصری در باره تاریخ سده بیستم تاجیکان است که با جفا کاری‌های امیران منغیت، قشون سرخ شوروی و عشایر ازبک شروع می‌شود، با ترور استالین و سخت‌گیری‌های خروشچف و بازسازی و شفافیت میخائیل گرباچف ادامه می‌یابد و با سرداری دولت و ریاست جمهوری امام‌علی رحمانوف به پایان می‌رسد. همانطور که مشاهده می‌شود، این تاریخی است پر تلاطم و مملو از خود گذشتگی و دلیری و کاردانی. اگر بخواهم آنچه را که مشاهده کرده‌ام در یکی دو جمله خلاصه کنم حاصل تجربه‌ام این خواهد بود که در طول قرن بیستم و در خلال حوادث ناگوار آن ملت تاجیک خود را از بردگی اعصار نجات داد و در اواخر سده پاپای سایر ملل جهان در ساحه‌های مختلف علمی، ادبی و هنری جهان ظاهر گردید و خودنمایی نمود. فرهنگ تاجیک دیگر با زیور علم‌های نوین مزین شد و بازتابی تازه گرفت و پسران و دختران تاجیک بجای جفا کشی در ارگ امیران راه خود را به مدارس و دانشگاه‌های معتبر جهان باز کردند. از این گذشته، جهانیان از طریق سازمان ملل متحد از صمیم قلب به یاری تاجیکان شتافتند و در پیشبرد برنامه‌های اصلاحی آنها و در بلند داشتن نیت پاک تاجیک از بذل مال و جان دریغ نکردند. باشد که آینده تاجیکان چون گذشته نیاکانشان روشن و تابناک جلوه گر شود.

پرفسور ایرج بشیری

دانشگاه مینه سوتا

ایالات متحده امریکا

اشتراک کنندگان بحث‌ها:

به ترتیب الفبا

ابراهیم عثمان، استاد دانشگاه تاجیکستان و عضو پارلمان
احسام‌الدین صالحی، سابق آموزگار مکتب در سمرقند، ۸۹ ساله
اکبر تورسان‌زاد، استاد دانشگاه پنسیلوانیا، ایالات متحده آمریکا
الکساندر جمع‌میوف، کارمند علمی آکادمی علوم ازبکستان
اناتولی گریبنیف، سابق دستیار باباجان غفوروف
اوران کوهزاد، نویسنده تاجیک
ایرج بشیری، استاد دانشگاه مینه‌سوتا، ایالات متحده آمریکا
بوری نسا بردی‌یوا، سابق سردبیر "معارف و مدنیت"
حبیب‌الله عبدالرزاقوف، هنرپیشه تأثر و سینمای تاجیک
حَقْظَر نظروف، کارمند علمی آکادمی علوم تاجیکستان
حیات نعمت، شاعر و رئیس جامعه فرهنگی شهر سمرقند
دارا دوست، کارمند هفته‌نامه "آموزگار"
دادا جان رجبی، نویسنده و روزنامه‌نگار تاجیک
دوران عاشوروف، سابق مدیر شعبه ک م ح ک تاجیکستان
دولت خواجه داودی، تاریخ‌شناس از پژوهشگاه تاریخ و مردم‌شناسی آکادمی علوم تاجیکستان
رحیم ماسوف، آکادمیسین آکادمی علوم تاجیکستان
رستم شکوروف، استاد دانشگاه لومونوسوف مسکو
رسول هادی‌زاده، کارمند علمی آکادمی علوم تاجیکستان
رقیب عبدالحی‌وف، کارمند علمی آکادمی علوم تاجیکستان
شوکت نیازی، معاون رئیس اتحادیه نویسندگان روسیه
صفیه حکمیوا، آکادمیسین آکادمی طبی اتحاد شوروی
عثمان ایشان‌زاده، کارمند علمی آکادمی علوم تاجیکستان
عثمان غفاروف، استاد دانشگاه خجند
غفار حیدروف، استاد دانشگاه دولتی خجند
ولی صمد، ادبیات‌شناس تاجیک
کمال عینی، رئیس سازمان بین‌المللی "پیوند"
گیسوی جهانگیری، پژوهشگر و کارمند روزنامه "کوریر انترنشنل" - فرانسه
گلچهره میرشکر، همسر شاعر معروف میرسعید میرشکر
محمد جان شکوری، آکادمیسین آکادمی علوم تاجیکستان

مرحبا شهیدی، همسر آهنگساز زیدالله شهیدی
 مساعد شیرغازی یوف، استاد دانشگاه خاروق
 مسرور عبدالله، پژوهشگر تاجیک، کارمند "انترنیوز"
 معروف رجبی، کارمند آکادمی علوم تاجیکستان
 منیره غیاث‌الدینوا، دختر طبیب خاص (پزشک ویژه) امیر بخارا
 میرزا شکور زاده، ادیب، پژوهشگر و ناشر تاجیک
 موجوده الچه‌بایوفا، فرزند ت. الچه‌بایوف، دبیر پیشین کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان
 نظام نورجانوف، کارمند علمی آکادمی علوم تاجیکستان
 نماز حاتم، کارمند علمی آکادمی علوم تاجیکستان
 ولادیمیر گینیس، تاریخ‌شناس و کارمند علمی آکادمی علوم روسیه
 یوسف یعقوبی، کارمند علمی آکادمی علوم تاجیکستان
 و دیگران ...

خبرنگاران

به ترتیب سهم آنها در آماده ساختن مواد برای کتاب

میرزا نبی خالق‌زاد
 الهام جمالین
 آتش استاد
 مقصود حسین
 سیاف میزروب
 میر اسرار فرغانه‌ای
 میرزا جلال شاه‌جمال

صداها از گذشته:

در برنامه "تاجیکستان در قرن بیستم" از متن‌ها و صداها تاریخی فراوانی استفاده شده است از جمله:
 اتوخان لطیفی
 تورسون الچه‌بایوف
 رحمان نبی‌یوف
 رحیم هاشم
 دولت عثمان
 شادمان یوسف
 صفر علی کنجه‌یوف
 صدرالدین عینی

طاهر عبدالجبار
عبدالله رحيم بايوف
ابوالقاسم لاهوتي
فيض الله خواجہ بايوف
قدرالدين اسلانوف
محمود واحد
ميخائيل كالنين
ميربابا ميررحيم
ميرزا تورسونزاده
والاديمير لنين
يوسف استالين
و ديگران

فصل اول

روسیه آسیای میانه را اشغال کرد

جهان در آستانه قرن بیستم آبستن تغییرات و تحولات جدی بود. با این حال، اوضاع و احوال جهان برغم بحرانی بودن آن، امیدبخش ترسیم می‌گردید.

در آغاز قرن بیستم از تأسیس نمایندگی امپراتوری روسیه در بخارا چهار سال گذشته بود و امارت بخارا عملاً تحت‌الحمایه روسیه درآمده بود. روس‌ها سرگرم تحکیم مواضع خویش در آسیای میانه و تقرب به مرزهای امپراتوری انگلیس در هندوستان بودند. رقابت بین امپراتوری بریتانیا و روسیه در آسیای میانه که به نام "بازی بزرگ" معروف است، شدت بیشتر کسب می‌کرد. به قول اکبر تورسون‌زاد، مورخ تاجیک، این امر "... اصلاً اقدامی بود برای به موازانه آوردن منافع‌های ژئوپولتیک بریتانیا و روسیه. تاجیکان محروم از حاکمیت سیاسی را ضرورت تاریخی پیش آمد، که حضور در ترکیب نه فقط دولت‌های گوناگون، بلکه تمدن‌های گوناگون را نیز تجربه کنند."

روس‌ها به حرکت اشغال‌گرانه خویش به سمت جنوب و اشغال شهرهای آسیای میانه از جمله خوارزم، قوقند، خیوه، تاشکند، خجند، مرو... ادامه دادند و دولت‌های آسیای میانه به نوعی از مستعمرات روسیه تبدیل شدند. به عقیده مسرور عبدالله، پژوهشگر تاجیک، اینها "... دولت‌هایی بودند که ملیت‌های گوناگون را متحد می‌کردند و مفهوم ملت²⁵ با آن معنائی که امروز ما می‌فهمیم، در آن دوره وجود نداشت، ... می‌گفتند ما ملت بخارائی هستیم."

امارت بخارا با وجود اینکه در آستانه لشگرکشی روس‌ها از یک آرامش و ثبات نسبی برخوردار بود، اما مانند سایر مناطق آسیای میانه در نهایت عقب‌ماندگی و انزوا به سر می‌برد. این رژیم‌ها علاوه بر بی‌کفایتی شان پیوسته با همدیگر در اختلاف و دعوا، جنگ و جدل بودند.

روس‌ها، با استفاده از همین عقب‌ماندگی، بی‌کفایتی و کشمکش بین آنها شهرهای خیوه، مرو، تاشکند و خجند را اشغال کردند و مرزبانان روسیه با اشغال و الحاق بدخشان تاجیکستان امروزی به سرزمین‌های امپراتوری پترکبیر، عملاً در نزدیکی با مرز هند بریتانیای کبیر خیمه زدند.

²⁵ ملت: مفاهیم ملت و دولت، هویت ملی و هویت قومی در آغاز قرن بیستم در ادبیات سیاسی منطقه از جمله آسیای میانه وارد گردید. اما به کارگیری این واژه‌ها در قلمرو ادبیات سیاسی آسیای میانه به مفهوم برگردان اروپائی آن، از دقت لازم برخوردار نبوده است. تاجیکان بخارا خود را بخارائی و یا ملت بخارا و یا امت مسلمان می‌خواندند. این نخبگان آسیای میانه که عمدتاً در روسیه و ترکیه عثمانی تحصیل کرده بودند و همچنین روس‌ها با حضور خویش در منطقه از جمله در بخارا این مفاهیم را در سرزمین‌های کثیرالمله آسیای میانه به مفهوم اروپائی آن آوردند و گسترش دادند. ن. ک.

بسیاری از پژوهشگران حرکت روسیه را به سوی آسیای میانه با مشکلاتی که روسیه در اروپا داشت، پیوند می‌دهند. از جمله شکست روسیه در جنگ معروف کریمه در سال ۱۸۵۶ موجب شد که روسیه برای ایجاد فشار به انگلیس خود را به مرزهای هند بریتانیا نزدیک کند تا از انگلیس امتیاز به دست آورد. در همین رابطه پرفسور ایرج بشیری، استاد دانشگاه منیه سوتای امریکا براین عقیده است که "آمدن روس‌ها با آمدن انگلیس‌ها در این ناحیه بستگی بسیاری دارد."

از طرف دیگر روسیه در میان اندیشه‌های اروپائی و آسیائی دست و پا می‌زد. در این رابطه، نویسنده شهیر روس فیدر داستایوسکی می‌نویسد: "در تقدیر آینده ما آسیا شاید یک نجات اصلی باشد. ما در اروپا مفت‌خوار و غلام هستیم، اما در آسیا جناب خواهیم بود. در اروپا ما تاتار هستیم، لیک در آسیا ما اروپائی خواهیم شد. . . فقط ضرور است که حرکت شروع شود."

روسیه که در راه رشد سرمایه‌داری گام برداشته بود و کالاهای آن در رقابت در بازارهای اروپائی شکست خورده بود، می‌خواست مزید بر جبران تلخ‌کامی شکست در جنگ کریمه، بازارهای جدیدی را برای فروش کالاهای روسی و منبع مواد خام برای صنایع روسیه جستجو کند. از این‌رو آسیای میانه برای آنها بهترین جا بود. روس‌ها بادر نظر داشت نکات فوق در راه پیشروی به سمت آسیای میانه، دولت‌های ناتوان و بی‌کفایت منطقه را شکست دادند و شهرهای آن را یکی پس از دیگری اشغال کردند.

دانشمندان بخارا قبل از اشغال بخارا بوسیله روس‌ها "اصلاحات مملکت خود را طلب می‌کردند." به قول پرفسور رسول هادی‌زاده از جمله احمد دانش²⁶ پیش از همه تشکیل وزارت‌ها و یک نهاد مشورتی را برای امیران

²⁶ احمد دانش (۱۸۲۷ - ۱۸۹۷)، متفکر بزرگ و اندیشه پرداز برجسته اصلاحات در بخارا در نیمه دوم قرن نوزده می‌باشد. او در ۱۸۲۷ در بخارا زاده شد و آموزش ابتدائی سنتی را در همانجا فرا گرفت و بعداً به مطالعه ریاضیات، علوم طبیعی، نجوم و فلسفه اسلامی پرداخت و به خدمت دربار درآمد. وی در نقاشی و خوشنویسی استعداد داشت.

احمد دانش معروف به "احمد کله" از یکسو به واقعیت‌های کشور خویش آگاه بود و از سوی دیگر جریان تحولات کشورهای شرق و غرب بویژه روسیه را مطالعه کرده بود. نقش روشنگرانه او در عرصه اصلاحات و از جمله اصلاح نظام معارف در قرن نوزده و اوائل قرن بیست در بخارا برجسته است. کتاب "نوادالوقایع" احمد دانش که در سال ۱۸۷۶ نوشته شده یکی از برجسته‌ترین آثار قرن نوزده در آسیای میانه است که در تحول فکری و سیاسی تجددخواهان آسیای میانه نقش با اهمیت داشته است.

محمد جان شکوری می‌نویسد که: "در سال ۱۸۹۹ صدر ضیا یک نسخه کتاب احمد مخدوم دانش بنام "نوادالوقایع" را به دست آورده و رونویس آن را به شاعر جوان و خوشنویس مشهور عبدالواحد منظم سپرده و با دستخط مؤلف مقایسه نمودن رونویس را به عینی و حیرت فرموده بود. منظم، عینی و حیرت سپارش (سفارش) را پنهانی انجام دادند، زیرا مطالعه اثرهای احمد مخدوم منع بود. بعد از آنکه این سه جوان با مفاهیم "نوادالوقایع" آشنا شدند، در آنها "انقلاب فکری" روی داد و به فعالیت روشنگری و تجدد قدم گذاشتند." (محمد جان شکوری بخارائی، صدر بخارا، تهران، ۱۳۸۰، ص. ۸)

احمد دانش در تاریخ سیاسی سده‌های اخیر اثری با ارزش تاریخی به نام "رساله یا مختصر از تاریخ سلطنت خاندان منغیته" تألیف کرده است که به سعی، اهتمام و تصحیح عبدالغنی میرزایف در ۱۹۶۰ در استالین‌آباد (شهر دوشنبه) چاپ شده است.

امیر مظفرالدین، امیر بخارا در ۱۸۷۴ برای احمد دانش منصب بلندی را در خانات بخارا پیشنهاد می‌نماید. اما او پذیرفتن آن مقام را به شرط اجرای اصلاحات از جانب امیر در کشور موکول می‌کند.

احمد دانش در مقاله‌ی بلندی که با نام "رساله در نظم تمدن و تعاون" می‌نگارد اصلاحات مورد نظرش را بر می‌شمارد. وی این رساله را به امیر مظفرالدین پیشکش کرد. امیر پیشنهادهای اصلاحی احمد دانش را رد کرد. در نتیجه احمد دانش از خدمت دولت دست کشید و کناره گرفت. احمد دانش بیست و دو سال باقی مانده زندگی‌اش را در انزوا گذارند و در ۱۸۹۷ در گذشت. (پرفسور تورج اتابکی، سفر احمد دانش به سنت پترزبورگ، ارج نامه ایرج، ۱۳۷۷، تهران، ص. ۴۲۳) ن. ک.

بخارا پیشنهاد می‌کرد. احمد دانش می‌نویسد: "... سلطان را گریز نبود، ... دارالمشوره تعیین کند و به آن رئیس قوی منصوب گرداند. ... امیر نباید حاکم مطلق باشد. امیر مثل هرکس یک مزدور است، کار می‌کند و مزد می‌گیرد. ..."

اما مقامات امارت بخارا به هیچ‌گونه اصلاحات راه ندادند. رکود و بی‌کفایتی همراه با کشمکش‌های درونی و جنگ‌های پی در پی میان خانیگری‌های منطقه زمینه مساعدی را برای غلبه روس‌ها فراهم کرد. روس‌ها با حضور خویش در منطقه موجب گسترش بیماری ملیت‌گرایی در سرزمین‌های کثیرالملله آسیای‌میانه گردیدند. به قول دانشمند غربی روبرت باومن: روشنفکران پان‌ترکیست²⁷ و پان‌اسلامیست²⁸ آسیای‌میانه را منطقه مهمی برای پخش و گسترش عقیده‌های خود یافتند و با استفاده از وضع به وجود آمده دست به عملیاتی زدند که پیامد آن برای منطقه فاجعه‌بار بود.

²⁷ پان‌ترکیسم: ایده گرد آوردن همه ترکان جهان از کرانه‌های دریای سیاه تا کوه‌های تین‌شان در چین در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم به صورت یک اندیشه سیاسی شکل گرفت و از قرن بیست به یکی از محورهای سیاست حکومت‌های ترکیه تبدیل شد. گروهی از روشنفکران عثمانی در نیمه دوم قرن نوزدهم که تحت تأثیر ناسیونالیسم غربی قرار گرفته بودند، نخستین محفل ناسیونالیستی را در امپراتوری عثمانی تشکیل دادند. آنها بر این عقیده بودند که ناسیونالیسم خواهد توانست روحی تازه در کالبد جامعه ترک بدمد و معضلات آن را حل کند. این گروه به نام "ترک‌های جوان" معروف شدند، آنها در گام نخست کوشیدند تا پان‌اسلامیسم را در خدمت پان‌ترکیسم در آورند و حاکمیت ترکان را در قلمرو کشورهای اسلامی از جمله آسیای‌میانه مستقر سازند. کمیته مرکزی حزب "اتحاد و ترقی" که نظریه پرداز و مجری سیاست پان‌ترکیسم بود در ۱۹۱۱ برنامه رواج زبان ترکی را در سراسر امپراتوری عثمانی مطرح کرد و آن را شرط لازم برای تثبیت حاکمیت ترکان و استحاله‌ی دیگر ملت‌ها دانست.

در امپراتوری عثمانی ایدئولوژی پان‌اسلامیسم به عنوان وسیله‌ای در خدمت خلافت اسلامی قرار داشت، اما در دوران ضعف امپراتوری مذکور، ایدئولوژی پان‌اسلامیسم اندک رنگ باخت و پان‌ترکیسم به عنوان اندیشه اتحاد سیاسی و جغرافیایی ترکان سراسر جهان پررنگ شد. پان‌ترکیست‌ها در مسیر یکی شمردن تاریخ و گذشته‌ی اقوام و ملل ترک‌زبان به تلاش‌های سیاسی پرداختند و در این راستا بیشتر از پیشینه قومی الهام گرفتند تا از تمدن اسلامی.

بسیاری از صاحب‌نظران بر این نظرند که پان‌ترکیسم در خلال جنگ جهانی اول به سیاست عملی "ترک‌های جوان" و راهبرد دولت عثمانی تبدیل شد. اگرچه هیچ‌گاه وجه گسترده‌ای نیافت، اما پیوسته در حاشیه رویکرد منطقه‌ای ترکیه حضور داشته است. فروپاشی اتحاد شوروی فرصت‌های طلایی را بعد از هفتاد سال سقوط دولت ترکان جوان برای حضور فعال آنها در اختیار شان قرار داد.

به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، پان‌ترکیست‌ها با در نظر داشت اینکه کشورهایی مانند روسیه، چین، ایران، بلغارستان، یونان، تاجیکستان و افغانستان در رابطه به ایدئولوژی پان‌ترکیسم حساس هستند و حرکت پان‌ترکیستی را در مورد تمامیت ارضی خویش نوعی اقدام دشمنانه تلقی می‌کنند، با احتیاط و تدریجی عمل می‌کنند. از این‌رو آنها در مرحله نخست بر ایجاد و گسترش روابط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی از جمله ترویج فرهنگ، زبان و سیستم سیاسی ترکیه، چاپ کتاب‌های آموزشی و تاریخی مورد نظر آنها، تأسیس مکاتب، دانشگاه‌ها، شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و پخش برنامه‌های هنری، تاریخی و سیاسی مورد نظر و همچنین دادن بورس‌های تحصیلی برای دانشجویان ترک‌زبان آن کشورها برای آموزش در ترکیه، تأکید می‌کنند. برای آنها بستن قراردادهای اقتصادی و بازرگانی به عنوان یکی از اهرم‌های نفوذ تلقی می‌شود.

پان‌ترکیسم به عنوان اندیشه گرد آوردن همه اقوام پراکنده ترک تحت حکومت واحد پیش از آغاز جنگ جهانی اول شکل گرفت و در جریان جنگ به سیاست عملی "ترکان جوان" و راهبرد دولت عثمانی تبدیل شد. این نیرو برای یک پارچه کردن بافت قومی ترکیه و طرد اقوام دیگر و یا ترک نمودن آنها دست به اقداماتی زد که تصفیه نژادی صدها هزار ارمنه را (۱۹۱۵) در پی داشت. ن. ک.

²⁸ پان‌اسلامیسم: جریانی بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم به منظور وحدت سیاسی و فرهنگی دنیای اسلام زیر پرچم اسلام در مخالفت با استعمار غرب براه افتاد. سید جمال‌الدین، اندیشه‌پرداز برجسته این حرکت بود. همچنین در سیاست امپراتوری عثمانی از میانه‌های قرن نوزدهم پان‌اسلامیسم برجستگی پیدا می‌کند. سلطان عثمانی به عنوان خلیفه مسلمانان وظیفه حراست از دین را بعهده داشت و این امر در قانون اساسی عثمانی ۱۸۷۶ ثبت شده بود. بعد از لغو خلافت اسلامی بوسیله مصطفی کمال در ۱۹۲۴ باز هم سیاست پان‌اسلامیسم پا برجا ماند.

پرفسور ایرج بشیری بر این عقیده است که شکست امیر مظفر به وسیله لشگر روس حاکمیت امیران منغیت را از سه جهت مورد تهدید قرار داد. او می‌گوید: "اولاً، بخارا از نقطه نظر سیاسی (داخلی و خارجی) تحت نظارت روسیه قرار گرفت. ثانیاً، از نظر فرهنگی نظام جدیدی در سرتاسر قلمرو امیر تحمیل شد و امیر مجبور به بازسازی اجتماعی و تغییرات در قوانین گردید و ثالثاً، از دیدگاه اقتصادی بخارا به یک منطقه زراعتی برای روسیه تبدیل گردید که در آن تاجیکان تحت دیده‌بانی ناظران ترکی روسیه به کشت پنبه، غله و پرورش حیوانات (دامداری) می‌پرداختند و حاصل کار خود را توسط همان ناظران برای پرداخت تاوان (غرامت) جنگ به سن‌پترزبورگ می‌فرستادند. . . روس‌ها سعی کردند که زندگی فنودالی را ریشه کن کنند و به جای آن نهال سرمایه‌داری را غرس نمایند و آن را به وسیله‌ی ملت‌گرایی همچون یک پدیده بورژوازی پرورش دهند. اما متأسفانه، بعد از برپا شدن حکومت شوروی، تاوان این اشتباه بزرگ را نه روس‌ها بلکه تاجیکان برداشتند. "

فصل دوم

ظهور معارف‌پروران و جدیدی‌ها

بدون شک راه یافتن روس‌ها به آسیای‌میانه و ریشه گرفتن آنها در این سرزمین بر همه‌ی شئون زندگی منطقه تأثیر گذاشت و متقابلاً تأثیر پذیرفت و بدین ترتیب آمیزش روس‌ها و مردمان محل در همه عرصه‌ها آغاز شد. روسیه ساختارهای زندگی جامعه آسیای‌میانه را متحول ساخت به نحویکه از یکسو آنها را با جدیدترین دست‌آوردهای فنی و علمی اروپا آشنا ساخت و از سوی دیگر ظهور و رشد جریان‌ها و جنبش‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آسیای‌میانه را با حیات سیاسی خود گره زد و بدین ترتیب حرکت خاور به سوی باختر در آسیای‌میانه آغاز گردید.

"حکومت پادشاهی روسیه" مقصد و نیت اصلی‌اش را که اداره کردن بخارا از نام امیر بخارا بود، پنهان نمی‌کرد. امیر بخارا که رعیتش او را سایه خدا در روی زمین می‌دانستند، اکنون در سایه پادشاه روس پناه گرفته بود. به قول مورخ تاجیک، نماز حاتم روس‌ها به اطاعت بی چون و چرای امیر بخارا از اوامر سرکرده‌های خود بهای بلندی می‌دادند و امیر بخارا همه‌ی سفارش‌ها را بی‌چون و چرا در وقتش اجراء می‌کرد. وی به لشگر روس تکیه زده بود و از آنها برای سرکوب مخالفان و جنبش ناراضیان خود استفاده می‌نمود.

در قلمرو امارت بخارا ظلم و استبداد، رشوه و چپاول‌گری بیداد می‌کرد و مردم علیه امیر و دستگاه او می‌شوریدند. امیر شورش مردمی را در ناحیه‌ی حصار در ۱۹۱۳ و یک سال بعد قیام مردم کولاب را به کمک نظامیان روس سرکوب خونین کرد، اما برغم این سرکوب‌ها مقاومت‌ها بشکل پراکنده ادامه یافت.

روس‌ها در ۱۹۰۵ "بدخشان کوهی" را رسماً به امپراتوری روسیه ملحق ساختند و عملاً با هند بریتانیائی هم‌مرز شدند و رقابت بین روسیه و بریتانیا تشدید گردید. یکی از پی‌آمدهای این رقابت در آسیای‌میانه تقسیم تاجیکان بدون دخالت اراده شان در چندین سرزمین می‌باشد.

در چنین اوضاع و احوال در ابتداء معارف‌پروران و بعداً جدیدی‌ها و جوان‌بخارانیان^{۲۹} در جهت اصلاح جامعه افکار و عقایدی را مطرح کردند.

^{۲۹} جوان بخارانیان: در اوائل سده بیستم مبارزه سیاسی - اجتماعی میان نیروهای ارتجاعی، متعصب و سنت‌گرا از یکسو و نیروهای روشنفکر جوان هوادار اصلاحات از سوی دیگر در ماوراءالنهر شدت کسب کرد که در نتیجه نیروی جدیدی در بخارا پدید آمد که در اوائل به نام "جدیدی‌ها" نامیده می‌شد. "حرکت جدیدی‌ها به تدریج در تحت تأثیر جریان ترکان جوان قرار گرفت و به نام "جوان بخارانیان" ثبت شد. ("تاجیکان ماوراءالنهر، خالق زاده، دوشنبه، ۱۹۹۷، ص. ۵۳). ن. ک.

مطبوعات شرق در امر تشکل نهضت "جدیدی‌ها" سهم با اهمیتی داشته است و البته هم زمان "جوان بخارانیان" با انتشار نشریه‌هایی مانند "سمرقند"، "بخارای شریف"، . . به پخش و ترویج افکار خود همت گماشتند. نوگرانی "جوان بخارانیان" واکنش شدید ملایان متعصب و

پرفسور ایرج بشیری نیروهای آن دوران را چنین صنف‌بندی می‌کند: "جدیدی‌ها، قدیمی‌ها و جوان‌بخارانیان. جدیدی‌ها می‌خواستند اسلام را به صورت نو در بیاورند و در عرصه تعلیم و تربیت از شیوه‌های جدید استفاده کنند و آزادی بیشتر به زنان داده شود. قدیمی‌ها برعکس می‌خواستند ارزش‌های اسلامی را آن طوریکه بود حفظ بکنند، چنانچه دختران باید حجاب داشته باشند، به مدرسه نروند. جوان‌بخارانیان می‌خواستند در امور مملکت دخالت کنند و امیر سید عالم خان³⁰ را ساقط کنند و نظام جمهوری را برپا دارند."

اکثر پژوهشگران ظهور جنبش‌های جدید سیاسی در آسیای میانه را به یک حرکت عمومی اصلاح‌طلبانه جهانی پیوند می‌دهند. در این رابطه معروف رجبی، دانشمند تاجیک بر این عقیده است که روی صحنه آمدن جدیدی‌ها به نهضت‌های فرهنگی و سیاسی غرب ارتباط دارد، منتها این نهضت بر زمینه‌ی شرق تطابق و انکشاف یافت. هنگامی‌که این جریان در ترکیه، مصر و ایران به اوج رشد خود رسیده بود، در امارت بخارا نخستین گام‌های کودکانه‌ی خود را برمی‌داشت. مثلاً نخستین روزنامه در ایران در ۱۸۳۷ منتشر شد، در حالیکه نخستین روزنامه به نام "بخارای شریف"³¹ در ۱۹۱۲ در بخارا منتشر گردید. البته نقش روزنامه‌ها و مجله‌ها در تمام کشورهای خاور در امر انکشاف این جریان بسیار برجسته است.

امیر عالم خان را در پی داشت و آنها نمایندگان این جریان را کافر دانستند و در سال ۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ دست به قتل عام هزارها روشنفکر زدند که در تاریخ کمتر نظیر دارد. این سرکوب خونین پراکندگی و فروپاشی سازمان "جوان بخارانیان" را در پی داشت. بخشی از نیروهای جنبش "جوان بخارانیان" به بلشویسم و بخشی هم به پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم پیوستند و تجددگرایان و تجددگرایی آنها به بوته فراموشی سپرده شد. ن. ک.

³⁰ . **امیر عالم خان** (۱۸۸۰ - ۱۹۴۴): در سال ۱۹۲۰ به افغانستان پناهنده شد و ابتداء در قلعه مراد بیک در ۱۵ کیلومتری شمال شهر کابل و بعداً در قلعه فتو (فتح‌الله) به ۱۰ کیلو متری جنوب شهر کابل جابجا شد؛ از طرف دولت افغانستان ۱۲۰۰۰ روبیه کابلی ماهانه برایش حقوق پرداخته می‌شد. او در ۱۹۴۴ در کابل در گذشت و در همانجا دفن گردید.

امیر بخارا در سال‌های پناهندگی در افغانستان علاوه بر ارتباط با "باسماچیان" و رهبری صوری آنها خاطرات خود را به نام "تاریخ حزن‌الملل بخارا" نشر کرده که با کوشش و اهتمام محمد اکبر عشیق کابلی در سال ۱۹۹۰ در پیشاور منتشر شده است. امیر که از عشیره منغیت بود و به زبان ترکی چغتائی سخن می‌گفت، خاطرات خود را به زبان فارسی نوشته است. نثر نوشته او آمیزه‌ای از گویش فارسی زبانان کابل و بخارا می‌باشد. اگر از لفاظی‌ها، لاف و گزافه‌گوئی‌ها و خود ستائی‌های امیر بگذریم، مطالعه آن از جنبه‌های مختلف جالب است. ن. ک.

³¹ . روزنامه "**بخارای شریف**"، نخستین روزنامه به زبان فارسی - تاجیکی در آسیای میانه می‌باشد که در ۱۱ مارس ۱۹۱۲ در شهر تاریخی بخارا آغاز به انتشار کرد. روزنامه "بخارای شریف" که اولین تجربه روزنامه‌نگاری به زبان فارسی از طرف بخارانیان است، بسیاری از مشخصات و اصول شناخته شده روزنامه‌نگاری را مراعات می‌نماید. از لایبلی صفحات روزنامه به روشنی معلوم می‌گردد که روزنامه ناشر افکار و اندیشه‌های تجددخواهان بخارائی می‌باشد و هدف آن آگاه ساختن مردم، بیدار ساختن جوانان بخارا و در یک جمله اصلاح نظام بوده نه براندازی حاکمیت خودکامه امیر. اما امیر بخارا و دیگر دولت‌مردان غرق در فساد و عیاشی به مصلحت اندیشی و اصلاح طلبی روزنامه گوش فرا ندادند و عرصه را بر گرداندگان آن تنگ ساختند و سرانجام آن را پس از نشر ۱۵۳ شماره در ۲ ژانویه ۱۹۱۳ با تقاضای نمایندگی روسیه تزاری و به فرمان عالم خان، امیر بخارا برای همیشه تعطیل کردند. از توقیف روزنامه "بخارای شریف" نزدیک به یک قرن می‌گذرد اما شگفتا که هنوز بسیاری از مسائلی که در صفحات آن روزنامه ارائه شده بود، در امور امروزی ما مطرح است. ن. ک.

برغم اینکه در بخارا خواندن روزنامه ممنوع و حتی کفر بود، روزنامه‌ها و نشریاتی که در دیگر ممالک چاپ می‌شدند چون "پرورش"، "چهره نما"، "حبل‌المتین"، "ترجمان" به تدریج در بخارا راه می‌یافتند و دست به دست می‌گشتند.³²

به عقیده مسرور عبدالله جدیدی‌ها مربوط به نسل دوم معارف‌پروران اند که در آغاز قرن بیستم ظهور کردند، در حالیکه نسل اول معارف‌پروران در آخر قرن نوزده مثل احمد دانش و دیگران می‌زیستند. عبدالروف فطرت³³، صدر ضیا³⁴، محمود خواجه بهبودی³⁵، عبدالوحید منظم و نصرالله بکتاش جزء چهره‌های برجسته جدیدی‌ها شناخته می‌شوند. جدیدی‌ها بیشتر تحصیل‌کرده‌های ترکیه و روسیه بودند.

³² جنبش تجدیدخواهی و اصلاح‌طلبانه آسیای میانه در دو دهه اول قرن بیستم مسلماً متأثر از جریانات و جنبش‌ها، تغییرات و تحولات سیاسی و اجتماعی روسیه، ایران، قفقاز، افغانستان، شبه قاره هند و ترکیه عثمانی بوده است. انتشارات و نظریات اصلاح‌طلبانه که در کشورهای فوق به ویژه به زبان فارسی منتشر می‌گردید، در اواخر قرن نوزدهم راه خود را به سوی ماوراءالنهر و ترکستان باز کردند. روزنامه‌هایی مانند "اختر"، "قاتون"، "حبل‌المتین"، "سراج‌الخبار"، "چهره‌نما"، "وقت"، "شور"، "ترجمان"، "ملانصرالدین" و "صراط‌مستقیم"، . . . به دست گروه‌های روشنفکر و اصلاح‌طلب آسیای میانه می‌رسید و در امر بیداری و تشکل بخارانیان جوان نقش با اهمیتی بازی می‌کرد. ن. ک.

³³ عبدالروف فطرت (۱۸۸۶ - ۱۹۳۸)، فرزند عبدالرحیم صراف تاجیک بخارانی در مدرسه میرعرب به زبان فارسی آموزش دید. وی در پراشوب‌ترین سال‌ها از ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴ جهت ادامه تحصیل در استانبول بود، سال‌هایی که تحولات ترکیه در چشم گروهی از روشنفکران آن زمان آسیای میانه الگویی برای تجدد و پیشرفت به شمار می‌رفت. فطرت متأثر از چنین فضای متحول به نشر آثار خود به زبان فارسی پرداخت.

فطرت در سال ۱۹۱۴ وارد مدرسه‌ای گردید که برنامه آن شامل تاریخ ترک‌ها بود که یوسف آقچورا، این اندیشه‌پرداز سابقه‌دار پان‌ترکیسم آن را تدریس می‌کرد. او سرانجام شیفته تحولات ترکیه و مجذوب پان‌ترکیسم شد و هویت ازبکی را برگزید. او بعد از انقلاب بخارا در سمت وزیر آموزش و معاون نخست وزیر بخارا خدمت کرد و همچنین به جمعیت ادبی پان‌ترکیستی چغتائی پیوست. فطرت، در ۱۹۳۸ به اتهام پان‌ترکیسم اعدام شد. ن. ک.

³⁴ صدر ضیا (۱۸۶۷ - ۱۹۳۲)، یکی از چهره‌های برجسته معارف‌پرور زمان خود بود. وی در اوائل قرن بیست در بخارا فعالیت علمی و ادبی داشت و در امر رشد ادبیات فارسی و پخش افکار اجتماعی در بخارا نقش مهمی بازی کرد.

صدر ضیا در ۱۸۶۷ در بخارا چشم به دنیا گشود و در ۲۹ مارس ۱۹۱۷ به سمت قاضی‌القضات بخارا تعیین شد تا فرمان اصلاحات را اجراء کند. به قول محمد جان شکوری او به زودی پی برد که امیر در صدد اجرای اصلاحات اساسی نیست، بلکه نیت او پیگرد اصلاح طلبان می‌باشد. او عینی را آگاه ساخت و نامه مخفی قوشبیک (نخست وزیر) را به او نشان داد. صدر ضیا چند بار برکنار و زندانی شد و سرانجام در ۲۴ آوریل ۱۹۳۲ در زندان درگذشت.

"روزنامه"، نام اثری است که در آن صدر ضیا رویدادها و کارنامه‌های زمانه خویش را به قلم خود در ۵۰۰ صفحه یادداشت کرده است. این اثر به همت فرزندش محمد جان شکوری بخارانی در تهران (۲۰۰۱) اقبال چاپ یافته است. هر چند که در باره یادداشت‌ها و دیدگاه‌های صدر ضیا در مورد امیر عبدالرحمن خان که او را "پدر مهربان افغان" می‌نامد و یا اینکه "امان الله خان" . . . اساس جمهوریت را به مملکت خود اجراء کردنی شد. نمی‌توان موافقت کرد، اما "روزنامه" در امر شناخت رویدادهای آن روزگار بخارا اثری با ارزش است. ن. ک.

³⁵ خواجه محمد بهبودی (۱۸۷۴ - ۱۹۱۹) در سمرقند زاده شده و آموزش اولیه را از پدر و عمش فراگرفته است. او بیست سال داشت که پدرش درگذشت. خانواده او زندگی مرفه داشت از این‌رو او توانست به خارج سفر کند. او در این سفر از استانبول و قاهره دیدن کرد و پیشرفت‌های معارف را در امپراتوری عثمانی و مصر از نزدیک دید و با رهبران جنبش‌های فرهنگی به گفتگو نشست. این سفر نقطه چرخش در زندگی سیاسی او بود و بعد از برگشت در نشریه "ترجمان" مقاله می‌نوشت و از مدافعان معارف به شیوه جدید گردید. بهبودی از زمره نخستین نمایان‌نام‌نویسان آسیای میانه می‌باشد. وی در ۱۹۱۳ یک کتاب‌فروشی که در آن کتاب‌های اسلامی از سراسر جهان موجود

سیاست امپراتوری روسیه در آسیای میانه در زمینه پژوهش‌های چندین ساله‌ی خاورشناسان و حربیان (نظامیان) روس پی‌ریزی شده بود.

در سال ۱۹۱۰ در بخارا حادثه‌ای اتفاق افتاد که زمینه دعوت ارتش روس را به وسیله امیر بخارا به درون شهر بخارا فراهم ساخت. نمازحاتم، مورخ تاجیک واقعه را چنین یادآور می‌شود: امیران منغیت و عشیره‌ی آن بنابر کم‌شمار بودن، پایگاهی مستحکم در جامعه نداشتند از این‌رو سعی می‌کردند که در مقام قوشبیگی (نخست وزیر) نه از افراد بومی سنی‌مذهب بخارا که اکثریت بودند، بلکه شعبه‌مذهب را تعیین کنند تا مقام امارت در خطر نیافتد. آن سال نیز مانند سال‌های دیگر اهل تشیع مراسم سوگواری عاشورا را برگزار کرده بودند. گویا ملا بچه‌ای به این مراسم پوزخند زده بود و او در پاسخ به این عمل مورد ضرب و شتم از طرف اهل تشیع قرار گرفته بود. در شهر آوازه پخش شد که شعبه‌ها سنی‌ها را به قتل می‌رسانند و شهر در گرداب خونین کشتار فرو رفت. . . . همسایه، همسایه را چه سنی‌مذهب بود و چه شعبه‌مذهب با تبر و کارد مورد حمله قرار می‌داد. . . . امیر برای توقف خون ریزی به حکومت روس مراجعه کرد. . . . سربازان روس وارد شهر شدند و به نزاع پایان دادند. . . . و برای سال‌ها در آنجا باقی ماندند. چندی بعد از این واقعه امیرسید عالم خان بر تخت امارت بخارا تکیه زد. او که تحصیل‌کرده‌ی روسیه بود از حضور "جوان‌بخارائیان" در بخارا آگاهی داشت و به اجرای برخی اصلاحات تمایل نشان می‌داد.

یکی از اصلاحات امیر در آغاز تخت‌نشینی‌اش این بود، که گفت انعام، احسان و پیشکش را که قبلاً برای امیران بخارا می‌آوردند، قبول نه می‌کند. . . . یک سال مردم بخارا را از پرداخت مالیات معاف کرد، یک مجلس شورا تشکیل داد و برای تنظیم حساب و کتاب امور دولتی یک خزانه‌دار تعیین کرد. در همین اوضاع و احوال ماشین چاپ به بخارا آورد تا اینکه مردم بتوانند روزنامه انتشار بدهند و از اتفاقات بخارا آگاه شوند. . . .

اما مسرور عبدالله، بر این نظر است که امیر در آغاز نیم‌نگاهی به جدیدی‌ها داشت و این امر بیش از سه ماه طول نکشید. او و دربار منغیته اصلاحات را لغو، نیروهای اصلاح‌طلب را نابود و از اجرای تحولات جلوگیری کردند.

بدون شک منافع حاصله از تغییرات فرهنگی در بخارا نصیب دولت روسیه تزاری می‌گردید. پرفسور ایرج بشیری نفوذ فرهنگ روس بر فرهنگ مردم ته‌جائی بخارا را به این طریق خلاصه می‌کند: "اگر چه تسلط لشگری، سیاسی و اقتصادی روسیه ضررهای جبران‌ناپذیری به حکومت بخارا وارد ساخته بود، ولی این خسارت‌ها بهیچ‌وجه با زیان‌هایی که روسیه می‌خواست به معارف امارت بخارا برساند قابل مقایسه نبود. روشنفکران تاجیک از همان ابتدای ورود روسیه به ناحیه فهمیدند که جریان روسی‌کنانی از سطح دولتیان خواهد گذشت و در میان عوام رواج خواهد یافت. همچنین آگاه بودند که رواج فرهنگ پیشرفته روس در میان تاجیکان باعث تباهی ریشه‌های کهن فرهنگ غنی آنها خواهد گردید. برای رهائی از این ماجرا آنها از یکطرف به جوانان تحصیل‌کرده خود و از طرف دیگر به موج نوگرایی مثبتی که از غرب به بخارا می‌رسید دلگرم بودند. البته روس‌ها به هیچ‌وجه نمی‌خواستند بطور علنی با دولت‌های مسلمان بجنگند، لذا آنها از طریق مسلک و ملت وارد معرکه گشتند. از یکسو سنی و شعبیه را بجان هم انداختند و از سوی دیگر ترک و تاجیک را. آنها اینطور حساب می‌کردند که لرزان کردن پایه‌های حکومت امیری باعث تزلزل پایه‌های اسلام در ناحیه خواهد گردید."

بود، باز کرد. بهبودی در آسیای میانه تا زمان انقلاب به عنوان یکی از محترم‌ترین جدیدی‌ها باقی ماند و در سمرقند از پشتیبانی تعداد زیادی برخوردار بود. ن. ک.

فصل سوم

رقابت سرمایه

وضع اقتصادی در آسیای میانه

ورود سرمایه روس به آسیای میانه محرک اصلی بسیاری از دگرگونی‌ها گردید. سرمایه‌داران روس که بازار روسیه را برای عرضه کالای خود تنگ می‌یافتند، توجه خود را به مستعمره‌های جدید روسیه معطوف داشتند و به زودی با پشتیبانی حکومت پادشاهی روسیه امور بازرگانی، تولید کالا، تفحص و استخراج نفت، گاز و مواد معدنی را در آسیای میانه به دست خود گرفتند و پیوسته از مسکو تقاضای امتیازات بیشتر را نیز می‌کردند.

روس‌ها ساختمان راه آهن را در سال ۱۸۸۰ در منطقه آغاز کردند و آن را تا سال ۱۸۸۷ به بخارا و یک سال بعد به سمرقند رساندند و در سال ۱۹۱۴ خط آهن بین بخارا و ترمز (مرزافغانستان) را تکمیل کردند. در ابتداء هدف از ساختمان خط آهن عمدتاً اهداف نظامی بود، اما به زودی در خدمت منافع اقتصادی سرمایه‌داران روس نیز قرار گرفت. تمدید خط آهن در امر تحولات اقتصادی و اجتماعی و تغییر ذهنیت مردم منطقه تأثیر زیادی داشت.

دومای روسیه در ۱۹ دسامبر ۱۹۰۵ قراری را صادر کرد که طبق آن زمین در آسیای میانه به ملکیت دولت پادشاهی روسیه تعلق می‌گرفت. هدف از مصادره زمین از یکسو تضعیف زمین‌داران محلی و از سوی دیگر با توزیع زمین‌های مصادره شده در بین مهاجران روسی بوجود آوردن زمینه برای اسکان آنها و افزایش تأثیر شان در منطقه بود.

چندی بعد پترزبورگ فرمان جدیدی را صادر کرد که طبق آن تعیین و تقرر نمایندگان بومی را در ساختارهای اداری منع قرار داد و البته تنها آنهایی استثناء بودند که زبان روسی را خوب می‌دانستند و در گذشته به حکومت روس صداقت نشان داده بودند.

روس‌ها مکتب‌های (مدارس) روسی را ابتداء برای فرزندان روس‌های مهاجر تأسیس کردند و بعداً کودکان بخارائی را نیز پذیرفتند. در سال ۱۹۰۴ در ۱۲۶ مکتب در حدود ۷۰۰۰ کودک بخارائی درس می‌خواند. اما روس‌ها بعداً توجه خود را بیشتر به مکتب‌هایی که شاگردانشان صرفاً روس‌ها بودند، معطوف داشتند.

مؤسسات تجاری افزایش یافت. این مؤسسات در آغاز به روس‌ها و خارجی‌ها و بعداً به یهودی‌های بخارا تعلق داشت، فقط در سال ۱۸۹۰ به مردم بومی حق اجازه تأسیس مؤسسات تجاری داده شد.

بسیاری از پژوهشگران تاریخ منطقه بر این عقیده اند که ایجاد هسته‌های بورژوازی ملی، تأسیس مکتب‌های جدید و راهیابی روزنامه و نشریات در قلمرو امارت بخارا بخشی از عوامل ظهور "جدیدی‌ها" شمرده می‌شود.

اسماعیل تاتار (اسماعیل غصبرانکسی)³⁶ با حمایت روس‌ها اصول جدید را در مکتب‌ها پیاده نمود که علاوه بر تدریس علوم دینی علوم دنیوی نیز تدریس می‌گردید و این جریان در بخارا پیروان زیادی پیدا کرد. تحت تأثیر اسماعیل تاتار به تدریج روحیه گرایش ترک‌گرایی در میان "جدیدی‌ها" هویدا شد و به سرعت نیرو گرفت. به قول پرفسور ایرج بشیری برخی از جدیدی‌ها تحت تأثیر اسماعیل تاتار به پان‌ترکیسم و برخی به پان‌اسلامیزم که بیشتر مال افغانستان بود، پیوستند.

"جوان‌بخارانیان" از اینکه ثروت، تجارت و قدرت در دست روس‌ها، یهودها و ارمنی‌ها بود ابراز نارضایتی می‌کردند و تربیت نسل جدید صاحب کار را یکی از وظایف خود می‌دانستند. از طرف دیگر افزایش سرمایه‌داران تاجیک نارضایتی و افزایش فشار حکومت پادشاهی روس را به میان می‌آورد. در هر صورت سرمایه‌داران روس در بخارا از امتیازات فراوانی برخوردار بودند. مثلاً نرخ پخته (پنبه) را روس‌ها تعیین می‌کردند. زیر فشار روس‌ها نظام مالی بخارا تغییر یافت و با اهداف اقتصادی روسیه همسو ساخته شد. بهرمکشی روسیه از مردم بخارا در جریان جنگ جهانی اول به اوج خود رسید.

نیکلای دوم در ۲۵ ژوئن ۱۹۱۶ فرمان سفربری تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها را در عقبگاه (پشت) جبهه جنگ صادر کرد. باید از مجموعه آسیای‌میانه ۴۰۰ هزار نفر به جبهه جنگ در روسیه انتقال داده می‌شد. این فرمان بمثابهی خبر شومی به خانه ۲۰۰ هزار تاجیک در ناحیه‌های تاجیک‌نشین فرغانه، نمنگان، خجند، تاشکند و سمرقند غم و اندوه آورد.

مردم خجند به رسم اعتراض علیه فرمان سفربری در سال ۱۹۱۶ دست به شورش زدند و برغم اینکه این جنبش سرکوب شد و به خون نشست اما در زمان کوتاه در مناطق دیگر با شمول روسیه بازتاب یافت و در امر ظهور حالت انقلابی سال ۱۹۱۷ مساعدت کرد.

ضمناً در جریان این رویدادها جنبش "جدیدی‌ها" که عمدتاً در میان سرآمدگان اهل سواد تشکل یافته بود و آنها بیشتر در خارج و به ویژه در ترکیه تحصیل کرده بودند، روحیه پان‌ترکیسم برجستگی پیدا کرد و بار سیاسی جنبش نسبت به بار فرهنگی آن بتدریج سنگینی کرد و آنها از حوزه روشنگری به حوزه سیاستمداری گذر کردند.

پرفسور ایرج بشیری اقدامات روسیه در آسیای‌میانه و عکس‌العمل مردم منطقه نسبت به تعدی‌های روس‌ها را اینطور خلاصه می‌کند. او می‌گوید: "در بین سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۱۴ دولت روسیه تزاری برای تغییر دادن روند زندگی مردم آسیای‌میانه به چند رشته عملیات دست زد. از آن جمله یکی تولید راه‌های تجاری بهتر و دیگری کوچ دادن دسته‌های بزرگ دهقانان روس‌زبان به نواحی حاصلخیز آسیای میانه بود. در اثر این تغییرات ساخت زندگی مرسوم ناحیه پاش خورد و روس‌ها و تاتارهای بورژوا اقتصادیات ناحیه را در دست خود گرفتند. ساکنان ناحیه که در مقابل قدرت نظامی روسیه تاب مقاومت نداشتند تا بحبوحه جنگ جهانی اول با روس‌ها با مدارا رفتار کردند. آنگاه وقتی تزار برای پیشبرد جنگ به کمک آنها احتیاج پیدا کرد آنها از یک طرف از مساعدت به او خودداری کردند و از طرف دیگر با پربا کردن شورش‌های پی در پی باعث شکست امپراتوری،

³⁶ اسماعیل غصبرانکسی (۱۸۵۱ - ۱۹۱۴)، از تاتارهای کریمه بود و تحصیلات اروپائی داشت و به عنوان روزنامه‌نگار در پاریس و استانبول کار می‌کرد. وی در سال ۱۸۸۳ نشریه "ترجمان" را منتشر کرد. او در راه اندازی مدارس "جدید" پیشگام بود. او کوشید زبان ترکی عثمانی را جانشین زبان فارسی کند. شماری از پژوهشگران او را بنیان‌گذار پان‌ترکیسم معرفی می‌کنند. ن. ک.

سقوط و انحلال آن گردیدند. با این حال این درگیری‌ها در چگونگی اهداف روسیه تغییر چندانی بوجود نیاورد و نقشه‌های روس‌ها همچنان با نیروی فروان گرچه تحت نام اتحاد شوروی به پیش برده شد."

فصل چهارم

سرکوب جدیدی‌ها و دگراندیشان

امیرعالم خان نظمی را که بعد از به تخت نشستن خود در دربار ملغی ساخته بود، دو باره احیاء کرد، یعنی اخذ تحفه از ثروتمندان و انعام از آنهاییکه می‌خواستند منصب بالا تر به دست بیاورند، دو باره جاری شد. البته آنها همه‌ی اینها را از مردم می‌زدیدند. دوشیزه زیبا و نازپرورده مردم از بهترین تحفه‌ها به شمار می‌رفت، تنها برخی از این معصومان را امیر به شبستان خود برای یک شب راه می‌داد. در چنین اوضاع و احوالی صدرالدین عینی³⁷ که شخصیت او تازه تشکل یافته بود، عضویت سازمان "تربیه اطفال"³⁸ را پذیرفت که این امر از دید تاریخ‌نگاران شوروی منفی ارزیابی گردیده است.

³⁷ صدرالدین عینی (۱۸۷۸ - ۱۹۵۴)، از زمره بنیان‌گذاران ادبیات و فرهنگ تاجیکستان محسوب می‌شود که آثارش در ۱۳ جلد و به چندین زبان دنیا به نشر رسیده است. عینی در بخارا زاده شد و هنگام آموزش در مدارس بخارا زندگی سختی را پشت سر گذاشت. مطالعه "نوادالوقایع" احمد دانش، روزنامه‌های "حبل‌المتین" و "چهره نما" در روحیه و اندیشه او تحولی شگرف بوجود آورد و نگرش او را نسبت به ارکان سیاسی امارت بخارا تغییر داد. او به "تجددگرایان" پیوست و همراه با عده‌ای از روشنفکران بخارانی از اصلاح نظام آموزشی پشتیبانی کرد و مورد آزار و پیگرد دستگاه امیر بخارا قرار گرفت. عینی در سال ۱۹۱۷ به وسیله حکومت بخارا بازداشت و محکوم به ۷۵ دره (ضربه شلاق) شد و زندانی گردید.

صدرالدین عینی با تأسیس مکتب جدید و تدریس به متد نو، تألیف کتاب‌های درسی، سرودن شعر، نوشتن مقاله و داستان‌های کوتاه و بلند و ایراد خطابه در راه بیداری و خودآگاهی ملی تاجیکان گام‌های بلندی برداشت و به همین دلیل او را "استاد" خطاب می‌کردند. صدرالدین عینی آثار زیادی را به میراث گذاشته است که "جلادان بخارا"، "غلامان"، "آدینه"، "مرگ سود خوار" و "یادداشت‌ها" را می‌توان جزء برجسته‌ترین آثار منشور او محسوب کرد.

عینی از تاریخ و فرهنگ ملت تاجیک و دانش‌های زمانه آگاه بود. رساله‌های "تاریخ امیران منغیت" و "تاریخ انقلاب بخارا" شاهد مدعای ماست. او دعاوی برخی از پان‌ترکیست‌ها را که وجود تاجیکان و جمهوری تاجیکستان را به رسمیت نمی‌شناختند، مورد انتقاد قرار داده است و در کتاب معروف "نمونه ادبیات تاجیک" که در ۹۲۴ صفحه در سمرقند تألیف و در ۱۹۲۶ در مسکو چاپ شده است، اثبات می‌کند که تاجیکان مردمان اصلی (بومی) این سرزمین اند و صاحب فرهنگ غنی، ادبیاتی کهن و تاریخ باستانی هستند. در این کتاب ۲۲۰ شاعر فارسی‌زبان با نمونه کلام آنها معرفی گردیده اند.

عینی در مطبوعات قلم می‌زد و شعر می‌سرود. مجموعه مقالات و اشعار او با نام "شعله انقلاب" در ۱۹۸۶ با حروف فارسی در دوشنبه در ۴۴۵ صفحه منتشر گردیده است. "یادداشت‌ها" (۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴) از زمره شاهکارهای استاد عینی به شمار می‌رود که در برگزیده نکته‌ها و گوشه‌هایی از مراحل مختلف زندگی او و حیات اجتماعی تاجیکان در روزگار نویسنده می‌باشد.

صدرالدین عینی در ۱۹۵۴ زندگی را بدرود گفت. ن. ک.

غفار عاشوروف، دانشمند تاجیک بر این عقیده است که صدرالدین عینی هم معارف‌پرور و هم جدیدی و هم شرکت‌کننده فعال حرکت آزادی‌خواهی در بخارا بود. ولی دولت‌مردان اتحاد شوروی صدرالدین عینی را عضو جریان ناسیونالیستی بورژوازی می‌دانستند و از این ناحیه او را همیشه زیر فشار قرار می‌دادند.

اکثر مورخان بر این نظرند که جدیدی‌ها رهبران یک جریان پیشگام بورژوازی و در پی تغییرات و اصلاحات بودند. آنها از حمایت روسیه برخوردار بودند و هنگام شورش ۱۹۱۶ مردم خجند موضع بیطرفی اتخاذ کردند و دو رویه بودن خود را به نمایش گذاشتند. آنها در حالیکه در جریان جنگ جهانی اول از ترکیه پشتیبانی کردند اما در زمان حرکت‌های ضد روسی در آسیای میانه بیطرفی اتخاذ کردند و حتی با آن مخالفت نمودند در نتیجه جنبش‌های خودبه‌خودی ناراضیان که فاقد رهبری سیاسی بود، شکست خورد. جدیدی‌ها فکر نمی‌کردند که در نتیجه انقلاب ۱۹۱۷ نظام پادشاهی در روسیه ساقط می‌شود و در امارت تغییرات زیادی بوجود می‌آید.

مسئله محوری جدیدی‌ها مسئله معارف بود. به گفته غفار عاشوروف، هدف این بود که در مکتب و مدرسه علم تاریخ، جغرافیا، ریاضیات و علوم طبیعی تدریس شود. آنها می‌گفتند بدون این علوم پیشرفت جامعه ممکن نیست. نوگرایان عقب‌ماندگی دولت‌های اسلامی را در سطح نازل معرفت شهروندان آن می‌دانستند. آنها سفرهائی به خارج کشور انجام می‌دادند و در نتیجه‌ی مقایسه کشور خود با جهان خارج امارت بخارا را در سطح عقب‌مانده می‌یافتند و به انتقاد از وضع موجود می‌پرداختند. در این راستا مجله "نصرالدین" که در تقلیس (پایتخت جمهوری گرجستان کنونی) به زبان فارسی منتشر می‌شد و خصلت انتقادی داشت، در امارت خواننده زیادی پیدا کرد.

اما صدرالدین عینی بر این عقیده است که سلسله مقالات تحلیلی عبدالقادر محی‌الدین وف، عبدالروف فطرت و میرزا سراج حکیم³⁹ در امر شکلیابی افکار نوگرایان نقش ژرف داشت.

³⁸. "تربیه اطفال"، یک جمعیت مخفی بود که در سال ۱۹۱۰ به منظور تأسیس و گسترش مکتب‌های اصول جدید تشکیل شد. وقتی که امیر بخارا این مکتب‌ها را بست، جمعیت "تربیه اطفال" مکتب‌های پنهانی بازکرد و جوانان را برای آموزش به کشورهای دیگر فرستاد. به گواهی صدرالدین عینی تأمینات مادی جمعیت را چند تن از روشنفکران به عهده گرفته بودند.

محمد جان شکوری بر این باور است که روزنامه "بخارای شریف" نیز به ابتکار جمعیت "تربیه اطفال" پایه‌گذاری شده است. ن. ک. ³⁹. میرزا سراج حکیم: در یک خانواده بازرگان تاجیک در شهر بخارا زاده شد و علاوه بر زبان مادری (فارسی) زبان‌های روسی، انگلیسی، عربی را فرا گرفت. او چندی مشغول تجارت پنبه بود و بعداً برای توسعه امور تجارت پنبه از طریق شمال بخارا به روسیه و اروپا سفر کرد و بسیاری از کشورهای اروپائی را از نزدیک دید و آنچه را که او در اروپا دید و موجب حیرت و اعجاب او گردید همان را به عبارات شیرین و بی هیچ پیرایه در "سفرنامه" خود بازگو کرد.

میرزا بعد از چندی به بخارا بر می‌گردد و باز به سفر می‌رود. اما این بار رخت سفر به ایران و افغانستان می‌بندد و سال‌ها در ایران که با دوره نهضت مشروطیت مصادف است، مشغول امور طبابت می‌شود. میرزا سراج حکیم یک سال در زمان امیر عبدالرحمن خان (۱۹۰۱ - ۱۸۲۴) در افغانستان زندانی می‌گردد و خاطرات خود را ثبت می‌کند. میرزا چشم‌پیداها و برداشت‌های خود را در کتاب "تحف اهل بخارا" بازگو می‌کند. این اثر که در واقعیت سفرنامه میرزا سراج حکیم است در ۱۳۳۰ هجری قمری در ۳۴۴ صفحه با خط نستعلیق خطاطی شده و در مطبعه کاگان بخارا چاپ می‌گردد. برغم اینکه با همه برداشت‌ها و داوری‌های نویسنده از نهضت مشروطیت ایران و کارنامه امیر عبدالرحمن خان نمی‌توان موافق بود و به نظر نگارنده این سطور برخی از آنها سطحی است اما در کلیت خود اثر واقعاً خواندنی و با لطف است و مأخذ با ارزشی در باره ساختار اداره استبدادی و زندان‌های امیر عبدالرحمن خان و شیوه صدور حکم و انواع مجازات‌های او (گوش بریدن، چشم کشیدن، ...) می‌باشد.

این کتاب به کوششی دکتر محمد اسدیان در پائیز ۱۳۶۹ خورشیدی توسط انتشارات بوعلی در تهران مجدداً با حروفی چاپی انتشار یافته است. نثر حاکم بر "سفرنامه" آمیزه‌ای از فارسی متعارف در ایران و کابل با لهجه‌ی شیرین بخارائی است. ن. ک.

نیت جدیدی‌ها سرنگونی نظام نبود، بلکه اصلاح آن بود. هدف آنها انقلاب فرهنگی بود نه انقلاب اجتماعی - سیاسی. اما وقوع دو رویداد جدیدی‌ها را به حوزه سیاست کشانید: اولی در بخارا و دومی در سن‌پترزبورگ. در بخارا براساس فرمان امیرعالم خان "مکتب‌های اصول جدید" را بستند و فعالان نهضت را پراکنده ساختند و در سن‌پترزبورک انقلاب فوریه ۱۹۱۷ اتفاق افتاد. وقوع این دو رویداد جدیدی‌ها را به حوزه سیاست کشانید.

در این دوره انقلابیون روس به ویژه در میان جمعیت بزرگی از مهاجران روسی که اصلاً از امیر بخارا حساب نمی‌پردند، فعال بودند. در این عرصه فعالیت انقلابیون سوسیالیست و بلشویک‌ها چشمگیر بود.

امیر بخارا نمی‌توانست باور کند که در پترزبورگ پادشاهی نیکلای دوم ساقط شده است. اما از آنجائیکه نمایندگان روسیه در بخارا این تغییرات را تأیید کردند، امیر مجبور به پذیرفتن آن حقیقت شد. نمایندگان روسیه از امیر تقاضا کردند که برای فرو نشاندن ناراضایتی در بخارا برخی خواست‌های مردم را قبول کند. برنامه عمل امیر در این راستا به کمک نمایندگان روسیه تنظیم گردید.

امیر در این رابطه دست به گماردن برخی از افراد به مقامات بالا زد. صدر ضیا را قاضی امارت بخارا تعیین کرد تا فرمان اصلاحات را اجراء کند. البته فرمان اصلاحات به اصول اساسی نظام خللی وارد نمی‌کرد.

اما امیر اجرای اصلاحات اعلام شده را جدی نگرفت. وقتی که "جوان‌بخارائیان" طی مجالس و محافل اجرای اصلاحات اعلام شده را تقاضا می‌نمودند نه تنها امیر به آن لبیک نه گفت بلکه جانب مخالفان برنامه اصلاحات را نیز گرفت.

بخارائیان برای نخستین بار با شعار "زنده باد امیر، پاینده باد اصلاحات" به کوچه‌های بخارا ریختند. برغم اینکه راه پیمائی به طرفداری از امیر امارت اسلامی بود و برگزارکنندگان آن بر اهمیت و ضرورت نوگرایی تأکید می‌کردند اما بخش بزرگ مردم نوگرایی را ضد امارت و ضد اسلام می‌دانستند.

در برابر این گردهمایی به دعوت و سازماندهی نزدیکان امیر در میدان دیگر بخارا مخالفان اصلاحات گرد آمده و شعار می‌دادند "مرگ بر جدیدی‌ها". امیرعالم خان بدون تردید جانب مخالفان اصلاحات را گرفت و بدین ترتیب قتل عام نوگرایان به دستور امیر در سراسر بخارا آغاز شد.

استاد محمد جان شکوری می‌گوید: "نهم آوریل سال ۱۹۱۷ ملاها و ملابچه‌ها در برابر ارگ بخارا به صدر ضیا هجوم بردند و او را که شخصی معارف‌پرور بود، بنام قاضی جدیدی‌ها و شخص بی‌دین مورد ضرب و شتم قرار دادند. سربازان امیر در کوچه و بازار هرکسی را که لااقل در سر و لباسش علامتی از نوگرایی داشت . . . دست و پا می‌بستند و به کشتارگاه می‌بردند و هزاران نفر به قتل رسانیده شدند."

در این میانه فیدرف کالسوف، رئیس حکومت بلشویکی ترکستان روس به بخارا حمله کرد ولی شکست خورد و عقب نشینی کرد. امیربخارا از این پیروزی سرمست گردید و ترور خونین مخالفان حکومت خود را شدت بخشید و آنهاییکه از کشتارهای پیشین جان به سلامت برده بودند، گروه، گروه نابود گردیدند. جدیدی‌هائیکه زنده مانده بودند، تحت پیگرد قرار گرفتند و بدین ترتیب مناسبات آنها با امیر برهم خورد و امیر به دشمن خونین آنها تبدیل گردید.

پرفسور ایرج بشیری رفتار امیرعالم خان نسبت به لایه جوان بخارا را اینطور خلاصه می‌کند. او می‌گوید: "در عرغه سال ۱۹۱۸ بخارای احمد دانش جای خود را به بخارای صدرالدین عینی داده بود. در بخارای صدرالدین عینی روند کوردلی فرهنگی و طنطنه‌های قدیمی دینی دیگر قابل قبول نبود و جای خود را به افکار تازه‌ای داده بود. علاوه بر این چهره‌های تازه‌ای در اجتماع پیدا شده بودند که با نام‌های "جدیدی‌ها" و "جوان

بخارائیان" کوشش می‌کردند جامعه بخارا را به یک جامعه نو و پیشرو تبدیل کنند. ولی این دو گروه اگرچه در اصل نوسازی بخارا هم‌عقیده و هم‌صدا بودند در چگونگی حصول این نوسازی با هم از زمین تا آسمان تفاوت داشتند.

جدیدی‌ها بر این عقیده بودند که بخارا به امیر احتیاج دارد و این امیر است که باید به ترتیبی وضع معارف را بهبودی بخشد. جوان بخارائیان برعکس عقیده داشتند که امیر و علمای اسلام سد راه اصلاحات هستند و باید از میان برداشته شوند.

امیرعالم خان از هردو گروه در هراس بود و دنبال راهی می‌گشت تا به وسیله آن قدرت هردو را خنثی کند. بنابراین با اصل نوسازی که مورد توجه هردو گروه بود، موافقت کرد. آنگاه وقتی که اصلاح‌طلبان پیروزی خود را جشن می‌گرفتند وی علمای دین و پیروان آنها را بجان اصلاح‌طلبان انداخت. در زد و خوردی که بین این گروه‌ها اتفاق افتاد ۴۰۰۰ تن از جدیدی‌ها و جوان‌بخارائیان کشته شدند. اگر بلشویک‌ها در مسکو پیروز نشده بودند این قدم نامردانه امیرعالم خان چندین سال به طول حاکمیت او در بخارا می‌افزود."

فصل پنجم

اتحاد راه نجات

امیرعالم خان برغم اینکه از سرکوب نوگرایان و اصلاح‌طلبان خشنود بود و شادباش‌های اطرافیان خود را به عنوان نشانه پشتیبانی رعایا به حساب می‌آورد اما رویدادهای روسیه و موج اخیر آن که به طرف بخارا در حال خزیدن بود، موجب تشویش خاطر او بود. امیر که اتحاد سیاسی را باجدیدی‌ها نه تنها نپذیرفته بود بلکه با قتل عام آنها، جدیدی‌ها را به دشمن خونین خود تبدیل کرده بود، اکنون هم پیمانان جدید و قوی را جستجو می‌کرد. امیر راه تأسیس و تحکیم روابط با بریتانیا را در پیش گرفت و همزمان سعی کرد که تماس و روابط خویش را با مخالفان حکومت بلشویکی و بقایای حکومت کرنسکی و ارتش پادشاهی گسترش دهد و تحکیم کند. اما موج جدید به بخارا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. انقلابیون روس با شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگران و دهقانان" مردم را به مبارزه علیه دولت‌های ستمگر شان دعوت می‌کردند. هر قدر احساس خطر از شمال زیاد تر می‌شد به همان اندازه قربانیان جلادان امیر افزونی می‌یافتند.

عبدالقادر خالق‌زاده، مؤلف کتاب "تاریخ سیاسی تاجیکان" می‌نویسد: "شهادت دو نفر کافی بود که شخصی را جدیدی نامند و به مرگ و یا هفتاد و پنج ضربه دره (شلاق) محکوم کنند. صدرالدین عینی را هم هفتاد و پنج ضربه شلاق زدند . . . حکم هفتاد و پنج ضربه شلاق که در حق صدرالدین عینی از طرف امیر و قوشبیک صادر شده بود، مساوی با مرگ بود ولی عینی از آن جان به سلامت برد." کشتار اصلاح‌طلبان ادامه داشت و یکی از این صحنه‌های تکان دهنده رامحمد جان شکوری چنین به یاد می‌آورد: "جلاد امیر بخارا در سوم آوریل ۱۹۱۸ در شهر سبز عبدالوکیل برادرزاده صدر ضیا را که جدیدی و نوداماد بود در برابر دیدگان صدرضیا و غفورجان مخدوم برادرش با جمع دیگری از روشنفکران سر برید."

در اثر رویدادهای این دوره جدیدی‌ها به دو گروه مهتران و کهتران تقسیم شدند. در گروه مهتران صدرالدین عینی، عبدالواحد منظم، احمدجان احمدی و دیگران و در گروه کهتران عبدالروف فطرت، فیض‌الله خواجه‌یف و دیگران حضور داشتند. گروه نخست از فعالیت‌های سیاسی تا حدودی کناره‌گیری کردند، در حالیکه گروه دومی نه تنها فعالیت‌های خویش را تندتر کردند، بلکه کاملاً به جانب سیاست کشانیده شدند.

واقعۀ کالسوف، پیگرد و قتل جدیدی‌ها موجب گردید که جدیدی‌ها به ترکستان روسیه پناه برند. آنها در آنجا با فعالیت‌های ده‌ها حزب، گروه و اتحادیه اعم از منشویک‌ها، بلشویک‌ها⁴⁰، ملیت‌گرایان روس، ... آشنا شدند و به گفته محمدجان شکوری آنها که تا دیروز معارف‌پرور و اصلاحات‌چی بودند، به تدریج عقیده‌های انقلابی پیدا کردند و خواستند در بخارا انقلاب اجتماعی کنند. آنها به پان‌ترکیسم گرویدند و خود را به حاکمیت بلشویکی پیوند زدند و با کمک آنها خواستند در بخارا انقلاب برپا کنند. بلشویک‌ها تلاش داشتند تا جدیدی‌ها را به سوی خود جلب کنند اما جدیدی‌ها به سمت و سوی دیگری یعنی سمت انقلابیون سوسیالیست روس گرایش داشتند. آنها می‌گفتند که مردم بخارا اصلاً دهقان اند و برنامه‌های "انقلابیون سوسیالیست" به آنها توجه بیشتری دارد. اما وقتی که آنها به لنین سوءقصد کردند و در پی آن حاکمیت شوروی انقلابیون سوسیالیست را قلع و قمع کرد، فعالیت سیاسی پیروان بخارائی آنها نیز قطع گردید.

در ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۸ در تاشکند ۸۶ نفر از اعضای حزب جوان‌بخارائیان انقلاب سوسیالیستی گرد آمدند و حزب کمونیست بخارا را تأسیس کردند. گروه دیگری از جوان‌بخارائیان تحت رهبری فیض‌الله خواجه‌یف در اوائل ۱۹۲۰ حزب جوان‌بخارائیان انقلابی را تشکیل دادند. هدف هر دو حزب براندازی نظام امارت بخارا بود. در این تصمیم‌گیری‌های نوجوانان بخارا روابط تنگاتنگ آن‌ها با ترک‌ها و تاتارهای روسیه و ترکستان، دانستن زبان روسی و غرب‌گرایی آنها نقش مهمی داشته است. برای آنها گذر از اندیشه اسلامی به کمونیستی کار مشکلی نبود زیرا آنها در مفهوم ملیت و قوم و نظریه بلشویکی "حق تعیین سرنوشت ملت‌ها" استقلالیت ملی را می‌دیدند. از سوی دیگر برای بلشویک‌ها جدیدی‌ها نیز گروه مطلوبی بود. جدیدی‌ها طرفدار نوگرایی بودند و با علوم جدید که از اروپا از طریق روسیه وارد گردیده بود مخالف نبودند. در بین جدیدی‌ها که می‌خواستند کشورشان پیشرفت کند، بسیاری بودند که با بلشویک‌ها با رغبت مناسبات ایجاد می‌کردند چونکه تبلیغات بلشویک‌ها بر این شعار استوار بود که تمام ملت‌ها و دین‌ها دارای حقوق برابرند. فقط بعد از آنکه بلشویک‌ها حاکمیت خود را در بخارا مستحکم کردند، روشنفکران را که از درون مکتب جدیدی‌ها بیرون آمده بودند، راندند.

اکبر تورسون‌زاد براین باور است که برای نخستین بار فطرت مفهوم "وطن" و "ملت" را به عنوان همایش مردم به کار برد و همین مفهوم اساس جهان‌بینی نهضت جوان‌بخارائیان قرار گرفت و اما گرویدن یک بخش مهم جدیدی‌ها به پان‌ترکیسم موجب تنزل این جنبش گردید و شماری از روشنفکران از آن فاصله گرفتند. وی سه عامل زیرین را به عنوان علل تاریخی قوت گرفتن پان‌ترکیسم در نهضت جدیدی‌ها ذکر می‌کند: "اول اینکه اکثر روشنفکران تاجیک در ترکیه، تاتارستان و آذربایجان تحصیل کرده بودند و تحت تأثیر نشریات آنها قرار داشتند. ... بعضی‌ها مانند عهد خلفای عرب حتی نام و نسب شان را تغییر دادند. دوم اینکه در میان خلق‌های مسلمان روسیه در همان زمان مردم ترک زبان بویژه تاتارهای کریمه و حوزه رود ولگا که از همسایگان دیوار به دیوار ترکان عثمانی

⁴⁰ **بلشویک و منشویک:** حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در جریان کنگره دوم ۱۹۰۳ دست‌خوش اختلافات جدی شد و در پی آن به دو جناح (بلشویک و منشویک) منشعب گردید. بلشویک از کلمه "بلشستویه" روسی که به معنای اکثریت است، گرفته شده است که چهره شاخص آن ولادیمیر لنین بود که بعد از این به نام حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه بلشویک نامیده می‌شد، در پی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نام حزب تغییر کرد و به نام حزب کمونیست با قید بلشویک در پرانتز (قوس) نامیده شد و کنگره نوزدهم (۱۹۵۲) نام حزب را به حزب کمونیست اتحادشوروی تبدیل نمود. جناح مخالف بلشویک‌ها در کنگره دوم (۱۹۰۳) به نام منشویک‌ها نامیده شدند. منشویک از کلمه روسی "مینستویه" که به معنای اقلیت است، گرفته شده است. چهره‌های برجسته منشویسم پلخانف، اکسلرود و مارتف بودند. منشویسم جریان مارکسیستی بود که بیشتر به گروه‌های مارکسیستی سوسیال دموکرات‌های اروپائی نزدیک بودند. ن. ک.

بودند رو به بیداری سیاسی نهادند. به ابتکار آنهاست که آثار پان‌ترکیستی وارد آسیای‌میانه گردید و در خور مردم بومی داده شد و سوم اینکه نقش افسران اسیر ترک که بعد از پایان جنگ جهانی دوم از طریق آسیای‌میانه به وطن شان برگشت داده شده بودند، برجسته است."

مسرور عبدالله بر این عقیده است که سران نوگرایان تقریباً همگی از لحاظ ملت تاجیک بودند ولی تحت تأثیر روحیه ترک‌گرایی قرار گرفتند. عده‌ای بر این عقیده اند که آنها خودشناسی ملی نداشتند و برخی دیگر بر این باورند که آنها سنی‌های موافق به مذهب عثمانی‌ها بودند. مثلاً در همان آغاز قرن بیستم در ایران هم چند دانشگاه به شیوه اروپا وجود داشت، اما مردم به این دانشگاه‌ها نمی‌رفتند. زیرا جدیدی‌ها سنی‌مذهب بودند و ایران شیعه‌مذهب. بنابراین آنها به دانشگاه‌های ترکیه که مدرسین آنها سنی‌مذهب و حنفی بودند می‌رفتند. به نظر من غیر از پان‌ترکیسم در این جریان پان‌تورانیسم هم وجود داشت که مفهوم وسیع تری را افاده می‌داد و از جمله تاجیکان را نیز فرا می‌گرفت چونکه نام قدیمی سرزمین ما توران بود.

از طرف دیگر عثمان ایشان‌زاده از پژوهشگاه تاریخ فرهنگستان تاجیکستان ظهور ترک‌گرایی مردم آسیای‌میانه را یک نوع واکنش وطن‌خواهانه در برابر اشغال این سرزمین از طرف روسیه می‌داند. همراه با روس‌ها مردمانی از تاتارها و باشقیرها نیز به آسیای‌میانه آمدند و آنها در این جا هم‌مذهبان و هم‌زبانان خود را یافتند و مزید بر آن حس مشترک ضد روسی آنها را در یک صف مشترک قرار می‌داد. مردمان آسیای‌میانه ترجیح می‌دادند که با نوآوری‌های اروپا از طریق ترک‌های مقیم روسیه آشنا شوند.

به نظر پژوهشگران تاجیک مانند معروف رجبی و مسرور عبدالله نباید حرکت جدیدی‌ها را کاملاً یک حرکت پان‌ترکیستی نامید. چون وقتی که این حرکت پی‌ریزی می‌گردید، ده‌ها گروه وارد این جریان شدند و آنها را روحیه و حس انتقادی از وضعیت کشور با هم پیوند می‌داد. سراج حکیم در این میان "حب الوطن و اصلاحات" را برجسته می‌سازد. نباید فراموش کرد که رویاروی پان‌سلاویانیسم روس‌ها، پان‌ترکیسم "جوان ترکان" ترکیه عثمانی در آسیای‌میانه بازتاب داشت و آنهائیکه از اشغال سرزمین‌های آسیای‌میانه به وسیله روسیه ناراضی بودند، به ترکیه گرایش نشان می‌دادند.

اکبر تورسون‌زاد در باره یکی از علت‌هائیکه موجب چیره‌گی پان‌ترکیسم در آسیای‌میانه گردید چنین شرح می‌دهد: "در آغاز قرن شانزدهم روابط ایران صفوی با تاجیکان ماوراءالنهر سست گردید و در پی آن مرز سیاسی به مرز مذهبی شعبیه و سنی تبدیل گردید و عدم حضور ایران در منطقه، زمینه‌ساز گسترش ایدئولوژی ترک‌گرایی از جمله در محیط تاجیکان گردید."

محمی‌الدینوف که یکی از چهره‌های برجسته نوگرایان و بعداً از سازماندهندگان برجسته نظام شوروی در آسیای‌میانه بود، در سال ۱۹۲۸ نوشت که ما جدیدی‌های بخارا، که دوره تربیت و انکشاف فکری ابتدائی خود را در دوره فکری پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم در آسیای‌میانه گرفتیم، در یک زمان تحت تأثیر کلان مفکوره پان‌ترکیسم بودیم. پان‌ترکیست‌ها می‌گفتند از یک‌ها، قیرقیزها و غیره ملت‌هائیکه به ایرق (تیره) ترک تعلق دارند و هر یکی را امروز ملت مستقل می‌شمارند، در حقیقت یک ملت اند. تاجیک زبانیان بخارا هم در اصل ترک هستند و در زیر تأثیر ادبیات و مدنیت ایران زبان و ملت خود را گم کردند.

برخی از تاریخ‌نگاران بر این نظرند که "پان‌ترکیسم جدیدی‌ها" و پیوند آنها با بلشویسم در اقدامات مشخص و مرز بندی‌های ملی بلشویک‌ها در آسیای‌میانه تبارز کرده است و گر نه در گذشته مثلاً در آثار خطی

(کتبی) آنها، از جمله در روزنامه "بخارای شریف" و یا مجله "آینه" نشانه‌ای از پان‌ترکیسم به چشم نمی‌خورد، بلکه تلاش آنها برای ارتقاء و رشد زبان "تاجیکی"⁴¹ به مشاهده می‌رسد.

پرفسور ایرج بشیری بلشویک‌ها را در چگونگی سرانجام کار جدیدی‌ها و جوان بخارانیان سپیم می‌داند. او اینطور می‌گوید: "اقدامات امیرعالم خان باعث شکست و مرگ بسیاری از جدیدی‌ها و جوان بخارانیان شد و با قتل آن جوانان معصوم صحنه سیاست برای بلشویک‌ها خالی ماند. بلشویک‌ها آنوقت جوانانی را که در بخارا تحت شکنجه و یا پی‌گردی بودند به کاگان، سمرقند و تاشکند کوچ دادند و در ادارات و مؤسسات خود بکار گرفتند. اکثر این جوانان قبل از کار با بلشویک‌ها پان‌ترکیست بودند و چنین حساب می‌کردند که همکاری آنها با بلشویک‌ها به پیشبرد کار پان‌ترکیستی آنها خللی وارد نمی‌سازد. علاوه بر این، اگر نمی‌خواستند با بلشویک‌ها همکاری کنند مجبور بودند یا از پان‌اسلامیسم حمایت کنند و در زیر پرچم امیرعالم خان و علمای بخارا قرار گیرند و یا با روسیه همکاری کنند و در استثمار بیشتر هم‌میهنان خود شرکت جویند.

از جانب دیگر بلشویک‌ها که تازه پایه یک حکومت نوزاد سوسیالیستی را ریخته بودند دنبال کسانی می‌گشتند که بتوانند با مردم ته‌جائی در تماس باشند و قوانین و رسوم جامعه جدید سوسیالیستی را به آنها بیاموزند. جدیدی‌ها و جوان بخارانیانی که با امید تشکیل یک حکومت مستقل پان‌ترکیستی در ترکستان بزرگ زنده بودند این اشکال را از پیش پای بلشویک‌ها برداشتند. نقشه‌ی آخرین بلشویک‌ها برای این جوانان از نقشه‌ی اجرا شده‌ی امیرعالم خان چیزی کم نداشت. بلشویک‌ها در نظر داشتند با این جوانان تا زمانی که قدرت پان‌ترکیست‌ها قادر بمقابله با بلشویسم نیست مدارا کنند و هرگاه افکار ضد سوسیالیستی پان‌ترکیست‌ها باعث تهدید سوسیالیسم جهان‌شمول گشت فوراً آنها را از میان بردارند. البته تاریخ گواه است که همین طور هم شد."

⁴¹. زبان‌های تاجیکی، دری و فارسی گویش‌های یک زبان واحدند و به هیچ‌وجه تفاوتی در آنها از نقطه نظر ریشه و منشاء نیست، بلکه تفاوت در لهجه‌ها است که نتیجه سرنوشت تاریخی متفاوت است. وقتی که در قرن شانزدهم در بخارا ترک‌های چغتائی و در ایران صفوی‌ها حاکم شدند و در پی آن رابطه بین ایران و آسیای میانه سست شد و همزمان در قندهار قدرت به دست عشایر پشتون افتاد و به تعقیب آن بخشی از سرزمین‌های خراسان به وسیله انگلیس‌ها و آسیای میانه توسط روس‌ها اشغال گردید، انگلیس‌ها و روس‌ها مشترکاً سعی کردند که زبان فارسی را که یکی از محورهای یگانگی خراسان بود، تضعیف کنند. از روی این نقشه فارسی‌زبانان بطور عمده در سه کشور که با هم چندان ارتباط نداشتند، تقسیم شدند. از یکسو این امر موجب گویش‌های مختلف در یک زبان واحد شد و از سوی دیگر زبان فارسی در این کشورها سیر کاملاً متفاوتی را پیمود. روس‌ها بر پایه اهداف استعماری با سو استفاده از این وضعیت سعی کردند با شیوه‌های به ظاهر علمی و در باطن سیاسی از یک زبان واحد سه زبان مختلف را سرهم بندی کنند و تلاش کردند که بر تاجیکان آسیای میانه تلقین کنند و بقبولانند که زبان آنها تاجیکی است و با زبان فارسی و یا دری که زبان ایران و خراسان (افغانستان) است، تفاوت ریشه‌ای دارد. انگلیس‌ها در هند بریتانیائی عرصه را بر زبان فارسی تنگ ساختند و سرانجام زبان فارسی را که بیش از هشت قرن زبان رسمی هند بود طی فرمانی "موقوف" اعلام داشتند. در افغانستان رژیم محمد ظاهر شاه در راستای تلاش به حاشیه راندن و به انزوا کشیدن زبان فارسی، نام زبان فارسی را در امور رسمی به دری عوض کرد و آن را در قانون اساسی ۱۹۶۴ افغانستان به همین نام ثبت کرد. در حالیکه فارسی، دری و تاجیکی با هم هیچ تفاوتی در مبانی دستوری و ذخیره اصلی لغوی ندارند. به هر حال چند اسم بودن زبان واحد فارسی بار سیاسی دارد و به هیچ‌وجه به نفع نیست. ن. ک.

فصل ششم

تأسیس حزب کمونیست بخارا

پس این پرسش به میان می‌آید که چرا مردم فارسی‌زبان آسیای میانه (تاجیکان) به جریان‌های پان‌سلوینی و یا پان‌ایرانیسم نپیوستند؟ دلیل و سبب این امر این بود که روس‌ها برای مردم بومی به عنوان نیروی غاصب، اشغالگر و بیگانه نه تنها جالب به نظر نمی‌رسیدند، بلکه مورد تنفر بودند. اختلاف مذهبی بین مردمان آسیای میانه و ایران یعنی اختلافات اهل تسنن و تشیع که از آغاز قرن شانزدهم شروع گردیده بود، نیز راه را برای گرایش به سمت ایرانیت بسته بود.

اما پان‌ترکیسم به قول پرفسور ایرج بشیری خودش زاده پان‌اسلامیسم است. . . مسلمان‌ها برای نگهداری استقلال خویش و پیشرفت در جستجوی راه و چاره بودند، آنها فکر می‌کردند که این راه را در اصلاحات در چهار چوب اسلام خواهند یافت. اما دنیای اسلام از جریانات گوناگون تشکیل یافته است و چطور شد که پان‌اسلامیسم در آسیای میانه جای خود را برای پان‌ترکیسم خالی کرد؟ شاید مخالفان اصلاحات به امر پیشرفت و بیداری مسلمانان در چهارچوب اسلام راه ندادند؟

ایرج بشیری چنین ادامه می‌دهد که ترک‌ها از قدیم با تمدن اروپا آشنا بودند و مقدار زیادی از رسوم و فنون اروپائی‌ها را از خود کرده بودند. بنابراین وقتی که تاتارها و یا مردمان آسیای میانه به ترکیه نگاه کردند، در سیمای آن یک مدل نو را دیدند، که با سرزمین خودشان فرق داشت. از اینرو در پی استفاده از آن برآمدند. از آنجائیکه دولت عثمانی دیگر آن قدرت قبلی را نداشت، ترک‌ها خودشان هم فکر کردند که یک اتحاد نو بوجود آورند. اما پرسش اساسی این بود که این اتحاد ترکی باشد و یا اسلامی؟

مسرور عبدالله این موضوع را چنین ادامه می‌دهد: "ایدئولوژی ترکیه عثمانی پان‌ترکیستی نبود، بلکه پان‌اسلامی بود. پان‌ترکیسم ایدئولوژی و مرام حزب "اتحاد و ترقی" بود که . . . در ۱۹۱۱ به قدرت رسید. از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۴ روشنفکران بخارائی، مثلاً عبدالروف فطرت، در ترکیه تحصیل می‌کردند و به برنامه‌های معرفتی جوان‌ترکان توجه زیادی داشتند. در این دوره بود که سیستم تعلیم و تربیت در ترکیه دگرگون شد."

اما وقتی که به آثار روشنفکران بخارائی و از جمله نوشته‌های عبدالروف فطرت نگاه می‌کنید، حتی در همان کتاب‌هایی که در ترکیه نوشته و چاپ کرده است، به طور کل نشانه‌ای از پان‌ترکیسم به چشم نمی‌خورد بلکه بحث روی ضرورت اصلاحات حیاتی در امارت بخارا و به طور کل کشورهای اسلامی متمرکز است. نگاه فطرت در آن دوران به ترکیه نه بمثابهی مبداء پان‌ترکیسم بلکه به عنوان قوی‌ترین و پیشرفته‌ترین دولت اسلامی است.

اما نباید فراموش کرد که برخی از سران جدیدی‌ها از آغاز نظریات پان‌ترکیستی را پذیرفته بودند. مثلاً یکی از سران جدیدی‌ها حاجی امین در آن سال‌ها نوشت که: "آن روزهای پر از سرور حیات من، آن زمان تاریخی که، مملکت را فرزندان حقیقی و با جسارت من، چنگیز و تیمور اداره می‌کردند، اکنون بر نمی‌گردد."

روزنامه نوگرای "شور" در سال ۱۹۱۳ نوشت: "تاجیکان خود شان هرچند ایرانی و زبانشان فارسی است، اما مذهبشان سنی می‌باشد و با دشمنی سخت خود با شعبه نام شان برجسته شده است، سیمای شان منظم و متناسب، زن‌های شان در زیبایی مشهور، خود شان با غیرت و در کار ماهر، اما آدمان فریب‌کار می‌باشند." بعدها هم جدیدی‌ها و هم کمونیست‌ها بطور کل موجودیت ملتی به نام تاجیک را در آسیای میانه انکار کردند. اما برجسته شدن مسأله ملی و مفهوم ملت در آسیای میانه به قول مسرور عبدالله با افکار و سیاست بلشویک‌ها در منطقه پیوند دارد.

سیاست بلشویک‌ها در ابتداء حاکمیت در آسیای میانه موجب تقویت پان‌ترکیسم گردید زیرا طرح مسأله ملی و "حق تعیین سرنوشت ملل" و اصلاحات از طرف آنها برای پان‌ترکیسم زمینه و شرایط مساعدی را بوجود آورد، برعکس پان‌اسلامیزم با این طرح‌ها در تقابل قرار گرفت زیرا در اسلام همه مردم "امت" اسلام اند و به طرح مسأله "ملت، قومیت" و یا حقوق آنها امکان تبارز وجود نداشت.

البته در دایره کوچکتر، رقابت و دشمنی میان خانواده‌های با نفوذ و قدرتمند بخارا بر حوادث تأثیر منفی می‌گذاشت و در رقم زدن سرنوشت ملت‌ها نقش با اهمیت بازی می‌کرد، بگونه مثال براساس رقابت‌های تجارتي بود که پسران دو تاجر با نفوذ تاجیک بخارانی عبیدالله خواجه و میرزا محی‌الدین از جهت تعلق ملی از هم جدا شدند. عبدالقادر خود را "تاجیک" گفت و فیض‌الله خود را "ازبک" نامید. بعدها که فیض‌الله خواجه رهبر کمیته انقلابی بخارا تعیین شد، عبدالقادر محی‌الدینوف را تحت فشار نگهداشت و تا زمانی‌که او را به اتهام ملت‌گرایی بورژوازی به دادگاه کشانید از پای ننشست.

غفار عاشوروف، بر این عقیده است که: "حزب کمونیست بخارا بطور عمده براساس جدیدی‌ها و جوان‌بخارانیان بنیاد گذاشته شده بود که آنها قبلاً زیر فشار و پذیرش اندیشه‌های پان‌ترکیستی موجودیت ملت‌های دیگر از جمله ساکنان اصلی (بومی) بخارا را رد می‌کردند و آنهایی را که اندیشه مخالف داشتند، بیش از همه عبدالقادر محی‌الدینوف را با استفاده از وضع جدید بر اساس ایدئولوژی بلشویکی به ملیت‌گرایی بورژوازی متهم می‌کردند."

در اواخر سال ۱۹۱۷ حاکمیت در ترکستان سه بار رنگ عوض کرد. اول، عکس پادشاه را از دیوارها پائین کشیدند، بعد باز آویختند و گفتند، به هیچوجه تغییرات سن‌پترزبورگ را نمی‌پذیرند. یک هفته نگذشته بود که همان افراد خود را نماینده حاکمیت موقت کرنسکی اعلان کردند و جملگی چند روز بعد فرمان دادند که غنچه‌های سرخ بلشویکی به سر سینه زنند. این همه ظاهر کار بود ولی در واقعیت در بخارا آن طوریکه رهبر بلشویک‌ها ولادیمیرلنین می‌گفت که مشکل روسیه حاکمیت دوگانه است نه، بلکه بی حاکمیتی و یا چند حاکمیتی بود که این امر آسیای میانه را در مجموع دچار هرج و مرج ساخته بود. در این میان بلشویک‌ها نسبت به همه گروه‌ها در به دست گرفتن قدرت فعال و مصمم بودند و پیوسته از سن‌پترزبورگ تلگرام دریافت می‌کردند که "قدرت را در دست بگیرید."

در چنین اوضاع و احوالی هرج و مرج و بی حاکمیتی قشرهای گوناگون جامعه در گروه‌ها، دسته‌ها گرد می‌آمدند تا از یکسو امنیت خود را تأمین کنند و از سوی دیگر شاید به گوشه‌ای از سفره قدرت دسترسی یابند.

در خجند بعد از شورش ۱۹۱۶ یک گروه سوسیال دموکرات‌ها تأسیس یافته بود که به قول مورخ غفورحیدر عمدتاً اعضاء آنها جوان و فاقد آمادگی سیاسی بودند و مزید برآن تعداد آنها اندک بود و بر اوضاع تأثیرچندانی نداشتند. یکی از اعضاء گروه سوسیال دموکرات‌های خجند فردی بود به نام جوهره ذکریاوف که براساس فرمان نیکلای دوم برای خدمت به پشت جبهه در دوره جنگ جهانی دوم به اوکراین فرستاده شده بود. (اصلاً مردم خجند علیه همین فرمان دست به شورش زده بودند.) جوهره ذکریاوف در اوکراین تنها نبود، همراه او از روسیه و اوکراین ده‌ها نفر با عقاید سیاسی به خجند و تاشکند برگشتند. نکته جالب و قابل توجه در این بود که آنها نه نمایندگان مردمان بومی یعنی تاجیک‌ها بلکه از اعضاء فعال اتحادیه‌های کارگری روس بودند. این اتحادیه یکی از گروه‌های بلشویکی بود. سایر گروه‌های سیاسی در آسیای میانه عمدتاً از روس‌ها، اوکرائینی‌ها، لهستانی‌ها و دیگر ملیت‌های غیر بومی تشکیل یافته بود. بدین ترتیب مردم محل نظار مگر صحنه‌های کشمکش این گروه‌ها بودند.

در اعلامیه مشترک این گروه‌ها راجع به باشندگان اصلی محل چند نکته برجستگی داشت: "شامل ساختن مسلمانان به ساختارهای عالی حکومت انقلابی کشور غیر قابل قبول می‌باشد، زیراناسبات این اهالی با حاکمیت شوروی و نمایندگان سربازان، کارگران و دهقانان نا معلوم است. در بین مردم محلی سازمان‌های صنفی پرولتری وجود ندارد."

بدین ترتیب تاجیکان و سایر ملت‌های آسیای میانه از شرکت در اداره سرزمین خویش کنار زده شدند. مسلماً سازمان‌های "غیر پرولتری ملی" در واقعیت نسبت به سازمان‌های بلشویکی نفوذ بیشتر داشتند. مثلاً "شورای اسلامی" در تاشکند، جمعیت "اتفاق" در سمرقند، "اتحاد دهقانان" در قوقند، "شورای علما" در فرغانه و غیره. در همین دوره سازمانی به نام "توران" تأسیس یافت که بخشی از جدیدی‌های مهاجر بخارا و ترکستان را گرد آورد. بعداً این سازمان نام "تشکیلات فدرالیستی - ترک" را برگزید. اشتراک جدیدی‌های کمونیست در ترکیب این سازمان این عقیده را تقویت می‌کرد که بلشویک‌ها و جدیدی‌ها برغم وجود اشتراک در برخی مسائل ایدئولوژیک بمثابة دو رقیب در یک بازی حساس شرکت کردند.

اما در این میان بطوریکه حق‌نظر حق‌نظروف تأکید می‌کند، در سال ۱۹۱۹ در افغانستان رویداد بسیار مهمی به وقوع پیوست که بر حوادث بخارا تأثیر گذاشت. افغانستان استقلال و آزادی خود را در مبارزه علیه دولت بریتانیا به دست آورد. امیرامان‌الله که از زمره مشروطه خواهان بود در رأس دولت جدید قرار گرفت و راه اصلاحات را در پیش گرفت. او در وجود دولت‌های دور و نزدیک در جستجوی حمایت کننده بود. دولت امیرامان‌الله که در سیمای روسیه بلشویکی رقیب بریتانیا را می‌دید در صدد تأسیس رابطه برآمد و همچنان در پی گسترش مناسبات با امارت بخارا که در نتیجه تبدلات روسیه استقلالیت بیشتر به دست آورده بود، شد. افغانستان و بخارا با هم سفیر مبادله کردند. هاشم شایق، شاعر معروف به سمت سفیر بخارا در کابل و محمد ولی خان بدخشی که از یاران نزدیک امیرامان‌الله و منسوب به ملت تاجیک بود، به سمت سفیر افغانستان در بخارا تعیین گردید. این نزدیکی البته روسیه را به تشویش می‌انداخت."

تأثیر گذاری رویدادهای افغانستان بر جریانات آسیای میانه و به ویژه بخارا در سال‌های بعدی مبحثی است که در فصل‌های آینده مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پرفسور ایرج بشیری کار برد پان‌اسلامیسم در ساختار اجتماع آسیای میانه را اینطور تصویر می‌کند. او می‌گوید: "در اواخر قرن نوزده ملت مسلمان به یکباره از خواب غفلت بیدار شد و پیشرفت‌های سرسام‌آور غرب را در ساحه‌های مختلف تکنولوژی، سیاسی و اجتماعی از نزدیک مشاهده کرد. این مشاهدات مسلمانان را بخود

آورد و آنها را بفکر یافتن راه‌های جهت‌گیری از عواقب وخیم این عقب‌افتادگی واداشت. از جمله کسانی که ایمان داشتند که جهان اسلام خواهد توانست آداب و رسوم خود را از دستبرد غرب مصون دارد سیدجمال‌الدین بود. او عقیده داشت که با همکاری و پشت کار مسلمانان جهان خواهند توانست در ساحه‌ی تولیدات غرب را پشت سر خود بگذارند. البته برای حصول این امر مهم مسلمانان بایستی از نظر فکری یک دل و یک جان متحد شوند و دور تفرقه‌های زبانی - نژادی و ناحیوی نگردند.

شکی نیست تئوری سید جمال‌الدین می‌توانست بخوبی دواي درد مسلمانان باشد ولی مشکل در این بود که آیا جهان اسلام هم پان‌اسلامیسم را همین‌طور درک می‌کرد؟ جواب این سؤال البته منفی بود. جدیدی‌ها پان‌اسلامیسم را پایه خوبی برای تجدید معارف و نوسازی مکتب‌ها می‌دیدند و حال آن که جوان بخارائیان آن را وسیله سیاسی خوبی برای طرد امیران منغیت می‌شناختند و پان‌ترکیست‌ها، همان‌طور که گفته شد، از آن برای شکست سوسیالیسم استقبال می‌کردند.

بلشویک‌ها که به تمام این امور آگاهی کامل داشتند از این آشفتگی استفاده نموده جوانان آسیای‌میانه را در راه اشاعه افکار سوسیالیستی خود به کار گرفتند و تا زمانی که جدیدی‌ها و جوان بخارائیان برضد سوسیالیسم جهان شمول اقدامی نمی‌کردند از آنها پشتیبانی هم می‌نمودند."

فصل هفتم

شکست امارت

حمله بلشویک‌ها به بخارا و اشغال آن

در بایگانی سینمای روسیه نوار فیلمی موجود است که برای نخستین بار در تاریخ، کوچه‌های بخارا، سمرقند و تاشکند را در آغاز قرن بیستم فیلم برداری کرده است. اهمیت دیگر این فیلم در آن است که چند دقیقه‌ی آغاز حمله ارتش سرخ به بخارا را نیز ثبت کرده است. گوینده نوار در آغاز صحبت می‌گوید: "در حاکمیت شوروی که در ۱۹۱۷ در تاشکند پایتخت ترکستان تأسیس یافته بود، منشویک‌ها و اس‌ارها از نظر تعداد در اکثریت بودند. در تاشکند برخورد مردم نسبت به حکومت جدید شدیداً خصمانه است. در اثر شورش مردم در ژانویه ۱۹۱۹ نزدیک بود که این حکومت جدید ساقط گردد. اما پیروزی سرخ‌ها بر دنیکن و کلچاک موقعیت بلشویک‌ها را در ترکستان نیرومند ساخت و موضع حکومت شوروی را تحکیم بخشید."

در این دوره حکومت را در گرجستان منشویک‌ها، در آذربایجان مساواتی‌ها^{۴۲} و در ارمنستان داشناکیان^{۴۳} رهبری می‌کردند. یکی از سبب‌های شورش ۱۹۱۹ این بود که مردم بومی حق حضور و مشارکت خویش را در حاکمیت پایمال شده می‌دیدند. بلشویک‌ها از ترس اعتراض و شورش مردم در آن وقت به اعلان انتخابات مجبور شدند و در این انتخابات نامزدهای سازمان "شورای اسلامی" نزدیک به نود درصد آراء را به دست آوردند. این واقعه موجب آن شد که بلشویک‌ها در سیاست و برخورد خود در آسیای میانه بازنگری کنند و راه استفاده از زور و

^{۴۲} مساواتی‌ها : حزب مساوات در سال ۱۹۱۱ در شهر باکو تأسیس گردید. تأسیس حزب مساوات که مورد حمایت مالی، نظامی و سیاسی رژیم ترکان جوان عثمانی بود، باعث تمرکز فعالیت ناسیونالیست‌های قفقاز گردید و واژه "ملت" جانشین "امت" و "پان‌ترکیسم" جایگزین اصطلاح "پان اسلامیزم" گردید. در سال ۱۹۱۷ حزب مساوات با حزب فدرالیست‌های ترک متحد شدند که هدف شان متحد کردن ترک‌زبانان در سایه قدرت دولت ترکیه بود. در این راستا آنها در ۲۸ مه ۱۹۱۸ دولتی تشکیل دادند و آن را در سایه حمایت لشکریان ترک در باکو مستقر کردند. حکومت "مساواتی‌ها" در ۲۸ آوریل سال ۱۹۲۰ توسط بلشویک‌ها به زیر کشیده شد. ن. ک.

^{۴۳} داشناک: حزب داشناک، بمثابه‌ی یک حزب ناسیونالیستی در ۱۸۹۰ تشکیل شد، نخستین کنگره آن در ۱۸۹۲ در گرجستان برگزار شد، برنامه و اساسنامه حزب را پذیرفت و هدف خود را ایجاد کشور مستقل ارمنستان اعلام داشت. حزب داشناک از مه ۱۹۱۸ تا نوامبر ۱۹۲۰ در رأس جمهوری ارمنستان قرار گرفت. در نوامبر ۱۹۲۲ حاکمیت داشناک به زیر کشیده شد و به جای آن "حاکمیت شوروی" در ارمنستان مستقر گردید اما فعالیت حزب داشناک در خارج از ارمنستان ادامه یافت و در پی فروپاشی شوروی بار دیگر در سرزمین ارمنستان حضور یافته است. حزب داشناک، از دید تاریخ‌نگاری شوروی، به عنوان یک حزب ناسیونالیستی – بورژوازی با خصلت ضد انقلابی ارزیابی شده است. ن. ک.

فشار را برای پیشبرد اهداف خود پیش گیرند. از همین جاست که ترس و هراس از شورش و قیام در آسیای میانه به درد دیرینه حاکمیت شوروی تبدیل می‌یابد.

والادیمیرلنین، رهبر حکومت شوروی در همین شب و روز استفاده از زور را در سرکوب مخالفان حاکمیت شوروی طی تلگرامهائی به بلشویک‌ها توصیه می‌کند: "بی رحم و قاطع باشید"، "به تقویت و گسترش کتله‌ی ترور از طریق تشویق و قدردانی کمک کنید." چند تلگرام دیگر . . .

لنین در نوامبر ۱۹۱۹ میخائیل فرونزه را به سمت فرمانده جبهه ترکستان به تاشکند فرستاد. شعار فرونزه این بود که "مقصد ما اشغال قلمرو نیست، مقصد نابود ساختن حریف است."

چند سال بعد یکی از شاگردان فرونزه، بودیانین، فرمانده گارد سوارکاران شوروی چنین نوشت: "میخائیل واسیلیویچ فرونزه انسان غیرعادی بود . . . او از نوجوانی خود را فدای مبارزه انقلابی کرد، راه دشوار مبارزه مخفی را پشت سر گذاشت. اراده توانای این انقلابی معروف را نتوانست نه حبس، نه تبعید و نه دو بار حکم اعدام بشکند." فرونزه بعد از تحکیم حاکمیت بلشویکی در تاشکند و سمرقند شخصاً تصمیم گرفت که به بخارا حمله کند. به قول نماز حاتم از تابستان ۱۹۲۰ نیروهای ارتش سرخ در نقاط مهم بخارا و بیش از همه در مرز سمرقند و بخارا جابجا شدند.

برای حاکمیت شوروی، "مسأله بخارا" یک مسأله عادی نبود. برغم اینکه دفتر سیاسی حزب در ماه مه ۱۹۲۰ مسأله "برهم زدن ساختار کهنه بخارا و برپا نمودن نظام جمهوری دموکرات در قلمرو آن" را تصویب کرده بود، اما راه‌ها و شیوه‌های اجرای این تصمیم، بلشویک‌ها را به دو گروه مخالف تقسیم کرده بود. برخی طرفدار حمله مستقیم و آشکارای ارتش سرخ به بخارا بودند و برخی دیگر طرفدار کمک به نیروهای درون امارت در بروز انقلاب.

از یکسو نیروهای تندرو و جنگ طلب در تحت فرماندهی فرونزه دست بالاتر داشتند و از سوی دیگر رادیکال‌های جوان بخارائیان و حزب کمونیست بخارا که هر دو در تاشکند مرکز داشتند، نیز پیشنهاد می‌کردند، که "مسأله بخارا" به زور ارتش سرخ حل گردد. به عقیده محمد جان شکوری، معارف‌پروران دیروزی بخارا که اکنون راه انقلاب بلشویکی را پیش گرفته بودند، سرانجام حکومت شوروی را راضی ساختند که ارتش سرخ را به بخارا بفرستد، امیر را سرنگون کند و حکومت به دست آنها درآید.

اما پرفسور ایرج بشیری بر این عقیده است که: "اصلاح‌طلبان چندان نیروی جدی و عملی در امارت بخارا نبودند. وقتی که روس‌ها به منطقه آمدند، با کمک ترک‌ها همه زمام امور منطقه را در دست گرفتند. قدرت اصلی در دست روس‌ها بود و بوسیله ترک‌ها اجراء می‌شد. بلشویک‌ها همین رویه را قبول کرده و ادامه دادند." مخالفت با نقشه فرونزه در مسکو تا پایان عملیات ادامه یافت. مسأله را در مسکو لنین، ترتسکی وزیر جنگ، چیچیرین وزیر خارجه و گئورگی صفروف دوست نزدیک لنین و دیگران بررسی می‌کردند.

ترتسکی در ۴ ژوئن ۱۹۲۰ به اعضای دفتر سیاسی تلگرام محرمانه می‌فرستد و یادآور می‌شود که معلومات رسیده از بخارا، ایران و افغانستان و دیگر ممالک شرقی دلالت بر این می‌کند که تبدلات شوروی در این کشورها در مرحله حاضر برای ما می‌تواند بزرگترین مشکلات را ایجاد کند. او هشدار می‌دهد که "یورش شوروی به سوی خاور برابر جنگ در باختر خطرناک است."

این نامه ترتسکی چند روز پیش از مذاکره روسیه شوروی و بریتانیا در لندن منتشر شد. بلشویک‌ها بدین وسیله می‌خواستند آشکارا برای انگلیس‌ها پیام بدهند که در عوض خود داری از هجوم به بخارا لغو تحریم‌ها و

شکستن محاصره اقتصادی را انتظار دارند. و قتیکه بلشویک‌ها از گفت و شنود لندن نتیجه دلخواه را به دست نیاوردند، برنامه هجوم به بخارا از سر گرفته شد، اما ابتداء نه به شهر بخارا بلکه به یکی از ولایت‌های آن. نقشه هجوم به بخارا که در آن موقعیت و تاریخ هجوم قطعات ارتش سرخ و اشغال نقاط مهم بخارا معین گردیده بود، در بیست و پنجم اوت ۱۹۲۰ به امضاء فرونزه صادر شد. بعدها مسکو از نقشه فرونزه فاصله گرفت و آن را تلاش و تشبث شخصی فرونزه دانست. نقشه فرونزه عبارت از این بود که در یک روز گرم تابستانی مردم بخارا که از بی‌عدالتی‌ها و ظلم امیرعالم خان جان بر لب رسیده اند، با تیر و تفنگ، تیر و داس با شعار "زنده باد انقلاب" بیک‌ها و سران قدرت را سرنگون می‌کنند و با عکس‌العمل ارتش امیر مواجه می‌گردند. مردم از بلشویک‌های ترکستان مدد می‌خواهند. اما فرونزه می‌دانست که چنین نیروی انقلابی در داخل بخارا وجود ندارد، از این رو یک گروه از سربازان فراری امیر و دیگر ماجراجویان را گرد آورد و آنها را مسلح ساخت تا عملیات "انقلاب چار جوی" را انجام دهند. اما در عمل عملیات جنگی در بخارا بوسیله نیروهای ارتش سرخ پیش برده شد. این نقشه بعدها در کتاب‌های درسی شوروی به نام "انقلاب بخارا" ثبت گردید. در همین نوار بایگانی روسیه بخوبی دیده می‌شود که چگونه هجوم به بخارا با استفاده از توپخانه و نیروی هوایی آغاز می‌گردد. گوینده نوار می‌گوید که: دیوارهای بخارا با وجود بلندی آنها که به ده متر می‌رسید نتوانستند شهر بخارا را از گلوله‌های توپخانه حفظ کنند.

محمدجان شکوری می‌گوید که: "سه روز یازده هواپیمای فرونزه شهر بخارا را بمباران کردند. شهر بخارا شهر بزرگی بود . . . در جریان جنگ‌های شدید دوازده هزار گلوله به داخل شهر پرتاب شد . . . شهر را آتش سوزی فراگرفته بود، یادگارهای نادر تاریخی نابود شدند. . . نزدیک به نصف شهر تخریب گردید... خون‌های زیاد ریخت. مردم به بیرون شهر برآمدند و به قشلاق‌ها رفتند . . ."

والادیمیر کنیس، مورخ روس می‌نویسد که: ". . . در سه روز جنگ بخارا ششصد نفر از سربازان ارتش سرخ کشته و زخمی شدند. شاید به همین سبب بود که ارتش سرخ پس از ورود به شهر دست به قتل عام، غارت و سوزاندن بخارا زد. . . همه‌ی زیرخانه‌های ریگستان غارت شدند. گاو صندوق‌های آهنین را شکستند . . . دو ایشلون سیم و زر و جواهرات و ۳۹ شمش طلا مزین به دانه‌های الماس به تاشکند فرستاده شد. در دوم دسامبر در شهر سبز ۱۵۰ صندوق نقره و طلا غنیمت گرفته شد و همچنین در محله‌ای بنام غژدوان بیست عرابه کاروان امیرعالم به دست سربازان ارتش سرخ افتاد و مورد دستبرد قرار گرفت. دستبرد نه تنها از سوی سربازان بلکه از طرف فرماندهان نیز صورت می‌پذیرفت. میخائیل فرونزه نیز هنگام بازدید از قصر امیر چند شمشیر و تپانچه طلا را با خود برد. . ."

پرونده‌ی جنائی غارت خزینه امیرعالم خان از جانب تریبیونال عالی انقلابی روسیه در ۱۹۲۱ آماده گردید و قرار بر این شد که فرونزه شخصاً در این زمینه توضیح بدهد ولی تحت فشار بیروی (دفتر) تشکیلات کمیته مرکزی ادامه بازرسی مسأله منع گردید و سرنوشت خزینه مبهم باقی ماند.

فرستاده‌ی مسکو در بخارای آن وقت گئورکی صفروف، در گزارش به والادیمیر لنین اعتراف می‌کند که در بخارا غارتگری بی‌مانندی صورت گرفته است ولی سبب اساسی آن را ناتوانی انقلابیون محلی قلمداد می‌کند. این انقلابیون محلی کی بودند؟ به قول نماز حاتم سه هفته قبل از ورود نیروهای ارتش سرخ به بخارا به تشبث کوبیشف و فرونزه حاکمیت آینده بخارا سرهم بندی شده بود که در آن حمده ابوسعیدوف به سمت رئیس کمیته‌ی انقلابی و فیض‌الله خواجه‌یف به سمت رئیس حکومت یعنی رئیس شورای نظامی در نظر گرفته شده بودند. اما از آنجائیکه

ابوسعیدوف با بمباران شهر تا حدودی مخالف بود، کنار گذاشته شد و هر دو پست را فیض‌الله خواجه‌یوف بعهدہ گرفت و بدین ترتیب حاکمیت بخارا تشکیل گردید و بخارا جمهوری خلق شوروی اعلان گردید.

پرفسور ایرج بشیری ورود لشکر شوروی به بخارا، شکست امارت و پایهریزی حکومت جمهوری سوسیالیستی بخارا را جمع‌بست می‌کند. او این‌طور می‌گوید: "تعیین سرنوشت امارت بخارا نه در دست امیرعالم خان بود و نه در دست جدیدی‌ها و جوان بخارائیان. بلشویک‌ها پس از شکست دادن منشویک‌ها به بخارا وارد شدند و زمام امور را در دست گرفتند. عالم خان که از ترغیب بریتانیا برای مداخله جدی در قلمرو آسیای‌میانه دلسرد شده بود بخارا را ترک نمود و راه کوهستان را در پیش گرفته به حصار و عاقبت به افغانستان رفت. ژنرال میخائیل فرونزه با مشورت والرین کوبیشف اموال امیر را مصادره نمود و به تاشکند انتقال داد.

سیاست آینده شوروی در بخارا این بود: آنها تصمیم گرفتند که زمام اصلی امور در دست خودشان باشد و تنها امور روزانه دفتری را به جدیدی‌ها و جوان بخارائیان که لایق و حاضر به مساعدت بودند، بسپارند. بنابراین برخلاف آنچه می‌گویند که پس از اضمحلال دولت سامانیان انقلاب بخارا استقلالیت بخارا را دو باره به بخارا بازگردانید، این استقلال واقعی نبود. قدرت اصلی (سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) در دست ستاد فرماندهی در مسکو بود و فیض‌الله خواجه‌یوف همچون سردار گماشته مسکو رفتار می‌کرد و در این بین حامیان وی قشون سرخ، جوان بخارائیان کمونیست مانند محمدوف و پان‌ترکیست‌ها و جدیدی‌هائی بودند که از ناچاری به خدمت در حکومت جدید تن در داده بودند."

فصل هشتم

تأسیس جمهوری بخارا

فیض‌الله خواجه‌یف در یازدهم سپتامبر ۱۹۲۰ اندکی بعد از فرار امیرسیدعالم خان به بخارای شرقی، انحلال حزب جوان‌بخارائیان و پیوستن خود را به حزب کمونیست بخارا اعلام داشت. فیض‌الله خواجه‌یف نخست به عضویت کمیته مرکزی حزب پذیرفته شد و سه هفته بعد به سمت رئیس حاکمیت نو بخارا تعیین گردید. عبدالقادر محی‌الدین‌وف که از ۱۹۱۸ عضو حزب کمونیست بخارا بود، رئیس کمیته انقلابی بخارا اعلان شد.

خواجه‌یف و محی‌الدین‌وف، فرزندان دو میلیونر معروف بخارا که همیشه با هم رقابت بازرگانی و مالی و حتی هم‌چشمی داشتند، مؤسسين حاکمیت نو بخارا شدند. هرکدام آنها بنوبه خویش تلاش می‌کرد که تعداد بیشتری از طرفداران و اقارب خود را در کرسی‌های حاکمیت نصب کند. اکثریت اعضای حاکمیت را جدیدی‌های دیروز بخارا و بخشی از آن را نظامی‌های تاتار فرستاده از روسیه تشکیل می‌دادند.

بر فراز کاخ امیر پرچم سرخ برافراشته شد. بخارائیان در گوشه طاقی‌های چهار گل خود غنچه‌های سرخ زدند و به کوچه‌ها آمدند. کوچه‌هاییکه هنوز بوی خون و باروت از آن به مشام می‌رسید. روزنامه‌های روسیه شوروی پیروزی "انقلاب مردمی و دموکراتیک بخارا" را تبریک گفتند.

اما پرفسور رقیب عبدالحی‌وف براین عقیده است که رویدادهای بخارا را "انقلاب" نامیدن اشتباه است، چونکه رژیم امارت بخارا به زور از طرف نیروی بیرونی واژگون شد. به قول عبدالله غفوروف اکثریت مردم از رویدادها تصویر روشن و عمیق نداشتند و در تحولات انقلابی اشتراک نداشتند و بیشتر نظاره‌گر بودند. وقتی که در سپتامبر ۱۹۲۰ هجوم آغاز گردید و امیر با نزدیکان خود گریخت، جمهورمردم فهمیدند که همراه با امیر نمی‌توانند بروند. پراکندگی سیاسی همه جا را فراگرفت. بخشی از آنهاییکه در امارت امیر منصب داشتند با امیر رفتند ولی اکثریت مردم بومی باقی ماندند و به مرور زمان پی به ماهیت حاکمیت شوروی بردند . . .

اسناد بایگانی‌های شوروی نشان می‌دهد که واژگونی رژیم امارت بخارا نتیجه مداخله نظامی روسیه شوروی بود که تحت شعار انقلاب جهانی فروستان صورت گرفت. به نظر شماری از صاحب‌نظران این امر ماهیتاً ادامه همان سیاست حکومت پادشاهی روسیه بود که با شعارها و اعلامیه‌های تبلیغاتی پوشانیده می‌شد. اما کوبیشف فرستاده‌ی لنین و بسیاری از تاریخ‌نگاران شوروی مدعی اند که اردوی سرخ بنابر دعوت مردم و انقلابیون بخارا وارد امارت شد.

روسیه برای فتح بخارا نیروی بزرگی جمع آوری کرده بود در حالیکه به قول غفار عاشوروف "قدرت زیاد هم لازم نبود، چونکه خود امارت از درون پوسیده بود . . . امیر بخارا قدرت غلبه بر ارتش شوروی را نداشت." پرفسور ایرج بشیری نیز براین نظر است، که امارت بخارا ناگزیر از هم می‌پاشید.

حکومت جدید بخارا که به کمک بلشویک‌ها به قدرت رسیده بود از آغاز با شک و تردید مواجه بود و قتل، غارت، بی‌سر و سامانی و بی‌نظمی ادامه داشت. اختلافات و رقابت گروه‌های گوناگون در درون حاکمیت مشکلات جدیدی را ایجاد می‌کرد. سرمایه لازم برای بازسازی خرابی‌های جنگ وجود نداشت. خزانه امیر و صدها دکان و فروشگاه غارت شده بودند.

دولت خواجه داودی، مورخ تاجیک بر این عقیده است که این مسأله حقیقت دارد که واژگونی امارت بخارا نتیجه انقلاب نبود بلکه بوسیله ارتش سرخ صورت پذیرفت. اما این حادثه ماهیتاً اهمیت انقلابی داشت، چونکه بعد از این رویداد یک صفحه جدیدی در زندگی سیاسی و اجتماعی مردمان آسیای میانه آغاز می‌شود که با ساختارهای شوروی گره می‌خورد. اما چرا واژگونی امارت بخارا به وسیله خود مردم محل چه از طریق انقلاب و یا چه از راه‌های دیگر صورت نگرفت؟ سبب آن این بود که در بخارا شرایط برای چنین تغییرات انقلابی بوجود نیامده بود. برغم اینکه جدیدی‌ها و سایر نیروهای تحول طلب بوجود آمده بودند، اما برای ایجاد شرایط برای تغییرات زمان لازم بود. هرچند که واژگونی رژیم امارت به وسیله ارتش سرخ هم اجراء شده باشد حادثه مثبت است، چونکه نظام امارت بخارا بسیار عقب‌مانده و ماهیتاً مربوط به عصر میانه بود و از میان برداشتن آن حتی به واسطه ارتش سرخ حادثه مثبت بود. اما می‌خواهم همین‌جا تأکید کنم وقتی که تغییراتی به وسیله نیروی بیرونی تحقق می‌یابد، خواه ناخواه تأثیرات فرهنگی و سیاسی همان ملت در منطقه گسترش می‌یابد و زمینه را برای انکشاف فرهنگی ملی تا حدودی محدود می‌سازد.

به نظر نظام نورجانوف مردم بخارا از نظر روانی در تشویش بودند چون می‌دیدند که مخالفان حاکمیت شوروی و آنهاییکه در مدرسه‌های دینی درس خوانده بودند مورد پیگرد و تبعید قرار می‌گرفتند . . . بطور کل وضعیت شهر چندان خوب نبود، ناتینجی (ناآرامی) بود. نورجانوف از پدر خود و دیگران چنین نقل می‌کند که آنها می‌گفتند که: با سرنگون شدن امیر کار خوب شد، چونکه جلادن امیرمردم را در محله عام در میدان شهر می‌کشتند و یا از مناره مسجد به بیرون پرتاب می‌کردند، . . . در خاطر من است وقتی که نظام جدید بوجود آمد این بی‌ترتیبی‌ها برهم خورد و از این بابت مردم شادی می‌کردند، به فکر من که مردم بطور کل این تحولات را استقبال کردند و به خوبی قبول نمودند.

نماز حاتم می‌گوید که در ابتداء بخارا به عنوان یک کشور مستقل عرض وجود کرد اما چون حزب کمونیست بخارا در تابعیت حزب کمونیست روسیه بود و حکومت هم از کمونیست‌ها تشکیل شده بود، روز به روز فعالیت مستقلانه بخارا محدود گردید. این روند برای بسیاری از سروران بخارا چندان خوش آیند نبود و از جمله عبدالقادر محی‌الدینوف می‌خواست دولت بخارا تا اندازه‌ای مستقل باشد و سیاست اقتصادی مطابق شرایط بخارا را در پیش گیرد. اما فیض‌الله خواجه‌یف به پله‌های ترازو نگاه می‌کرد و سعی براین داشت همان نقاطی پذیرفته شود که برای حکومت روسیه شوروی قابل قبول باشد.

رهبری دولت روسیه شوروی نه تنها امور بخارا را در دست گرفت بلکه نظم درونی و ساختاری حزب کمونیست بخارا را نیز معین می‌کرد. در بایگانی شوروی سندی از آن سال‌ها باقی مانده است که مسکو از فیض‌الله

خواجیهف پشتیبانی نموده و عبدالقادر محی‌الدین‌وف نه تنها مورد انتقاد قرار گرفته بلکه دستور داده شده که از بوجود آمدن گروهی به دور محی‌الدین‌وف جلوگیری شود.

به عقیده محمدجان شکوری چنین مناسباتی بین مسکو و محی‌الدین‌وف از آزادی‌خواهی محی‌الدین‌وف در برابر فشار روس‌ها سرچشمه گرفته است. محی‌الدین‌وف که خود از رهبران انقلاب بخارا بود زمانی گفت اکنون که انقلاب غلبه کرده، ارتش سرخ باید از بخارا بیرون شود. . . . ما التماس کرده بودیم که بیایند انقلاب کنند، انقلاب کردیم. اکنون خود ما پلیس می‌سازیم، ارتش ملی می‌سازیم، بدین خاطر ارتش سرخ بیرون شود. اما فرونزه، کوبیشف و دیگران گفتند نه ما هنوز این جا لازم هستیم.

برغم اینکه جدیدی‌ها و جوان‌بخارانیان در دور نخست تحولات تأثیر خویش را در امور بخارا و سایر کشورهای نو آسیای‌میانه بجا گذاشتند ولی در دور بعدی بعد از تأسیس جمهوری بخارا از دایره بازی خارج ساخته شدند. در همین رابطه پرفسور ایرج بشیری بر این نظر است که آنها به دگرگونی‌های تند منطقه آماده نبودند، بدین خاطر نتوانستند در صحنه سیاسی باقی بمانند. آنها یک گروه نا استوار و فاقد برنامه دقیق برای پیشبرد اصلاحات در عرصه اقتصادی و اجتماعی بودند. آنها از جانب ترکیه عثمانی و روس‌ها پشتیبانی می‌شدند و در روستا از موجودیت آنها چندان آگاهی وجود نداشت. . . . آنها می‌خواستند که سیستم تعلیم و تربیت نو بوجود آورند و بقیه همه خوب خواهد شد. . . . اما وقتی که از طرف شوروی یک سیستم بسیار قوی تعلیم و تربیت وارد این جا شد، این همان چیزی بود که جدیدی‌ها می‌خواستند. . . . برخی از جدیدی‌ها با امیرعالم خان رفتند و با شوروی جنگیدند و دیگران با شوروی همکار شدند و در این سیستم هضم گردیدند. آنچه که جدیدی‌ها در عرصه معارف می‌خواستند، بهترش را پیدا کردند ولی البته این آنچه که از نظر ملی و استقلال می‌خواستند نبود.

اکبر تورسون‌زاد در برابر این پرسش که رویدادهای سپتامبر ۱۹۲۰ در تاریخ تاجیکان پایان چه و آغاز چه بود؟ چنین پاسخ می‌دهد که انقلاب بلشویکی یک امر و عمل تاریخ‌ساز بود که شمشیر دو دم را می‌ماند. از یکسو ما تاجیکان از ظلم و اسارت هزار ساله اجنبی آزاد شدیم و به عنوان یک ملت "شوروی سوسیالیستی" عرض وجود کردیم و به پیش رفتیم. امر رهائی تاجیکان از یوغ اسارت چندین قرنه‌ی سلاله ترک و مغول، از جمله منغیت‌ها که به قول صدرالدین عینی حاکمان جاهل، سپاهیان غدار، قاضی‌های نادان و رشوه‌خوار، ملاهای شریعت‌فروش و حاکم برجان و مال مردم بودند، خدمت بزرگ انقلاب روس است. لیکن از سوی دیگر "تاجیکستان سرخ" مانند دیگر جمهوری‌ها به میدان بی‌صاحبی تبدیل شد که در آن بلشویک‌ها با اختیار کامل به آزمون‌های اجتماعی پرداختند. . . . برنامه‌نوسازی در یک جامعه سنتی با زور و تهدید، قتل و تبعید به منصفه اجرا گذاشته شد و در روح و روان انسان‌ها خاطرات ناگواری را به جا گذاشت. . . .

پرفسور ایرج بشیری سیاست امیرعالم خان و رقابت بین روس‌ها و بریتانیا در ناحیه را جمع‌بست می‌کند. او اینطور می‌گوید: "گاه این سؤال پیش می‌آید که آیا جدیدی‌ها و جوان بخارانیان لشکر شوروی را به بخارا دعوت کردند یا دولت شوروی نجات مردم بخارا را از چنگ امیران منغیت وظیفه انسانی خود دانسته به بخارا هجوم آورد؟ حقیقت اینست که در سطوح بلند سیاست آنروزه آسیای‌میانه این سؤال اصلاً مطرح نبود. سرزمین بخارای شرقی سرزمینی بود زرخیز هم از نظر کشاورزی و دامداری و هم از حیث منابع زیرزمینی و موازین صنعتی. رقابت بین روسیه و بریتانیا بر سر دسترسی به این منابع بود و امیرعالم خان از این دو خواسته یک نوع توازن سیاسی ساخته و از آن برای حفظ منابع بخارا و حکومت خود استفاده می‌کرد.

در سال‌های آخر جنگ جهانی اول این توازن بهم خورد. روسیه تزاری پاش خورد و بریتانیا تصمیم گرفت رفته رفته قشون خود را نه تنها از ناحیه بلکه از هند بیرون بکشد. این تصمیم همان چیزی بود که کرنسکی مدت‌ها انتظار عملی شدن آن را می‌کشید.

بمحض فرارسیدعالم خان کادرهای مختلف شوروی که شامل جامعه‌شناسان، مربیان، مهندسان، زمین‌شناسان و دیگران می‌شد به بخارای شرقی هجوم آوردند و به مطالعه منابع آن پرداختند و پی در پی چگونگی کار خود را نه به مرکز بخارا بلکه به ستاد فرماندهی مسکو ارسال داشتند."

فصل نهم

باسماچیان کی بودند؟

سیدعالم خان آخرین امیر بخارا با گروهی از نزدیکان خویش صبحگاه هفدهم مه سال ۱۹۲۱ به دارالسلطنه کابل رسید. رکابداران امیر افغانستان او را استقبال کردند و در قلعه مراد بیک مسکن گزید. امیرعالم خان نه تنها امارت و خزینه خویش را در بخارا از دست داد بلکه سرمایه چند میلیونی او که در بانک روسیه نگهداری می‌شد، دارائی جمهوری خلق شوروی بخارا اعلام گردید. در بخارا مقاومت با بلشویک‌ها شروع شد. در بخارای شرقی ایشان سلطان، دولتمندبای، فیض‌الله مخثوم و ابراهیم بیگ لقی^{۴۴} نیروی جنگی گرد آوردند که بعداً این گروه‌ها به نام "باسماچیان"^{۴۵} معروف شدند. امیر برکنار

^{۴۴} ابراهیم بیگ، به گمان اغلب در ۱۸۸۰ در حصار زاده شده و به قول جمشید شعله که او را از نزدیک بارها دیده است "... مرد میانه‌قد چهارشانه، فربه‌اندام، ... کندزبان ... بود. ابراهیم بیگ در طفلی بسیار کم سواد داشت که حتی قرآن خوانده نمی‌توانست." بعد از مرگ پدر رهبری قبیله لقی به او تعلق می‌گیرد. وی پس از انقلاب بخارا در مقابله با بلشویک‌ها و حمایت از امیر فراری بخارا، شهرت می‌یابد.

براساس روایت شاهدان عینی در شمال افغانستان حضور ابراهیم بیگ و گروه او موجب بی‌امنیتی گردیده بود و مردم محل از آزار، بداخلاقی، رهنی و غارت آنها به ستوه آمده بودند. جمشید شعله که خود از روشنفکران شمال افغانستان و از زمره شاهدان عینی حوادث بوده است در کتاب "جهاد ملت بخارا و حوادث لقی در شمال هندوکش" که در ۵۱۳ صفحه در سال ۲۰۰۰ به همت دکتر جمراد جمشید، پسرشان چاپ شده است به تفصیل چشم دیدهای خویش را در مورد "کاروائی‌های" ابراهیم بیگ و گروه او بیان می‌کند و از او به "... حیث مرد صاحب نام و نشان و اما بی‌مفکوره و بی‌سواد ... " (ص. ۹۲) که قدرت دور اندیشی نداشت، یاد می‌کند. او مدعی است که براساس پادرمیانی پسر عمش "در ۱۲ حمل (فروردین) سال ۱۳۱۰ ابراهیم بیگ به پاردریا فرار کرد و ... به حکومت تسلیم شد." (ص. ۳۹۲) ابراهیم بیگ بعداً توسط بلشویک‌ها اعدام شد. ن. ک.

^{۴۵} **باسماچیان**: باسماچی واژه ترکی است و در لغت به معنی رهن و یاغی می‌باشد، اما نظریات و برداشت‌ها در باره بافت فرهنگی و سیاسی، علل ظهور و زوال آنها بسیار متفاوت است. تاریخ‌نگاری شوروی بیشتر بر تأثیر مخرب باسماچی‌ها بر اقتصاد منطقه و پشتیبانی بریتانیا از آنها تأکید دارد در حالیکه شماری از صاحب‌نظران آنها را نمودی از پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم می‌دانند. باسماچیان در پی قتل انورپاشا (تابستان ۱۹۲۲) و بروز اختلافات در صفوف آنها ضعیف شدند، در پائیز همان سال شکست جدی را متحمل شدند و در ۱۹۲۳ در برابر ارتش سرخ مغلوب گردیدند.

حرکت باسماچیان که در زیر پرچم اسلام و آزادی به راه افتاده بود و در ترکیب رهبری آن عمدتاً زمینداران بزرگ و طرفداران امیر بخارا نقش اساسی داشتند، در واقعیت یک حرکت روستائی، عقب‌مانده و خرابکارانه بود که هیچ برنامه‌ای برای انکشاف منطقه نداشت و مورد استقبال شهرنشین‌ها قرار نگرفت. ن. ک.

شده امارت بخارا بر این باور بود که شورش‌های ضد بلشویکی ترکستان را تکان می‌دهد و دولت‌های قدرتمند دنیا به شورش‌گران کمک خواهند کرد.

نماز حاتم، بر این نظر است که حرکت مقاومت اساساً بر زمینه‌های سیاست اشتباه‌آمیز حاکمان نو که مبتنی بر زورگوئی و برخورد تحقیرآمیز نسبت به سنن و شیوه‌های زیست مردم، دین و آئین آنها استوار بود، شکل می‌گرفت.

ولادیمیر میدویدوف که سال‌های زیادی در تاجیکستان کار و زندگی کرده است و صاحب چندین اثر در رابطه به باسماچیان می‌باشد، می‌نویسد که حرکت به اصطلاح باسماچی‌گری در درون خود کلاً حرکت یک دست نبود. از نیروهای نظامی امارت تا رهنان در ترکیب آن قرار داشتند. اما این حرکت در آغاز مقاومتی بود که حاکمان و ثروتمندان محلی در پشتیبانی از امیر براه انداخته بودند. . . . این یک نوع جنگ بین دولتین بود، ولی به شیوه‌های چریکی و پراکنده . . .

اما نحوه برخورد روس‌ها و جوان‌بخارانیان با حرکت باسماچیان از هم تفاوت داشت، باسماچی‌ها برای روس‌ها دشمن قاتل و اما برای جوان‌بخارانیان نیروئی بودند که حضور آنها امکان مقابله بیشتر را برای جدیدی‌ها و پان‌اسلامیست‌ها در برابر فشار روس‌ها فراهم می‌کرد. البته تاریخ نگاری شوروی حرکت باسماچیان را تنها به رنگ سیاه ترسیم می‌کند، باسماچی یعنی جانی، غارتگر، رهن، دزد و مانند اینها.

اما محمد جان شکوری بر این نظر است که نه همه باسماچی‌ها غارتگر و تبیه‌کار بودند بلکه در میان آنها انسان‌های حق‌طلب، عدالت‌خواه و آزادی‌خواه فراوان بودند. . . . اشتراک گسترده‌ی زمینداران بزرگ در این حرکت کاملاً محسوس است زیرا که تشکیل دسته‌های مسلح و تأمینات آنها سرمایه طلب می‌کرد. فئودال‌ها از ترس اینکه در نتیجه استقرار حاکمیت شوروی سرمایه آنها از دستشان می‌رود، در این حرکت مبلغ گذاری می‌کردند.

رهبران تاشکند و بخارا با باسماچیان همکاری داشتند و برای آنها سلاح و مهمات می‌فرستادند و از آنها پشتیبانی می‌کردند. در همین دوره است که حرکت باسماچی‌ها به دست‌آوردهای قابل ملاحظه‌ای نائل گردید.

در چنین اوضاع و احوال در بخارای شرقی فردی آتشین‌سخن به نام "علی‌بای" ظهور نمود. علی‌بای در جیبش اعتبارنامه به امضاء لنین داشت. نام و چهره حقیقی "علی‌بای" اندکی بعد تر افشاء گردید که وی همان انورپاشا⁴⁶ وزیر جنگ اسبق دولت ترکیه بود که اکنون برای نجات مرکز اسلام یعنی بخارای شریف بعد از دیدار با والادیمیرلنین به منطقه آمده است.

⁴⁶ انورپاشا (۱۸۸۱-۱۹۲۲)، در ۲۳ نوامبر ۱۸۸۱ در استانبول زاده شد و در ۱۹۰۶ با جمعی گروه ناسیونالیستی "ترکان جوان" را با رؤیای تأسیس دولت بزرگ ترک بنیاد گذاشت. او به عنوان یکی از رهبران جمعیت "اتحاد و ترقی" (۱۹۰۸-۱۹۱۸)، در رویداد ۱۹۰۸ و تبدلات دولتی ۱۹۱۳ شرکت کرد. انور پاشا در ۱۹۱۴ وزیر حرب تعیین شد و دولت عثمانی را وارد جنگ جهانی اول کرد. وی یکی از اندیشه‌پردازان و مجریان سیاست پان‌ترکیستی و پان‌اسلامیستی بود و در این راستا به همکاری با آلمان تأکید داشت. انورپاشا بعد از شکست ترکیه در جنگ جهانی اول با هفت نفر از رهبران جمعیت "اتحاد و ترقی" با یک زیر دریائی آلمانی به آلمان فرار کرد و در ۱۹۱۹ طی فرمانی بوسیله دولت مصطفی کمال از ارتش اخراج شد. او به مسکو رفت و با رهبران بلشویک‌ها از جمله لنین دیدار کرد، بعداً در ۱۹۲۰ در کنگره ملل شرق در باکو اشتراک کرد، در ۱۹۲۱ به بخارا آمد و در پی تحقق رؤیای تشکیل دولت بزرگ ترک با نیروهای ترک‌گرای منطقه زبان مشترک یافت و در این راستا بر باسماچیان تکیه زد. او سرانجام در زد و خوردهای نزدیک روستای آبدریا در بلجوان (کولاب) در چهار اوت ۱۹۲۲ کشته شد و بعدها در ۱۹۶۶ جسدش را به ترکیه انتقال دادند. شماری از صاحب‌نظران انورپاشا را مسئول شکست و تجزیه دولت عثمانی می‌دانند. همچنین به روایت شماری از پژوهشگران، انورپاشا همراه با دو تن از رهبران اصلی "ترکان جوان" طلعت‌پاشا و جمال‌پاشا که زیر نام کمیته "اتحاد و ترقی" زمام امور را در دست داشتند، طراح برنامه نسل‌کشی ارمنه

به قول عبدالقادر خالقزاده، لنین راضی شد که انورپاشا به ترکستان بیاید و تمام مردم آسیای میانه و افغانستان را علیه انگلیس بشوراند. . . وی از مسکو اعتبارنامه ویژه نمایندگی شورای کمیساری روسیه را با خود داشت. انورپاشا توانست در طی مدتی کوتاه گروه‌های پراکنده مقاومت را گرد آورد و یک ارتش منظم بیست هزار نفری تأسیس کند. اکثر سران مقاومت یا باسماچیان بغیر از ابراهیم بیک نسبت به انورپاشا خوشبینی نشان می‌دادند، ولی ابراهیم بیک در سیمای انورپاشا رقیب خود را می‌دید و از احترام سیدعالم خان نسبت به او رشک می‌برد.

اما انور پاشا یک شخصیت پیچیده بود. وی تاملت زیادی برای عثمانی‌ها خدمت کرد. بعد از شکست در جنگ‌هایی که برای عثمانی‌ها انجام داده بود، از آنجا فرار کرد و بعد از گفتگو با لنین به آسیای میانه آمد تا به شوروی‌ها کمک کند. ولی بعد از آشنایی با وضع بخارا و گفتگو با ترک‌های منطقه به باسماچیان پیوست و می‌خواست با متد کلاسیک با شمشیر در برابر توپ بجنگد.

اما ظهور انورپاشا موجب تشدید نفاق در حرکت "مقاومت" گردید. حرکت باسماچیان یک حرکت پراکنده و متشکل از ملیت‌های گوناگون بود و تفاوت‌های ملی در داخل آن آرام آرام برجسته می‌شد. انورپاشا ارتش خود را بر اساس علائم ملی به دو بخش یعنی تاجیک‌ها و ازبک‌ها تقسیم کرد. اما در تمام ارتش نقش اصلی را در تصمیم‌گیری و همچنین سوق و اداره نیروها به دست افسران ترک داد که موجب نا رضایتی تاجیک‌ها و حتی لقی‌های ترک تبار گردید.

عبدالقادر خالقزاده بر این عقیده است وقتی که برنامه مبارزه با روس‌های اشغالگر و احیاء بخارای مستقل با برنامه تشکیل دولت یگانه‌ی ترک . . . تعویض گردید، پراکندگی حرکت مقاومت و دلسردی برخی از گروه‌ها از این حرکت فزونی یافت.

در همین دوره روحیه ملیت‌گرایی در میان ساکنان آسیای میانه نیرو گرفت و تحت تأثیر عوامل مختلف . . . تحکیم یافت و مناسبات آینده بخارا و روسیه را رقم زد. این مناسبات دو جانبه در قرارداد میان روسیه و بخارا تسجیل گردید. این قرارداد به روسیه اجازه می‌داد که مسائل درونی بخارا را حل کند.

والرین کوبیشف، فرستاده لنین توانسته بود حکومت بخارا را به پذیرش مفاد اصلی قرارداد قانع سازد. اکمال اکرموف، دبیر اول حزب کمونیست ازبکستان سال‌ها بعد در روز مراسم تدفین کوبیشف، چنین گفت: وقتی که کوبیشف همراه رفیق فرونزه به ترکستان آمد، ترکستان را حرکت باسماچی‌گری فرا گرفته بود. گروه‌های قوی استعماری و سلطنت طلب وجود داشتند . . . در چنین شرایط پیچیده و دشوار پیش بردن مبارزه در راه غایه‌های لنین و استالین، در راه تحکیم حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا کاری بسیار سنگین بود.

در همین مراسم عبدالله رحیم‌بایف رئیس حکومت جمهوری تاجیکستان سخنرانی کرد. او عین سخنان را در باره امارت بخارا تکرار کرد و افزود که باسماچیان . . . می‌خواستند منطقه‌های شوروی آسیای میانه را از روند یگانه‌ی سوسیالیسم جدا کنند.

در ۱۹۱۵ بود که در حدود یک میلیون کشته در پی داشت. به روایت پرفسور تورج اتابکی این فاجعه سایه سیاه خود را بر تاریخ معاصر ترکیه افکنده است و آینده سیاسی این کشور به گونه‌ای به این مسأله گره خورده است. بسیاری از رهبران جمهوری ترکیه، از جمله بنیان‌گذار آن مصطفی کمال اتاترک، که خود از برکشیدگان گروه ترکان جوان بودند و در دو دهه پایانی امپراتوری حکومت را در استانبول در دست داشتند، نتوانستند به آن پاسخ گویند. جمال‌پاشا در ۱۹۲۰ به افغانستان آمد و به عنوان مشاور امیرامان‌الله تعیین گردید. وی برای پیشبرد اندیشه‌های حزب "اتحاد و ترقی" مساعی فراوان بخرج داد و با باسماچی‌ها نیز در ارتباط بود. ن. ک.

قوت گرفتن ترک‌گرایی در منطقه بر حرکت مقاومت تأثیر وارد می‌نمود و آن را از هدف اصلی آن دور می‌ساخت و به همین علت گروه‌های بزرگی صفوف باسماچیان را ترک گفتند و اگر باقی هم ماندند، فقط اهداف خود را تعقیب می‌کردند. اکثراً در میان گروه‌های باسماچیان زد و خوردهای خونین به وقوع می‌پیوست و حرکت مقاومت تدریجاً به گروه‌های پراکنده و غارتگر تبدیل می‌یافت.

نظام نورجانوف، زاده‌ی بخارا زندگی مردم عادی را در آن اوضاع و احوال چنین به یاد می‌آورد: هرشب یک گروه کلان باسماچیان، دزدان به شهر حمله می‌کردند. آنها در روز این یا آن خانه را نشانی (معین) می‌کردند و شب به همان خانه هجوم می‌بردند. در سال ۱۹۳۱ به حویلی (حیاط) ما هجوم آوردند. نصف شب وقتی که پدرم از خانه‌ی همسایه بر می‌گشتند، از دور صدای سم اسب‌ها را شنیدند و به حویلی درآمدند و دروازه را محکم کردند. . . یک گروه کلان چهل یا پنجاه نفری سواره به کوچه ما درآمده و دروازه حویلی ما را کوفتند، کسی نگشود، سپس چنگک را به دیوار بلند ما پرتافتند ولی دیوار بلند بود، چنگک بند نشد. خلاصه اینکه کارشان سر نگرفت و با زبان ترکی گفتند: "بوردیک" یعنی رفتیم. آنها رفتند و بعد از نیم ساعت صدای تیر و تفنگ را از دور شنیدیم و بعداً گفتند حویلی کس دیگری را غارت کردند. هر روز می‌شنیدیم که باسماچیان خانه فلان کس را غارت کرده‌اند و سر فلان کس را بریده‌اند.

واقعۀ مهم دیگری که در بخارا اتفاق افتاد این بود که استفاده از زبان تاجیکی (فارسی) در بخارا ممنوع اعلان شد. به عقیده مسرور عبدالله، پژوهشگر تاجیک با اتخاذ این قرار اجرای عملی ایده‌های پان‌ترکیسم شروع گردید. عبدالروف فطرت بحیث روشنفکر تاجیک، اما پان‌ترکیست وقتی که وزیر معارف حکومت جمهوری خلق بخارا شد، استفاده از زبان تاجیکی را در بخارا منع کرد. برای تاجیکی حرف زدن جریمه تعیین کرد. این امر از کوشش ترک‌گرایان در امر تطبیق برنامه و ایده‌های آنها خبر می‌داد.

محمد جان شکوری وضع را چنین شرح می‌دهد: "آنهائیکه به سروری فیض‌الله خواجه‌یف به حاکمیت رسیدند، پان‌ترکیست‌های اشدی بودند و اولین کاری که کردند، زبان تعلیمی را در مکتب‌ها ترکی کردند. زبان تاجیکی را منع کردند. . . تا سال ۱۹۲۲ زبان رسمی در حاکمیت بخارا ترکی عثمانی بود، بعد ترکی ازبکی جاری شد."

در این دوره در کنار فیض‌الله خواجه‌یف و عبدالقادر محی‌الدینوف، شخصی سوم بنام عبدالله رحیم‌بایف، رهبر خجندی‌ها دوست نزدیک خانواده اولیانف‌ها، ظهور می‌نماید. او که از خجند و تاجیک بود، رسماً خود را ازبک می‌نویسد و برغم اینکه از زمره جدیدی‌ها نبود ولی از پان‌ترکیسم پشتیبانی می‌کرد.

رحیم بایف بیست و چهار ساله در ۱۹۲۰ با توصیه لنین رئیس کمیته‌ی مرکزی اجرائیه ترکستان انتخاب شد. سال بعد در کنگره‌ی دهم حزب کمونیست عضو شورای کمیساری امور ملی برگزیده شد که رئیسش استالین بود. او مدتی هم رئیس حزب کمونیست بخارا انتخاب گردید. . .

اما زیاد شدن سیاستمداران تاجیک در رأس قدرت ترکستان و بخارا وضع تاجیکان را نه بهتر بلکه بدتر ساخت و به قول رحیم ماسوف گویا با زیاد شدن هر رهبر جدید تاجیک، بدبینی حکومت بخارا و ترکستان نسبت به تاجیک‌ها چند مرتبه افزایش می‌یافت.

پرفسور ایرج بشیری در مورد اختلافات در میان این رهبران و تأثیر آن بر سرنوشت تاریخی تاجیکان چنین می‌گوید: "در میان خود تاجیکان، که در کمیته‌ها و اداره‌ها بودند، اختلافاتی وجود داشت که نمی‌توانستند حل کنند و یا مشکلاتی پیش می‌آمد که نمی‌گذاشت که آنها همچون تاجیک عمل کنند. در نتیجه در

بسیاری از اسناد نام تاجیکان عمداً حذف می‌گردید، ولی کسی نبود که صدای اعتراض برای اصلاح مسأله بلند کند. مصلحت‌های حفظ مناصب بلند، ترس و هراس از متهم شدن به ملیت‌گرایی آنها را و امید داشت که از منافع ملی خود چشم‌پوشی کنند."

در چنین اوضاع و احوالی مسکو برغم ادامه جنگ بلشویک‌ها و باسماچیان، شروع حاکمیت ترک‌گرایی، اختلاف روسیه و بخارا در رابطه با خود مختاری بخارا، برای تقسیم کردن منطقه آمادگی می‌گرفت. مسکو می‌خواست در اینجا چند کشور جداگانه ملی تأسیس یابد. مسکو در این امر عجله داشت شاید به این دلیل که نمی‌خواست حکومت بخارا نیرومند شود و یا اینکه از جنوب حرکت جدی مخالفان به سمت بخارا شروع گردد. اما امیرسیدعالم خان از کابل به طرفداران خود در بخارا نامه نوشته بود که انگلیس، ایران و افغانستان وعده داده‌اند که برای جنگجویان بخارا صد هزار پوند استرلینگ، بیست هزار میل سلاح و سی ضرب توپ و چند فروند هواپیما، مواد خوراکی و لباس خواهند فرستاد.

پرفسور ایرج بشیری زیان‌هایی را که در نتیجه همکاری با باسماچیان نصیب تاجیکان گردید جمع‌بست کرده می‌گوید: " پس از فروپاشی امارت بخارا مرز بین پان‌اسلامیسم و دولت نوبنیاد شوروی در بخارا بطور واضح معلوم گردید. پان‌اسلامیسم حرکتی مرکب و جهان شمول بود که به منظور بسیج افکار پیشرو در تمام کشورهای اسلامی و در کلیه ساحه‌های علمی پشتیبان داشت. باسماچیان جزء کوچکی از این جنبش بودند و شامل ساکنان معمولی دهات آسیای‌میانه می‌شدند. هدف آنها این بود که با دستیاری رؤسای قبایل خود ملک و اموالی را که شوروی‌ها بزور از آنها گرفته بودند پس بگیرند و در عین حال می‌خواستند از پیشرفت قشون سرخ و گسترش فرهنگ شوروی در ناحیه جلوگیری کنند، که این البته کاملاً با موازین مسکو مغایرت داشت.

مرکز عملیات باسماچی‌ها دهکده کوچک دوشنبه واقع در چهار راه قراتگین، کولاب، قرغان‌تپه و حصار شادمان بود. ریاست قوای آنها را مدتی امیر معزول عالم خان و بعد انور پاشا که خود را جانشین خلیفه مسلمین قلمداد می‌کرد بعهده داشتند.

در طی سال‌های ۱۹۲۰ دولت شوروی با مساعدت سردمداران حکومت بخارا و قشون سرخ حرکت باسماچی‌ها را شکست داد و رؤسای قبایل را وادار به اطاعت از قوانین شوروی نمود. انورپاشا در ۱۹۲۲ جان خود را در بلجوان از دست داد.

پس از فروپاشی حرکت باسماچی‌ها شوروی‌ها ضدیت‌های تاجیکان را فراموش نکردند و تا حدود امکان از کمک به آنها خود داری کردند. مثلاً با وجود اینکه نواحی کم جمعیتی مثل ترکمنستان در ردیف جمهوری قرار گرفتند، به تاجیکان حتی در کمیته‌هایی که سرنوشت آنها را تعیین می‌کردند اجازه شرکت نمی‌دادند."

فصل دهم

طرح مرزبندی ملی آسیای میانه

در بخارای شرقی از اوت ۱۹۲۱ تا ژوئن ۱۹۲۲ نزدیک به یک سال هرج و مرج حکمفرما بود. پس از اشغال دوشنبه توسط انورپاشا براساس قرار فرماندهی جبهه ترکستان ارتش سرخ از همه‌ی قلمرو بخارای شرقی خارج گردید. ابراهیم بیک به هیچ‌وجه نه تنها حاضر نبود که از اوامر انورپاشا اطاعت کند بلکه او را بیگانه می‌خواند و اختلافات بین آنها شدت گرفت و موجب زد و خوردهای جدید گردید. کشمکش بین این دو همراه با برجسته شدن اختلافات قومی سرانجام زمینه‌ی شکست هر دو را فراهم کرد.

اوضاع و احوال در بخارا پیچیده‌تر می‌شد و بر اساس اسناد بایگانی‌ها، دفتر سیاسی حزب کمونیست بلشویکی بین ۲۷ فوریه و ۱۸ مارس پنج بار وضعیت بخارا را بررسی کرد. سالنامه‌های شوروی جنگ‌های سال‌های بیستم و سی‌ام بخارا و ترکستان را "جنگ شهروندی" می‌نامند که به گفته لنین "شکل نهایی تند مبارزه اقتصادی، اجتماعی و طبقاتی" می‌باشد.

بلشویک‌ها نیروی بزرگی را از سراسر روسیه جمع‌آوری کردند و در اوت ۱۹۲۲ ارتش سرخ حمله را به بخارای شرقی آغاز کرد. این دوره در برگیرنده جنگ‌های شدید بود. در چهارم اوت ۱۹۲۲ انورپاشا با لشگر خود در دره‌ی خاولینگ در محاصره ارتش سرخ افتاد و کشته شد و جسد او بعد از ۷۴ سال به ترکیه باز گردانیده شد. از انورپاشا تنها نام و چند نامه باقی مانده که یکی از آنها با این جمله آغاز می‌شود: "همه‌اش گناه ابراهیم بیک بود." ابراهیم بیک نیز سرنوشت فاجعه‌آمیزی داشت. او بعد از چند حمله از قلمرو افغانستان به اتفاق همراهانش در میان رود پنج گیر ماند و از ساحل راست سربازان سرخ و از ساحل چپ سربازان افغانستان بر آنها آتش گشودند. ابراهیم بیک اسیر ارتش سرخ گردید و بعداً تیرباران شد.

محمد جان شکوری مرگ انورپاشا را شکست روانی حکومت بخارا و آغاز فروپاشی حرکت پان‌ترکیستی می‌داند و می‌افزاید که چند گروه افسران ترک که اسیر نظامی‌های روس بودند توسط حکومت بلشویک‌ها آزاد شدند و می‌بایست از طریق آسیای میانه به وطن خود برگردند. اما آنها در سمرقند و بخارا ماندند و وظیفه پیشبرد معارف و پلیس را بدوش گرفتند. انورپاشا اکثراً از آنها برای اجرای مقاصد خود استفاده می‌کرد. زبان درسی در مکتب‌های این افسران زبان ترکی عثمانی بود و حتی آموزگاران تاجیک که این زبان را نمی‌دانستند، مجبور بودند درس‌های خود را به ترکی عثمانی پیش برند. فقط بعد از شکست انورپاشا در بخارای شرقی در ۱۹۲۲ افسران ترک از سمرقند و بخارا رانده شدند و آموزش در مکتب‌ها به زبان ازبکی تعویض شد.

آخرین تلاش حرکت باسماچیان در ۱۹۳۱-۱۹۳۲ با زور توسط بلشویک‌ها درهم شکسته شد و آسیای‌میانه دوره جدیدی را در تاریخ خود آغاز کرد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه بعد از سرکوب باسماچی‌گری مسأله "تصفیه" حکومت بخارا را آغاز کرد. در ژوئن ۱۹۲۳ عطا خواجهیف معاون رئیس شورای نظارت خلق، عبدالروف فطرت ناظر معارف، یعقوب‌زاده رئیس کمیساری نظارت، ستار خواجهیف ناظر مالی، مختارسید جائف ناظر کارهای داخلی به عنوان ملیت‌گرایان پان‌ترکیست و همدستان باسماچیان از وظایف خود برکنار شدند. عبدالله عبدالرحیموف به سمت دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست بخارا تعیین گردید.

اما مسکو به منظور جلوگیری از استقلال طلبی بخارا و بطور کامل وابسته ساختن منطقه به روسیه نقشه‌ی دیگری را آماده کرده بود. تقسیم ترکستان، بخارا و خیوه به پارچه‌های جداگانه و بعد از آن پارچه‌ها را سرهم بندی کردن و بر اساس آن تأسیس جمهوری‌های جداگانه. به نظر عبدالله غفوروف "تقسیمات ملی مرزها در آسیای‌میانه برای دولت شوروی به این سبب مهم بود، که پان‌ترکیسم در ابتدای قرن بیستم در آسیای‌میانه عمیقاً ریشه داونده بود. از آنجائیکه دولت جوان شوروی می‌خواست که آسیای‌میانه بخشی از دولت شوروی باشد از ابتداء مرزبندی ملی را در مقابل پان‌ترکیسم گذاشت."

پرفسور ایرج بشیری نیز بر همین عقیده است که پان‌ترکیسم به اتحاد زبانی و فرهنگی جمعی ترکان باور داشت . . . و صعود سریع پان‌ترکیسم . . . باعث تشویش لنین گردید و لنین در پاسخ به کوشش‌های پان‌ترکیسم . . . سیستم مرزبندی - دولتی را پیشنهاد کرد.

خانم گیسوی جهانگیری براین باور است که مسکو با ایجاد حس ملی و بعداً تقسیمات جغرافیائی . . . اگر از یکسو خطر پان‌ترکیسم و پان‌اسلامیزم را درهم شکست اما از سوی دیگر سیاست مترقی شوروی را در مناسبات با ملیت‌های غیر روس نمایندگی کرد. . .

لنین حتی در تابستان ۱۹۲۰ به اعضای کمیته مرکزی سفارش داد که خریطه (نقشه) ترکستان را آماده سازند و شرایط تقسیمات ملی - مرزی آسیای‌میانه را مطالعه نموده و یک برنامه ویژه را در این زمینه پیشنهاد کنند. مؤلفین برنامه مرزبندی ملی در آسیای‌میانه می‌گفتند که هدف اساسی آنها این است که خلق‌های پارچه شده را در دایره قلمروهای معین ملی جمع کنند. به قول آنها ۶۶ درصد ازبک در ترکستان، ۲۲ درصد در بخارا و ۱۱ درصد در خیوه زندگی می‌کنند. ترکمن‌ها ۴۳ درصد در ترکستان، ۲۷ درصد در بخارا و ۳۰ درصد در خیوه به سر می‌برند. تاجیکان ۴۳ درصد در ترکستان و ۵۲ درصد در جمهوری بخارا زندگی می‌کنند. اما در اسناد بعدی نام ملت تاجیک حذف گردید. سند مذکور در ۱۹۳۴ به شکل اولی آن در مجله‌ی "شرق انقلابی - رولوسیون وستوک" منتشر شد که دیگر از تقسیم‌بندی مرزی ده سال گذشته بود.

چرا مسکو در ۱۹۲۴ دست به چنین تقسیمات مرزی در آسیای‌میانه زد؟

رقیب عبدالحیوف، مورخ تاجیک براین عقیده است که در گذشته اوضاع و احوال نظامی - سیاسی منطقه مساعد نبود و مسکو برای تنظیم و آماده ساختن تقسیم‌بندی فرصت می‌خواست که بتواند به اجرای مقاصد سیاسی آن مساعدت رساند. هم‌چنان مسکو می‌خواست با تقسیم‌بندی ملی - دولتی به جهانیان نشان بدهد که می‌تواند مسائل ملی را حل کند.

در فوریه ۱۹۲۴ نخستین بار اندیشه تقسیمات آسیای‌میانه به جمهوری‌های جداگانه و خودمختار به طور رسمی در کنگره دوازدهم شورای ترکستان تذکر داده شد و در آخر همان ماه در پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست

جمهوری بخارا این مسأله نیز بررسی شد. فیض‌الله خواجه‌یف رئیس شورای ناظران در این زمینه گفت، بر اساس حدود دو جمهوری آسیای میانه، ترکستان و بخارا جمهوری ازبکستان و در چهارچوب آن ولایت مختار تاجیکستان، جمهوری ترکمنستان و قرقیزستان و در چهارچوب آن مختاریت قزاق‌ها تشکیل کرده شوند. فیض‌الله خواجه‌یف بار دوم در دهم مارس ۱۹۲۴ سخنرانی کرد و نقشه جدید را شرح داد و از جمله گفت که طبق این برنامه سمرقند باید پایتخت جمهوری ازبکستان قرار داده شود. . . . هیچ یک از اعضای پلنوم حزب کمونیست بخارا در برابر این نقشه واکنش نشان نداد.

پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ترکستان در ۲۳ مارس ۱۹۲۴ کمیسیون تقسیم بندی ملی - مرزی آسیای میانه را با ترکیب نه نفر به نمایندگی از همه قوم‌ها و ملیت‌های آسیای میانه تأسیس کرد. اما هیچ یکی از اعضای کمیسیون خود را رسماً نماینده تاجیکان آسیای میانه ننمیدند. بحث روی سرنوشت تاجیکان یک بخش ناچیز گفتگوها احتمالاً یک درصد را تشکیل می‌داد. این هم در حالیکه رئیس کمیسیون مرکزی فرزندان پدر و مادر تاجیک بود. حضور عبدالله رحیم‌بایف چنین تصویری را به میان نمی‌آورد که در کمیسیون نماینده تاجیک‌ها شرکت ندارند. اما حیرت‌آور این بود که رحیم‌بایف، تاجیک بود اما در اسناد رسمی خود را ازبک نوشته بود و او ازبک‌ها را رهبری می‌نمود. هرملت آسیای میانه غیر از تاجیک‌ها کمیسیون مخصوص خود را داشت. به قول ایشان زاده ما شاهد همکاری مشترک پان‌ترکیست‌ها و بلشویک‌ها در زمینه می‌شویم که به خاطر منافع خاص خود، از سرنوشت یک ملت در گذشتند.

چنین تقسیم‌بندی ملی - مرزی برپایه محروم ساختن تاجیکان از بخارا، سمرقند و سایر مرکزهای مهم فرهنگی و سیاسی شان صورت پذیرفت و این مسأله اساساً در خدمت هدف نهائی تشکیل ترکستان بزرگ قرار گرفت. عبدالقادر خالوقزاده مؤلف کتاب "تاریخ سیاسی تاجیکان" تأکید می‌کند که بسیاری از پیشوایان اقوام آسیای میانه در همان دوره از حضور نیروی قوی و بیگانه روس‌ها در منطقه در اندیشه بودند، مقاومت را در برابر این نیرو در یگانگی ترک‌گرایی می‌دیدند و تقسیم‌بندی مرزی تحت تأثیر همین اندیشه و فضا پیاده گردید. آنها حس کردند که مسکو می‌خواهد با تشکیل چند جمهوری جداگانه امکان اتحاد ترک‌گرایی را در منطقه از بین ببرد. عکس‌العمل ترک‌گرایی این شد که باید با وجود تقسیمات خواست دولت آینده یگانه ترک را در شکل یکی از جمهوری‌های کلان شاید ازبکستان حفظ کنند. . . .

در چنین اوضاع و احوال مردی بنام نصرالله مخنوم ازکوه‌سار وادی فرغانه از تأسیس کمیسیون تقسیم‌بندی مرزها آگاهی کسب می‌کند، اما این پرسش او را مشوش می‌سازد که چرا در ترکیب کمیسیون نماینده‌های تاجیک‌ها شامل نیستند؟ چرا این کمیسیون در مورد سرنوشت تاجیک‌ها بحث نمی‌کند؟ او بعد از مشورت با بزرگان روستای خود به تاشکند می‌آید و بعد از دیدار با کمیسیون به نام دبیر کل آن وقت حزب کمونیست شوروی یوسف استالین نامه می‌نویسد و در باره تاجیکان بخارای شرقی، سمرقند، بخارا و خجند معلومات ارائه می‌کند و درخواست می‌نماید که سرنوشت تاجیکان عادلانه بررسی شود.

به هر حال در ترکستان و بخارا اندیشه ترک‌گرایی به روند تقسیم‌بندی مرزی تأثیر می‌گذاشت، اما در مسکو به این مسأله چگونه نگاه می‌کردند؟

اکبرتورسون‌زاد بر این عقیده است که تقسیم‌بندی ملی - مرزی در آسیای میانه در وضع دشوار و ناگوار به عمل آمد. شتاب‌زدگان بلشویکی و پیروان محلی آنها با بی‌مسئولیتی به مرزبندی خود سرانه آسیای میانه زمانی شروع

کردند که اصول جدا سازی مردمان دارای زبان و سنت‌های گوناگون بررسی نشده بود . . . هنوز دقیقاً تثبیت نگردیده بود که تقسیمات مرزی براساس فرهنگ و قومیت صورت گیرد و یا بر پایه خاک و سوابق تاریخی . . .

بارتولد مورخ شناخته‌شده شوروی در همان زمان نوشت: " اصل ملی در همان شکلی که هنگام مرزبندی ملی - دولتی آسیای میانه در ۱۹۲۴ به وقوع پیوست، در رابطه با تاریخ قرن نوزدهم اروپای غربی بررسی شده است و با سنت‌های تاریخی مردمان محلی بیگانه است."

برغم اینکه نقشه انتوگرافی که بطور دقیق محل‌های مختلف سکونت اقوام را در آسیای میانه نشان بدهد، وجود نداشت و مسائل بطور دقیق و علمی بررسی نشده بود، . . . نقشه سیاسی لنین و استالین در زمینه مرزبندی آسیای میانه با شتاب و عجله اجراء شد.

پرفسور ایرج بشیری رابطه‌ی سرد بین تاجیکان و دولت شوروی سوسیالیستی، مخصوصاً در ابتدای کار را ترسیم می‌کند. او می‌گوید: "بعد از شکست حرکت باسماچی‌ها همکاری‌های قبلی تاجیکان به آنها مانند یک علامت نحس بر چهره ملت تاجیک ماند و آنها را در ارکان مهم کشوری و دولتی شوروی مانند مردمانی خرابکار و ضد انقلابی معرفی کرد. در نتیجه، تاجیکان ترکستان و بخارا از دریافت استقلالیت که شامل خود مختاری، کنترل اجتماعات، اقتصادیات و زبان و سیاست بود محروم گردیدند. حتی اختیار امور ابتدائی زندگی مثل امنیت شغلی و تربیت اطفال از اکثر آنها گرفته شد و روزی رسید که آنها مجبور شدند هویت تاجیکی خود را جهت بدست آوردن معاش با هویت ازبک عوض کنند یا از بخارا کوچ کرده راهی کوهستان گردند.

در کوهستان نیز بار دیگر مورد پرسش قرار می‌گرفتند و آنها که اظهار پیشمانی می‌کردند و حاضر به یادگیری زبان روسی و اصول کمونیستی می‌شدند در ساحه کشاورزی و صناعت در ردیف‌های پائین بکار گرفته می‌شدند. آنها که سرسختی نشان می‌دادند به نواحی قراتگین و درواز فرستاده می‌شدند.

بهترین مدرک برای اثبات اینکه در سال‌های ۱۹۲۰ تاجیکان جزای کمک‌هایشان به باسماچی‌ها را می‌دیدند این است که هیچ یک از آنها را به کمیته‌های مسئول تقسیم‌بندی دعوت نکردند و نظر آنها را نپرسیدند. بکلام دیگر، تقسیم‌بندی آسیای میانه در آن جو سیاسی چه با تبر بود و چه با تیغ نیز به تاجیکان بخاطر همکاری‌هایشان با باسماچیان سهمی نمی‌رسید. این نص قانون نانوشته‌ی تقسیمات آن زمان دولت شوروی بود."

فصل یازدهم

آغاز مرزبندی ملی در آسیای میانه

در پی واژگونی امارت بخارا، ولادیمیر لنین رئیس حکومت انقلابی روسیه در سخنرانی‌ها و نامه‌های خود مسأله تقسیم آسیای میانه را دست کم در سه جمهوری ترکمنی، ازبکی و قرقیزی مطرح کرده بود. نماز حاتم، مورخ تاجیک بر رؤیت یکی از نامه‌های لنین که در چندین پژوهشگاه چاپ شده است، می‌گوید که: "هدف بلشویک‌ها در آسیای میانه از جمله در بخارا اعمار جامعه سوسیالیستی بود و برای برپا کردن چنین جامعه‌ای مطابق برنامه بلشویکی حل مسأله ملی ضرور بود. حل مسأله ملی یعنی به اجراء گذاشتن حق تعیین سرنوشت و دادن حق تأسیس دولت مستقل برای هر ملت. نامه لنین در سال ۱۹۲۰ براین امر تأکید دارد که ترکستان بعد از این به جمهوری‌های ترکمنستان، ازبکستان و قرقیزستان تقسیم شود."

لنین به عنوان نظریه پرداز انقلابی می‌خواست که تحقق اندیشه و پیش‌بینی‌های خود را در عمل ببیند. از این لحاظ آسیای میانه برای او آزمایشگاه مناسبی بود. در اینجا می‌بایست که ملت براساس حق تعیین سرنوشت، در وجود جمهوری‌های جداگانه بوجود آید و سپس امر جدا شدن پرولتاریا از بورژوازی در درون ملت و هم حضور و تدوام دو فرهنگ در درون یک ملت ثابت شود. رویارویی و مبارزه دو طبقه و دو مدنیت در درون یک ملت یکی از ارکان اساسی حکومت شوروی به شمار می‌رفت.

لنین در یکی از سخنرانی‌های خود در رابطه با مسأله ملی می‌گوید: "... ماهیت حکومت شوروی اینست که اگر در دوره‌های پیشین در این و یا آن شکل قدرت در دست متملکین (بای‌ها) و سرمایه‌دارها بود، اکنون برای نخستین بار در شکل گسترده‌ای آن کشور را صنف‌های اداره می‌کنند که قبلاً در زیر ستم سرمایه‌داری بودند." پرفسور ایرج بشیری براین عقیده است که مسأله مرزبندی‌های ملی در آسیای میانه به هیچ‌وجه تشبث کمونیست‌های محلی و جوان‌بخارائیان نبود. او تأکید دارد که: "ساختار کمیته‌های مرزبندی آسیای میانه که به ریاست و عضویت ازبک‌ها و تاجیکان ترک‌گرا اداره می‌شدند، به علایق قومی، زبانی و فرهنگی منطقه وقعی نمی‌گذاشتند و تنها دستورات مسکو را اجراء می‌کردند."

فیض‌الله خواجهیف، رئیس حکومت بخارا در سال ۱۹۲۴ در روزنامه "ترکستانسکیه پرودا" نوشته بود که تأسیس جمهوری‌های ازبکی، ترکمنی و قرقیزی و تشکیل ولایات خود مختار تاجیک مسأله ملی را بطور عادلانه حل خواهد کرد.

به سخن عبدالله غفورف، چندی نگذشته بود که اندیشه خواجهیف در شکل قرار حزب کمونیست بخارا در فوریه ۱۹۲۴ منتشر شد. براساس این قرار حزبی قلمرو جمهوری شوروی خلق بخارا به جمهوری‌های ازبکستان و ترکمنستان تقسیم شد. بدین ترتیب منافع ملی تاجیکان نادیده گرفته شد. در حالیکه تاجیک‌ها نه تنها در مناطق کوهستانی زندگی می‌کردند، بلکه اکثریت مردم بخارا را تشکیل می‌دادند.

نظام نورجائف، دانشمند نامور تاجیک و زاده‌ی بخارا در باره‌ی ترکیب و بافت ملی مردم بخارا چنین می‌گوید: "مردم بخارا تاجیک بودند و به زبان فصیح تاجیکی حرف می‌زدند. اما ملت آنها بیشتر به نام بخارانی یاد می‌شد. ازبک‌ها را ازبک، ترکمن‌ها را ترکمن می‌گفتند ولی تاجیک‌ها را بخارانی می‌نامیدند. شاید بدلیل اینکه تاجیکان بخارانی اصیل، یعنی مردمان بومی به شمار می‌رفتند."

رحیم ماسوف، نویسنده کتاب "تبر تقسیم" که پژوهش‌های زیادی در باره‌ی مرزبندی‌های ملی در آسیای میانه دارد بر این نظر است که: "کمسیون در فکر تشکیل جمهوری تاجیکستان نبود و حتی تاجیکان که عضو این کمسیون بودند از چنین اندیشه پشتیبانی نمی‌کردند و آنها می‌خواستند که همه‌ی منطقه در جمهوری ازبکستان متحد ساخته شوند. تاجیکان عضو در کمسیون مقصرند."

به عقیده رحیم ماسوف، تهیه کننده پیش‌نویس قرار مرزبندی ملی عبدالله رحیم‌بایف بود. از این‌رو با حفظ اینکه کارشناسان و سیاست‌مداران تاجیک‌ها در آن سال‌ها نیز در شکل‌گیری چنین تقسیم‌بندی سهیم‌اند، اما چون عبدالله رحیم‌بایف رهبری کمسیون مسائل ملی را بعهدہ داشت، نقش او برجسته است.

عبدالله رحیم‌بایف در سال ۱۸۹۸ در خجند در یک خانواده سرشناس که حس بلند ملی داشت و از منافع تاجیک‌ها در برابر ترک‌ها و حکومت پادشاهی روسیه حمایت می‌کرد، چشم به دنیا گشود. اما برای رحیم‌بایف که در بیست و یک سالگی در حکومت بلشویکی مقام بلندی را بدست آورده بود، تعلیق و حس ملی چندان با اهمیت نبود و اکثراً قربان منافع گروهی و یا همان لحظه می‌شد.

رقیب عبدالله یف، پژوهشگر تاجیک براین عقیده است که در آن سال‌ها "... پان‌ترکیسم در ساختارهای سیاسی حکومت نوین موقعیت نیرومند داشت و برنامه ترک‌گرایان ساختن یک دولت یگانه و بزرگ ترک بود. عبدالله رحیم‌بایف می‌خواست در برابر پشتیبانی از آنها به مقام‌های بلندتر دست یابد. بنابراین منافع ملی ملت خود و خلق خود را فروخت. وقتی که مسأله ملی مطرح می‌شود، او ملت خود را ترک می‌نویسد، اما وقتی که در تاشکند زیر فشار ازبک‌ها قرار می‌گیرد، خود را ازبک می‌نامد"

بسیاری از مورخان تاجیک از جمله نماز حاتم و عثمان غفوروف موضع‌گیری رحیم‌بایف را در کمسیون سال ۱۹۲۴ ناشی از کم‌سوادی و فریفته شدن به جریان مطرح همان دوره می‌دانند.

عثمان غفوروف یادآور می‌شود که: عبدالله رحیم‌بایف در ۱۹۳۴ (بعد از ده سال) معترف بود که در کارزار مرزبندی‌های ملی بیگانه پرستی و اشتباه کرده است. اما پان‌ترکیست‌ها با او تا زمانی همکاری کردند که به او نیاز داشتند و بعداً او را رانده اند. رحیم‌بایف زیر فشار ازبک‌ها تاشکند را ترک کرد و به بهانه تحصیل به روسیه رفت. اما بعضی‌ها بر این عقیده اند که رحیم‌بایف دوست خانواده لنین بود و از امور دولتی آگاهی داشت شاید بنابر کم‌سوادی و بی‌تجربگی با سرنوشت ملت خود بازی کرده باشد.

شریف و رستم شکوروف، پژوهشگران تاجیک می‌گویند که رحیم‌بایف و دیگر چهره‌های سیاسی آسیای میانه آن دروان مجبور به اجرای نقشه روسیه بلشویکی بودند و راه دیگری جز این راه نداشتند. روسیه بلشویکی در همان مرحله تاریخی بر پایه تجربه‌های "روسیه پادشاهی" به عنصر ترکی در منطقه تکیه زد و آن را مایه انقلاب سوسیالیستی در خاور زمین مسلمان می‌شمرد و اعتماد لنین به انورپاشا از همین دید بلشویکی منشاء می‌گیرد.

از سوی دیگر مسأله سرنوشت مرزبندی ملی تنها به رحیم‌بایف بستگی نداشت و در اشتباهات او تنها مسئول نیست بلکه ده‌ها نفر دیگر نیز بودند که می‌توانستند کمسیون را از کژراهه باز دارند. نماز حاتم تأکید دارد که عبدالله رحیم‌بایف در جمهوری خود مختار ترکستان و فیض‌الله خواجهیف در جمهوری خلقی بخارا انسان‌های شناخته

شده بودند. هر دوی اینها تاجیک بودن خود را انکار می‌کردند و خود را از یک قلمداد می‌کردند. شاید آنها مسأله ملی را درست درک نمی‌کردند و یا ممکن است که آگاهانه عمل می‌کردند. در هر صورت نظر و عمل آنها ضربه مدهشی بر ملت تاجیک وارد کرد.

دیدگاه‌ها و نظریات در این مسأله گوناگون است. عبدالله غفاروف جریان نشست‌های کمیسیون مرزبندی ملی را چنین بیان می‌کند: "عبدالله رحیم‌بایف، به عنوان رئیس کمیسیون تقسیم‌بندی ملی بعد از برگزاری پلنوم مارس ۱۹۲۴ کمیته مرکزی حزب کمونیست بخارا در پنجم آوریل همان سال در مسکو از نام کمیسیون گزارش داد و گزارش آن از جانب کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه حمایت شد."

در پی گزارش بالا، در چهارم ژوئن ۱۹۲۴ جلسه دفتر سیاسی کمیته مرکزی آسیای میانه حزب کمونیست برگزار شد و به بررسی مسأله تقسیم‌بندی مرزهای ملی آغاز به کار کرد. سندهای نهائی این نشست نشان می‌دهد که مسأله را ترکیب زیرین از جمله ۴ نفر ازبک، ۵ نفر قزاق، یک نفر روس، یک نفر اوکرائینی، یک نفر لیتوانی و یک نفر قیرقیز بررسی و حل و فصل کردند. در این جلسه گویا رسماً از تاجیکان کسی شرکت نکرده بود. در حالیکه رئیس کمیسیون، عبدالله رحیم‌بایف و رئیس حکومت بخارا فیض‌الله خواجه‌یف هر دو تاجیک بودند ولی خود را ازبک می‌نامیدند.

معیارهای تأسیس جمهوری‌ها چه بود؟ به این پرسش آکادمیک رحیم ماسوف چنین پاسخ می‌دهد. "اول می‌بایست در حدود جغرافیائی بیشتر از یک میلیون انسان بودوباش می‌داشت و نام جمهوری از نام ملتی برگزیده می‌شد که در آن حدود اکثریت می‌داشت. این حدود باید یک مرکز سیاسی، صنعتی و فرهنگی می‌داشت و با یکی از دولت‌های خارجی همسایه می‌بود. بحث بر سر همین مرکزهای فرهنگی بود. در حالیکه در شهرها اساساً تاجیک‌ها زندگی می‌کردند اما در اطراف آن قبیله‌های ترک‌زبان‌ها بودوباش داشتند. این امر در تهیه نقشه دشواری‌هایی را بوجود می‌آورد."

در همین جلسه چهارم ژوئن سال ۱۹۲۴ وقتی که پس از گفتگوهای طولانی در باره ضرورت تأسیس جمهوری ازبکستان، ترکمنستان و قرقیزستان می‌خواستند، ختم کار جلسه را اعلام دارند، عثمان خان ایشان خواجه‌یف، سؤال کرد که چرا در کار کمیسیون تاجیک‌ها اشتراک ندارند؟ چرا کمیسیون فرعی تاجیک تشکیل نشده است؟ سخن‌گوی رحیم‌بایف و رئیس مجلس آن روز گفت که ما در اولین جلسه خود سه کمیسیون فرعی تأسیس کردیم. نماینده ازبک‌ها، حامد خان می‌افزاید که این موضوع در جلسه سمرقند با اکثریت کلان حل شده است.

رئیس جلسه با شتابزدگی می‌گوید مسأله روشن است و به بررسی مسأله دیگر می‌پردازیم. اگر عبدالله رحیم‌بایف و فیض‌الله خواجه‌یف می‌خواستند مسأله تاجیکان را جدی مطرح کنند و برنتایج تصمیم‌گیری تأثیر بگذارند، چنین امکانی و فرصتی را در اختیار داشتند. اما آنها نه تنها سکوت کردند بلکه به آنهاییکه مسأله تاجیک‌ها را مطرح می‌کردند، حمله‌ور می‌شدند. هنوز برخی از مسائل در پرده ابهام باقی مانده است.

خانم گیسو جهانگیری، پژوهشگر خودشناسی تاجیکان بر این باور است که: "ترکستانی بودن ارحجیت داشت و مزید بر آن فشار از طرف ترک‌زبانان بسیار قوی بود. شما اگر روزنامه‌ها و مجله‌های همان دوره را از جمله "رهبر دانش"، "آموزگار" و "آواز تاجیک کم بغل" را نگاه کنید، می‌بینید که مرتباً در این باره بحث بوده است. برای مثال آیا اهالی خجند تاجیک اند و یا نه؟ دعوا بود. خیلی جالب است که بخشی از مؤلفان در سال ۱۹۲۴ ثابت می‌کردند که مثلاً ۹۶ در صد اهالی خجند بلی تاجیک اند و فقط یک در صد ازبک. و یا هشتاد در صد جمعیت ناحیه اوراتپه تاجیک اند. زیرا که مسأله تاجیک و حضور آنها زیر سؤال رفته بود."

به روایت اسناد کمیسیون تقسیم‌بندی ملی مرزها در آسیای میانه، تشکیل یک ولایت خودمختار برای تاجیکان در کمیسیون مذکور بررسی شده بود و شهرهای قدیمی تاجیک‌نشین ملکیت جمهوری‌های دیگر اعلام شده بود و موضوع منصوبیت بخارا و سمرقند به تاجیکان گاه گاه مطرح شده بود. بحث‌های اساسی بیشتر در بین کمیسیون‌های فرعی ازبک‌ها و قزاق‌ها در باره منصوبیت تاشکند جریان داشته.

آکادمیسین رحیم ماسوف می‌گوید: "در رابطه با مسأله بخارا و سمرقند به بهانه اینکه در اطراف این شهرها قبیله‌های ترک‌تبار زندگی می‌کردند و با استفاده از تز لنین که شهرها باید با تکیه‌گاه اقتصادی خود در روستا رابطه نزدیک داشته باشد، این مراکز را به تاجیک‌ها ندادند. اما در مورد تاشکند که اهالی گرد و نواحی آن را اساساً قیرقیزها و قزاق‌ها تشکیل می‌دادند به تز لنین تکیه نزدند. قیرقیزها و قزاق‌ها تقاضا داشتند که با همان اساس و شیوه‌ای که مسأله بخارا و سمرقند حل شده است، باید تاشکند نیز برای آنها داده شود. اما تقسیم‌کنندگان این تقاضا را نپذیرفتند."

در پی نامه‌های اعتراضی نصرالله مخثوم و شیرین‌شاه شاه‌تیمور به استالین و کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه جنب و جوش جدیدی در کمیسیون مرزبندی ملی بوجود می‌آید و نه تنها تاجیکان بلکه طرفداران آنها از میان سایر ملیت‌های آسیای میانه به حرکت می‌افتند.

عبدالله غفوروف، مورخ تاجیک می‌گوید: "در ششم سپتامبر ۱۹۲۴ لایحه تقسیم‌بندی ملی - مرزی آماده شده بود که براساس آن جمهوری مختار تاجیکستان عمدتاً به مناطق کوهستانی بخارای شرقی محدود شده بود. نصرالله مخثوم از دوشنبه به تاشکند سفر کرده و با لایحه آشنا شد و فریاد اعتراض بر علیه آن بلند کرد و تأکید نمود که لایحه مخالف منافع ملی تاجیک‌ها است. او نامه‌ای را که مملو از ناراضایتی بود، برای یوسف استالین فرستاد. در پی این نامه کمیسیون فرعی تاجیک‌ها تأسیس شد و این کمیسیون پیامدهای منفی لایحه مرزبندی ملی را جمع‌بندی کرد. مبارزه برای منافع ملی تاجیکان وارد مرحله جدیدی شد و عبدالرحیم حاجی‌بایف و چناراماموف در این عرصه نقش فعالی بازی کردند."

کمیسیون تقسیم‌بندی مرزهای ملی برای جمهوری خود مختار تاجیکستان مناطقی را معین کرده بودند که فاقد راه آهن و جاده بود و در آنجاها نه شهری و نه کارخانه‌ای وجود داشت. مراکز قدیمی مدنیت تاجیک‌ها، بخارا و سمرقند را از قلمرو تاجیکستان جدا ساختند. چنین تقسیمات غیرعادلانه مرزبندی ملی به سخن شیرغازیف، مورخ تاجیک فرزندان خلق تاجیک را از جمله نصرالله مخثوموف، شیرین‌شاه شاه‌تیمور، صدرالدین عینی، چناراماموف، عبدالقادر محی‌الدینوف و دیگران را نگران ساخت. آنها مبارزه‌ی جدی را در دفاع از منافع ملی تاجیکان پیش بردند و از جمله نامه‌ای به یوسف استالین نوشتند و ناراضایتی خود را از تقسیم‌بندی مرزها اعلام داشتند.

تاجیکان بعد از گذشت نزدیک به هفت دهه، در سال ۱۹۸۹ دانستند که شاه تیمور در نامه خود به استالین چه نوشته بوده است. نامه شاه‌تیمور پس از باز شدن بایگانی‌های مخفی شوروی برای نخستین بار در هفته‌نامه "ادبیات و صنعت" با اتمام روزنامه‌نگار تاجیک قربان‌علی‌شاه منتشر شد.

در مسکو چیچرین، وزیر خارجه روسیه و زیلنسکی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه از تلاش‌ها و پیشنهادات نصرالله مخثوم، شیرین‌شاه شاه‌تیمور، چناراماموف، عبدالرحیم حاجی‌بایف و عبدالقادر محی‌الدینوف پشتیبانی کردند. چیچرین در همین دوره طرح دیگری در رابطه به تقسیمات مرزی در آسیای میانه آماده ساخت. به سخن آکادمیسین رحیم ماسوف در طرح چیچرین، وزیر آن وقت حکومت شوروی تاجیکستان به عنوان

جمهوری اتحاد شوروی و ازبکستان به عنوان جمهوری مختار در چهارچوب جمهوری تاجیکستان پیشنهاد شده بود. اما در باره موضع و دیدگاه رهبری بلشویک‌ها در رابطه با برنامه و نقشه‌چیرین اطلاعات دقیقی در دست نیست. گیورگی صفروف یکی از دوستان و هم‌زمان نزدیک لنین در سال ۱۹۲۱ در صفحه ۱۹ کتاب خود "انقلاب استعماری و تجربه ترکستان" نوشته بود که تاجیکان از قدیمی‌ترین ساکنان ترکستان بوده و در وادی زرافشان، ولایت سمرقند، نواحی خجند، قوقند، نمگان و قسماً در اندیجان، فرغانه ... زندگی می‌کردند. اما نقشه و شیوه تقسیم‌بندی مرزها در آسیای‌میانه این معلومات را نادیده گرفت. بسیاری از پژوهشگران بر این عقیده اند که بلشویک‌ها چه در زمان زنده بودن لنین و چه بعد از مرگ او اساساً به هدف‌های سیاسی و عقیدتی خود پایبند بودند تا تأمین عدالت و حقیقت تاریخی.

پرفسور ایرج بشیری می‌گوید: "لنین در نظر داشت که تاجیکان را که به زبان و فرهنگ ایران و دین اسلام گرایش داشتند، از بدست آوردن هرگونه قدرت بیاندازد. او با یک سنگ دو دشمن را زد و در ابتداء به سروران ترک وعده جمهوری‌های مستقل داد و سپس آنها را در راه مالک شدن بر مراکزهای فرهنگی و علمی تاجیکان، مانند بخارا، سمرقند، خجند و تاشکند و ذخایر زیر زمینی آنها در قشقه‌دریا و سرخان‌دریا به جان هم انداخت. به این ترتیب هم از هجوم ترک‌ها به منابع و مراکز جدید شوروی جوان جلوگیری کرد و هم از نیروی اسلام که از جنوب اتحاد شوروی را تهدید می‌کرد، کاسته گردانید."

به روایتی در حاشیه طرح چیرین یادداشت‌های دستنویس لنین و همچنین فرمان و خلاصه گزارش کمیسیون مرزبندی وجود دارد. اما به سخن آکادمیسین رحیم‌ماسوف هنوز این سند در اختیار پژوهشگران قرار نگرفته است و در بایگانی ویژه روسیه مخفی نگهداری می‌شود. این طرح در حدود صد صفحه بوده و در آن ضرورت تأسیس جمهوری شوروی تاجیکستان و در چهارچوب آن دادن خودمختاری برای ازبکستان ثابت شده است. اکثر بخش‌های این طرح به کمک دانشمندان روس از جمله آکادمیسین بارتولد که پژوهش‌های زیادی در تاریخ آسیای‌میانه دارد، تهیه شده است.

بلشویک‌ها در صداقت سران ترک‌گرایی آسیای‌میانه با شک و تردید نگاه می‌کردند و از تأسیس یک جمهوری قوی مانند ازبکستان نگران بودند. اما عبدالقادر خالق‌زاده، نویسنده کتاب "تاریخ سیاسی تاجیکان" بر این نظر است که وقتی که بلشویک‌ها از تشکیل ازبکستان بزرگ مشوش شدند خواستند نقشه تقسیمات را تغییر بدهند. از این‌رو طرح اصلاحی تقسیم‌بندی تهیه شد که براساس آن چهار ولایت سمرقند، بخارا، خجند و سرخان‌دریا به تاجیکستان تعلق می‌گرفت. البته مقصد اساسی بلشویک‌ها نه کمک به مردم تاجیک بود، بلکه آنها از تأسیس یک جمهوری قوی که پیش از انتظار آنها نیرومند بود، به هرأس اقتادند. بهر صورت تنها ولایت خجند به تاجیکستان تعلق گرفت و در نتیجه جمهوری جداگانه تاجیکستان شوروی تأسیس یافت.

پرفسور ایرج بشیری برای درک بهتر سیاست شوروی نسبت به علایق اسلامی بخارا به تاریخ نفوذ اسلام و برخورد آن با شوروی نگاه می‌کند. او می‌گوید: "در زمان سامانیان رابطه بین بغداد و بخارا باعث اشاعه افکار ولای فرهنگی و ایدئولوژیکی اسلامی در منطقه بود. تعلیمات امام ابوحنیفه از همین شاهراه به آسیای‌میانه وارد شد و در طی اعصار در قلوب مردم جای گرفت. دستیابی شوروی به بخارا می‌توانست باعث نابودی این سرچشمه هویت مسلمانان منطقه گردد.

یک راه حصول این هدف قرار دادن بخارا در تحت قیمومیت ازبک‌ها بود. با این کار شوروی‌ها هم دست نجبا و علمای تاجیک و ایرانی را از اداره امور منطقه بریدند و هم از توانائی مسلمانان در بوجود آوردن

نقشه‌های ضد انقلابی بر علیه سیستم نو بنیاد شوروی سوسیالیستی کاستند. به این ترتیب سمرقند و بخارا تنها شاخص‌های مشهود اعمال ضد اسلامی شوروی در منطقه بحساب می‌آیند و ما نباید به هیچ وجه بستن مساجد و مدارس، تبعید سران قوم و علماء، بیکار ساختن زبان تاجیکی، تغییر مداوم القباء و کوشش‌های ممتد شوروی‌ها را برای متلاشی ساختن سیستم قومی - فرهنگی منطقه از یاد ببریم."

فصل دوازدهم

دولت بدون پایتخت

مسأله بخارا و سمرقند

رویدادهای سال ۱۹۲۴ با باز شدن مهر و موم بایگانی‌های مخفی شوروری بارها بازنگری و بازنویسی خواهد شد. اسناد، قرارها و نامه‌های رسمی تغییر ناپذیر باقی می‌مانند. عثمان ایشان‌زاده پس از رؤیت یکی از این اسناد چنین روایت می‌کند: "در هشتم اوت سال ۱۹۲۴ نامه‌ای به نام استالین و زاتوک به مسکو فرستاده شد که در آن از اجرای قرار دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه در باره تقسیمات ملی - مرزی آسیای میانه گزارش داده شده بود. بعد از صحنه گذاری مقامات مسکو بر این گزارش، مسأله تقسیمات رسمی مرزها در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۴ به پایان رسید. تاجیکان براساس این تقسیمات از شهرهای قدیمی خود چون بخارا، سمرقند، مرو، ترمز، قرشی، قوقند، اندیجان و وادی‌های سرخان‌دریا، فرغانه، شهر سبز و غیره محروم شدند. خلقی که در طول تاریخ صدها شهر آباد کرده بود، اکنون یک شهر هم نداشت که آن را به عنوان پایتخت خود اعلان کند."

رهبری اتحاد شوروی درک کرده بود که در تقسیم میراث امارت بخارا، خانیگری خیوه و ترکستان میان ملیت‌ها و قوم‌های آسیای میانه تقسیم‌بندی عادلانه صورت نگرفته است. به همین سبب میخائیل ایوانویچ کالنین در چهارچوب کمپاین تبلیغاتی به منظور جلب پشتیبانی مردم بومی از این تقسیمات، شخصاً به سمرقند، بخارا، اندیجان، مرو، فرغانه و دیگر شهرها و روستاهای جمهوری‌های جدیداً تأسیس شده سوسیالیستی سفر کرد. وی از حزبی‌ها طلب کرد که مردم را به پذیرش این تقسیمات تشویق کنند و مانع هر گونه نارضایتی و اعتراض مردم شوند. کالنین در ملاقات با مردم تلاش می‌کرد که توجه اساسی مردم را به امر ساختمان جمهوری‌های جدیدالتأسیس و کلاً اتحاد شوروی جلب کند.

سفر کالنین نخستین رئیس جمهور روسیه شوروی به آسیای میانه به سه دلیل زیرین صورت گرفته است: اول - در این مدت نارضایتی تاجیکان از تقسیمات مرزی و باقی ماندن بخارا و سمرقند در چهارچوب ازبکستان به اوج خود رسیده بود؛ دوم - سران کمونیست‌های فرغانه مخالفت و اعتراض قطعی خویش را در مورد پیوستن به جمهوری ازبکستان ابراز داشتند و فرغانه را خودمختار اعلام کردند؛ و سوم - قزاق‌ها از اینکه تاشکند به ازبکستان تعلق گرفته بود، ناراضی بودند.

عبدالقادر خالق‌زاده روایت می‌کند وقتی که کالنین بوسیله قطار به فرغانه سفر کرد، مردم منطقه کان‌بادام جلو او را گرفتند و از وی خواستند که منطقه کان‌بادام به تاجیکستان تعلق گیرد.

تقسیم‌بندی آسیای میانه تفسیر و تعبیرهای متفاوت را در پی داشت. روزنامه "تایمز لندن" در همان وقت نوشت که مقصد اصلی تقسیم‌بندی تهدید به کشورهای همسایه و اشغال بعدی آنها ست. "مهر میز" تهران هدف اصلی

تقسیمات را اداره بهتر منطقه کثیرالمله آسیای میانه از طرف روس‌ها می‌داند. گروه‌های پان‌ترکیستی و از جمله ذکی طوغان نیت تقسیم‌بندی آسیای میانه را نابودی ترک‌های منطقه توسط روس‌ها ارزیابی کرد.

مسکو نمی‌خواست ناراضایتی داخلی از مرزبندی و اختلافات احتمالی پیرامون تقسیم‌بندی پا برجا بماند و مورد استفاده و بهره برداری نیروهای خارجی قرار بگیرد. بهمین منظور به قزاق‌ها و قیرقیزها وعده داده شد که مرکزهای ملی آنها در تاشکند تشکیل خواهد شد و به هیچ‌گونه ظلم ملی علیه آنها اجازه داده نخواهد شد. براساس قرار حزب کمونیست شوروی ولایت خجند از حدود جمهوری ازبکستان خارج گردید و جزء قلمرو جمهوری تاجیکستان شد و هم‌زمان تاجیکستان یک جمهوری مستقل اعلام گردید. در همین راستا به قول ارون کوهزاد، شورای وزیران روسیه شوروی به خاطر کاهش اختلافات در مسأله مرزبندی در آسیای میانه به امضاء کالنین قرار صادر کرد که طبق آن می‌بایست که ولایت سرخان‌دریا جزء قلمرو تاجیکستان گردد و سمرقند تا پایان جنگ‌های باسماچیان در سرزمین تاجیکستان موقتاً در قلمرو ازبکستان باقی بماند و با آرام شدن وضع به تاجیکستان بازگردانیده شود.

اما عبدالقادر خالق‌زاده براین باور است که "این قرار خصلت ظاهراً سیاسی داشت، زیرا ازبکستان ادعا داشت که اگر سرخان دریا از حدود آن خارج شود، دیگر نخواهد توانست جمهوری مستقلی باشد. چونکه شرط جمهوری مستقل بودن داشتن سرحد با یکی از دولت‌های خارجی بودند. ولایت سرخان دریا با مرکزش ترمز سرحد ازبکستان با افغانستان می‌باشد."

آغاز حاکمیت استالین و شیوهی رهبری او همه‌ی بحث‌ها را پیرامون تقسیم‌بندی آسیای میانه خاموش ساخت. جالب اینکه چندی بعد همه کسانی که چه در گذشته حق طلبی کرده بودند و چه بعداً به این بحث دامن زدند و همچنین آنهایی که در زمینه تقسیم‌بندی مرزها از خط مسکو پیروی کردند به عنوان "ملیت چی بورژوازی، دشمن خلق و جاسوس خارجی" یا اعدام شدند یا به قتل رسیدند و یا در اردوگاه‌های استالینی جان سپردند. به سخن ایرج بشیری فرجام نقشه مسکو نابود ساختن همه‌ی آنهایی بود که در امر مرزبندی سهم داشتند، ولی بعداً از عمل خویش پشیمان شده بودند.

استالین در مورد اعتراض و ناراضایتی تاجیکان در مورد مسأله مرزبندی آسیای میانه اهمیت ویژه‌ای قائل بود. او براساس اسناد به باباجان غفوروف یکی از رهبران تاجیکستان وعده کرده بود که مسأله سمرقند و بخارا را دست کم با سپردن خود مختاری فرهنگی به این شهرها حل خواهد کرد. استالین اشتباه تقسیم‌بندی مرزها را اساساً به فعالیت عبدالله رحیم‌بایف نسبت می‌داده است. به سخن مورخ عثمان جان غفاروف، استالین در گفتگوی طولانی با بابا جان غفوروف در حالیکه ژدانف نیز اشتراک داشت در ۲۳ جولای ۱۹۴۸ یادآور شده بود که عبدالله رحیم‌بایف مسبب اساسی اشتباهات در تقسیم‌بندی آسیای میانه بود. صورت جلسه مذکور که در سال ۱۹۹۰ منتشر شده است، ادعای فوق را تصدیق می‌کند.

رحیم‌بایف، زمانیکه گروهی از سیاست‌مداران تاجیک در آغاز سال دهه سوم متهم به "ملیت‌گرایی بورژوازی" می‌شوند، از مسکو به تاجیکستان بر می‌گردد. به گفته‌ی رقیب عبدالحی‌یف او در پلنوم دسامبر ۱۹۳۳ نصرالله مخنوم، عبدالقادر محی‌الدینوف و سایرین را "سیاه" می‌کند و به منظور دستیابی به مقام رهبری، ملیت خود را "تاجیک" معرفی می‌کند، زیرا او تنها با این شیوه راه می‌توانست مدعی مقام رهبری تاجیکستان شود.

در همین پلنوم نصرالله مخنوم دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان و عبدالرحیم حاجی‌بایف رئیس حکومت از مقام‌های شان برکنار می‌شوند و عبدالله رحیم‌بایف بنابر توصیه مسکو به عنوان نخست وزیر تاجیکستان تعیین می‌گردد. او در ژانویه ۱۹۳۴ (سه سال قبل از تیرباران شدنش) در پلنوم حزب و بعداً در انجمن

نویسندگان تاجیکستان اعتراف کرد که واقعاً در هنگام تقسیم‌بندی مرزی تحت تأثیر ترک‌گرایی قرار گرفته بوده و به بروز اشتباهاتی راه داده است. او اکنون می‌خواست خود را نزد ملت تاجیک تبرئه کند.

فشار چندین ساله بر تاجیکان، بی‌دولتی و بی‌سروری دیرینه آنها و تحت پیگرد قرار گرفتن آنها زیر شعار مبارزه با دین اسلام، ملا و مدرسه، از نظر روانی بر آنها بی‌تأثیر نبوده است. خانم گیسو جهانگیری براین عقیده است که "در آن دوره یک نوع حس خود کم‌بینی در تاجیکان وجود داشت ..."

در نامه‌ای تاریخی از شیرین‌شاه شامتیمور همین فشار و نابرابری‌هایی که تاجیکان را با فاجعه مواجه ساخته بود، ثبت شده است. وی می‌نویسد: برای ازبک‌ها، ترکمن‌ها و قیرقیزها به زبان مادری شان مکتب و نشریات وجود داشت، تاجیکان نه تنها از این همه حقوق محروم بودند بلکه زیر شعار اینکه زبان شان، زبان امیر بخارا بوده است مورد تحقیر قرار می‌گرفتند. او می‌افزاید که آیا ممکن است که زبان روسی را به بهانه اینکه زبان نیکلا، پادشاه روس بوده به عنوان باقی مانده‌ی بورژوازی منع کرد؟

اکبر تورسون‌زاد براین نظر است که بی‌حوصله‌گی رهبری بلشویک‌ها در آموزش دقیق مرزبندی ملی، تأثیر بزرگ ترک‌گرایی کمونیستان نو ظهور و غفلت رهبران ملت تاجیک در لحظه‌ای تاریخی مسأله مرزبندی‌های ملی را به زیان تاجیک‌ها رقم زد.

کلمه "ملت" آن‌وقت مفهوم دینی داشت. جلال اکرامی، نویسنده معروف تاجیک یاد آور می‌شود که نمایندگان حکومت همان وقت کوچه به کوچه می‌گشتند و از مردم می‌پرسیدند که ملت شما چیست؟ شما ازبک هستید و یا ایرانی؟ دقت کنید نه تاجیک. البته مردم سنی‌مذهب بخارا خویش را ایرانی نمی‌گفتند چون به نظر آنها ایرانی‌ها شیعه مذهب بودند. با استفاده از همین شیوه بین مردم تاجیک بخارا شناسنامه‌های (تذکره) ازبکی توزیع شد.

نویسنده تاجیک، اورون کوهزاد براین عقیده است که خودشناسی ملی تاجیکان به سبب پابندی قوی آنها به دین اسلام و مذهب تسنن تشکیل نیافته بود و حاکمیت دین در امارت بخارا هم چون ایدئولوژی حاکم موجب غفلت زدگی آنها شد. عدم تشکل اندیشه‌ی ملی و دولتی در بین تاجیکان سبب ناکامی آنها در تقسیمات مرزی شد. آنها خود را نه ملت تاجیک، بلکه امت اسلام می‌دانستند و تا آگاه شدند که دیگران چه کار می‌کنند و در پی تأسیس جمهوری‌های ملی خود هستند، زمان از دست رفته بود.

روشن است که مسأله خود شناسی ملی نه از جانب مردم عادی بلکه از طرف نخبگان (ایلیت) تاجیک انتظار برده می‌شد. اما پرسش این است که چرا سربرآوردگان فرهنگ و ادبیات سیاسی تاجیک دانش، هنر و خرد خود را در خدمت ترک‌گرایان گذاشته بودند؟ اکبر تورسون‌زاد این پرسش را مهم‌ترین نکته در یافتن سر نخ معما می‌داند. . . او از "جنایت بلشویک‌ها" و "خیانت ملی" رهبران آن‌وقت تاجیک‌ها سخن می‌گوید. اما گیسوی جهانگیری با به کار برد واژه "خیانت" در این زمینه موافق نیست، شرایط زمان و عامل‌های عینی را در همان برهه تاریخ اعتبار می‌دهد و بر این باور است که بسیاری از ایلیت و رهبران تاجیک‌ها در آن زمان پروردگان مکتب پان‌ترکیسم بودند و حس ملی ملت خود شان در آنها رشد نکرده بود.

پرفسور ایرج بشیری براین عقیده است که آنها برآساس اسناد کمیته‌ها می‌دانستند که چه کار می‌کنند و از این‌رو رفتار آنها را می‌توان خیانت نامید. اما پرسش هنوز بی‌پاسخ این است که برغم اینکه می‌دانستند که خیانت می‌کنند، آنها تا چه اندازه مجبور بودند که خیانت کنند؟

آکادمیسین رحیم ماسوف تأثیر مرزبندی‌های ملی در زندگی بعدی تاجیکان را چنین به بررسی می‌گیرد. او می‌گوید: "با در نظر داشت این که تمام رویدادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی عمدتاً در شهر تشکل می‌یابند، با

جدا شدن سمرقند و بخارا، ما نه تنها از تاریخ گذشته محروم شدیم، بلکه عموماً همه روندهای رشد ملی تاجیکان با دشواری و بی ثباتی مواجه شد. اگر مرکزهای تاریخی ما، یعنی بخارا و سمرقند در ملکیت ما می‌بودند، مسلماً روند رشد ملی تاجیکان زنده نگاه داشته می‌شد و فاجعه سال‌های نود (جنگ داخلی) اصلاً اتفاق نمی‌افتاد. این مرکزها می‌توانستند هم چون عامل اصلی به امر وحدت ملی خدمت کنند. در حالیکه ما به یک روستای عقب مانده رانده شدیم و پایتخت ما یکی از شهرهای دوران شوروی است."

اکثر پژوهشگران براین عقیده اند که محروم ماندن تاجیکان از مرکزهای سیاسی و مدنی خود نه تنها سبب اصلی تأخیر تشکل ملی آنها شده است بلکه پراکندگی بعدی آنها را نیز در پی داشته. این واقعه را گیسوی جهانگیری "نامردی تاریخ" می‌خواند که دیرتر به درد ملی تاجیکان تبدیل یافته و موجب سرودن مرثیه‌های زیادی شده است. در تاجیکستان شاعری نیست که دست کم یک بار در شعر خود اشاره سوگوارانه به سمرقند و بخارا و از دست رفتن آنها نکرده باشد. برای کشورهای فارسی‌زبان مایه شگفتی بود که چرا این مرکزهای تاریخی در چهارچوب جمهوری تاجیکستان قرار نگرفتند. اما مقامات ازبکستان این طرز برخورد با مسأله را همیشه مداخله به امور دورنی کشور خود می‌دانند و انگیزه های آن را عداوت ملی به حساب می‌آورد.

شرف رشیدوف دبیر اول آن‌وقت کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبکستان بارها تأکید کرده است که تقسیم‌بندی مرزی که در اکتبر ۱۹۲۴ در آسیای میانه عملی شد، تحقق خواسته‌ها و آرزوهای خلق‌های منطقه می‌باشد. در حالیکه برای تاجیکان این پرسش که چرا ما شهرهای تاریخی تاجیک‌نشین سمرقند و بخارا را از دست داده ایم، به سئوالی جاودانه و بی‌پاسخ بدل گردیده است.

پرفسور ایرج بشیری رل خجند را در ساختار حکومت تاجیکستان شوروی بررسی می‌کند. او می‌گوید: "سال ۱۹۲۹ از دو نظر در تاریخ تاجیکستان حائز اهمیت است. اول آن که در این سال تاجیکان نواحی سرخان دریا و قشقه دریا را برای همیشه از دست دادند. دوم اینکه ناحیه خجند به تاجیکستان ملحق شد. ظاهراً این الحاق برای این بود که جمعیت جمهوری به یک میلیون برسد تا بتواند یک جمهوری تمام عیار سوسیالیستی گردد. ولی این علت اصلی برقراری این امر نبود. شوروی‌ها می‌خواستند از خجند بعنوان یک مرکز سیاسی که دور از کشمکش‌های ناحیوی جنوب باشد، استفاده کنند. علت دیگر این بود که آنها به جنوب تنها بعنوان یک مرکز زراعتی نگاه می‌کردند ولی به شمال همچون یک مرکز اقتصادی - صناعتی. قرار دادن امور سیاسی در شمال به آنها کمک می‌کرد تا حساب و کتاب امور مالیه حاصله از مجتمع و خش و معادن انزاب و چیکالفسک را بطور کامل کنترل کنند."

فصل سیزدهم

زبان مادری و الفبای لاتین

صدرالدین عینی و خودشناسی تاجیکان

مسکو در ۲۷ اکتبر ۱۹۲۴ برنامه تقسیم‌بندی مرزهای ملی را در آسیای میانه تصویب کرد. ۴ دسامبر ۱۹۲۴ به عنوان روز تأسیس کمیته‌ی انقلابی تاجیکستان خود مختار و ۱۵ مارس ۱۹۲۵ روز تأسیس جمهوری اعلام شد. در ۲۵ مارس ۱۹۲۶ نخستین جشن تأسیس جمهوری در دهکده دوشنبه برگزار شد و بدون ماجراء پایان نیافت. این واقعه در نامه معروف شاه‌تیمور به استالین نیز بازتاب یافته بود. واقعه چنین بود که مجلس جشن یک سالگی جمهوری تاجیکستان با زبان ازبکی افتتاح شد و این امر موجب بلند شدن سروصدای نارضایتی و مخالفت از تالار گردید. حضار علاوه بر اینکه اکثراً ازبکی نمی‌دانستند، تقاضا داشتند که مجلس با زبان تاجیکی پیش برده شود. اکثراً برسم اعتراض جلسه را ترک کردند.

این دوره‌ای بود که تاشکند ادامه جنگ در بخارای شرقی، کمبود متخصصان برخاسته از ملت تاجیک را بهانه برای توجیه بی‌اعتنایی نسبت به تشکیل نهادهای دولتی تاجیکستان خود مختار ارائه می‌کرد. در این میان پان‌ترکیست‌ها براین باور بودند که زبان اصلی تاجیکان ازبکی است، اما آنها زبانشان را فراموش کرده اند از این رو برخی از سران جمهوری ازبکستان کوشش خود را در جهت برگرداندن تاجیک‌ها به "زبان اصلی شان یعنی ترکی" ادامه می‌دادند. عبدالقادر خالق‌زاده می‌گوید: "وقتی که خجند در قلمرو ازبکستان بود تأثیر ترک‌گرایی در آن خیلی افزایش یافت و این مسئله نارضایتی مردم محلی را بوجود آورد. حکومت نو تعلیم را در همه‌ی مکتب‌های خجند به زبان ازبکی کرد."

براساس پژوهش‌های خانم گیسوی جهانگیری در سال ۱۹۲۱ در تمام منطقه تنها ۳۱ مکتب تاجیکی وجود داشت و تنها ۶۰ آموزگار برای ۸۰۰ هزار نفر تاجیک بود. واقعیت این است که در آن زمان نسبت به مکتب تاجیکی مخالفت شدید به عمل می‌آمد. همه باید ازبکی صحبت می‌کردند. آموزگاران گریه می‌کردند که کودکان زبان ازبکی نمی‌فهمند. آنها تاجیکی می‌دانند.

حکومت تازه تأسیس تاجیکستان مکان معینی نداشت. برخی اعضای آن به دهکده دوشنبه آمدند ولی بخش اساسی آنها در تاشکند و بخارا باقی ماندند. وزیران تاجیک نماینده‌ی تاجیکستان خود مختار در این یا آن وزارت ازبکستان دفتر موقتی داشتند. سر رشته عمده‌ترین مسائل تاجیکستان هنوز در دست تاشکند بود.

عثمان ایشان‌زاده می‌گوید که هرچند مسکو می‌خواست که با رشد گسترده تاجیکستان برتری‌های ساخت نظام شوروی را برای کشورهای شرقی به نمایش بگذارد اما تاشکند در این زمینه موانع ایجاد می‌کرد. پول‌هایی را

که مسکو برای تاجیکستان اختصاص می‌داد به تاجیکستان نمی‌رساند و عمدتاً در نواحی ازبکستان مصرف می‌کرد و اگر می‌رساند بخش ناچیزی از آن بود. مسکو کوشش می‌کرد که اهمیت تاجیکستان را به تاشکند بفهماند.

روزنامه "پراودا" در سرمقاله شماره مورخ هفتم ماه مه ۱۹۲۵ نوشت که: "در بین دیگر رویدادهای تاریخی که سیاست ملی و آزادی‌خواهانه‌ی شوروی را در خاور نمایش می‌دهد یکی هم تشکیل جمهوری خود مختار تاجیکستان در مرز کشورهای افغانستان و هندوستان می‌باشد که اهمیت بزرگ بین‌المللی دارد. در حالیکه تاجیک‌ها یکی از خلق‌های قدیم‌ترین آسیای میانه بوده، مدنیت قدیم دارند و به یکی از زبان‌های غنی خاور یعنی فارسی گفتگو می‌کنند، که با این زبان غیر از تاجیکان مردم ایران، افغانستان و ولایت‌های مسلمان‌نشین هندوستان بریتانیایی نیز سخن می‌گویند." اما شوربختانه این جمهوری مهم بین‌المللی باید از زیربنا در خرابه زاری ساخته شود.

بحث در باره زبان تاجیکی که به عنوان "زبان امیر بخارا" و باقی‌مانده‌های فنودالی نامیده می‌شد و از این رو مورد پیگرد بود، یکی از مسائل داغ روز به شمار می‌رفت. سران تاشکند تبلیغ می‌کردند که زبان تاجیکی با معیارهای دوره نوین سوسیالیستی مطابقت ندارد و کهنه شده است و تاجیکان باید از این زبان بگذرند. اما حکومت‌های جمهوری خلق شوروی بخارا و جمهوری خود مختار ترکستان برای رشد و شکوفایی زبان‌های ازبکی، ترکمنی و قیرقیزی زمینه و امکانات مساعد را فراهم آورده بودند.

خانم گیسوی جهانگیری می‌گوید که جانب دیگر مسأله جالب است، که دیگر ملت‌ها آگاه‌تر از تاجیکان بودند، برای مثال حتی در سال ۱۹۱۸ کمیته مرکزی ترکستان زبان‌های ازبکی و قیرقیزی را به سطح زبان‌های دولتی ارتقاء دادند و چند سال بعد زبان‌های ازبکی، قیرقیز و ترکمنی را به عنوان زبان‌های اداری پذیرفتند. اما گمان بر این است که اینجا گوناگونی سطح بیداری ملت‌های منطقه نقش اساسی داشته باشد. حکومت‌های جدید منطقه کاملاً تحت نظارت روسیه بودند و نمی‌توانستند، از پیش خود چنین قرارهای مهمی را به تصویب برسانند.

رهبران تاجیک‌الاصل ازبکستان برغم اینکه در سخنرانی‌های عمومی خود زبان ازبکی را به کار می‌بردند، اما گفتارشان مالا مال از واژه‌های تاجیکی و کلمه‌های نو روسی آکنده بود.

عبدالرحیم‌بایف از لنین راویت می‌کند که او مخالف تحمیل زبان روسی در آسیای میانه بود. اما روزنامه "آواز تاجیک" در شماره اول (اوت ۱۹۲۴) نوشته بود که ما تاجیکان از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ در وادی خاموشان قرار داشتیم، یعنی در قبرستان و تنها به پاس تأسیس جمهوری تاجیکستان مکتب و مطبوعات تاجیک رو به پیشرفت نهاد.

از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰ رهبری تاجیکستان اساساً از اشخاصی ترکیب یافته بود که شب و روز مساعی جدی در راه ساختمان دولت تاجیکستان به خرج می‌دادند. اینها عبارت بودند از: نصرت‌الله مخثوم لطف‌الله یف رئیس کمیته اجراییه جمهوری، شیرین‌شاه شاه‌تیمور معاون او و همچنین چنار اماموف دبیر حزب کمونیست تاجیکستان، عبدالقادر محی‌الدینوف رئیس شورای کمیسارهای خلق و عبدالرحیم حاجی‌بایف. اینها یک دسته هم‌پسته و قوی و انسان‌های ورزیده و دلسوز بودند. در تاریخ تاجیکستان تا کنون چنین تیم کاری و بهم‌پیوسته‌ای روی کار نیامده است. گمان بر این است که آنها بدون پشتیبانی همدیگر نمی‌توانستند وظایف پیچیده دولت را حل و فصل کنند. در نتیجه‌ی کوشش و برنامه‌ریزی دقیق آنها ولایت خود مختار تاجیکستان به جمهوری خود مختار و بعداً به جمهوری مستقل تاجیکستان تبدیل گردید.

عبدالقادر خالقزاده می‌گوید که: "جمهوری ازبکستان ... به تاجیکستان به عنوان رقیب نگاه می‌کرد. در برابر رسیدن سرمایه و کالا به تاجیکستان موانع ایجاد می‌کرد. به سران و وزیران تاجیکستان فشار وارد می‌آورد که از تلاش برای ساختمان دولت تاجیکستان دست بکشند. اما این فشارها نتیجه برعکس داد، زیرا بهترین نیروهای سیاسی آن دوران را در راه نجات متحد و مصمم کرد. رهبریت سیاسی در پیوند نزدیک با نمایندگان برجسته ادبیات و فرهنگ که در رأس آن صدرالدین عینی بود، عمل می‌کرد.

یکی از نخستین کارهای جدی عینی در جهت دفاع از حق زبان و ملت تاجیک تألیف و انتشار "نمونه ادبیات تاجیک" بود. عبدالحی محمد امین‌اف، پژوهشگر تاجیک در این زمینه چنین می‌گوید که: **پان ترکیست‌ها در آسیای میانه موجودیت یک ملت بزرگ را به نام تاجیک انکار می‌کردند. . . اما چاپ شدن کتاب "نمونه ادبیات تاجیک" نظریه پان‌ترکیست‌ها را در عرصه انکار ملت تاجیک باطل ساخت و چهره حقیقی آنها را افشاء ساخت.** آثار نثر و نظم کلاسیک نویسندگان و شاعران تاجیک، از آدم الشعرا رودکی تا ضفرخان جوهری شناسنامه هستی زبان و فرهنگ ملت تاجیک بود که برپیشینه‌ی تاریخی آن گواهی می‌داد. اما سرنوشت تلخی در انتظار کتاب و مؤلف آن بود. با پیشنهاد نیکولای بوخارین یکی از سران حکومت بلشویکی روسیه در سال ۱۹۳۰ کتاب "نمونه ادبیات تاجیک" به عنوان کتاب مضر ممنوع اعلام گردید و مصادره شد. جلسه ویژه‌ی حزب کمونیست ازبکستان تألیف و انتشار آن را محکوم کرد و مسکو را بر ضد عینی تحریک نمود.

صدرالدین عینی شعر مشهور رودکی "بوی جوی مولیان آید همی" را که هزار سال پیش سروده شده بود، همراه با زندگی‌نامه رودکی در آغاز کتاب آورده بود. پان‌ترکیست‌ها عینی را متهم ساختند که عینی این شعر را خودش در حق سیدعالم خان آخرین امیر بخارا سروده و زیر نام رودکی منتشر کرده است و قصدش دعوت سیدعالم خان به برگشت به بخارا است. پان‌ترکیست‌ها این مسأله را در مسکو تبلیغ کردند و مصرع‌های:

"میر ماه است، بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی"

را به روسی به نوعی ترجمه کردند که عینی زیر ضربه قرار گیرد. اما روشن است که هدف اصلی عینی نبود بلکه کتاب "نمونه ادبیات تاجیک" عینی بود که هستی و پیشینه‌ی تاریخی ملت تاجیک و زبان آن را اثبات می‌کرد. به قول عبدالحی محمد امین‌اف تا زمانی که کتاب سوزانده شد، کتاب رسالت تاریخی خود را به خوبی انجام داده بود. بدین ترتیب وقتی که حقیقت تاریخی ملت تاجیک و زبان آن به اثبات رسید، بحث‌ها سمت و سوی دیگری یافتند. دیگر سخن بر سر انکار ملت تاجیک و زبان آن نه، بلکه در باره اصلاح و پیشبرد زبان، مکتب و مطبوعات به میان آمد.

در این راستا در سال ۱۹۲۴ نخستین شماره روزنامه "آواز تاجیک" و مجله "شعله انقلاب" و یکسال بعد از آن روزنامه "بیداری تاجیک" و مجله "دانش - بینش" که دیرتر "رهبر دانش" نام گرفت، به چاپ رسیدند. انتشار مطبوعات و بکار بست زبان در اداره دولت، اصلاح مکتب‌ها و معارف نظم جدیدی را در عرصه‌ی زبان طلب می‌کرد. دو مسأله در دستور کار اهل قلم قرار گرفت. **یکی تعیین معیار و قاعده‌های صرف و نحو (دستور زبان) و دومی نزدیک ساختن زبان نوشتار به زبان گفتار.** اما پرسش اساسی این بود که آیا زبان ادبی فارسی امروزه معیار و اساس قرار گیرد و یا زبان ادبی بر زمینه یکی از لهجه‌های زنده تاجیکی جدیداً ساخته شود؟ بحث‌هایی که در همین راستا در روزنامه‌ها جریان یافت بنابر سیاست‌زدگی همان دوران روحیه ایدئولوژیکی بلشویکی کسب کرد. در چنین اوضاع و احوال حضور افراد جسوری مانند عینی نیاز بود، که از اصالت زبان دفاع کنند.

نتیجه این بحث‌ها این بود که معیارهای زبان ادبی بر اساس گویش‌هایی قرار داده شود که از تأثیر زبان‌های ترکی نسبتاً مصون مانده باشند و در پیوند با گویش‌های قدیمه سمرقند و بخارا و نواحی کولاب، درواز، قراتگین، رشد کنند.

رحیم هاشم از وضع زبان تاجیکی در آن دوره و ضرورت کوشش‌های عینی در راه اصلاح و پاسداری زبان چنین روایت می‌کند که در پی تأسیس نظام و ساختارهای جدید در کشور مفاهیم جدید بوجود می‌آمد که باید زبان به آن می‌پرداخت. ضرورت بود که برای مفاهیم جدید واژه‌های معادل آن را در زبان جستجو کرد و یا جدیداً ساخت. این کار باید طوری صورت می‌پذیرفت که از یکسو از دایره‌های قانون‌های نوشته شده و نانوشته شده زبان بیرون نشود و به استواری زبان صدمه نرساند و از سوی دیگر پاسخگوی نیازمندی‌های جدید باشد. اگر در چنین وضع شخصیتی دانشمند، دلسوز و دوستدار زبان مانند استاد عینی نمی‌بود، زبان ادبی راه خطا می‌پیمود.

کمال عینی مبارزه در راه پاسداری زبان تاجیکی را عامل بیداری ملی و هستی زبان را بقای ملت می‌داند و براین عقیده است که زبان تاجیکی در طی هزار سال سرنوشت دشوار و حزن‌انگیزی داشته است، اما چون سپر ملت ما را حفظ کرده است. اگر این زبان نبود ما نمی‌دانستیم کی هستیم؟ ما نابود می‌شدیم.

در سال ۱۹۲۵ نشریات دولتی تاجیکستان تأسیس شد و سردبیر آن ابوالقاسم لاهوتی^{۴۷} شاعر نامدار و دوست عینی برگزیده گردید. عینی به عنوان دبیر در این تشکیل نقش با اهمیتی را ایفاء می‌کرد. کمبود کادرهای ورزیده و تربیت آنها یکی از مشکلات جدی این عرصه کار بود.

عینی با خصایلی که داشت همیشه در محراق خطر قرار داشت. هنوز پرونده "نمونه ادبیات تاجیک" بسته نشده بود که مبارزه در راه دفاع از زبان تاجیکی و کوشش‌های او در راه اصلاح و منزه نگه داشتن زبان چهره او را برای بلشویک‌ها به عنوان ملت‌گرا، کهنه‌پرست و حتی ایرانی‌پرست توجیه می‌کرد. دشمنان "نمونه ادبیات تاجیک" در پی بهانه‌ای بودند تا از او و کتابش انتقام بگیرند.

استاد عینی در طول عمر خود با دشواری‌های زیادی مواجه گردید، اما هرگز روح توانا و دید روشن خود را از دست نداد و به یکی از چهره‌های اصلی این دوره مبدل شد.

پرفسور ایرج بشیری تاریخچه زبان فارسی را از نظر گذارنده می‌گوید: "زبان شیرین فارسی در طول عمر دراز خود سه بار مورد حمله شدید قرار گرفته. بار اول، بعد از استیلای اسکندر مقدونی، زبان و فرهنگ ایرانی تا صد سال در تحت لوای فرهنگ یونانی ماند و می‌رفت که در زبان و فرهنگ یونانی ادغام شود. اشکانیان

^{۴۷} **ابوالقاسم لاهوتی** (۱۸۸۷ - ۱۹۵۷) در شهر کرمانشاه در غرب ایران در خانه یک کشاورز ساده که اهل شعر و ادب و مردی آزادیخواه بود، زاده شد. او در تهران آموزش علم دید و در گیلان علیه استبداد دست به شورش زد. لاهوتی در جنبش مشروطه‌خواهان ایران (۱۹۰۵ - ۱۹۱۱) شرکت کرد و با شکست انقلاب مشروطه، حکومت وقت او را محکوم به اعدام نمود. او به بغداد، پایتخت عراق، هجرت کرد و بعد از چهار سال به وطن برگشت و باز دست به مبارزه زد، تا این که باز به دنبال ناکامی‌های زیادی بار دیگر ایران را ترک کرد و اینبار به استانبول در ترکیه رفت. لاهوتی پس از سه سال بودوباش در ترکیه در ۱۹۲۱ بدون اجازه دولت ایران به کرمانشاه بازگشت. او در دو سال آغاز جنگ جهانی اول، روزنامه "بیس‌تون" را در زادگاه خود منتشر کرد و باز دست به قیام آزادیخواهی زد. باز هم شورش او با شکست روبرو شد و لاهوتی اینبار به اتحاد شوروی سابق پناهنده شد.

وی زمانی کوتاهی در شهرهای نخجوان، تقلیس و مسکو زندگی کرد. در سال ۱۹۲۵ به تاجیکستان آمد و وظیفه‌های پر مسئولیتی را در انتشارات مختلف، در وزارت معارف (آموزش و پرورش)، کمیته مرکزی حزب کمونیست، اتحادیه نویسندگان و مطبوعات تاجیکستان بر دوش گرفت. او همیشه قلم در دستش بود، شعر می‌سرود و مقاله می‌نوشت. لاهوتی در امر دفاع و پالایش زبان فارسی در تاجیکستان خدمات شایسته‌ای را انجام داده است و در میان تاجیکان از چهره‌های محبوب می‌باشد. ن. ک.

با تجدید گرایش به زردشت و بازگشت به اصول دین کهن خود فرهنگ ایرانی را مستقل ساختند. بار دوم، حمله اعراب در قرن هفتم میلادی، ایرانیان را تا دو قرن از موهبت زبان خود محروم ساخت. ولی بزرگمردانی چون رودکی، فرخی، منوچهری و فردوسی بار دیگر به زبان فارسی جان عطا کردند و با وجود انحلال حکومت سامانیان و جدا شدن تاجیکی از فارسی تا پیدایش بلشویکان و دستیاران پان‌ترکیست آنها، این زبان در دربارهای سلاطین و امرای مغول همچون زبان درباری و رسمی مورد استفاده قرار می‌گرفت. بار سوم پان‌ترکیست‌های آسیای‌میانه کوشیدند که بطور کلی روی زبان فارسی - تاجیکی خط بطلان بکشند ولی چون گذشته جوان مردان دلسوزی چون صدرالدین عینی و ابوالقاسم لاهوتی به آنها اجازه دخالت ندادند و کوشش‌های مداوم پان‌ترکیست‌ها را بی‌ثمر ساختند."

فصل چهاردهم

گذار به الفبای لاتین

بعد از لاتین الفبای کرلیک

در هنگامی که استاد عینی از زبان تاجیکی در برابر حمله‌های پان‌ترکیست‌ها دفاع می‌کرد و برای اصلاح و پاکیزگی آن مبارزه پیش می‌برد، در مسکو طرح و برنامه جدیدی که هدف آن در گام نخست گسست از سنت‌های باستانی و فرهنگ کهن و بعداً زدودن آنها بود، آماده می‌گردید. سیاست پشتیبانی مسکو از ملت‌ها و فرهنگ‌های آنها تا آنجا اعتبار داشت که در راستای روند یکسان‌سازی باشد. اندیشه تأسیس یک دولت بزرگ و عمومی براساس "خلق شوروی" به مشغله‌ی فکری حزبی‌ها تبدیل شده بود. به نظر آنها تفاوت‌های فرهنگی، دینی و زبانی مانعی بودند در برابر تأسیس جمهوری‌های هم‌سان و گسترش شیوه یک نواخت ادارات دولتی.

عبدالستار میرزایف، زبان‌شناس تاجیک براین عقیده است که هرچند اندیشه گذار به الفبای لاتین تحت تأثیر اصلاحات ترکیه در زمینه زبان در ساحه ترک‌زبان‌های شوروی به میان آمد اما این امر به زودی توجه مسکو را نیز جلب کرد تا آن حدی که روس‌ها فکر می‌کردند که الفبای لاتین را برای زبان روسی نیز بپذیرند.

نظریه‌ای در این دوره وجود داشت که باید تمام مردم شوروی الفبای واحدی داشته باشند و گویا این امر به نزدیکی جمهوری‌ها کمک می‌کند. روس‌ها حتی برای بررسی گذار خط زبان روسی به لاتین کمیسیونی تشکیل دادند. در سال ۱۹۲۱ در تاجیکستان پذیرفتن الفبای لاتین تصویب شد. شمس‌الدین صالح، پژوهشگر تاجیک براین عقیده است که تبدیل الفباء آرزوی روشنفکران محلی بود و آنها فکر می‌کردند که با این شیوه می‌توان مردم را هر چه زودتر باسواد ساخت. البته این آرزوی آنها با خواست مسکو همسو و یکسان بود. اما کمال عینی براین نظر است که تغییر الفباء کار روشنفکران محلی نبود، بلکه امری بود که از بالا بر تاجیکان تحمیل شد. او تأکید می‌کند که: "در سال ۱۹۲۹ الفبای لاتین برما تحمیل شد. تبدیل الفبای عربی به لاتین هم‌چون اندیشه ترقی‌خواهانه از ترک‌های قفقاز آغاز یافت و حتی در ایران نیز طرفداران زیادی پیدا کرد اما دانشمندان ایران‌شناس و از جمله دانشمندان اروپائی گفتند که هیچ الفبائی مناسب‌تر از الفبای حاضر برای زبان فارسی نیست..."

محمد جان شکوری براین نظر است که بعد از انقلاب مسأله تبدیل الفباء به یک موضوع مهم روز تبدیل شده بود. چون که ترکیه به الفبای لاتین گذار کرد خلق‌های ترک‌زبان قفقاز و آسیا مرکزی نیز خواهان گذار به الفبای لاتین شدند و بعدها در میان تاجیکان نیز این ایده طرفدارانی پیدا کرد اما با یک تفاوت که در میان تاجیک‌ها مخالفان تبدیل الفباء هم بسیار زیاد بود. در آن‌وقت دانشمندی مقاله‌ای نوشت که تاجیکان تاریخ قدیم دارند و

کتاب‌هایی که به زبان فارسی نوشته شده‌اند بیش از هزار سال عمر دارند و همه آنها را به الفبای لاتین برگردانیدن ممکن نیست. همان وقت روشن گردید که استاد عینی، منظم، حمدی و افرادی ماندنی آنها از مخالفان تبدیل الفبای فارسی به لاتین بوده‌اند.

ازبکستان خیلی زود رسم الخط لاتین را پذیرفت اما تاجیکستان هرچند در حدود جغرافیای ازبکستان بود، تصمیم‌گیری را در این زمینه به تأخیر می‌انداخت. روشنفکران تاجیک که تازه امکان یافته بودند که به زبان ملی خویش مطبوعات و مکتب را به راه اندازند، عاقبت تبدیل الفباء را مثبت نمی‌شمردند. هم‌زمان مبارزه برای بنیادگذاری جمهوری مستقل تاجیکستان، یعنی خارج شدن از چهارچوب و نظارت ازبکستان ادامه داشت. این شاید نخستین بار بود که نخبگان (ایلیت) سیاسی و فرهنگی تاجیک وارد انقلاب شده بودند.

در این میانه در افغانستان، همسایه تاجیکستان، رویدادی اتفاق افتاد که توجه استالین جانشین لنین را به ملت تاجیک و سرنوشت تاریخی آن جلب کرد. در این زمینه حق‌نظر نظروف چنین می‌گوید: "تشکیل جمهوری خود مختار تاجیکستان وکلاً تبلیغات و شعارهای حق‌طلبی و برابری بلشویک‌ها منبع الهام مردم افغانستان در مبارزه ضد ستم ملی و اجتماعی نیز شد. این دوره اوج فشار قبایل بود. امیرامان‌الله برغم اینکه شخص پیشگام، اصلاح‌طلب و آگاهی بود اما در رابطه با مسأله ملی از اندیشه زورگوئی پشتون‌ها دست نکشیده بود. مردمان تاجیک، هزاره و دیگر اقوام افغانستان بر علیه ظلم و بیدادگری خانواده‌های اشراف و سران عشائر پشتون به جنبش آمدند.

این جنبش‌ها مسکو را وادار ساخت که نارضایتی و درخواست‌های تاجیکستان را در نظر بگیرد. ... تاجیکان بازگرداندن بخارا و سمرقند را طلب می‌کردند و ازبکستان با آن بطور قطع مخالف بود. مسکو می‌خواست تاجیکستان را به جمهوری مستقل تبدیل کند اما برای تشکیل جمهوری مستقل داشتن یک میلیون جمعیت ضروری بود و حال آن که نفوس جمهوری خود مختار تاجیکستان فقط ۸۵۰ هزار نفر بود. با در نظر داشت استان‌های تاجیک‌نشین ازبکستان راه حل این بود که یکی از این استان‌ها به جمهوری خود مختار تاجیکستان بپیوندد. تاجیکستان مناطقی از قبیل سرخان‌دریا، نمگان، سمرقند، بخارا، خجند، ... را طلب می‌کرد. ازبکستان پیش‌دستی کرد و استان خجند را به تاجیکستان داد تا از طرح سپردن استان بخارا و سمرقند به تاجیکستان پیش‌گیری کند.

در ۴ سپتامبر ۱۹۲۹ استان خجند شامل حدود جغرافیائی تاجیکستان شد و مسکو در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۹ تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان را در چهارچوب اتحاد شوروی اعلام داشت. در دهکده دوشنبه اعلام تأسیس جمهوری با استقبال پرشور و گرم مردم مواجه شد.

در عین زمان مسکو روند تبدیل الفباء را در جمهوری‌های آسیای میانه ادامه داد. تبدیل الفباء انقلاب نامیده می‌شد و به معیاری برای آزمایش صداقت این و یا آن ملت به ایده‌آل‌های کمونیسم تبدیل یافته بود.

محمد جان شکوری روایت می‌کند که در یکی از سندهای سال ۱۹۲۸ آمده است که خدمات مخصوص همان وقت نامه‌ای به مسکو نوشته است که در تاجیکستان موسپیدها با تغییر الفباء مخالف اند و تأثیر آنها در میان مردم خیلی زیاد است. از این‌رو مردم مخالف الفبای لاتین اند. بعد از چندی نامه‌ای دیگری به مسکو فرستاده شده است که در آن تذکر داده شده است که "موسپیدان" را راضی ساختیم و اکنون تبدیل الفباء امکان پذیر است. فشار مسکو برای تبدیل الفباء پیوسته افزایش می‌یافت و الفبای فارسی را میراث "جدیدی‌ها" می‌نامیده اند و روشن بود که اصطلاح جدیدی‌ها مترادف با واژه دشمن بود.

کمال عینی در این زمینه چنین روایت می‌کند که در آخرین نشست کمیته الفباء چنین واقعه‌ای اتفاق افتاد. استاد لاهوتی با مشورت قبلی با "موسپیدان" در جلسه سخنرانی می‌کند و می‌گوید که ترک‌ها در سال ۱۹۲۲ کنگره

ملل ترک‌زبان را برگزار کردند و در همان جا بعد از بررسی مسأله تصمیم گرفتند که به الفبای لاتین بگذرند. ما هم یک کنگره فارسی‌زبانان را دعوت کنیم، اگر بگذریم، همه بگذریم و اگر نگذیریم، هیچ کدام نگذیریم.

کمال عینی از صدرالدین عینی روایت می‌کند که در ایران همان وقت چند جزوه در راستای تشویق پذیرفتن الفبای لاتین منتشر شده بود. همان جزوه‌ها را آوردند به "موسپیدان" دادند و گفتند که شما می‌خواستید به ایران تکیه کنید؟ براساس این جزوه‌ها ایران هم به زبان لاتین می‌گذرد. شما هم که فارسی‌زبان هستید، حق ندارید در کنار بمانید.

چندی بعد در نشستی که زیر فشار مسکو و در فضای ارباب تشکیل گردیده بود، الفبای لاتین بر جمهوری تاجیکستان تحمیل شد. برغم پذیرفتن رسم‌الخط لاتین مخالفان آن تا آخر به الفبای فارسی صادق مانده اند. مثلاً استاد عینی و شاگردان او همه‌ی آثار خود را به رسم‌الخط فارسی نوشتند و بعداً به رسم‌الخط لاتین برگردانده شد. استاد شکوری براین عقیده است که الفبای لاتین خصوصیات صوتی زبانی تاجیکی را کاملاً انعکاس داده می‌توانست. بهر حال اجرای قرار گذار به الفبای لاتین با تبلیغات علیه الفبای فارسی و منع کردن استفاده از رسم‌الخط "کهنه" همراه بود.

به روایت کمال عینی الفبای جدید هم مورد استقبال قرار گرفت و هم مورد تنقید. اما تنها با گذشت زمان دریافتند که گذار به الفبای لاتین ضربه‌ای بزرگ بود بر فرهنگ و تاریخ. هرکسی که سالها درس خوانده بود اما رسم‌الخط لاتین نمی‌دانست بی‌سواد شمرده می‌شد و بعداً که الفبای زبان به کرلیک (روسی) گذار کرد، آنهائیکه رسم‌الخط لاتین می‌دانستند ولی رسم‌الخط روسی نمی‌دانستند، بی‌سواد شمرده می‌شدند.

پرفسور ایرج بشیری روابط بین زبان، نژاد و سیاست را در سطوح بالا بررسی و تغییرات حاصله از آنها را در بافت اجتماعی منطقه بطور عام و در تاجیکستان بطور اخص مطالعه می‌کند. او می‌گوید: "شناسایی فردی و اجتماعی بر اساس محور نژادی می‌گردد. زبان بیان کننده ارزش‌های خودشناسی و نوشتار و سیله گسترش آن ارزشهاست. بیمورد نیست که جوامع بشری اکثر انرژی خود را صرف حراست و پیش‌برد زبان گفتاری و نوشتاری خود می‌کنند.

سیاستمداران شوروی زبان و فرهنگ مردم آسیای‌میانه را عمداً مورد حملات متناوب قرار دادند و با هر حمله، چه از زبان نوشتاری عربی اساس به لاتین (۱۹۳۰ - ۱۹۴۰) و چه از لاتین به کرلیک (۱۹۴۰ به بعد) ملت‌های آسیای‌میانه را مرتب بسوی بیسوادی فرهنگی (نه بیسوادی تعلیم و تربیتی که بحث آن رفت) سوق می‌دادند. دانش مسلمانان آسیای‌میانه در کتب آنها بود که در کتابخانه‌های معتبر مصر، سوریه، ایران و ترکیه نگهداری می‌شدند. عدم دسترسی به این منابع منجر به کمبود جر و بحث در متون و معانی می‌شد و این عمل بی‌شک در سست ساختن روحیه اسلامی منطقه بی‌اثر نبود، همانطوری که به کنجی انداختن بخارای شریف با آن همه مساجد و مدارس عظیم وجه ظاهری اسلام را خدشه دار کرده و می‌کرد، جلوگیری از ترویج زبان فارسی با الفبای عربی اساس به فرهنگ کهن تاجیکان ضربه‌ای مهلک می‌زد.

تعویض حروف اصلی زبان‌های مختلف به لاتین و کرلیک یک سیاست حساب شده شوروی شمول بود و به منظور جایگزین نمودن ابدی زبان روسی بعنوان زبان اتحاد شوروی و مهم‌تر از آن جایگزین کردن مفکوره روسی بعنوان تنها مفکوره مورد قبول پیش‌بینی شده بود. تاجیکان در این فاجعه که دو بار دامن‌گیر زبانشان شد تنها نبودند."

فصل پانزدهم

عصر لاهوتی

تشکیل مدنیت سوسیالیستی

در سرد باد تیرماه سال ۱۹۲۵ معاون سی و هشت ساله‌ی وزارت معارف جمهوری خود مختار تاجیکستان و هم‌زمان مدیر نشریات جدیدالتأسیس دولتی تاجیکستان سوار بر عرابه پر بار از شهرک ترمز به سوی دهکده دوشنبه حرکت می‌کرد. راه پر لای و دلگیر کننده بود و در دو سو به جز آفاق دشت بیکران چیزی دیگری به چشم نمی‌خورد و هر لحظه خطر حمله و غارت باسماچیان سرنشینان عرابه و کالای آن را تهدید می‌کرد. جعبه‌های خور و بزرگ حروف و تجهیزات چاپخانه که بر عرابه بار بود در فراز و نشیب راه تکان می‌خوردند و در جاهای دشوار راه مردی لاغر اندام و همراهانش از عرابه پائین می‌آمدند و جعبه‌ها را بالای سر خود گرفته تا جای مصون انتقال می‌دادند. در جاهای هموار راه این مرد همراهانش را تشویق به خواندن سرود می‌کرد و اشعار خود را می‌خواند. نام این شخص برای هر باشندۀ جمهوری تاجیکستان آشنا بود، این مرد **لاهوئی** بود. لاهوتی بر این عرابه‌ها ماشین‌های چاپ، حروف، رنک و سایر وسائل نخستین چاپخانه تاجیکستان را به دهکده دوشنبه رساند. **لاهوئی می‌گفت ما با این چاپخانه شعر و داستان، کتاب‌های درسی برای کودکان و روزنامه و مجله به زبان فارسی چاپ می‌کنیم.**

بسیاری از پژوهشگران و تاریخ‌نویسان تاجیک این دوره را "دوره لاهوتی" می‌نامند. لاهوتی شعر می‌گوید، کتاب، روزنامه و مجله منتشر می‌کند. نخستین مکتب‌های تاجیکی را می‌گشاید. برای اولین تآثر تاجیک نخستین نمایشنامه‌ها را می‌نویسد. آواز خوانان و هنرمندان تاجیک را به دوشنبه دعوت می‌کند. آثار عینی را به روس‌ها و جهانیان معرفی می‌کند. لاهوتی یک دنیای نو می‌سازد.

این دوره‌ای است که تاجیکستان کوچک به ساختن بناهای بزرگ کمر بسته بود، ساختمان دولت، اقتصاد و مدنیت جدید سوسیالیستی. لاهوتی با جثه نحیف در هر سه جبهه می‌رزمید. البته لاهوتی تنها نبود، در کنارش صدها هم‌رزم او قرار داشتند.

به سخن عبدالرزاق، هنر پیشه‌ی تاجیک لاهوتی همچون شاعر انقلابی از ایران به آذربایجان و از آنجا به مسکو و از مسکو به تاجیکستان آمد. او در دوشنبه نمایشنامه‌های شکسپیر و دیگران را ترجمه می‌کرد و روی صحنه می‌آورد. او مطربان، آهنگ‌سازان و هنرمندان را از شهرهای گوناگون به تاجیکستان دعوت می‌کرد و می‌گفت که در اینجا فرهنگ و هنر تاجیک تولدی دیگری می‌یابد. دوران لاهوتی دوره دشواری بود و رقابت شدید بین تاجیکستان و ازبکستان بر سر میراث تاریخی - فرهنگی بخارا و ترکستان بر بسیاری از مسائل سایه افکنده بود.

در شهر دوشنبه در ۱۹۲۳ نخستین کتابخانه تأسیس یافت. این کتابخانه امروز بیش از سه میلیون نسخه کتاب دارد و به نام ابوالقاسم فردوسی یاد می‌شود. در ۱۹۳۴ در شهر دوشنبه اتحادیه نویسندگان تأسیس یافت.

ابوالقاسم لاهوتی، شخص عینی و کتاب "نمونه ادبیات تاجیک" را در برابر همه اتهام‌ها و دسائس پشتیبانی کرد. وی دانشمندان معروف روس را در حمایت از عینی و کتابش به پا برخیزاند. به سخن عبدالحی محمد امین‌اف در آخر سالهای سی‌ام عینی بار دگر هدف هجوم قرار گرفت اما با مساعی لاهوتی شماری از دانشمندان و خاورشناسان، اهل ادب و فرهنگ روس به حمایت عینی و کتابش برخاسته‌اند و از آن دفاع کرده‌اند.

ساختمان سیاسی و فرهنگی دولت نو پای تاجیکستان از دو جبهه تهدید می‌شد: یکی جدیدی‌های دیروزی که در ظاهر امر به کمونیست‌های امروز تغییر کرده بودند ولی در باطن پان‌ترکیست‌های اصلاح‌ناپذیر بودند و ماهرانه مبارزه علیه فرهنگ و زبان تاجیک را با استفاده از مقام‌ها و محورهای شوروی ادامه می‌دادند. در جریان تمام سال ۱۹۲۵ تشریفات دولتی ازبکستان برای جمهوری خود مختار تاجیکستان که در چهارچوب آن قرار داشت، مجموعاً ۴ جلد کتاب به زبان تاجیکی چاپ کردند و در حالیکه ۲۶۸ جلد کتاب به زبان ازبکی و ۱۸ جلد کتاب به زبان روسی. مقامات رسمی ازبکستان با تأسیس مکتب‌های تاجیکی مخالفت می‌کردند و موانع ایجاد می‌نمودند. در صنف‌هایی که نه معلم زبان ازبکی می‌دانست و نه شاگرد، دروس به زبان ازبکی تدریس می‌شد.

در این دوره دانشمندان مسکو می‌خواستند آثار موسیقی تاجیکان را منتشر کنند. عبدالروف فطرت که اکنون با امور موسیقی سرو کار داشت، متن‌های تاجیکی آثار تاریخی موسیقی را به متن‌های ازبکی عوض کرد. تاریخ‌شناس معاصر ازبک الکساندر جمعیف چنین می‌گوید: برای موسیقی‌شناس مسکوی پلایف این یک معما بود. او پرسید که چرا متن‌های اصلی نیستند؟ پاسخ‌ها او را قانع نساخت. پلایف شخصاً به بخارا آمد و متن‌ها را پیدا کرد. او که می‌توانست رسم‌الخط فارسی را بخواند، بعد از خواندن متن‌ها مطمئن شد که بخش بزرگی از متن‌ها به زبان فارسی تاجیکی بوده که با متن‌های ازبکی عوض شده است.

عامل دومی که بر امر بنیاد گذاری جمهوری جدید دشواری ایجاد می‌کرد، پراکندگی تاجیکان و از جمله در جمهوری‌های تازه تأسیس شوروی بود. چهره‌های اساسی سیاست، علم، فرهنگ و هنر تاجیک‌ها هنوز در بخارا و سمرقند، فرغانه و سرخان‌دریا، ... زندگی می‌کرد.

در این دوره مناسبات میان قدرت سیاسی و اهل فرهنگ خوب است و نام برخی نهادهای جدید به اسم چهره‌های فرهنگی و هنری نیز گذاشته می‌شد. وقتی که نخستین تأثر تاجیکستان را به نام لاهوتی گذاشتند، استاد هنوز زنده بود، اما در مسکو کار و زندگی می‌کرد. لاهوتی به مناسبتی نام‌گذاری نخستین تأثر تاجیکستان به نام خودش پیام صوتی از مسکو به دوشنبه با متن زیرین فرستاد.

"دوستان عزیز! هنرمندان ماهر تأثر!"

اگرچه سال‌های اخیر از شما دورم اما دلم و روحم با شماست. از پیشرفت‌های شما صمیمانه خرسند می‌شوم. از دل و جان سلامتی و خوشبختی شما را خواهانم.

زنده باشید شما!

زنده باشد تمام خلق نجیب هنردوست و ادبیات دوست تاجیک!

با سلام و احترام

لاهوتی شما"

حس غالب این بود که چنین مناسبات بین قدرت و فرهنگ زمانی زیادی دوام نخواهد آورد. در درون قدرت نشانه‌هایی از رقابت خونین به چشم می‌خورد. ترس و اندوه بر همه این شادی‌ها سایه سهمگین افکنده بود.

در اول دسامبر ۱۹۳۴ سیمون کیروف یکی از رهبران حزب کمونیست، فردی که لنین می‌خواست او بر صدر حزب قرار گیرد، بطور مرموزی ترور شد. این ترور سرآغاز ترور بزرگ و وحشت سهمگینی شد که با نام استالین گره خورده است.

پرفسور ایرج بشیری رل نشریات و صنعت (به معنی هنر) در جوامع مسلمان شوروی را بررسی می‌کند. او می‌گوید: "اکثر اوقات، هنگامی که سخن از چاپ کتب و تشکیل محافل ادبی و هنری و مانند آنها می‌رود برداشت کلی این است که کسانی مثل ابوالقاسم لاهوتی و صدرالدین عینی می‌توانستند آنچه را می‌خواستند به چاپ برسانند در صورتی که هم لاهوتی و هم عینی فقط چیزهایی می‌نوشتند و اشعاری می‌سرودند که دولت آنروز شوروی می‌پسندید. «غلامان» اثر فنا ناپذیر عینی تصویری است از زندگی فتودالی قبل از پیدایش جامعه پیشرو شوروی. بی‌شک آن زندگی و زندگی‌ای که در «مرگ سود خوار» تصویر شده نسبت به جامعه شوروی کمبودهای داشت. ولی آیا زندگی نوبنیاد شوروی خودش غنجدی به دل می‌زد؟ آیا اشخاص را از حقوق انسانی خود محروم نمی‌کرد؟ نوشته‌های لاهوتی و عینی فقط یک روی سکه را با دو تصویر متضاد نشان می‌دادند ولی از آزادی‌های از دست رفته فردی و اجتماعی دم نمی‌زدند.

اما جواب این سؤال‌ها که چرا سازندگان ساختار اجتماعی شوروی این قدر به ترویج هنر پرداختند. چرا به جای مکتب‌های علمی و لابرتوار مدام محافل ساز و آواز برپا می‌کردند چیست؟ آیا آنها می‌خواستند با ساز و آواز خستگی را از تن و جان کارگران بیمزد در بیاورند، یا می‌خواستند بین مردم و ارزش‌های معنوی‌شان فاصله بگذارند؟ این سؤال‌ها تا زمانی که دولت شوروی برپا بود جواب درستی نداشتند. ولی به محض فروپاشی دولت شوروی جواب‌های خود را یافتند. فرزندان امروزه ابن‌سینا، البیرونی و الفارابی همان هوش و نکاوت را دارا می‌باشند که اجداد شریفشان دارا بودند. آیا برپا ساختن مراکز علمی و باز نمودن لابرتوار برای چنین جوانانی فاتحه خواندن شوروی بر جسد ذخائر خام و رایگان منطقه نبود؟"

فصل شانزدهم

طبقه‌بندی جدید اجتماعی در آسیای میانه

کارگران، دهقانان و روشنفکران

نخستین اتومبیل در آسیای میانه در ۱۹۲۴ و در شهر دوشنبه در ۱۹۲۶ ظاهر شد. اتومبیل با عرابه‌کشان در رقابت قرار گرفت و سرانجام نان آنها را از دستشان ربود. در همین دوره وزارت جدید پست تأسیس یافت که اسب، خر و شتر را در حوزه نامهرسانی با ماشین عوض کرد. نخستین هواپیمای جنگی در بخارا در ۱۹۲۰ هنگام بمباران آن شهر دیده شده بود و نه سال بعد (۱۹۲۹) اولین هواپیمای مسافربری از دوشنبه به بخارا پرواز کرد. نخستین قطار در راه آهن ترمز - دوشنبه که جدیداً ساخته شده بود، به حرکت افتاد. در همین دوره ظهور رادیو در روستاها موجب شگفت‌زدگی روستائیان گردید.

زندگی جدید با خود نه تنها دست‌آوردهای صنعتی بلکه ایده‌ها و راه و رسم‌های نو را نیز وارد سرزمین تاجیکان می‌کرد، در این راستا به بزرگسالان پیشنهاد می‌شد که برای درک بهتر از زندگی و ساختارهای جدید وارد مکتب‌های سواد آموزی شوند، خواندن و نوشتن را بیاموزند.

شوکت نیازی، ادبیات شناس تاجیک آن روزها را چنین بیاد می‌آورد: "هفت و یا هشت سال داشتم و می‌دیدم که کهن‌سالان در مکتب‌های محو بی‌سوادی شامل می‌شدند و خواندن و نوشتن می‌آموختند. از جمله مادرم بعد از رفع حجاب به این مکتب‌ها رفت، خواندن و نوشتن آموخت. این امر برای هزارها نفر یک تجربه جدید و مثبت بود، زیرا هرکجا سواد و معرفت باشد، پیشرفت، آزادی و استقلال آنجا است."

صدها روشنفکر از سمرقند، بخارا، تاشکند، قوقند، کان‌بادام، اوراتپه و خجند به منطقه‌های عقب‌مانده بخارای شرقی فرستاده شدند که تا در آنجا مکتب‌های سواد آموزی تأسیس کنند و به مردم بی‌سواد و کم‌سواد محل خواندن و نوشتن بیاموزند.

ابراهیم عثمان، دانشمند تاجیک از یک حرکت مردمی یاد می‌کند که برادران رشید عبدالله و غنی عبدالله شروع کرده بودند: "آنها در سال ۱۹۲۰ از همه‌ی نویسندگان و روشنفکران تاجیک دعوت کردند که به روستاها رفته در امر گسترش معارف سهم بگیرند. خود برادران به همین مقصد عازم "وادی وخش" شدند ... در طی دو ماه چهل نفر را سواد آموختند. البته با سواد ساختن این عدد در طی دو ماه دشوار است، اما نفس چنین اقدام از درک نیاز گسترش تعلیم و تربیت در همه گوشه و کنار جامعه گواهی می‌داد."

روند سواد آموزی یکی از عناصر انقلاب مدنی بود که حزب بلشویک زیر شعار انسان جامعه نو باید با معرفت باشد، به راه انداخته بود. اما در این میان تبدیل شدن الفبای زبان تاجیکی که در طی ده سال دو بار صورت پذیرفت، ضربه‌ای جدی بر روند سوادآموزی وارد کرد.

تاریخ‌نگاران بر این نظرند که انقلاب مدنی یا فرهنگی در قدم نخست با برنامه بلشویک‌ها در راستای تربیه و پرورش "انسان نو" بستگی داشت. برنامه بلشویک‌ها از سه عنصر یعنی صنعتی کردن، کلیکتیویزم کشاورزی در روستا و انقلاب فرهنگی تشکیل یافته بود. انقلاب فرهنگی عنصر مهمی در این برنامه بود.

این برنامه در اوضاع و احوالی پیاپی می‌شد که هنوز همه ماهیت و مفهوم حاکمیت شوروی را درک نمی‌کردند. همدم‌وف سابق رئیس دادگاه عالی تاجیکستان در این زمینه چنین روایت می‌کند که یک یا دو نفر از جانب حاکمیت جدید به روستا فرستاده می‌شدند و آنها حاکمیت شوروی را اعلام می‌کردند و مردم به آنها نگاه می‌کردند و دست همدیگر را می‌فشرده. مردم از حرف‌های آنها چیز زیادی در باره ماهیت و مفهوم حاکمیت شوروی درک نمی‌کردند، اما وقتی که زمین‌داران از زمین محروم شدند و انسان‌های از قماش دیگر برمسند قدرت نشستند، مردم به مسأله دگرگونی و ماهیت حاکمیت جدید متوجه شدند، صف‌بندی صورت پذیرفت و مردم در صف مخالف و یا موفق حاکمیت جدید قرار گرفتند.

عبدالقادر خالق‌زاده در باره تازه کاری‌های بلشویک‌ها در بخارای شرقی می‌گوید: "بلشویک‌ها می‌گفتند که ما کارخانه‌ها را می‌گیریم به کارگران می‌دهیم. این شعار زیبا بود ولی کارخانه‌ها بی صاحب ماندند و بعد از مدتی تاراج و یا خراب شدند. با دیدن این وضع حکومت شوروی تصمیم گرفت که از صاحبان قبلی کارخانه‌ها درخواست کند که کارخانه‌های خود را دو باره صاحب شوند و تولید کنند. این سیاست نو اقتصادی که معروف به "نپ" بود در مدت یکسال نتایج مثبت به بار آورد. در تاجیکستان وسیله اساسی تولید زمین بود که همچون ملکیت شخصی مقدس تلقی می‌شد مداخله در آن جایز نبود. بلشویک‌ها گفتند که ما زمین‌ها را از زمین‌داران گرفته به دهقانان می‌دهیم، یعنی به کسی که واقعاً بالای زمین کار می‌کند. مصادره زمین و تقسیم مجدد آن قدسیت ملکیت خصوصی را در هم شکست و ملکیت همگانی پیدا شد."

در جلب روستائیان به سوی حاکمیت شوروی شعار "زمین به دهقانان" نقش اساسی را بازی کرد. بلشویک‌ها نخست زمین‌هایی را که دهقانان برای زمین‌داران براساس فورمول چهار یک کاری و یا پنج یک کاری کار می‌کردند یعنی از هر چهار و یا پنج حصه از حاصل زمین یک حصه آن برای دهقان که در آن عرق جبین می‌ریخت داده می‌شد، مصادره کردند و بین دهقانان تقسیم کردند. اما دیری نگذشت که بلشویک‌ها همه این زمین‌ها را ملکیت دولت اعلام داشتند. وقتی که در سال‌های سی اقتصاد مجتمعی (کلکتیوی) در روستا تشکیل شد، کشاورزان اعضای آن اعلان شدند و بدین ترتیب در واقعیت دهقانان به چهار یک کاران دولت تبدیل یافتند.

پرفسور ایرج بشیری بر این نظر است که: "تاجیکان در این دوره به سه گروه تقسیم می‌شدند، تاجیکان شوروی، روشنفکران و تاجیکان ضد شوروی. گروه نخست در پی تأسیس جامعه نو بودند، می‌خواستند وضع انسان و جامعه را بهبود بخشند. گروه دومی روشنفکران یک طبقه مخصوص بودند، که می‌خواستند ثروت شوروی را برای پیشبرد امور فرهنگی و مدنیت ملت خودشان به کار برند. از این رو آنها با تاجیکان شوروی همگام شدند و قلم خود را در خدمت آنها گذاشتند. گروه سومی تاجیکان ضد شوروی بودند که از همان آغاز که با جمعیت شوروی کاری نداشتند، آنها خود را از این جمعیت کنار کشیدند و به جاهای دور دست رفتند. در آنجا مدرسه‌های خود را به شکلی که می‌خواستند، برقرار کردند و سنت‌های اسلامی را حفظ نمودند."

به قول تاریخ‌نگارهای غربی، اگر از یکسو سرمایه‌گذاری بلشویک‌ها در امر رشد ملل گوشه و کنار امپراتوری روس پهلوی مثبت تحولات باشد، از سوی دیگر پیشبرد اهداف ایدئولوژیک در واپسین تحلیل روندهای زندگی جامعه را با بحران‌های داخلی مواجه ساخت. شعارهای آزادی، برابری و استقلال، شعارهای زیبایی بودند که مردم را به سوی بلشویک‌ها جلب می‌کردند ولی تطبیق عملی این شعارها با خون و آتش، فشار و ارعاب همراه بود و به زودی مفهوم اولیه این واژه‌ها به فراموشی سپرده شد.

اکبر تورسون‌زاد براین نظر است که سیاست بلشویک‌ها جامعه تاجیک را به گروه‌ها تقسیم کرد. در تاجیکستان نویناد سه گروه ایجاد گردید. گروه اول آنهایی بودند که حاکمیت شوروی را از آغاز معقول ندانستند و آنها دو راه را انتخاب کردند، مبارزه با ساختارهای نو اجتماعی و یا ترک وطن. گروه دوم به سیاست پیوست ولی کوشید که سنت‌های پیشین فرهنگی را اقلأ در خانواده و محله حفظ کنند. گروه سوم اهل نظر و سواد بودند و شعارها و برنامه‌های بلشویکی را صادقانه باور کردند، خواستند در جریان دگرگون‌سازی‌های وطن شان شرکت ورزند. استاد صدرالدین عینی از پیشکسوتان این گروه بود.

بار ایدئولوژی کمونیستی بر هر تشبث جامعه سنگینی می‌کرد و هر پیشرفت را به امر صوری تبدیل می‌کرد. نوگرانی‌های علم و تکنیک مانند شعارهای بلشویکی شور و شوق و درخشش اولی خود را از دست می‌داد، به امر عادی روزمره تبدیل می‌شدند و مردم به آن عادت می‌کردند. دیگر دیدن هواپیما، شنیدن رادیو و تماشای سینما و تلویزیون موجب شگفتی نمی‌شد. اما عادت کردن مردم به مقررات و نظم جدید جامعه کار آسانی نبود. جلب مردم به پذیرفتن و عادت کردن به شیوه و نظم جدید کار دشواری بود. بلشویک‌ها در این راستا از روشنفکران استفاده می‌کردند، از آنهاییکه به گفته پرفسور ایرج بشیری "هنر خود را در خدمت سیاست گذاشته بودند."

در آن دوره روشنفکران در باره روزگار گذشته مطالبی نوشتند که بسیار جالب است. مثلاً تاریخ‌گذاشتگان که بوسیله صدرالدین عینی نوشته شده، بیشتر مذمت امیران منغیت است و در حقیقت این نوشته خوب است. در مورد آنچه در دوره امیران منغیت گذشت مذمت تاریخ نیز هست. لاهوتی در اشعار خود روح وطن‌دوستی، رستگاری، سخاوت، مهمانداری و چیزهای دیگر را که تاجیکان به آن ارج می‌گذاشتند، بازتاب می‌داد.

اکبر تورسون‌زاد بر این عقیده است که افرادی چون استاد عینی صادقانه به شعارهای بلشویکی باور داشتند و تا آخر به آن عقیده داشتند که جامعه به یگانه راه درست بسوی آینده به پیش می‌رود. صدرالدین عینی زاده و پرورده محیط شرقی بود و با یک خوشباوری خاورانه گمان می‌بردند که انقلابیون کمونیست وارث و ادامه دهنده بشردوستی هم‌خاور و هم‌باختر اند. بیهوده نیست که آنها خیلی سعی و تلاش به خرج دادند که شباهت‌های میان افکار حزب کمونیست و روحانیون اسلام را دریابند. آنها سعی داشتند تا به اثبات برسانند که ایده‌آل‌های حزب کمونیست بخش جدا‌ناپذیر افکار و آرمان‌های سنتی مردمان مسلمان نیز هست.

ابوالقاسم لاهوتی که سلاحش قلم است در این مبارزه شرکت می‌ورزد. او اشعار رزمجویانه‌ای که بار روشن ایدئولوژیک و طبقاتی دارد، می‌سراید.

مفهوم‌های نویسی به وسیله برنامه‌های جدید وارد جامعه تاجیکستان می‌گردید. در این برنامه‌ها از جمله هدف این هم بود که گذشته در برابر برتری‌های نظام و ساختارهای جدید کم رنگ و کم نور نشان داده شود و تیره‌گی‌های گذشته جلوه‌های نو را درخشش بخشد.

نخستین فیلم تاجیکی با نام "وقتی که امیران می‌میرند"، روی پرده سینما آمد. این فیلم زمانی روی نوار ثبت شد که امیر عالم خان، آخرین امیر امارت بخارا زنده بود و در کابل زندگی می‌کرد. اما مفهوم و پیام فیلم این بود که ساختارها و نظام امیر دیگر مرده است.

بازتاب و افاده مفهوم‌های نو حتی در رقص‌ها و ترانه‌ها حتمی بود، برغم چنین بار ایدئولوژیک موسیقی، رقص، سینما، ادبیات و مطبوعات رشد بی‌سابقه‌ای را از سر می‌گذراندند. حاکمیت نو در این رشته‌ها سرمایه‌گذاری می‌نمود و برنامه‌ی ویژه خود را پیش می‌برد. هنرمندان و ادیبان همراه با پذیرش سفارش حزب در این عرصه مطالبات و آرزومندی‌ها و تمنیات قلبی خود را نیز تحقق می‌بخشیدند. بنیاد گذاری مطبوعات تاجیک بدون کمک و پشتیبانی بلشویک‌ها پس از شکستی که در سمرقند و بخارا متحمل شدند، غیر ممکن به نظر می‌رسید.

ابراهیم عثمان یکی از مؤلفان "تاریخ مطبوعات تاجیک" چنین یادآور می‌گردد از وقتی که تلاش برای تقسیمات آسیای میانه آغاز شد، مسأله تأسیس مطبوعات به حزب و حکومت وابسته بود. در جمهوری خود مختار تاجیکستان روزنامه‌ای به نام "بیداری تاجیک" انتشار یافت که شماره اول آن "عید تاجیک" نام داشت. این نشریه به نام "بیداری تاجیک" تا سال ۱۹۲۸ ادامه یافت و در سال ۱۹۲۹ به نام جدید "تاجیکستان سرخ" منتشر گردید. نخستین سردبیر آن عباس علی‌یف، نخستین پرفسور تاجیک بود و بعداً علی اسماعیل‌زاده و دیرتر ابوالقاسم لاهوتی سردبیر روزنامه بودند. روزنامه اساساً به نیروی ایرانیان مهاجر مقیم تاجیکستان انتشار می‌یافت. شیروانی منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان در یکی از شماره‌های روزنامه می‌نویسد که: تمامی امور مطبوعات تاجیک اعم از نوشتن مقالات تا امور چاپ در شهر دوشنبه صورت می‌پذیرد. پیام و هدف آن به نمایش گذاشتن خصلت مستقلانه‌ی فرهنگ تاجیک است. همزمان با انتشار "بیداری تاجیک" در شهر دوشنبه روزنامه "آواز تاجیک" در سمرقند انتشار می‌یافت که بخش دیگری از مطبوعات تاجیک را پیش می‌برد. نخستین سردبیر "آواز تاجیک" احمد خان قربی بود. "آواز تاجیک" نقش با اهمیت تاریخی را در امر اتحاد و بیداری روشنفکران تاجیک بازی کرده است.

در حاکمیت جدید کارگر و دهقان جایگاه ویژه‌ای داشتند و روشنفکران گروه جداگانه‌ای را تشکیل می‌دادند. نگاه حاکمیت جدید نسبت به روشنفکران همراه با شک، تردید و ظن بود.

عبدالقادر خالق زاده بر این عقیده است که لنین از روشنفکران چندان خوشش نمی‌آمد. یکی از سبب‌ها این بود که سطح دانش و خرد او از روشنفکران مشهور آن دوره روس پایین‌تر بود. لنین از آزادی عقلانی روشنفکران، برنامه‌ها و نظریات‌شان می‌هراسید و نگران بود. از این رو لنین و استالین برنامه جدیدی را طرح کردند که هدف آن بوجود آوردن روشنفکران جدیدی که در چهارچوب برنامه‌های حزبی اندیشه و عمل کنند، بود. بلشویک‌ها در این راستا تعریف جدید از لایه روشنفکر و ترکیب آن پیش کشیدند.

بدین ترتیب جامعه تاجیک به سه گروه و یا سه صنف جدا شدند. کارگر، دهقان و روشنفکر. اما با روشنفکران مناسبات ویژه حاکمیت شوروی به نحو دیگر کماکان ادامه یافت. به عقیده اکبر تورسون‌زاد حکومت شوروی به نسل خود پرورده‌ی روشنفکران ملی چندان باور نداشت و دولت‌مردان بلشویک دایره مفهوم روشنفکر را رسماً وسیع ساختند. در چهار چوب مفهوم جدید روشنفکری، فعالان حزبی، کارمندان دولت، افسران و جمله کارگران که معلومات‌شان از صنف ده بالا تر بود، را افزودند و نام آن را "روشنفکران شوروی"، "روشنفکران زحمتکش"، "روشنفکران ایجادگر" گذاشتند. در همه اسناد برای صنف اجتماعی کارمندان دولت واژه روشنفکر نوشته شده است. این امر فقط بازی با اصطلاحات نبود بلکه در عقب آن نیت سیاسی خوابیده بود. از گروهی روشنفکران طلب

می‌شد که سر سخن شان حمد و ثنا به حزب کمونیست باشد. در جلسه‌های رسمی وقتی نام حزب و رهبری آن به زبان آورده می‌شد، مفهوم شده بود که باید حضار از جای بر می‌خاستند و کف می‌زدند و در غیر آن دگراندیشی سیاسی شمرده می‌شد. این آغاز جاگزینی ترس و بیم در قلب و روان انسان بود. چرا آغاز؟ هنوز ترور بزرگ استالین آغاز نه شده بود.

در شهر دوشنبه ماشین‌های سیاه که سمبول کمیته امنیت ملی شوروی بود، پیدا شدند که در میان مردم به "زاغ سیاه" یعنی پیام‌آور خبرشوم، شهرت یافت. بعدها این ماشین‌ها گروهی از رهبران و روشنفکران تاجیکستان را به زندان استالینی انتقال دادند.

واژه‌های جدید و بیگانه که همراه با ساختارها و نظام جدید سیل‌آسا وارد قلمرو زبان می‌گردید، روشنفکران تاجیک را در وضع حساسی قرار داده بود. رحیم هاشم می‌گوید که استاد عینی ما را کمک کرد که چگونه به نیازهای جدید که از ساخت نو ناشی می‌گردد در قلمرو زبان پاسخ بگوئیم. هر روز مفاهیم جدید در نتیجه برقرار شدن ساختارهای نو و تغییرات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی وارد جامعه می‌گردید و باید برای آنها واژه‌های جدید ساخت. این مفاهیم را طوری باید با واژه‌ها و ترکیب‌های جدید افاده کرد که از دایره‌های نوشته و نانوخته زبان خارج نه شوند. جامعه تاجیک واژه‌سازی و یا معادل‌سازی را برای مفاهیم جدید تجربه می‌کرد.

پرفسور ایرج بشیری ساختار حکومتی شوروی را بررسی کرده بافت منطقی، ناحیوی و قشلاقی آن را توضیح می‌دهد. او می‌گوید: "همه تصمیمات مهم در مسکو گرفته می‌شد و آنچه مربوط به تاجیکستان بود به مرکز تاشکند فرستاده می‌گردید. تاشکند امور منطقی را به خجند ارسال می‌داشت تا در نواحی به اجراء درآیند. نواحی مسئول راهبری مجتمع‌های مردمی (کلخوز) و دولتی (ساوخوز) بودند.

هر مجتمع مشتمل بر چند قشلاق بود که هر یک به انجام کارهای معینی مشغول بودند. مثلاً یک قشلاق به امور زراعتی مشغول بود و تنها با پخته (پنبه)، جو و کندم سر و کار داشت. قشلاق بعدی یک قشلاق گله داری بود که به امور حیوانی مثل شیر، گوشت و پوست رسیدگی می‌کرد و قشلاق دیگر یک قشلاق صنعتی بود که به امور میکانیزه کردن قشلاق‌ها و تجهیز آنها با تراکتور و کامیون و اینطور چیزها می‌رسید.

افراد این قشلاق‌ها شخصاً در امور مجتمع‌ها دخالتی نداشتند و از اوامر سروران خود اطاعت می‌کردند. حاصل کار آنها توسط مجتمع‌ها، ناحیه‌ها و منطقه‌ها جمع شده به خجند فرستاده می‌شد. خجند قسط خود را اضافه کرده همه را به تاشکند می‌فرستاد تا به مسکو فرستاده شود. سرپرستی کل سیستم مسئولیت مسکو بود که از طریق اتحادیه‌های مختلف به امور کارگران و اصناف رسیدگی می‌کرد و رابط بین اصناف و قشلاق‌ها بود. مثلاً اتحادیه فیلم‌سازان، تأثر و ساز و آواز دارای تشکیلات وسیعی بود که می‌توانست کلیه حوائج تفریحی قشلاق‌ها را بر آورد. همچنین اتحادیه نویسندگان که در امور نوشتن کتاب، روزنامه‌جات و غیره دست داشت و اتحادیه بافندگان و فلزکاران و معدن‌چیان و دیگران. بخشی از بودجه‌ای که از دستمزد افراد قشلاق حاصل و در مسکو جمع می‌شد، از مسکو توسط تاشکند و خجند به جنوب برمی‌گشت و از طریق اتحادیه‌ها صرف رونق دادن به امور قشلاق‌ها می‌گردید."

فصل هفدهم

حکومت یوسف استالین و گسترش پیگرد

در آخر ژانویه ۱۹۳۴ کنگره هفدهم حزب کمونیست شوروی برگزار شد. اعضای کنگره در جلسه پایانی خود اعضای کمیته مرکزی جدید حزب را با رأی مخفی انتخاب کردند. سیمون کیروف عضو دفتر سیاسی، دبیر کمیته مرکزی و دبیر اول حزب در لنینگراد بیشترین آراء را بدست آورد. مجموعاً بر ضد نامزدی سیمون کیروف برای عضویت در کمیته مرکزی ۴ رأی مخالف داده شده بود در حالیکه بر ضد نامزدی یوسف استالین ۲۸۹ نفر رأی داده بودند. اما اعضای کنگره و کشور از این نتایج آگاه نشدند. به دستور استالین تعداد رأی عوض شد و بر اساس این تقلب جملگی ۳ رأی مخالف علیه نامزدی استالین اعلام گردید. یوسف استالین می‌خواست که جایگاه و اعتبار والادیمیر لنین را در جامعه نوپنیا شوروی به دست بیاورد. اما محبوبیت و برتری درخشان کیروف خواب را بر استالین حرام ساخته بود. نه ماه بعد از پایان کنگره حزب در اول دسامبر ۱۹۳۴ کیروف در راهرو (کریدور) محل کار خود، در کاخ سمولنی که بطور جدی پاسداری می‌شد، توسط کارمند "خدمات مخصوص" ترور شد. چند روز بعد از آن رهبر "خدمات مخفی شوروی" بطور مرموز درگذشت و استالین معاون او گنریخ یوگودا را در رأس مؤسسه "خدمات مخفی شوروی" تعیین کرد. این ارگان از این به بعد ریاست تعقیب وزارت کشور و نیروهای مرزبانی شوروی را نیز رهبری می‌کرد.

"ترور بزرگ" آغاز شد و صدها نفر از هم‌زمان لنین زندانی و حکم مرگ آنها صادر گردید. اتهام در آغاز برآساس داشتن تمایل و گرایش‌های غیرحزبی، اندکی بعد تر ضدحزبی و سپس خدمت کردن به منافع کشورهای بیگانه سرهم بندی می‌شد. بعد از اینها پرونده‌ها برپایه ادعای خرابکاری آگاهانه بر علیه شوروی و ملی‌گرایی بورژوازی تنظیم می‌گردید.

وقتی که پرونده سازی برای هر یکی از این جریان‌ها در مسکو آغاز می‌شد، دنباله آن در تمام قلمرو اتحاد شوروی کشف می‌گردید و مورد پیگرد قرار می‌گرفت. پرونده‌های زینوف، کامنوف، بوخارین، کاسروف و سایر رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی به دنبال خود صدها نفر از رهبران حزبی و دولتی جمهوری‌های آسیای میانه را به زندان و قتل‌گاه کشید.

دادستان کل شوروی اندره ویشنسکی یکی از بازیگران اصلی و اجراء کنندگان اراده استالین بود. او در جریان دادگاه گنریخ یوگودا رئیس پیشین سازمان امنیت دولتی شوروی چنین گفت: "بوخارین و ریکوف به واسطه شرکای خود با سازمان‌های جاسوسی چند کشور در ارتباط بودند و به آنها خدمت می‌کردند. آنها مثل پشه‌ای روی

مربای جاسوس‌های آلمان و لهستان نشسته بودند. وی نه تنها آنها را طوری که خودش اینجا اعتراف و اقرار نموده است، پشتیبانی می‌کرد، بلکه بواسطه آنها فعالیت جاسوسی را پیش می‌برد.

در جریان دادگاه بوخارین دادستان‌های شوروی شرانگویچ رهبر بیلوروسیه را بعنوان عضو گروه "ضدحزبی بوخارین" که در پی تدارک شورش ضد شوروی بود، متهم کرد. شرانگویچ به نوبه خود رهبران ازبکستان فیض‌الله خواجهیف و اکمال اکراموف را کناهاگار معرفی کردند. خواجهیف و اکراموف به نوبه خود رهبران تاجیکستان شیرین‌شاه شامتیمور، نصرالله مخثوموف و عبدالقادر محی‌الدینوف را سیاه کردند و آنها را عضو گروه بوخارین و ملی‌گرایان بورژوازی نامیدند.

عبدالله غفاروف مدیر بخش تاریخ معاصر تاجیکستان در پژوهشگاه تاریخ و مردم‌شناسی فرهنگستان علوم به این نظر است که: "سیاست کادری دولت شوروی از زمان برقراری آن تا آخر دهه بیستم در جمهوری‌ها براساس جلب هرچه بیشتر کارشناسان ملی به ادارت دولتی بود. اما از ابتدای سال‌های دهه سیام پیشبرد این سیاست مسکو را نگران ساخت و نسبت به پی‌آمدهای آن با شک و تردید برخورد کرد. نگرانی مسکو از این بابت بود که مبادا رهبران جمهوری‌ها سیاست مرکز‌گیزی را پیش گیرند، به طرف استقلالیت ملی که مسکو آن را بنام ملت‌گرایی بورژوازی یاد می‌کرد، گرایش و میل آن چیزی را پیدا کنند که پی‌آمدش سبب پراکندگی و تجزیه اتحاد شوروی نوبنیاد گردد.

پژوهشگر این دوره تاریخ شوروی رابرت کانکویست در کتاب خود "ترور بزرگ" می‌نویسد: "در همین دوره ترور تمام آسیای‌میانه را فراگرفت. در ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۷ یکی از چهره‌های برجسته قیرقیزستان به قتل رسید و هم‌زمان از مسکو صدا بلند شد که نسبت به تمام اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست قیرقیز تصمیم جدی اتخاذ شود. دو منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان و گروهی از رهبران دیگر جمهوری‌ها به ملت‌گرایی بورژوازی و جاسوس‌خارجی‌ها بودن متهم شدند."

البته ترور و زندان قبل از سالهای ۱۹۳۷ نیز با وسعت کمتر وجود داشت. صدها خانواده بنام کولاک، سرکردگان مذهبی و دستیاران باسماچیان تبعید و زندانی شدند. احسام‌الدین صلاحی دلیل زندانی شدن خود را چنین شرح می‌دهد: "سال ۱۹۲۷ من را متهم کردند که کتاب‌های ممنوع در خانه نگه داشته‌ام. کتاب‌ها کهنه و به الفبای عربی بودند. آنها همچنین اضافه کردند که گویا من رهبر خلق را دشنام داده باشم."

آتش تر و خشک سوزی ترور دولتی زمانی گسترش بیشتر یافت که میکویان رئیس حکومت شوروی در دسامبر ۱۹۳۷ اعلام داشت که: "هریک شهروند اتحاد شوروی کارمند کمیته امنیت کشور است." این اشاره بود که باید هرکس پی کسی دیگری جاسوسی کند و در باره او گزارش بدهد. کار به جایی رسید که پدر و مادر در نزد فرزند خود نمی‌توانستند چیزی بگویند.

اتحادیه نویسندگان تاجیکستان در سال ۱۹۳۷ بیست و هشت عضو داشت. داده جان رجبی، نویسنده تاجیک می‌گوید: "چهارده نفر آنها بر ضد چهارده نفر دیگر سخن‌چینی کرده، مقاله‌های تهمت‌آمیز نوشتند و کمیته امنیت را به زندانی ساختن هم‌مسلمان خود تحریک و تشویق کردند. پی‌آمد این تحریکات زندانی شدن عده‌ای از اعضای اتحادیه نویسندگان بود."

عبدالله غفاروف براین باور است که یکی از عوامل گسترش ترور در تاجیکستان این بود که آرزومندان منصب و کرسی از این جریان به سود اجرای مقاصد شخصی خود بهره می‌گرفتند. شماری از افراد سیاست مرکز را ناجوانمردانه در جهت از میان برداشتن رقبای خود و اشغال مقام آنها استفاده می‌کردند. از جانبی دیگر هیچ کس از

رهبر جمهوری تا افراد عادی تضمین این را نداشتند که از موج ترور رهائی خواهند یافت. برای غرق شدن کسی در این گرداب کمترین حرف و حتی بعضی اوقات یک دروغ کافی بود.

آموزگار ابرار صلاح‌الدین‌وف می‌گوید که در این میان پیشینه افراد برای بسیاری از مردم در امر متهم شدن آنها به عنوان "دشمن خلق" نقش مهمی داشت. من مجبور بودم که از هرنوع تشبث سیاسی دوری‌گزینم و این مسأله را بیاد داشته باشم که نزدیکی‌هایم "کولاک" و یا "دشمن خلق" بودند.

به قول عبدالقادر روزنامه‌نگار تاجیک سمیع آدینه‌زاده شاعر یکی از قربانیان ارعاب و ترور استالین بود. او سال‌ها از زیر فشار ترس و تشویش نمی‌توانست خارج شود. اگر کسی وارد منزل ما می‌شد، سمیع آدینه‌زاده دو دستش را به دهان می‌گذاشت و خاموش می‌ماند تا آن شخص بیگانه بیرون نمی‌رفت، حرف نمی‌زد.

سمیع آدینه‌زاده دو بار زندانی و آزاد شد. بار نخست به جرم اینکه پدرش یکی از روحانیون نامدار امارت بخارا بود و به افغانستان فرار کرده بود. بار دوم به اتهام اینکه بر ضد حاکمیت شوروی شعر گفته است.

مساعی برای برگرداندن پناهنده گان تاجیک از افغانستان یکی از مسائلی بود که مورد شک و ظن قرار می‌گرفت. این مسأله یکی از اتهام‌هایی بود که به نصرالله مخثوموف نخستین رئیس جمهور تاجیکستان وارد گردیده بود. مخثوموف بعنوان "ملیت‌چی بورژوازی" اعدام شد.

رقیب عبدالله یف می‌گوید که نصرالله مخثوموف به رهبران آن‌وقت شوروی گفت که پناهنده گان تاجیکی که در نزدیک مرز تاجیکستان در افغانستان اقامت دارند، دشمن نیستند، آنها فریب خورده اند و باید تلاش کرد که آنها برگردند. مسکو به چنین مساعی توافق کرد، اما در عین حال شک و ظن خود را نسبت به چنین تلاش‌ها حفظ کرد.

در دوره متهم شدن رهبران جمهوری تاجیکستان از جمله نصرالله مخثوموف، عبدالقادر محی‌الدینوف، شیرین‌شاه شامتیمور، عبدالرحیم خواجه‌بایف و چناراماموف و دیگران زمینه‌ی مساعدی برای عبدالله رحیم بایف طراح مرزبندی‌های ملی آسیای‌میانه فراهم شد که خود را برای اشغال مقام اول تاجیکستان مطرح کند. او بعد از تیرباران شدن این چهره‌های معروف سیاسی تاجیکستان کرسی اول تاجیکستان را اشغال کرد.

به گفته‌ی رقیب عبدالله یف رحیم بایف بار دیگر ملت خود را عوض کرد و این بار تاجیک نوشت تا سرور جمهوری شود. او رهبر کشور شد، اما در آخر سال‌های سی‌ام زیر چرخ ماشین ترور استالین رفت و تیرباران شد. محکوم و تیرباران شدن عبدالله رحیم‌بایف سرآغازی شد که ده‌ها نفر دیگر را به جرم ارتباط داشتن با رهبری جمهوری به گرداب خونین بکشانند.

داده جان رجبی مؤلف کتاب "آسمان خمیده" که یادبودی است از نویسندگان ترور شده‌ی تاجیک، می‌نویسد که: "غنی‌عبدالله و رشیدعبدالله را به آن متهم کردند که هم‌نشین عبدالله رحیم‌بایف محکوم شده هستند و به جلال اکرام گفتند تو هم‌نشین رحیم هاشم هستی، یعنی دشمن خلق و جاسوس خارجی."

موج ترور بسوی استاد عینی که در سمرقند زندگی می‌کرد، می‌خزید. عینی جسماً در ازبکستان زندگی می‌کرد در حالیکه روح و روان او با جمهوری جوان تاجیکستان بود. او مانند سایر روشنفکران تاجیک که در بخارا و سمرقند زندگی می‌کردند، وضع دشواری داشت. آنها برای مسکو همچون افراد مشکوک و برای ازبکستان بیگانه مورد پیگرد بودند. گروهی از روشنفکران تاجیک که به دوشنبه کوچیده بودند و در امر ساختمان دولت ملی تاجیکان و پیشبرد علم، شکوفائی ادبیات و هنر خدمت می‌کردند، بنابر نارضایتی شان از مرزبندی ملی در چشم حاکمیت استالین سیمای دشمن را گرفته بودند.

اما حکومت تاجیکستان آنهایی را که در قلمرو خودش زندگی می‌کردند، به سختی می‌توانست حمایت بکند چه رسد به آنهایی را که در ازبکستان زندگی می‌کردند. وقتی که حمله بر عینی آغاز شد، مطبوعات تاجیکستان با این حمله هم‌نوا شدند. کمال عینی فرزند استاد عینی آن روزهای دشوار را چنین بیاد می‌آورد: در همان روزها در نشریه "تاجیکستان سرخ" مقاله‌ای با عنوان "بازمانده‌های زیانبار در ادبیات حزبی در زبان تاجیکی نابود کرده شوند"، منتشر شد و در آن به الغزاده حمله شد که چرا عینی را وصل کننده گذشته و امروز ما نوشته است، زیرا در یکی از کتاب‌های عینی ۸۰۰ کلمه نامفهوم وجود دارد، وی بعوض "رولوسیه" کلمه "انقلاب" و به جای "ریپوبلیک" کلمه "جمهوریت" می‌نویسد. مقاله با این نتیجه‌گیری پایان می‌یابد که باید خرابکاری دشمن را افشاء کرد و به جزاء رسانید.

حمله بر عینی هم‌زمان در روزنامه‌های تاشکند، سمرقند و دوشنبه به جریان افتاد و در همه‌ی آنها تقاضا شد که نام عینی از میدان ریگستان سمرقند زدوده شود. وقتی که برنامه بازداشت عینی آشکار شد، لاهوتی او را به کمک ادیبان مسکو به سوچی در کنار دریای سیاه برد و دوماه در آنجا نگه داشت. بعد از یک هفته از عزیمت استاد، شامگاه ماشین سیاه نزد دروازه ما ایستاد و کارمندان "خدمات مخصوص" خانه را بازرسی کردند، ولی عینی نبود اما کاکای (عم) من را همراه شاعر ودود محمود که در قزاقستان تبعید بود و برای یک هفته بخاطر دیدار با نزدیکان خویش آمده بود، زندانی ساختند. لاهوتی آن‌وقت کارمند روزنامه "پراودا" بود، مانع نشر مقاله بر ضد عینی در آن شد. لاهوتی خود همچون یک مهاجر سیاسی تحت خطر پیگرد قرار داشت، ولی حمایت از عینی را بزرگترین دین دوستی و انسانی خود می‌دانست.

در دوشنبه شاگردان عینی را مورد پیگرد قرار دادند و برخی را زندانی کردند. رحیم هاشم بیاد می‌آورد که سه ماه زمستان محبس "اورتبه" و حمام آن با سوزندان کتاب‌های قدیمی که از مردم مصادره شده بود، گرم کرده می‌شد.

هیچ منطقه‌ای در تاجیکستان از موج ترور در امان نماند. قربان علم‌شاهیف روزنامه‌نگار و پژوهشگر می‌گوید که در سال‌های پیگرد از بدخشان کوچک ۱۳۱ نفر را به اتهام جاسوسی برای انگلیس‌ها زندانی ساختند که این یک درصد مردم منطقه را تشکیل می‌داد.

بابا جان غفورف مؤلف کتاب "تاجیکان" که در آن سال‌ها رهبری تاجیکستان را بعهده داشت یادآور می‌شود که مسکو از دوشنبه طلب می‌کرد که ۱۲۰ هزار نفر را زندانی و تبعید کند. این نقشه را بیریا رئیس کمیته امنیت دولتی شوروی به دوشنبه فرستاده بود.

غفوروف با رئیس کمیته امنیت دولتی تاجیکستان به مسکو سفر کرده و در دیدار با یوسف استالین غیر عملی بودن این برنامه را مطرح کرد، استالین او را با دشنام و ناسزا از اتاق کار خود بیرون کرد و به او گفت که: "اگر در تاجیکستان شورش سر زد، اول تو را تیرباران می‌کنم." غفوروف تصمیم گرفت که در مسکو نماند، چون خطر بازداشت او وجود داشت، از این‌رو با عجله مسکو را ترک می‌گوید و عازم دوشنبه می‌شود.

عبدالقادر خالق‌زاده، مؤلف کتاب "تاریخ سیاسی تاجیکان" می‌نویسد که در دوره پیگرد استالین بر نخبگان سیاسی و ادبی تاجیک ضربه‌ای جدی وارد شد و چند نفری که از مصیبت جان به سلامت بردند در فضای ترس و بیم به سر می‌بردند. بدین ترتیب روشنفکران تاجیک از ناحیه ترور استالینی زیان‌های بسیار جدی را متحمل شدند.

اکبر تورسون‌زاد براین نظر است که اگر در دهه اول حکومت شوروی دستنویس‌های علمی، دینی، ادبی و هنری را سوزاندند، در دهه سوم پایه زندگی معنوی مدنیت گذشته، ادیبان و درس‌دهندگان هدف حمله و پیگرد بودند،

آنها زندانی، اخراج و ترور شدند. گروهی از آنهائیکه از موج ترور استالین جان به سلامت بردند، آتش خانمانسوز جنگ آلمان و شوروی آنها را به کام خود فرو برد.

پرفسور ایرج بشیری ترور استالین را در سطح آسیای میانه بررسی می‌کند. او می‌گوید: "کشت و کشتار فجیعی که در زمان استالین در سرتاسر اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت بستگی تام به شخصیت و اراده استالین داشت که نمی‌خواست به هیچ وجه به نقشه‌هایی که برای پیش‌برد سریع اتحاد ریخته بود کوچکترین خللی وارد گردد. از این رو، اعمال استالین اعمالی شوروی شمول بودند که در عین حال هر شخص و یا جمهوری را به نحو مخصوص مورد سوءظن قرار می‌دادند. در آسیای میانه، در سال‌های ابتدائی انقلاب، دولت شوروی با دو ایدئولوژی قوی جنگید و آنها را بسختی شکست داد. یکی ایده پان‌ترکیسم بود که در صورت اشتباه کوچکی از جانب لنین شوروی را نابود کرده بود و دیگری ایدئولوژی پان‌اسلامیسم بود که با تبعید کولاک‌ها آرام گرفته بود. استالین به خوبی می‌دانست که ده سال برای از بین بردن این ایده‌ها کافی نبوده و مهم‌تر اینکه ملت گرائی و بورژوازی سال‌های دهه سی از همان سرچشمه‌های پان‌ترکیسم و پان‌اسلامیسم قدیم آب می‌خوردند. اشکال بزرگ استالین در این بود که دشمنان پیشرفت نقشه‌هایش همان کسان ده سال پیش بودند با یک فرق. آنها اکنون به مناصب بزرگ در مسکو و جمهوری‌های مسلمان نشین شوروی تکیه زده و خود را از گزند حوادث کاملاً به دور حس می‌کردند. برای پیش‌برد برنامه‌های خود که شامل یادگیری زبان روسی برای همه و تقبل فرهنگ روسی بدون چون و چرا برای تمام ملت شوروی بود، استالین تنها یک راه داشت و آن از میان برداشتن جمیع کسانی بود که در پرونده‌های سابقشان اثری از مراوده با پان‌ترکیسم و پان‌اسلامیسم وجود دارد و البته اینها اکثراً صدر نشینان آن روز جمهوری‌های مسلمان اتحاد شوروی بودند. استالین همه را یکی یکی یا دسته دسته از بین برد."

فصل هیجدهم

سرنوشت ادیبان و آموزگاران تاجیک

در دهلیز کولمباری سربسته که در آن کالاهای ضروری گذاشته شده بود، قرار داشت و هربار که ماشینی از کوچه عبور می‌کرد و می‌ایستاد و یا کسی در می‌زد، عطا موسی خواجه‌یف با سرعت لباس می‌پوشید و این کولمبار را برمی‌داشت و نزد در می‌رفت و گمان می‌برد که او را دو باره بازداشت و زندانی می‌کنند. باز سلول تاریک و سرد زندان، باز راه‌های طولانی و دلگیرکننده دشت‌های سبیری، باز تبعید. بدین ترتیب دلهره و نگرانی موسی خواجه‌یف تا چندین ماه بعد از آزاد شدن او ادامه داشت.

موج ترور استالین همه جا را فراگرفته بود و برای قربانیان خویش بهانه‌های "مناسب" می‌یافت. داده جان می‌گوید که: "رحیم هاشم را به بهانه‌ی اینکه پدر بزرگش ایرانی بوده است متهم به جاسوسی برای ایران کردند و ادعا نمودند که پل ناحیه قرشی را در سمرقند تخریب کرده و از این‌رو او را به چهار سال زندان محکوم کردند."

خانم مرحبا همسر ضیاءالله شهیدی، آهنگ‌ساز معروف تاجیک بیاد می‌آورد که پدرش را متهم کردند که مکتب کهنه را خوانده و سواد عربی دارد. او بعد از یک سال بازداشت در زندان درگذشت.

شهر نوبنیاد دوشنبه برغم کوچک بودن خود به یک نوع پناهگاه تاجیکان که از قلمرو ازبکستان از فشار پیگردهای استالینی فرار می‌کردند، تبدیل شده بود. به گفته‌ی نظام نور جانف بخشی از باسودان و نخبگان بخارا به شهر دوشنبه آمدند و شماری بخارانیان در دوشنبه در نخستین سال‌های سی‌ام خیلی‌ها زیاد بود. آنها در تأثر، روزنامه‌ها، مجله‌ها، مکتب‌ها و آموزشگاه‌ها کار می‌کردند. آنها همه در آرزوی آن بودند که در همین‌جا فرهنگ، اقتصاد و آبادی تاجیکان را پی افکنند.

روبرت کانکویست، پژوهشگر همین دوره تاریخ شوروی در کتاب "ترور بزرگ" راجع به آسیای میانه می‌نویسد که در واقعیت ترور بلشویکی در این منطقه از سال‌های بیستم آغاز شده بود و شکل گسترده‌ی آن با مرگ یوسف استالین در نیمه سال‌های پنجاهم به پایان رسید.

نظام نورجانف دانشمند تاجیک می‌گوید که ترور در بخارا در سال‌های بیستم شروع شد و در سال ۱۹۳۷ به اوج خود رسید. در طی پانزده سال بسیاری از مردم بومی بخارا این شهر را ترک گفتند و دیگران تدریجاً به این شهر کوچیدند. هزاران فرزند تاجیک در بیرون از قلمرو تاجیکستان به دنیا آمدند.

محی‌الدین خواجه‌یف که زاده یک تبعیدی تاجیک در ستروپول می‌باشد، در کتاب "ننگ و ناموس" می‌نویسد که پدر من بعد از ختم تحصیل در سال ۱۹۰۹ توسط شماری از علمای خجند به عنوان مدرس انتخاب شد. در سال ۱۹۳۰ او را به قفقاز شمالی تبعید کردند.

این دوره‌ای بود که دوشنبه تدریجاً به مرکز جدید فرهنگی و سیاسی تاجیکان تبدیل می‌یافت. روشنفکران و نخبگان تاجیک از جاهای دیگر به دوشنبه آمدند و برغم فشار و ارباب به کار خود ادامه می‌دادند. برخی از آنها پیگردها را اشتباهی کارمندان سطوح میانه و پائین حکومت می‌دانستند و امیدوار بودند که رهبران کشور این خطا را اصلاح خواهند کرد.

محمی‌الدین خواجه‌یف می‌نویسد که من در استروپول زاده شدم و هرچند که زمانی تبعید پدرم تکمیل شده بود، اما با آغاز جنگ جهانی دوم برای ما اجازه برگشت به وطن ندادند. تنها در سال ۱۹۴۶ امکان بازگشت به تاجیکستان را یافتیم.

آغاز جنگ وضع را در همه‌جا و از جمله در قفقاز برای تبعیدی‌ها دشوارتر ساخت و برخی از آنها داوطلبانه به میدان جنگ رفتند تا خود را در میدان نبرد خونین "سفید" کنند. به قول نویسنده داده جان رجبی یکی از چنین افراد حکیم کریم، نویسنده جوان و با استعداد بود که در سن ۲۵ سالگی به شهرت رسیده بود و آینده‌ی درخشانی داشت ولی در جبهه جنگ با ارتش هینتر کشته شد.

زخم خونین ترور استالین در دل کودکان هر زندانی، هر تبعیدی و هر محکوم شده به اعدام ترس، بیم و دلهره ایجاد کرده بود. حاکمیت شوروی کودکان آنها را زیر عنوان "بچه دشمن خلق" از مکتب و جامعه می‌راند. کمال عینی می‌گوید وقتی که پدرش با کمک لاهوتی و دوستان مسکونی از چنگال مرگ نجات یافت، در فکر این شد که چگونه فرزندان خود را حفظ کند. او فرزندان خود را به مکتب روسی دورتر از خانه‌اش که کمتر مورد توجه قرار می‌گرفت، فرستاد.

آهنگساز مشهور تاجیک زیدالله شهیدی، از دوران کودکی درد و رنج تحقیر و آزاره "دشمن بچه" را چشیده است. همسر او بانو مرحبا می‌گوید که زیدالله را هیچ مکتب سمرقند نپذیرفت. برای او گفتند که پدرت بای، فراری و دشمن خلق بوده است. خویش و تبار شهیدی او را به مکتب موسیقی شامل ساختند. گفتند اینجا خوب است کسی ترا نمی‌شناسد. از تصادف روزگار زیدالله سرآمد آهنگسازان تاجیکستان گردید.

ترور استالین بصورت کل خلق تاجیک را از نخبگان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و بازرگانی کم و بیش محروم ساخت. پس از باختن مرکزهای تاریخی بخارا و سمرقند این دومین ضربه‌ای بود که به هویت ملی تاجیکان وارد گردید.

عبدالقادر خالق‌زاده یکی از پیامدهای پوشیده و نا پوشیده این فاجعه را چنین شرح می‌دهد: "حالا هم همان ترس و واهمه، روحیه غلامی در مردم ما است. اطاعت به زور، حتی به زورآوران ناعادل، در خون مردم ما عجین شده است."

اکبرتورسون‌زاد این بحث را چنین نتیجه‌گیری می‌کند. از سال‌های پایانی دهه چهل جای خالی روشنفکران اصیل و پاسدار فرهنگ و سنت را روشنفکران ملی گرفتند که بخش بزرگی از آنها روشنفکران شوروی بودند. آنهاییکه امروز نسل اول روشنفکران شوروی تاجیک را بمثابة گماشته‌گان ایدئولوژی کمونیسم سیاه می‌کنند، کار شایسته و بایسته را انجام نمی‌دهند. این نوع برخورد نه مبنای حقیقت دارد و نه عدالت.

به باور تورسون‌زاد فاجعه‌آمیزترین پیامد انقلاب مدنی استالین در جای دیگر است. بر اثر پیگرد، خفقان و سرکوب خونین استالین در ذهن و دماغ، روح و قلب زخمی این نسل واهمه و ترس اجتماعی جای گرفت. مانند جایگزینی پارچه‌های پیکان در استخوان موجب یک عمر درد و رنج می‌شود.

پرفسور ایرج بشیری زندگی پردرد تاجیکان در طی اعصار را به یاد آورد و علل کاربرد ترور در لایه‌های مختلف اجتماع را بررسی می‌کند. او می‌گوید: "تاجیکان بخارای شرقی ابتداء از ایرانیان پارس نژاد جدا کرده شدند و سپس قرن‌ها تنها به ساخت تمدنی دیگر در آسیای میانه تن در دادند. در قرون اخیر تاجیکان افغانستان از تاجیکان سمرقند و بخارا جدا کرده شدند و تاجیکان شمال اجباراً در مساجد، مدارس و گذرهای شمال به داشتن سمرقند و بخارا دلخوش کردند. اما این دلخوشی نیز دیری نپایید و استالین آنها را از سمرقند و بخارا راند و در دهکده کوچک دوشنبه جایگزین کرد. استالین بخوبی می‌دانست که جدا کردن تاجیکان از سمرقند و بخارا مثل جدا کردن آنها از آخرین مرکز تمدن دیرینه آنهاست و تمام اجتماع شان را داغدار خواهد کرد و این داغداری در سطوح مختلف اجتماع جدیدالبنیاد مورد سوگواری قرار خواهد گرفت. او می‌خواست بداند سوگواران اصلی در هر طبقه کدامند. تنها با این شناسائی ممکن بود آنها را از اجتماع شوروی جدا کرد.

در سطح بالای اجتماع کسانی بودند که از کردار گذشته خود و فروختن هویت ملی تاجیکی خود پشیمان بودند و می‌خواستند خطاهای گذشته را جبران کنند. معلوم است که پس از شناخته شدن این اشخاص دیگر جایی در جامعه استالینی نداشتند. لایه پائین‌تر کسانی بودند که آمال و افکار و احساسات دسته اول را به روی کاغذ می‌آوردند و در اذهان مردم زنده نگه می‌داشتند. آنان نیز، مانند الغزاده و اکرامی و دیگران قابل اعتماد نبودند. لایه سوم کسانی بودند که به نوشته‌های روشنفکران باوری داشتند و سعی می‌کردند جامعه را از درون عوض کنند. جاسوسان استالین این قشر را نیز خوب می‌شناختند و جزاء می‌دادند. در پایان کسانی بودند که خانه و زندگی خود را در ناحیه‌های اشت، اسفره و کان‌بادام از دست داده و در حصار و کولاب و قرغان‌تپه به پخته‌کاری واداشته شده بودند. با ناراضیان این قشر هم همان رفتاری می‌شد که با دیگران. بطور کلی ترور استالینی دامن‌گیر تمام کسانی می‌شد که فکر می‌کردند و دامنه افکارشان با افکار استالین مغایرت داشت."

فصل نوزدهم

تاجیکستان در دوره جنگ جهانی دوم

نخستین جشنواره ده روزه‌ی دست‌آوردهای هنری و ادبی تاجیک در سال ۱۹۴۱ در شهر مسکو برگزار شد و بازتاب گسترده‌ای در روزنامه‌های شوروی آن دوره یافت. البته سعی مسکو بر این بود که توجه خارجی‌های مقیم مسکو را به دست‌آوردهای جمهوری‌های اتحادشوروی جلب کند. طنین هنرنمایی هنرمندان تاجیک فضای اضطراب‌آلود مسکو را پرکرده بود. استالین، رهبر کشور شوراهای شخصاً به تماشای هنرنمایی هنرمندان تاجیک آمده بود و این حالت حضور همه‌ی رهبران سطح عالی شوروی را در کنسرت تأمین می‌کرد.

روی صحنه بزرگ تئاتر مسکو هنرمند تاجیک اکه‌شریف جوره یف و پسران خورد سالش ترانه "آشیان بلبل" را سرودند که بینندگان را شگفت‌زده ساخت. اما نقطه اوج کنسرت رقص و ترانه‌های دسته جمعی هنرمندان تاجیک بود که ششصد هنرمند روی صحنه می‌رقصیدند و می‌سرودند. کنسرت با استقبال بی‌نظیر بینندگان مواجه گردید و در چشمان بینندگان از غایت شوق اشک می‌دوید.

هنر تئاتر تاجیکستان که بینندگان مسکو نخست به آن با دید کم‌بینی می‌نگریستند، موجب حیرت و شگفت‌زدگی شهروندان مسکو و خارجی‌ها گردید. برای اکثریت آنها این واقعه مانند کشف یک پدیده جدید بود. هنرپیشه تاجیک حبیب‌الله عبدالزاقوف می‌گوید: "نمایش تئاتر تاجیک در سطح بلند بود و در عین زمان تشکیل تئاتر ویژه ملی را نشان می‌داد. در نخستین دهه ادبیات و هنر تاجیک در مسکو (۱۹۴۱) هشتصد هنرمند و ادیب از تاجیکستان شرکت کرده بودند. تاجیکستان در آن دوره تئاتر لاهوتی، تئاتر اوپرا، باله به نام عینی و صدها هنرمند داشت. عده‌ای از اساس‌گذاران تئاتر در استدیوهای مسکو آموزش دیده و کار کرده بودند."

وقتی‌که آوازه تئاتر تاجیک هنگامه صفحه اول روزنامه‌ها شد. یوسف استالین شب دیگرش به نمایش "اتللو" (اتلولو تاجیکان) آمد. نقش اساسی را در این نمایشنامه محمدجان قاسموف بازی می‌کرد. استالین نقش او را پسندید و او صاحب نام و نشان هنرمند خلقی شوروی شد.

غفوروف در چنین دوره دشوار منشی اول کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان بود. با در نظر داشت اینکه ترور در همه جمهوری‌ها به اوج خود رسیده بود، برای تاجیکستان این یک دوره نسبتاً معتدل بود. تا تعیین شدن غفوروف در زمان کوتاه در نتیجه فشارهای پی در پی مسکو پنج بار رهبری تاجیکستان عوض شد و هر مرتبه از بیرون برای تاجیکستان رهبری می‌آوردند که یک دو سه سال در قدرت می‌بودند و تا جای خالی شده نخبگان سیاسی را در تاجیکستان پر کنند.

کرمولوف، پژوهشگر شوروی در باره رشته‌ای دیگر یعنی مسائل اقتصادی این دوره چنین می‌نویسد که بهبود وضع اقتصادی و پیشبرد برنامه اقتصادی با سرمایه بزرگ مسکو عملی می‌شد. در بین دو سال در نواحی

کوهستانی تاجیکستان هشت کارخانه صنعت پنبه‌دانه شروع به فعالیت کرد. صدها کیلومتر راه ماشین‌گرد و خط برق و تلفن ساخته شد. ساختمان نیروگاه برق - آبی در منطقه‌ی ورزاب تکمیل شد. در دو سال پیش از جنگ جهانی دوم تولید صنعتی در تاجیکستان سی در صد افزایش یافت.

در همین دوره موج بی پایان مهاجران از روسیه، اوکراین، بیلوروس و غیره به تاجیکستان رسیدند. در میان آنها متخصصان عرصه‌های گوناگون بودند. اما یگانه رشته‌ای که مسکو نمی‌توانست تاجیکان را در آن با دیگران عوض کند و بر عکس بسود آن بود که به واسطه آن برتری ساختارهای شوروی را به نمایش بگذرد، فرهنگ و هنر بود. البته فعالیت‌های هنری و فرهنگی تنها در چهارچوب عقاید سوسیالیستی صورت می‌گرفت و تأثیر هنر و فرهنگ روسی در این گوشه هم به چشم می‌خورد. به گفته‌ی زیدالله شهیدی موسیقی جدید تاجیک در پیوندگاه موسیقی اروپائی و تاجیکی پا به عرصه گذاشت.

جشنواره ده روزه‌ی هنری و ادبی تاجیک در مسکو دست‌آویزی شد برای به رخ کشیدن موفقیت‌ها و دست‌آوردهای جمهوری جوان تاجیکستان. در این دوره بود که روزنامه "پراودا" ارگان مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی از نام یوسف استالین نوشت که: "به هیچ کس پنهان نیست، که تاجیکان تاریخ قدیم دارند."

استالین در حق هیچ قوم دیگر شوروی چنین نگفته و نه نوشته است. در مسکو و تاجیکستان چنین تذکرات و تأکیدات رسم شد. رستم شکوروف و شریف شکوروف پژوهشگران تاجیک بر این نظرند که این پدیده از واقع‌بینی استالین نه بلکه از سیاست و برنامه‌ی تبلیغاتی مسکو ناشی می‌شد. مشاوران استالین برای او می‌گفتند که با شکوفان کردن فرهنگ و اقتصاد تاجیکان می‌توان فارسی‌زبانان ایران، افغانستان و دیگر کشورهای خاور را بسوی خود کشانید. بسیاری بر این باورند که یکی از علل مناسبات ویژه استالین با بابا جان غفوروف از همین امر ناشی می‌شده است. غفوروف با درک و استفاده از چنین موقعیتی، می‌خواست برگرداندن سمرقند و بخارا را به تاجیکان حل و فصل کند. برآساس استین‌گرام ۲۳ ژانویه سال ۱۹۴۸ بابا جان غفوروف در حالیکه ژدائف نیز حاضر است، خطاب به استالین می‌گوید که: "در علم تاریخ‌شناسی دو نقطه نظر است؛ یکی اینکه تاریخ ترکان آسیای‌میانه را در حد افراط بالا می‌برند و در این زمینه سروصدا براه می‌اندازند و نظر دیگر این است که خلق‌های سابق آسیای‌میانه آریائی بودند. ما جانب نقطه نظر دوم هستیم. از همین جاست که عده‌ای بر من اتهام می‌بندند که گویا من نظر نژادپرستی را معقول می‌دانم."

شوکت‌نیازی ادبیات شناس تاجیک می‌گوید که: "غفوروف در پایان یکی از دیدارهای خویش با استالین از او پرسیده بود که آیا مسکو می‌تواند که مسأله‌ی بخارا و سمرقند را حل کند؟ استالین بعد از یک سکوت پاسخ داده بود که باید نخست همه برای برقرار کردن نظم دست بکار شویم، پس از آن همه مسأله‌های بحث طلب را گفت و گو و حل خواهیم کرد."

به عقیده بسیاری از کارشناسان اندیشه‌های غفوروف و سایرین که برپایه نارضایتی تاجیکان در پایان سال‌های سی‌ام از مرزبندی‌های ملی شکل گرفته بود، با شروع جنگ جهانی دوم بررسی آن اندیشه‌ها به تأخیر افتاد و بعد از پایان جنگ امید بر آن بود که مسأله راه حل خود را بیابد که دشواری‌های ناشی از جنگ و بیماری استالین بار دیگر مسأله را به تعویق انداخت.

با آغاز حمله آلمان هیتلری به اتحادشوروی، در تاجیکستان کوچک و نوبنیاد مانند سایر مناطق اتحاد شوروی وضع فوق‌العاده اعلان شد و شعار "همه چیز برای جبهه؛ همه چیز برای غلبه" به عنوان شعار مرکزی پیش کشیده شد. بعد از پیگردهای خونین استالین شروع جنگ و شعار فوق ضربه‌ای دیگری بود که بر همه شئون

زندگی جامعه و انسان‌ها وارد آورد. آن روزهای دشوار خاطرات اندوهگین را بجا گذاشت. عبدالملک بهاری نویسنده تاجیک می‌گوید که من دانشجوی دانشکده آموزگاری شهر خجند بودم. سال‌های تحصیل سخت‌ترین و غم‌بارترین دوره زندگی من بود. دشواری‌های مادی و فشارهای روانی کمرم را خم کرده بود. برادر بزرگم مانند ده‌ها خویشاوند و نزدیکانم در جبهه بودند. دانشگاه ما را به بیمارستان نظامی تبدیل کردند. درس‌های ما در محل دیگر، در مساجد، در خانه آموزگاران ما برگزار می‌شد. از گرسنگی و بی‌خوابی رنج می‌بردیم.

دوران عاشوروف سردبیر مجله تاجیکستان که یکسال قبل از جنگ به دنیا آمده است، چنین می‌گوید که از دوران کودکی تنها گرسنگی را بیاد دارم. مادرم آموزگار بود و دولت برای ما اندک کمک می‌کرد و ما از برکت همان کمک زنده ماندیم. از آغاز جنگ تا سال ۱۹۵۰ مواد خوراکی کم پیدا می‌شد. بعد از آن آذوقه که بیشتر پیدا شد، مردم پول نداشتند که آن را خریداری کنند. در سال‌های جنگ تنها کارمندان دولت و حوزه هنر و ادبیات این امتیاز را داشتند که جلب آنها به خدمت زیر پرچم به تأخیر افتد.

از بخش‌های اروپائی اتحاد شوروی ده‌ها هزار نفر به آسیای میانه در جریان جنگ کوچیدند. کودکان‌های ازبکستان و تاجیکستان جای برای کودکان بی‌سرپرست از روسیه، اوکراین و بلوروس نداشتند. بسیاری از خانواده‌ها برغم اینکه خود "سیرفرزند" بودند، آنها را در پناه خود گرفتند. به قول عبدالملک بهاری در میان این مهاجران آموزگاران و دانشمندان برجسته نیز شامل بودند که برخی از آنها در دانشکده‌های ما درس می‌دادند.

بنابر وضع دشوار ناشی از جنگ در بخش‌های اروپائی کارخانه‌های صنعتی به ازبکستان و نهادهای فرهنگی و هنری از جمله استودیوی سینمایی "موسفیلم" به تاجیکستان انتقال یافتند. نهاد موسفیلم در امر پیشرفت هنر سینما در تاجیکستان تأثیر بسیار عمیق داشت. در این دوره فیلم‌های "بچه‌های پامیر"، "فرزند تاجیکستان" و غیره از جانب کارگردان‌های مشهور روس ساخته شد.

در جریان جنگ یک رشته بسیار مهم صنایع در تاجیکستان پی‌ریزی شد. به رهبری لاوزنتی بیریا، رئیس برنامه‌ی هسته‌ای شوروی درخند شهر مخفی "چکالوف" اعمار گردید. در کارخانه آن برای نخستین بار اورانیوم بمثابه خمیرمایه نخستین بمب اتمی شوروی تولید گردید. این شهر جزء شهرهای بسته شوروی بود و برای نخستین بار در سال ۱۹۸۵ بر روی نقشه تاجیکستان رؤیت یافت. در حالیکه از نیمه سال‌های چهارم در آن شهر در حدود سی هزار نفر از جمله فیزیکدان‌های شناخته‌شده شوروی زندگی و کار می‌کردند.

در ماه آوریل ۱۹۴۵ شکست آلمان هیتلری و پیروزی اتحاد شوروی روشن بود و همه در انتظار اعلام روز "غلبه" بودند. وقتی که خبر پیروزی بر فاشیسم پخش شد، مردم در کوچه و بازار ریختند و شادمانه به همدیگر تبریک می‌گفتند و پایکوبی می‌کردند. اما در خانه‌هایی که عزیزان شان از جبهه برنگشته و قربانی جنگ شده بودند، فریاد گریه و ناله بلند بود.

جنگ که جان ۲۵ میلیون انسان را به کام خویش فروبرد، ۳۸ تاجیک را قهرمان شوروی و صدهزار از شهروندان تاجیکستان را معلول گردانید. اما آمار شوروی در مورد شمار قربانیان جنگ در روستاهای قطعی‌زده سکوت می‌کرد.

بعد از جنگ در سال ۱۹۴۷ جشنواره ده روزه‌ی فرهنگ و هنر تاجیکستان برای بار دوم در مسکو برگزار شد و این بار باله‌ی "لیلی و مجنون" محور نمایش بود. ولی شادابیت نخستین دیدار را نداشت و بدبختی‌های جنگ بر روی همه شادمانی‌ها سایه سنگین افکنده بود.

پرفسور ایرج بشیری به تاجیکستان و افغانستان از دید استالین و همکاران او در کرملین نگاه می‌کند. او می‌گوید: "اگر چه استالین در ظاهر اینطور وانمود می‌کرد که امور جمهوری کوچکی مثل تاجیکستان نباید وقت شریفش را بگیرد، در واقع تاجیکستان و افغانستان از مخیله‌اش دور نبودند. در حقیقت تاجیکستان حلقه‌ای از زنجیر بود که در حلقه افغانستان افتاده اتحاد شوروی را با مسلمانان هند و اندونزی از یک طرف و با ایران و بلاد عرب از طرف دیگر مربوط می‌ساخت. بنابراین لازم بود که کرملین استراتژی مخصوص برای این هردو حلقه داشته باشد و آن استراتژی باید به نفع سوسیالیسم پیشرو باشد. بنابراین در سال‌های ۱۹۴۰ به دستور استالین چندین کارخانه پارچه بافی، کنسروسازی، سمنت سازی و پنبه‌پاک‌کنی در جمهوری وارد کردند و تاجیکان را در سطوح پائین این کارخانه‌ها به کار گرفتند تا رفع مایحتاج اتحاد از نظر غذا و لباس تأمین باشد. از طرف دیگر اتحاد شوروی مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را با افغانستان توسعه داد و به علاوه در دهه پنجاه میلادی (دوره نخست وزیری محمد دادود) همکاری نظامی نیز گسترش یافت. در همین سال‌ها تعداد کارخانه‌ها، فرودگاه‌ها، راه‌ها و سدها توسط اتحاد شوروی در افغانستان ساخته شد. اتحاد شوروی در پی گسترش نفوذ خود در همه عرصه‌ها در افغانستان بود که نیات آن در دهه‌های اخیر کاملاً روشن گردید."

فصل بیستم

تاجیکستان بعد از جنگ

جنگ با آلمان هیتلری گردش چرخ زندگی را در تاجیکستان از حرکت بازداشت. پاسخ در اجرای هر برنامه یکی بود، جنگ تمام شود. این امر بر همه شئون زندگی سایه افکنده بود و حتی زمان برگزاری جشن عروسی نیز متأثر از این مسأله بود. شاعر میرسعید میرشکر جشن عروسی خود را به پایان جنگ موکول کرد.

پایان جنگ و پیروزی در آن برای مردم شوروی غرور و روح بلند به ارمغان آورد. حس غرور و افتخار از کشور شوراها نابسامانی‌ها و اشتباهات را از چشم‌ها پنهان می‌ساخت.

مردم در تاجیکستان از پیروزی در جنگ و بهبود زندگی به خود می‌بالیدند. دوران عاشوروف احساسات خویش را از آن دوران چنین بیان می‌کند: "ما آن وقت خود را خوشبخت حس می‌کردیم. روز به روز زندگی خوبتر و گواراتر می‌شد."

حس خوش‌بختی و بهبود زندگی نه تنها از پیروزی در جنگ، بلکه از بعضی قرارهای حکومت شوروی نیز منشاء می‌گرفت. نرخ و نوا نه تنها بالا نمی‌رفت بلکه بطرف پائین حرکت می‌کرد. از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ سال مرگ استالین هر سال در اول ماه مارس نرخ مواد خوراکی و لباس چند درصد ارزان می‌شدند و از این بابت مردم خوشحال می‌گردیدند. مردم به کاهش نرخ‌ها عادت کرده بودند و در اول مارس انتظار آن را می‌کشیدند.

اما مسأله رابطه استالین و تاجیکان هرگز مورد پژوهش جدی قرار نه گرفته است. آیا واقعاً رابط و ویژه‌ای در میان بود؟ آیا استالین رهبر شوروی به تاریخ کهن و ادبیات پر بار تاجیکان توجه داشت؟ چرا استالین پیوسته از بابا جان غفوروف پشتیبانی می‌کرد؟

براساس عقیده برخی از تاریخ‌شناسان در رابطه تاجیکستان با رهبریت آن دوره شوروی سه مسأله مطرح بود: اول برنامه سیاسی کرملین در مناسبات با خاور و هم‌زبان بودن تاجیکان با مردم افغانستان و ایران. دوم تداوم نارضایتی و اعتراض تاجیکان از جمله سیاست مداران آنها در مسأله بخارا و سمرقند و رقابت با تاشکند. سوم شخصیت کم‌نظیر رهبر آن وقت تاجیکستان باباجان غفوروف.

به قول دستیار باباجان غفوروف، استالین به عقیده‌های غفوروف خیلی احترام می‌گذاشت و روی آن حساب می‌کرد. غفوروف برغم مقام و اعتبار خود انسان مهربان، متواضع و در طرح عقیده و نظر خود جسور و بی‌ترس بود. غفوروف بادر نظر داشت خطر تاجائیکه توانست مردم خود را از پیگرد و ترور استالین نجات داد. در مجموع جمهوری‌های شوروی تاجیکستان کمترین قربانی اعم از زندانی و تبعیدی و محکوم به اعدام را داشت.

محبوبیت استالین که در آن سال‌ها از آن زیاد سخن می‌رفت بر سر نیزه قدرت، ایجاد و گسترش ارعاب و ترس بر محور تحقق غایه بلشویکی، استوار بود. آزادی، عدالت و برابری بزرگترین و جالب‌ترین شعارهای قرن بیست بود، مردم را نسبت به حاکمیت بلشویک‌ها برغم ترور و زندان، ارعاب و ترس خوش‌بین ساخته بود.

از همین جاست که روز اعلام مرگ استالین برای تاجیکان به عنوان یک فاجعه شخصی تلقی شد. خبر مرگ استالین بر روح و روان جامعه سایه سنگین افکند. نویسنده تاجیک عبدالملک بهاری که آن وقت خبرنگار یکی از روزنامه‌های شهر دوشنبه بود، این طور می‌گوید که تمام شهر در غم و اندوه فرو رفته بود، چونکه ما در شخص استالین رهبر حزب، رهبر دولت و غم‌خور مردم را می‌دیدیم. ما بسیار در هراس افتادیم که با وفات چنین انسان بزرگی سرنوشت حال و آینده مملکت چه می‌شود؟

پرفسور ایرج بشیری بر این است، که محبوبیت استالین یک پدیده‌ی غیرعادی و بی‌زمینه نبود. استالین روندی را بوجود آورده بود که هرکس می‌دانست کارش چیست؟ چه کار می‌کند و چه کار باید بکند. بنابراین زندگی نه آنقدر خوب، ولی ساده و پیشرو بود.

وقتی که نیکیتا خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی (۱۹۵۶) مسأله کیش شخصیت استالین و عواقب آن را مطرح کرد، در جامعه و افکار مردم تنش و بحران بوجود آمد. عبدالملک بهاری می‌گوید که متن سخنرانی خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونیست در آغاز در دسترس همه قرار نگرفت، فقط در تشکیلات حزبی آن را می‌خواندند و مردم از آن خبر نداشتند. بعدها به تدریج در میان مردم بطور شفاهی پخش گردید. هم‌زمان مسکو هم تصمیم گرفت که آن را منتشر کند. حزب و مردم در ابتداء به خطوط اساسی آن شک کردند و گمان نمودند که این تهمت و نتیجه خصومت است. اما مرحله به مرحله روشن شد که اشتباهات و خطاهای فراوان نیز اتفاق افتاده است و بسیاری‌ها به ویژه رویدادهای دردناک و مدتش ۱۹۳۷ را بیاد می‌آوردند. از روشنفکران که به ناحق قربانی اتهام‌های ناروا شدند، یاد می‌کردند. اما بعضی دیگرها می‌گفتند که بالاخره این یک دولت بزرگ است، کاری بزرگ می‌کند و این کار بدون نقص نمی‌توانست باشد. کوتاه سخن اینکه بعضی‌ها ناراضی بودند و بعضی‌ها خرسند. سخنرانی خروشچف تأثیرات و بازتاب‌های متفاوت و حتی متضاد داشت.

دوران عاشوروف می‌گوید که نطق خروشچف در انتقاد از کیش شخصیت استالین و پی‌آمدهای آن در آن دوره بازتاب خوبی در جامعه نیافت. آنهائیکه به استالین و دوره‌ی او نظر مثبت داشتند، نطق خروشچف را منفی ارزشیابی کردند و از جمله خود من هم بسیار عصبانی بودم. با رویکار آمدن خروشچف تغییرات کادری در همه سطوح رهبری جمهوری‌ها بوجود آمد.

باباجان غفوروف را سه سال بعد از درگذشت استالین از وظیفه رهبری حزب کمونیست در تاجیکستان برکنار کردند. اما از آنجائیکه غفوروف برای تمام آسیای میانه به یک چهره شاخص مبدل شده بود، بازنشسته ساختن او و یا در حالت انتظار قرار دادن او برای مسکو دشوار بود، از این رو او را به سمت رئیس پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی برگزیدند و تا پایان عمر خود در آن سمت باقی ماند. هرچند غفوروف به مسکو کوچید اما روان و روح او در تاجیکستان بود و در هر ماه به دوشنبه سفر می‌کرد و در فعالیت هر روزش در مسکو منافع تاجیکستان را در نظر داشت.

مسکو در سال‌های حاکمیت استالینی و بعد از آن موفق نشد که همه‌ی مخالفان و دگرانیشان را نابود کند. دوران عاشوروف پدیدار شدن نخستین نمونه‌های دگرانیشی را در دایره‌های جوانان چنین بیاد می‌آورد: ما در باره

واقع‌های سال ۱۹۳۷، جنبش روشنفکری، ملاحای روستائی و غیره بحث می‌کردیم. در نتیجه بحث‌ها و روایت جدید که صورت می‌گرفت اکثراً به این نتیجه‌گیری رسیدند که اشتباهات جدی اتفاق افتاده است.

پرفسور ایرج بشیری براین نظر است که احتیاجات حاکمیت شوروی به نیروی غنوده سال‌های جنگ سبب یک اندازه بازتر شدن حالت درونی آن گردید. به نظرم تا سال‌های جنگ دولت شوروی به مسلمانان که از نظام کمونیستی پشتیبانی نمی‌کردند، راه نمی‌داد که در اداره دولت سهم بگیرند. جنگ دولت را مجبور کرد که به آنها مراجعه کند و آنها را به قدرت راه بدهند.

مسلمانان از نواحی دوردست به شهرها آمدند، وارد کار شدند، در امور اداره مملکت رخنه کردند و جایی برای خود باز نمودند. در سال‌های بعد از جنگ آنها به خرابکاری ضد شوروی پرداختند و گرچه این خرابکاری پنهانی صورت می‌گرفت اما از دید سران حاکمیت شوروی دور نمی‌ماند. حاکمیت شوروی برضد همان شمار خیلی کم فعالان اسلام‌گرا در سال‌های پنجاهم عکس‌العمل نشان داد و بر آنها ضربه‌ای شدید زد و تجربه بیش از سی سال حاکمیت بلشویکی به‌در نرفته بود. به ویژه اینکه اسلام‌گرایان در برخی از نواحی تاجیکستان دست به شورش‌های خورد ضد حکومتی زدند و این خود بهانه‌ای به دست حکومت شوروی برای سرکوب شان داد. شورش‌گران و باسماچیان سابق بر این باور بودند که هیتلر از غرب و آنها از شرق مسکو را از پا در خواهند آورد.

پرفسور ایرج بشیری دوران پیش از جنگ جهانی دوم در آسیای میانه را با دوران بعد از جنگ مقایسه می‌کند. او می‌گوید "قبل از جنگ اکثر جوانانی که به سوسیالیسم گرویده بودند پیشرفت سوسیالیسم را از صمیم قلب خواهان بودند و در زمان جنگ این طور فکر می‌کردند که جنگ آخرین مانع قبل از حصول کامل سوسیالیسم می‌باشد و پس از پیروزی همان زندگی راحت و آسوده‌ای که مارکس وعده داده فراهم خواهد شد. از این رو آنها تمام کوشش خود را در راه بدست آوردن پیروزی بکار می‌بردند تا عاقبت فتح محرز شد. اما متأسفانه آن زندگی مرفه و آرامی که آنها در خیالشان پروارنده بودند میسر نگشت بلکه سختی زندگی بیش از پیش گریبانشان را گرفت. تنها کسانی که از دایره تساوی حقوق کمونیستی پا به بیرون می‌گذاشتند و منافع شخصی خود را بر منافع جمع ترجیح می‌دادند تا اندازه‌ای صاحب مال و جاه و جلال می‌گردیدند.

پس از جنگ مخصوصاً بعد از مرگ استالین و افشای فجایع زمان او، نسل جوان شوروی کمتر به استواری حکومت و پایداری رژیم شوروی اطمینان داشت و مخصوصاً دو روئی‌گری سران دولت را نادیده نمی‌گرفت. جوانان دریافته بودند که راهی که پدرهایشان پیموده بودند اکنون آنها را به بن بست رسانیده بود. به کلام دیگر، قصرهای زرین، موزه‌های عظیم، دستگاه‌های هیدروالکترونیک و بازارهای مملو از کالا دیگر جای کمبود روابط انسانی در مجتمع‌های زراعتی و در کارخانه‌ها را نمی‌گرفت و گرایش جوانان، گرچه پنهانی، به اصول دینی که از جامعه طرد شده بود روز به روز افزایش می‌یافت و در جامعه یک پارچه شوروی میان کسانی که طالب مال و جاه بودند و کسانی که در پی معنویات می‌گشتند تفرقه می‌انداخت."

فصل بیست و یکم

آسیا، افریقا و میرزا تورسونزاده

صدرالدین عینی، یکی از بنیادگذاران ادبیات نوین تاجیک در ۱۵ ژوئن ۱۹۵۴ در سن ۷۶ سالگی در شهر دوشنبه از دنیا درگذشت. او در سال‌های آخر بیمار بود و نمی‌توانست در نشست‌ها و جشن‌ها شرکت کند، حتی در جشن سالروز تولد خودش. در آخرین نشست که به مناسبت سالروز تولد عینی برگزار شده بود، او به شرکت کنندگان همایش پیامی با صدای خود فرستاد. او در این پیام از محبت و قدردانی حزب، حکومت و خلق سپاس‌گذاری می‌کند و روی این امر که ادبیات شوروی تاجیک بخش جدا ناپذیر ادبیات جهان‌شمول شوروی می‌باشد، تأکید نمود. او از نویسندگان، شاعران و ادبیات‌شناسان تاجیکستان شوروی طلب کرد که ادبیات شوروی تاجیک را در کنار ادبیات اتحاد شوروی در حدی که حزب، حکومت و مرحله گذار از سوسیالیسم به کمونیسم می‌طلبد، ارتقاء دهند.

استاد عینی صادقانه باور داشت که جامعه شوروی بسوی کمونیسم، جامعه رفاه همگانی و شکوفائی به پیش می‌رود و وظیفه ادبیات به تصویر کشیدن این روند است. اکبر تورسون‌زاد می‌گوید که: "این باور سرشار از صداقت بود. صدرالدین عینی و هم نسل‌های او و نسل بعدی روشنفکران تاجیک به عادلانه و عاقلانه بودن نظام شوروی صمیمانه باور داشتند. اکثریت مردم و از جمله نسل خودم به این امر صادقانه باور داشتیم که دولت شوروی در ردیف سایر دولت‌های جهان بهترین است، تا جاییکه سوسیالیسم مترقی نمونه‌ی جامعه آینده پنداشته می‌شد."

بابا جان غفوروف، در آن زمان دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان بود و در مراسم تدفین عینی شرکت داشت. بابا جان غفوروف در سیمای عینی نماینده برجسته ادبیات تاجیک را می‌دید. او می‌دانست که نظام شوروی با روشنفکران چندان میانه خوبی ندارد. او درک می‌کرد که نظام شوروی همه‌ی ملت‌ها را با تاریخ و زبان شان در یک کلیت بزرگ مستحیل می‌کند. او به روشنفکران ارج می‌گذاشت و دهها روشنفکر را از همه‌ی آسیای میانه در شهر نوبنیاد دوشنبه گردآورد و برایشان شرایط کار و زندگی فراهم ساخت. وی در همین راستا از عینی دعوت کرد که از سمرقند به دوشنبه بیاید و چندی بعد عینی به سمت نخستین رئیس آکادمی علوم تاجیکستان برگزیده شد. غفوروف بعد از برکناری از مقام اول تاجیکستان "تاریخ خلق تاجیک" را نوشت که گرانسنگ و ماندگار است. تأثیرات بابا جان غفوروف بر افکار ملی و سیاسی روشنفکران و نخبگان تاجیک بسیار گسترده و عمیق است.

اولچه بایف که یکی از شاگردان غفوروف بود، بعد از برکناری او به عنوان دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان انتخاب شد. او از آغاز کار امور ساختمانی و صنعتی کردن کشور را در مرکز توجه و کار خویش قرار داد. وی در این راستا با جسارت از منافع و خواسته‌های تاجیکستان دفاع می‌کرد و پیوسته با مقامات مسکو در جهت حل مسائل تاجیکستان در کشمکش بود. بسیاری از بناها و کارخانه‌های مشهور مانند نیروگاه برقی

آبی نورک، کارخانه آلومینیوم در ریگر، مجتمع قالین (قالی) بافی قیرا قوم، فرودگاه دوشنبه، . . . به مساعی و رهبری اوساخته شدند. وقتی که بنای بزرگی برای ستاد فرماندهی نیروهای مرزبانی شوروی در آسیای میانه در دوشنبه ساخته شد با مساعی او در اختیار دولت تاجیکستان قرار گرفت و در آن انستیتوت پلی تکنیک تاجیکستان تأسیس گردید. او افراد با استعداد را جستجو می کرد و در امر تربیت و رشد آنها توجه جدی داشت.

سیاست نرمش خروشچف، جامعه تاجیک را بیشتر باز کرد و آزادی نسبی فکر و اندیشه را بوجود آورد. به عقیده پرفسور ایرج بشیری روندهائی که از مسکو سرچشمه می گرفتند در تاجیکستان نیز اثر گذار بودند و در این راستا کوشش هائی در جهت دگراندیشی در جامعه تاجیک صورت گرفت. برخی از نویسندگان خواستند از این فرصت استفاده کنند اما این فرصت کوتاه بود و هنوز خاطرات سرنوشت تلخ آنهایی که قربانی پیگردهای استالین شده بودند، از یاد نرفته بود. از این رو همصدائی با نویسندگان مسکو در تاجیکستان ضعیف و با کم جرئتی همراه بود. اما از آنجائیکه پایتخت تاجیکستان بنام استالین آباد نام گذاری شده بود، پرونده کیش شخصیت استالین به تاجیکان زود تر معرفی گردید و پایتخت دو باره به نام سابق خود دوشنبه برگشت، عکس های بزرگ خیابانی نیمه پیکر استالین از خیابان ها برداشته شد و تنها مارکس، انگلس و لنین باقی ماندند.

فرهنگ در این دوره به سخن معروف "شکلاً ً ملی و مضموناً سوسیالیستی" بود و گسترش چنین فرهنگی خط حزب و حاکمیت شوروی بود. به نظر حزب نیروهای ایجادگر و سالم در اتحادیه نویسندگان، روزنامه نگاران، هنرمندان، آهنگ سازان، ... و نهادها و انجمن های گوناگون گردآمده بودند. جمع آمد گروهی از روشنفکران در چنین نهادها به عقیده برخی نظارت بر آنها را آسان تر می ساخت. ساختار این نهادها با ساختارهای حزب شباهت های زیادی داشتند.

با درایت غفوروف و اولچه بایف این نهادها در امر پرورش و پیش کشیدن نسل جدید از نویسندگان و هنرمندان تاجیک نقش مؤثری را ایفاء کردند. در رأس اتحادیه نویسندگان تاجیکستان میرزا تورسون زاده⁴⁸، شاعر نامدار قرار داشت. نام تورسون زاده در بسیاری از کشورهای آسیا و افریقا نامی آشنا بود و در برخی از آنها از اعتبار بلندی برخوردار بود. میرزا تورسون زاده بسیاری اوقات رهبری هیأت های فرهنگی شوروی را در آسیا بعهدہ می داشت و این امر با سیاست شوروی که برخ کشیدن روشنفکران جمهوری های آسیای میانه در کشورهای آسیائی عنصر با اهمیت در سیاست خارجی و تبلیغاتی آن بود، همسوئی داشت. او بعد از یکی از سفرهایش به هندوستان که در رأس هیأت فرهنگی و ادبی شوروی قرار داشت، داستان های منظوم "من از شرق آزادم"، "قصه سیاح هند"، "جان شیرین" و شعرهای زیادی نوشت که در آن سرنوشت تاریخی و دشواری های ملت ها و کشورهای دیگر آسیا را

⁴⁸ میرزا تورسون زاده (۱۹۱۱-۱۹۷۷)، شاعر معاصر تاجیک و یکی از چهره های نام آور فرهنگی در تاجیکستان بود. او در ۱۹۱۱ در حصار زاده شد و در ۱۹۲۷ آموزشگاه آموزگاری تاجیکستان را به پایان رساند و در روزنامه جوانان تاجیکستان مشغول به کار گردید. وی در ۱۹۳۴ عضو کانون نویسندگان تاجیکستان شد و در ۱۹۴۶ به سمت رئیس آن برگزیده شد و تا پایان عمر در همین سمت باقی ماند. در ۱۹۵۱ به عنوان عضو آکادمی علوم تاجیکستان انتخاب گردید. در سال ۱۹۵۷ به سمت رئیس کمیته همبستگی شوروی با آسیا و افریقا برگزیده شد. او سال ها عضویت شورای عالی اتحاد شوروی را داشت. وی قهرمان کار سوسیالیستی انتخاب شد. میرزا تورسون زاده جوایز زیاد ادبی را از داخل و بیرون اتحاد شوروی نصیب خود کرده است.

میرزا تورسون زاده در ۱۹۷۷ درگذشت. او فردی محبوب در میان تاجیکان بود و هست.

بیان می‌کند اما ناگفته حقیقت تلخ تاریخ و زندگانی تاجیکان و تاجیکستان را نیز به تصویر می‌کشد. او در منظومه "رود گنگ" که به هندوستان بخشیده است و در آن از استعمار و مستعمره، از اینکه مردمان مظلوم در چنگال اسارت کشورهای بزرگ قرار گرفته‌اند و استقلال خویش را از دست داده‌اند، یاد می‌کند نه تنها قصه تلخ هند را بازگو می‌کند، بلکه بطور غیرمستقیم داستان مردم و سرزمین خود را نیز بیان می‌کند.

غفوروف، اولچه بایف و تورسون‌زاده و چند تن دیگر که مسکو آنها را دست‌پرورده خود می‌دانست، عشق به مسکو نداشتند. برنامه و دستور کار آنها در برخی جهات با برنامه و دستورات مسکو فرق می‌کرد. غفوروف تاریخ تاجیکان می‌نوشت، اولچه بایف شهر و ده، کارخانه و بناء، سد و نیروگاه می‌ساخت و تورسون‌زاده نویسندگان و شاعران جوان تاجیک را با روح و روان ملی تربیت می‌کرد.

پرفسور ایرج بشیری می‌گوید که در سراسر تاریخ شوروی تعلیم و تربیت نقش بسیار مهمی را بازی کرده است، بطوریکه در کشورهای شوروی آنهاییکه در گذشته‌ای نزدیک خط و نوشتاری نداشتند، اشخاص بی‌سواد یافت نمی‌شد و یا کم یافت می‌شد. دانستن زبان روسی در رسیدن به ایده‌آل‌های کمونیستی، نقش بزرگی بازی می‌کرد و کمونیستان در نظر داشتند که این زبان را تنها زبان رسمی شوروی سازند. ولی انجام این عمل کار ساده‌ای نبود، چون قومیت‌های گوناگون تغییرات بزرگ را قبول نمی‌کردند. برای ادامه‌ای زندگی سوسیالیستی پرورش انسان سوسیالیستی از واجبات بود. . .

در سیاست و برنامه بلشویک‌ها جایگاه روشنفکران بعد از کارگران و دهقانان معین شده بود. براساس نظر بنیادگذاران مارکسیسم و لنینیسم طبقه پرولتاریا پیشگام‌ترین صنف جامعه است. به قول اکبر تورسون‌زاد مارکسیسم - لنینیسم برای روشنفکران در چهارچوب طبقه‌بندی‌های اجتماعی جایگاه مناسبی تثبیت کند از این رو برپایه اصل کمونیستی باید فرق بین کار فکری و جسمی در فاز کمونیستی برطرف می‌شد. آنها روشنفکران را نه بعنوان یک طبقه بلکه بعنوان یک قشر اجتماعی می‌شناختند.

پرفسور ایرج بشیری رابطه بین کمونیسم و اسلام در جامعه تاجیکان را بررسی می‌کند. او می‌گوید: "صف‌بندی بین کمونیست‌ها و مسلمانان که از اوئل ورود کمونیسم به آسیای‌میانه آغاز شده بود در زمان خروشچف بعد تکامل خود رسید و در تاجیکستان کمونیست‌ها و مسلمانان که در دوران جنگ جهانی دوم با هم همکاری کرده بودند در این وقت از همدیگر جدا گردیدند. یکی از دلایل بارز این جدائی این بود که خروشچف آزادی‌هائی را که استالین در اثر نیازهای جبهه به مسلمانان داده بود موقوف ساخت و قوانین ضد مذهبی شدیدی در اجتماع مسلمانان جاری ساخت.

جامعه تاجیک بنابر روند تاریخ و زمان به دو دسته افراطی کمونیست و مسلمان تقسیم می‌شد. تاجیکان کمونیست به مسکو و سوسیالیسم به عنوان یک قدرت ناجی نگاه می‌کردند. قدرتی که از مال و جانشان در مقابل اجحافات ازبک‌ها دفاع می‌کرد. هرچه این دولت قوی‌تر بود، امنیت آنها بیشتر بود. تاجیکان مسلمان اکثراً سنی حنبلی و پیرو مذهب وهابی، یکی از سخت‌گیرترین مذاهب هستند که به هیچ گونه افراط در اعمال راه نمی‌دهند. بنابراین این ساز، آواز، رقص و سایر هنرهای که شالوده فرهنگ شوروی بر آنها پیاده شده از دید وهابی‌ها گناه محض به حساب می‌رفت.

در دوران طولانی حکومت استالین این گروه‌ها جرأت اظهار عقیده نداشتند. در زمان خروشچف آنها در مقابل هم قرار گرفتند و در دروان رخوت برژنفی به زد و خورد پرداختند. این زد و خوردها در ظاهر بر سر مشاغل

و مدارس بود ولی در باطن به همان نبرد کهنه بین گرایش‌های کمونیستی و اسلامی قدیم بر می‌گشت و به آینده‌ای پر
طلاطم و نا آرام اشاره می‌نمود، آینده‌ای که میخائیل گرباچف با خود به ارمغان آورد."

فصل بیست و دوم

فرجام نا بهنگام رهبر اصلاحات

در اثر کوشش‌های اولچه بایف، دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان، انستیتوت پلی‌تکنیک در شهر دوشنبه تأسیس شد و برنامه ساختمان پنج نیروگاه برق آبی در تاجیکستان به تصویب رسید. تلویزیون تاجیک در نوامبر ۱۹۵۹ فعالیت خود را آغاز کرد.

رهبران تاجیکستان با رهنمائی مسکو می‌خواستند، از یکسو وطن خود را در میان جمهوری‌های اتحاد شوروی به عنوان کشور پیشرفته در جهان معرفی کنند و از سوی دیگر نیت این بود که این پیشرفت اقتصادی در چهارچوب معینی محدود بماند و به ایجاد اقتصاد مستقل از اتحاد شوروی نیانجامد. رهبران تاجیکستان و اتحاد شوروی نسبت به کشور‌های فارسی‌زبان توجه ویژه داشتند و در این راستا آنها می‌خواستند، تاجیکستان به نمادی پروپاگاندی سوسیالیسم مترقی برای آنها مبدل شود، اما این نماد در چهارچوب اتحاد شوروی نه به عنوان کشور جدا از آن. در این چهار چوب بسیاری از درخواست‌های تورسون اولچه بایف در مسکو پذیرفته می‌شد.

دوران عاشوروف می‌گوید که در آن دوران فضای بالندگی و امید به پیشرفت در سرتاسر تاجیکستان حاکم بود. رهبران کشور با روحیه فداکاری و تواضع کار می‌کردند و مردم به رهبران خود باور داشتند. تلاش‌های اولچه بایف در امر شکوفائی تاجیکستان که با مشورت‌های بابا جان غفوروف صورت می‌گرفت، بازتاب دهنده رقابت با ازبکستان نیز بود. رهبران تاجیکستان از آغاز تأسیس جمهوری خود مختار در برابر فشارهای ازبکستان مقاومت کردند و به مداخله و نفوذ آن راه ندادند.

اولچه بایف آخرین رهبر تاجیکستان بود که مسأله بازگردانیدن سمرقند و بخارا را مطرح کرد. این موضوع زمانی مورد بحث قرار داده شد که نیکیتا خروشچف کریمه را از چهار چوب روسیه خارج کرد و به اوکراین تحفه نمود. چنین نمونه‌ای موجب دلگرمی بابا جان غفوروف و اولچه بایف گردید و آن‌ها موضوع سمرقند و بخارا را با نیکیتا خروشچف مطرح نمودند. اما مناسبات غفوروف و خروشچف چندان گرم نبود، علاوه بر آن اولچه بایف نمی‌دانست که تلاش‌های او برای شکوفائی تاجیکستان مورد رشک و حسد سایر رهبران جمهوری قرار گرفته و آنها برکناری او را پی‌ریزی کرده‌اند.

اولچه بایف پس از پنج سال رهبری تاجیکستان به استشاره^۶ مسکو به اتهام اضافه نویسی تولید پنبه با سروصدا برکنار شد. عثمان غفاروف در این باره می‌گوید که کوشش‌های مستقلانه اولچه بایف که موجب رشد صنعتی و بالا رفتن اعتبار تاجیکستان شده بود، چندان به مذاق رهبران ازبکستان موافق نبود. آنها سعی کردند رهبران مسکو را نسبت به رهبر تاجیکستان تغییر بدهند. مسکو در همین اوضاع و احوال ایوان کوال را به عنوان نماینده خود در مقام دبیر دوم کمیته مرکزی به دوشنبه فرستاد، اما اولچه بایف او را نپذیرفت. برغم اینکه ایوان کوال به وظیفه دیگری

گماشته شد، اما پشتیبانان او در مسکو این شکست را فراموش نکردند، سعی نمودند با تقرر ایوان کاوال در تاجیکستان جسارت به او را جبران کنند و ممکن‌ترین راه آن کنار زدن اولچه بایف از رهبری تاجیکستان بود.

تعیین ایوان کاوال به مقام دبیر دوم کمیته مرکزی حزب در تاجیکستان در چهارچوب استراتژی عمومی شوروی صورت می‌گرفت. سیاست عمومی کادری اتحاد شوروی، در پی مرگ استالین و روی کار آمدن خروشچف این بود که در تمام جمهوری‌ها از سطح حکومت مرکزی تا واحد ناحیه‌ها، مقام دوم مفهوم‌شده در امتیاز نماینده ملت روس قرار می‌گرفت. البته حزب هیچگاه علناً سبب و انگیزه این سیاست را توضیح نداده است اما در میان مردم شایع بود که مقام دوم در تمام پست‌ها در جمهوری‌ها حق روس‌ها می‌باشد. در بین حزبی‌ها گفته می‌شد که مقام دوم چشم و گوش مسکو است که همه چیز را از جمله کار و زندگی شخص اول جمهوری را باید تحت نظر داشته باشد و از برای پیش‌گیری از رویدادهای غیر منتظره مسکو را قبلاً در جریان بگذارد.

اولچه بایف ضمن رد فرستاده مسکو، گفت اگر قرار است که در مقام دوم حزب از ملت روس تعیین شود، ما در تاجیکستان چنین روسی را داریم که هم تاجیکستان را می‌شناسد و هم آن را دوست می‌دارد. اما مسکو این استدلال را نه پذیرفت و اولچه بایف را کنار گذاشت و به جای او رسول جباروف را به عنوان دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان گماشت.

در پی روی کار آمدن نیکیتا خروشچف و برهم خوردن کیش شخصیت استالین، بازگشت به توصیه‌های لنین در رابطه با مسأله ملی صورت گرفت. مزید بر این حالا برای مسکو رهبرانی مورد نیاز بود که بدون چون و چرا دستورهای مسکو را بپذیرند. آنها باید نه تنها برای شکوفائی جمهوری خود، بلکه برای ساختن کمونیسم در اتحاد شوروی مبارزه کنند.

پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان جبار رسولوف را بنابر توصیه مسکو به سمت دبیر اول حزب برگزید. جبار رسولوف، با خرسندی ایوان کاوال را به عنوان دبیر دوم حزب پذیرفت. دوره رکود تاجیکستان آغاز شد، دوره‌ای که ایوان کاوال در مسکو از تاجیکستان نمایندگی می‌کرد و به جای رسولوف سخنرانی می‌نمود و سخن او بر دلائل رسولوف می‌چربید.

پرفسور ایرج بشیری علت این که چرا شوروی‌ها شهرهای سمرقند و بخارا را از تاجیکان گرفتند و چرا آن دو مرکز کهن فرهنگی را به ازبک‌ها سپردند مطالعه می‌کند. او می‌گوید: "ساختار جماهیر شوروی سوسیالیستی بیش از هرچه بر پایه‌های ایدئولوژیکی استوار بود تا بر پایه زبانی، منطقی و یا نژادی. از این جهت در مواقعی که ارزش‌های سوسیالیستی با موازین زبانی، منطقی و یا نژادی تصادم می‌کردند، رهبران شوروی بدون درنگ موازین زبانی، منطقی و یا نژادی را قربانی گسترش ایدئولوژی کمونیستی می‌کردند. هرگاه مسئله سمرقند و بخارا را از این دید مطالعه کنیم معلوم می‌شود که برای شوروی‌ها این مسئله در همان سال‌های آغازین انقلاب حل شده بود. علاوه بر این در طی سال‌های ۱۹۳۰ اکثر کسانی که آرزوی بازگشت این شهرها و ارزش‌های تاریخی و فرهنگی آنها را در سر می‌پروراندند ترور شده از میان برداشته شده بودند. حالا چرا بابا جان غفوروف و تورسون اولچه‌بایف عمداً به این اصل تغییر ناپذیر سیاست آنروزه شوروی وقعی نگذاشته خواهان بازگشت این شهرها شده‌اند کاملاً معلوم نیست. شاید آنها، مخصوصاً اولچه‌بایف، کمک‌های شوروی جهت آبادانی دوشنبه را با دست‌آوردهای تاجیکان عوضی گرفته بودند. ما بخوبی می‌دانیم که در جو سیاسی و اجتماعی آن روز شوروی هیچ‌یک از جمهوری‌ها از خود دست‌آوردی نداشتند و بطور کلی دست‌آوردهای آنها هرچه بود همان بود که مسکو به آنها عطا می‌کرد."

فصل بیست و سوم

تربیت انسان نوین شوروی

ابوالقاسم لاهوتی، در شانزدهم مارس ۱۹۵۷ در یکی از بیمارستان‌های مسکو، در یک روز بارانی، چشم از جهان پوشید. لاهوتی، مهاجر ایرانی، زاده کرمانشاه، انسانی که با خرد و قلم خود منشاء خدمات بزرگ در تاجیکستان نوبنیاد گردیده بود و او را در آنجا دوست می‌داشتند و با ترانه‌هایش از خواب برمی‌خاستند و با چکامه‌هایش به پیشواز شام می‌رفتند، در تنهائی به خیل رفتگان پیوست. بانوی پرستاری که آنشب در کنار بالین لاهوتی نشسته بود، سال‌ها بعد آن شب را چنین نقل کرد که بیمار در سكرات مرگ‌آور به یک زبان که برای زن پرستار ناآشنا و نافهم بود پی‌درپی سخن می‌گفت و کسی نبود که واپسین سخنان مرد میرنده را بشنود و وصیت او را بفهمد. تنها این زن بود که از واپسین سخنان او به جز آهنگ و نرمی زبان همراه با دردی جانکاه که مسافر بیمار بر دوش می‌کشید، چیز دیگری احساس نمی‌کرد. زن پرستار همراه با کلمه‌های واپسین شاعر اشک می‌ریخت.

روزنامه‌های تاجیکستان با گرفتن خبر درگذشت لاهوتی، انتظار کشیدند که مسکو در این زمینه چه موضعی اتخاذ می‌کند، بعد از آنکه رهبران در مسکو در زیر سوگنامه‌ی ابوالقاسم لاهوتی امضاء گذاشتند، آنها خبر را منتشر کردند. روزنامه‌ها از ترک اجباری تاجیکستان و دل پراندوه لاهوتی یاد کردند.

در آن زمانه‌ها زیر فشار حکومت‌داران تاجیکستان ترک اجباری دانشمندان و ایجادگران که برای دولت‌مردان دوشنبه چندان قابل قبول نبود به یک روند دائمی تبدیل شده بود. اکثر آنهایی که تاجیکستان را اجباراً ترک می‌کردند، در ازبکستان صاحب مقام و خانه می‌شدند.

از جمله کامل یارمحمدوف که در تأسیس استودیوی سینمای تاجیکستان خدماتی ارزنده کرده بود، از تاجیکستان رانده شد. او در ازبکستان جذب شد و سینمای ازبکستان را در تاشکند پی‌ریزی کرد و با استفاده از امکانات و شرایط مساعد، ده‌ها فیلم جدید را تهیه دید و جایزه و مکافات زیادی بدست آورد. وی به تاجیکستان برگشت، زیرا نتوانست بی‌اعتنایی و خصومت سران حکومت را فراموش کند. سال‌ها بعد استودیوی سینمای ازبکستان به نام او گذاشته شد.

همچنین مختار اشرفی آهنگ ساز معروف تاجیک، معروف خواجه بهادر وف آواز خوان ورزیده، قطب‌الدین محی‌الدین‌وف ادیب‌شناس شناخته شده و گروهی از دانشمندان فیزیک هسته‌ای و امور اقتصادی آکادمی علوم، قلمرو تاجیکستان را ترک گفتند و به ازبکستان رفتند.

تاشکند در انتظار بود که باز کدام شخصیت کاردان در تاجیکستان زیر فشار حکومت‌داران قرار می‌گیرد که تاشکند از او دعوت به عمل آورد. تاشکند به برخی از اشخاص شناخته شده آشکارا پیشنهاد می‌کرد که تاجیکستان را ترک کنند و برای آنها شرایط بهتر کار و زندگی را پیشنهاد می‌نمود.

این واقعه‌ها اساساً به دوره جبار رسولوف مطابقت می‌کند. بابا جان غفوروف و تورسون اولچه بایف تاجیکستان را در مسکو نمایندگی می‌کردند در حالیکه جبار رسولوف مسکو را در تاجیکستان نمایندگی می‌نمود. اکنون خط سیاسی فعالیت رهبری جمهوری نه از تاجیکستان بسوی مسکو، بلکه از مسکو به سوی تاجیکستان کشیده شده بود.

عبدالله غفوروف از پژوهشگاه تاریخ آکادمی علوم تاجیکستان می‌گوید: "یکی از خصلت‌های بابا جان غفوروف که به اولچه بایف انتقال یافته بود، استقلال در کارهای داخلی جمهوری بود... اما جبار رسولوف... در هر عمل در انتظار دستور از مرکز می‌بود. او شخصاً نظر مستقلی نداشت و خود را به عنوان اجراء کننده خوب قانع ساخته بود. از همین جاست که او توانست بیش از بیست سال رهبر تاجیکستان باشد."

حیات سیاسی کشور به چنان مجرای معینی افتاده بود، که حرکت قطار در راه آهن را به خاطر می‌آورد، اما بخش‌هایی نیز بودند که بدون تثبیت محلی و مردمی با بحران مواجه بودند.

کنگره بیست و دوم حزب کمونیست شوروی در ماه اکتبر ۱۹۶۱ برنامه جدید حزب را به تصویب رسانید. این برنامه ساختمان تهداب جامعه‌ای کمونیستی و تربیت انسان نوین را طرح‌ریزی می‌کرد. اما به سخن رستم شکوروف، استاد دانشگاه لومونوسف مسکو برنامه "تربیت انسان نوین" در عمل به عنوان یک شعار پُرسر و صدا باقی ماند.

جبار رسولوف کمونیست سرسپرده مسکو، در پی اجرای دستور مسکو بود. بطور طبیعی سرکوب کردن شخصیت‌های مستقل تاجیکستان یکی از رکن‌های حکومتش بود. اما ازبکستان در چنین اوضاع و احوال از یکسو تلاش می‌کرد که از آسیای میانه در مسکو نمایندگی کند و ازسوی دیگر از اشتباهات رسولوف استفاده می‌کرد و بهترین متخصصان را از تاجیکستان به سوی ازبکستان می‌کشید.

مسأله سمرقند و بخارا نه تنها فراموش شده بود، بلکه دیگر کسی حق نداشت این موضوع را به زبان بیاورد. همین مسأله هم یکی از عوامل و انگیزه‌های ترک متخصصان از تاجیکستان بود.

تاجیکستان در این دوره به آن نقطه‌ای در اتحاد شوروی سابق تبدیل شده بود که سنگین‌ترین وزنه سیاست کمونیستی بر آن وارد می‌گردید. مسکو در امور داخلی جمهوری‌های ساحل بالتیک مداخله‌ی کمتری داشت، در ارمنستان و گرجستان این مداخله اندکی بیشتر بود. اما مسکو جمهوری‌های آسیای میانه از جمله تاجیکستان را با تمام نیرو رهبری می‌کرد. در ارمنستان و گرجستان ساختار سنتی جامعه دگرگونی زیاد ندید، الفبای ملی عوض نشد، تغییرات اساسی در آنجاها بر نظام معارف و حذف تعلیمات دینی از برنامه مکتب متمرکز شده بود. در آذربایجان و آسیای میانه دو بار الفبای زبان عوض شد و چند بار سربرآوردگان فرهنگ نابود شدند.

در همین دوره رسولوف، سیاست کمونیستی رهبران جمهوری‌های قفقاز و ازبکستان خصوصیات دوگانه داشت. آنها به اجرای دستورات مسکو در ظاهر امر متعهد می‌شدند، ولی در عمل آن طوریکه می‌خواستند، رفتار می‌کردند و حتی در جائیکه ضروری بود، سران مسکو را با رشوه "بی ضرر" می‌ساختند. از این رو تاشکند می‌توانست کسانی را که در دوشنبه ناستوار نامیده می‌شدند، با آسانی بپذیرد و برای شان شرایط کار فراهم کند. در حالیکه تاجیکان ناراضی، تاجیکستان را ترک می‌کردند، به کشور هزاران روس دعوت می‌شدند. روند روسی‌سازی در تاجیکستان به اوج خود رسیده بود.

عبدالله غفوروف، تاریخ‌نگار تاجیک می‌گوید: "اینجا چند عامل به روسی‌سازی تاجیکستان از آخر سال پنجاه تا ابتدای سال‌های هشتادم مساعدت کردند. در سال‌های جنگ جهانی دوم، بخشی از مردمان اروپائی شوروی به آسیای میانه کوچانده شدند. در تاجیکستان در سال‌های جنگ بیمارستان‌های ویژه موجود بود، که زخمی‌ها را از جبهه به

اینجا می‌فرستادند. در نوع خود این کوچیدن‌های کتله‌های روسی‌زبان‌ها بود، اینها بعد از جنگ در تاجیکستان باقی ماندند. دیگر اینکه جمهوری برنامه گسترش صنایع سنگین را مطرح کرد و در این رابطه از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۰ مجموعاً ۷۴۸ هزار روسی‌زبان به تاجیکستان آمدند. از طرف وزارت‌های مرکزی، گروه‌هایی بطور کتله‌ای برای این و یا آن کارخانه صنعتی فرستاده می‌شدند. بخشی از آنها متخصصان نادری بودند که به دعوت حکومت تاجیکستان به اینجا می‌آمدند."

غفوروف می‌افزاید یک بخش روسی‌زبان‌ها طبعیت قلمرو تاجیکستان را نسبت به دشت‌های سرد و پر برف سیبری می‌پسندیدند و با استفاده از آزادی انتخاب محل زیست در سراسر شوروی، تاجیکستان را به عنوان وطن دوم خویش انتخاب می‌کردند. البته، علاوه بر طبعیت دلنشین و مردم مهمان‌نواز، توجه خاص ساختارهای حزبی و دولتی تاجیکستان نسبت به آنها نقش مهمی داشت.

در این دوره به فرمان مسکو، زبان شعبه‌های استخدام پرسونل در همه‌ی کارخانه‌های جدید روسی شد. این حالت زبان روسی را به زبان کارگزاری تبدیل کرد. به گفته‌ی عبدالله غفوروف روند دیگر این بود که برای متخصصان محلی که زبان روسی را خوب می‌دانستند، بدست آوردن منصب‌های بلند دولتی آسان تر بود. اما نه تنها زبان، بلکه عموماً گرایش افراد محلی به فرهنگ و مدنیت روس نقش مهمی داشت. از این رو هرکس می‌خواست زود و آسان به منصب بلند دولتی دسترسی پیدا کند، همسر روس بر می‌گزید و این آسان‌ترین راه نمایش صداقت نیز بود.

بدین ترتیب تدریجاً زبان اسناد کارگزاری عوض شد و اسناد به زبان روسی تهیه می‌گردید و جلسات که در آن یک نفر غیر تاجیک حضور می‌داشت، به زبان روسی پیش برده می‌شد.

برتری پیدا کردن زبان روسی در قلمرو صنعتی و دولتی بر حوزه فرهنگی نیز تأثیر می‌گذاشت. فیلم‌هایی را که "تاجیک فیلم" تولید می‌کرد، از آن پس به زبان روسی بود. اکنون آدم‌های "شاهنامه" فردوسی در تاجیکستان به روسی حرف می‌زدند.

در همین سال‌ها، در فضای تسلط زبان روسی، محمد وحید روی صحنه آمد و با هنرش دفاع از زبان تاجیکی را آغاز کرد. وی در سال ۱۹۶۷ نمایشنامه‌ی "گفتگو با خود" را با تکیه بر رباعیات عمر خیام و دیرتر "عشق زندگی" را بر پایه غزلیات حافظ شیرازی تهیه کرد. این نمایش‌های تأثیری در تأثیر ابولقاسم لاهوتی با زبان فارسی روی صحنه آمدند و به جنبش پشتیبانی از فرهنگ، هنر و زبان ملی در تاجیکستان تبدیل شدند.

پرفسور ایرج بشیری پیشرفت‌های تاجیکستان در سال‌های ۱۹۶۰ را از نظر می‌گذارند. او می‌گوید: "در سال‌های ۱۹۶۰ سه روند مشخص در تاجیکستان موجود بود. روند اول شامل اقتصاد و ثمره پشتیبانی‌های مسکو از کوشش‌های بابا جان غفوروف و تورسون اولچبایف می‌شد. این ثمرات که اکنون تحت نام جبار رسولوف به مردم ارائه می‌گردیدند توسعه صنایع سبک و خودکار جهت پیش‌برد کار مهندسان و کشاورزان، ساختن ماشین‌های خودکار و بکار بستن سیستم بریگاد را در بر می‌گرفت و ۱۳۶۱۵ هکتار زمین به بخش زراعتی کشور اضافه می‌نمود. همچنین در همین سال‌ها کارخانه‌های هیدروالکتریکی وخش، یخچال‌سازی پامیر و هیدروزیل حصار شروع به کار نمودند. ولی از همه اینها مهم‌تر اضافه گردیدن کامبینات تریکوتاژ تاجیک به مجتمع کامبینات‌های تریکوتاژ اتحاد شوروی بود که در سال ۱۹۶۶ اتفاق افتاد.

روند دوم ترویج زبان و فرهنگ روس بود که برای اجرای آن جبار رسولوف را به دوشنبه فرستاده بودند. رسولوف سعی می‌کرد تا از اشتغال تاجیکان در کارهای اساسی و حساس جلوگیری کند و بجای آنها کسانی را که از دانش روسی برخوردار و از کنده شوروی‌های اروپائی بودند شاغل سازد. در اثر این روند بسیاری از تاجیکانی که در

سال‌های ۱۹۲۰ تن به ازبک شدن در نداده بودند، جهت پیش‌برد کارهای صنعتی و هنری خود، راه ازبکستان را در پیش گرفتند و حکومت ازبکستان از آنها به خوبی پذیرائی می‌کرد.

روند سوم حاکی از یک نوع بیزاری و بیگانگی نسبت به سیستم شوروی در جامعه تاجیکان بود. این روند در اصل بوسیله وهابیان شروع شده بود ولی اکنون روشن‌فکران و کسانی را نیز در بر می‌گرفت که می‌خواستند کاردانی و سرمایه شوروی را جهت پیش‌برد اهداف ملی و ترویج فرهنگ تاجیک بکار برند."

فصل بیست و چهارم

اعتراض جوانان به روسی‌سازی

در آوریل ۱۹۶۹ مقاله‌ای به قلم محمدالله خالوف، رئیس پارلمان تاجیکستان در روزنامه با نفوذ "کمسومولسکایا پراودا" در مسکو منتشر شد که در آن از جمله آمده بود: "تاجیکان تا پیروزی انقلاب اکتبر سراسر بی‌سواد و جاهل بودند." بازتاب این مقاله بین خلق تاجیک و به ویژه جوانان بد بود. اعتراضات فراوانی در این زمینه صورت گرفت. یک دسته از جوانان بیدار، آگاه و ملت دوست تاجیک با رهنمائی و کمک عاشور عالموف و استاد میرزا تورسون‌زاده نزد خالوف رفتند و اعتراض کردند.

محمدالله خالوف از اعتراض آنها شگفت‌زده شد و برای او تعجب‌آور بود که مردم همیشه نزد او برای گرفتن آپارتمان، ماشین و یا منصب مراجعه می‌کردند ولی حالا نه یک نفر بلکه گروهی آمده بودند و به مقاله اعتراض داشتند و چیزهای بیهوده را مورد سؤال قرار می‌دادند. آنها می‌پرسیدند: چرا شما نوشته‌اید که تاجیکان تا پیروزی انقلاب اکتبر بی‌سواد بودند؟

برای کارمندان حزبی بعد از دوران غفوروف و اولچه بابیف درک سبب چنین اعتراض‌ها دشوار بود. اما آنها این حقیقت را درک می‌کردند که در جامعه شوروی اعتراض‌گران و شورش‌گران پیدا شده‌اند.

گفتگوی تند و تیز جوانان با محمدالله خالوف نزدیک به چهار ساعت طول کشید. جوانان در موضع دفاع از تاریخ و افتخارات گذشته تاجیکان پافشاری می‌کردند و از تنگ شدن دایره استفاده از زبان تاجیکی در اداره‌های دولتی سخن می‌گفتند و نازک‌ترین مسائل را که تا آنروز طرح آن تابو بود، مطرح می‌کردند. خالوف در برابر اعتراض جوانان که چرا نوشته‌اید که خلق تاجیک تا پیروزی انقلاب اکتبر سراسر بی‌سواد بودند، گفت که این بخش مقاله را دستیار روسی‌اش نوشته است و او نتوانسته است به عمق مسأله نگاه کند. وی وعده داد که به مسائل مطروحه رسیدگی خواهد کرد. در پایان گفتگو این جوانان ناراضی با خالوف عکس یادگاری گرفتند. این عکس سبب آن شد که همه‌ی آنها که بیست و شش نفر بودند، توسط سازمان امنیت شوروی، شناسائی شوند. اینها عبارت بودند از: محمد واحد، لایق شیرعلی، رحیم قبادیانی، مستان شیرعلی، غایب صفرزاده، کوهزاد، مذهب‌شاه محبت شاه‌یف، برهان غنی، مرادالله شیرعلی‌زاده، فاتح عبدالله، مهمان بختی، شاه مظفر یادگار، حبیب‌الله فیض‌الله، حسن محمدی ولی صمد و دیگران. آنها از این به بعد شامل فهرست سیاه سازمان امنیت شدند و از ارتقاء آنها جلوگیری می‌شد و چند نفر از آنها بطور مرموز به قتل رسیدند. به سخن تاریخ‌نگار عبدالله غفوروف حکومت بطور رسمی ساعت آموزش زبان روسی را در مکتب‌های میانه زیاد نمود و حوزه زبان تاجیکی را تنگ ساخت و زبان تاجیکی آهسته آهسته به حاشیه رانده شد و در عمل به زبان خانگی تبدیل گردید. به غیر از دانشکده ادبیات و تاریخ در همه‌ی دانشکده‌ها و مکتب‌های عالی آموزش به زبان روسی پیش برده می‌شد. کتاب‌های درسی اساساً به زبان روسی بودند و یا از کتاب‌های درسی روسی ترجمه می‌شدند. نکته‌ی

جالب اینکه در ابتدای سال‌های هشتادم اکثر افرادی که در رهبری تاجیکستان بودند زبان مادری خود را بدرستی نمی‌دانستند.

در جمهوری‌های آسیای میانه شوروی این قاعده رواج داشت که پست دوم حزبی و دولتی روس باشد. در ظاهر امر نفر اول جمهوری از افراد محل برگزیده می‌شد ولی در عمل فرد با صلاحیت شخص دوم بود. فشار بر دین و مراسم مذهبی با کوشش‌های ایوان کاوال، دبیر دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان افزایش یافت.

در سال ۱۹۷۲ کتاب "تاجیکان" بابا جان غفوروف در مسکو انتشار یافت و مورد اعتراض ازبکستان قرار گرفت. مسائل محوری و اساسی کتاب قبلاً نیز انتشار یافته بود. آکادمیسین نعمان نعمتوف کتاب "تاجیکان" را جمع‌بست چندین اثر پیشین بابا جان غفوروف می‌داند. بابا جان غفوروف در سال ۱۹۴۷ کتاب "تاریخ خلق تاجیک" را منتشر کرد که در آن همه نکاتی که در آن وقت گفتنش ممکن بود، نوشت و در سال بعدش آن را با تصحیح و علاوہ‌های دیگر به زبان روسی در مسکو چاپ کرد. بعداً این کتاب سه بار و هر بار با اضافات جدید منتشر شد. این کتاب برای نوشتن کتاب "تاجیکان" در روشنی باز یافت‌های جدید علمی کتابی اساسی شد.

دکتر یوسف یعقوبی بر این نظر است که کتاب "تاجیکان" بابا جان غفوروف در خود شناسی مردم تاجیک سهم مهمی داشته است. خواننده در آن از تاریخ گذشته، دست‌آوردهای علمی، ادبی و هنری تاجیکان معلومات کافی پیدا می‌کند. نفس نام‌گذاری کتاب به نام "تاجیکان" آهنگ، معنا و مفهوم ویژه‌ای داشت و توجه مردم دنیا را به خلق تاجیک همچون یک ملت جلب کرد.

کتاب "تاجیکان" آخرین کوشش‌های بابا جان غفوروف در راه زنده کردن میراث غنی تاریخی تاجیکان و تقویت بیداری و خود آگاهی ملی آنها و کاهش فشار شدید مسکو بر تاجیکستان بود. برغم همه فشارها، کتاب "تاجیکان" به سرنوشت کتاب "نمونه ادبیات تاجیک" صدرالدین عینی مواجه نشد.

پیش از چاپ این کتاب، غفوروف در دوشنبه نخستین کنفرانس کمیته‌ی همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا را گشود. این کنفرانس کمیته‌ی همبستگی خلق‌های آسیا و آفریقا را تأسیس کرد و با توصیه غفوروف ریاست این انجمن را میرزا تورسون‌زاده به دوش گرفت.

بیست و چهارم سپتامبر ۱۹۷۷ میرزا تورسون‌زاده درگذشت و مراسم دفن او نیروی خوابیده ملی تاجیکان را به نمایش گذاشت. آن روز ده‌ها هزار نفر به میدان‌های شهر ریختند و در خیابان نزد تأثیر به نام استاد عینی که مراسم وداعیه در آنجا برگزار می‌شد، جمع آمدند و گریستند.

پرفسور ایرج بشیری عکس‌العمل ملیون و وهابیان تاجیکستان را در مقابل روسی‌کنانی اجتماع تجزیه و تحلیل می‌کند. او می‌گوید: "در دهه ۱۹۷۰ ملیون تاجیکستان سیر فعالیت بودند. آنها پس از پائین آورده شدن زبان تاجیکی می‌ترسیدند که اقدامات بی‌اطلاعانه جبار رسولوف و رئیس شورای عالی آن زمان محمدالله خالف باعث رکود زبان و افول فرهنگ تاجیک گردد. تشویش آنها در این خصوص دانشمندان تاجیک را از اقصی نقاط جمهوری به دوشنبه آورد تا با تظاهرات مدام دولت را به خواسته‌های خود آشنا سازند.

حرکت وهابیه همان طور که می‌دانیم یک حرکت مخفی بود که قسمت عمده فعالیت‌هایش در قشلاق‌ها صورت می‌گرفت. این حرکت نیز تدریجاً به ترویج دین اسلام در سطوح مختلف اجتماع افزود تا جائیکه در سال ۱۹۷۶ ملا محمد نوری علناً بر ضد حکومت شوروی قیام کرد و در ۱۹۷۸ حزب نهضت اسلامی را در سطح اتحاد شوروی برقرار ساخت.

این حرکت‌های پایه‌ای دارای دو هدف بودند: پایان بخشیدن به برنامه‌های ضد ملی و ضد اسلامی و جلوگیری از باز شدن خانه بی‌خدائی علمی. از جمله اهداف دیگر آنها برگردانیدن اعیاد و رسوم ایرانی و اسلامی به منطقه بود. در پایان این دهه، سران دولت شوروی از بیم آن که مبادا خمینی انقلاب خود را از ایران به افغانستان بکشانند، قشون شوروی را به افغانستان وارد کردند."

فصل بیست و پنجم

آزادی در چهارچوب کمونیسم

پانزدهم نوامبر ۱۹۷۲ مجتمع اول نیروگاه برق آبی نارک به کار آغاز کرد. لئونید برژنف، دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در این ارتباط به عنوان نارکیان پیام فرستاد و نارک قله عالی پیشرفت صنعتی تاجیکستان سال‌های هفتادم اعلام گردید. سربند آب‌انبار نارک که سیصد متر ارتفاع دارد، یکی از بلندترین سدهای جهان نامیده شد.

سرمهندس ساختمان نیروگاه نارک در روز آغاز کار ایستگاه چنین گفت: "این وظیفه‌ای بسیار پیچیده بود، زیرا نظیر آن جای دیگر ساخته نشده است. ساختن سربندی با بلندی سیصد متر در منطقه زلزله خیز که در برابر ۹ درجه ریشتر تاب بیاورد، در تجربه جهانی ساختمان تکنیک آبی وجود نداشت."

نیروگاه نارک برای تاجیکستان اهمیت اقتصادی و اجتماعی داشت. در پی آن مجتمع صنعتی در تاجیکستان بنیاد گذاشته شد. این مجتمع در سال ۱۹۷۷ آلومینیوم دارای کیفیت بالا تولید کرد. همچنین یک کارخانه الکتروشمی که نیازهای حوزه کشاورزی را رفع می‌کرد، ساخته شد و یک رشته کارخانه‌های دیگر که همه آنها از انرژی برقی نیروگاه نارک تأمین می‌شدند. ساختمان نیروگاه نارک یکی از برنامه‌های عمومی اتحاد شوروی بود و قرار بود که براساس همین برنامه نیروگاه راغون نیز در تاجیکستان ساخته شود.

در سال ۱۹۷۴ لئونید برژنف، ساختمان خط بایکال - آمو را روی دست گرفت و هزاران جوان به این منظور از سراسر اتحاد شوروی به سیبری فرستاده شدند. جوانان تاجیکستانی ایستگاه راه آهن "کلونی بام" را می‌ساختند و جوانان روسی و اوکرائینی در تاجیکستان نیروگاه می‌ساختند. در آن سال‌ها، سرود آدرس من، نه کوچه و نه خانه، آدرس من اتحاد شوروی، به سرود جوانان تبدیل شده بود.

جبار رسولوف، دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان از تریبون کنگره حزب، پیشرفت صنعتی تاجیکستان را یکی از دست‌آوردهای حزب اعلام داشت. او گفت: "خلق تاجیک اولین مهندسان، تکنیسین‌ها، زمین‌شناسان، پزشکان و دانشمندان روس، که تاجیکستان را در برطرف کردن پس‌ماندگی هزار ساله کمک کرده‌اند، فراموش نمی‌کند و به آن بهای بلندی می‌دهد..."

در بین سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰ نزدیک به صد کارخانه کوچک و بزرگ و میانه صنعتی به بهره برداری سپرده شدند. اما برای ساختمان این کارخانه‌ها و همچنین برای کار در آنها کارگر و مهندس از جمهوری‌های روسیه، اوکراین، بیلا روسیه و دیگر جمهوری‌ها دعوت می‌شدند و در نتیجه ترکیب غیر تاجیکی جامعه افزایش می‌یافت و در شهرها تاجیکان کمتر از پنجاه درصد نفوس را می‌ساختند. به گفته‌ی عبدالله غفوروف، چون این روسی‌زبان‌ها معلومات

و تخصص عصری داشتند، وظایف اساسی اقتصادی را بدست می‌گرفتند. این وضع مردم محل را در دایره شغل‌های دوم محدود می‌ساخت. اما به صورت عمومی روسی‌زبان‌ها در امر پیشرفت اقتصاد تاجیکستان نقش مهم داشتند.

این وضع جدید و سیاست ویژه حزب کمونیست، زبان تاجیکی را به روستاهای دوردست و کنج خانه راند. نام‌های جغرافیائی تاجیکستان اکنون دیگر بشکل روسی تلفظ می‌شد و گاه شکل تمسخرآمیزی بخود می‌گرفت در همین رابطه غایب صفرزاده، مقاله‌ی انتقادی در فوریه ۱۹۶۸ در روزنامه اساسی جمهوری بنام "تاجیکستان سویتی" نوشت. بعد از انتشار این مقاله، به سخن میرزا شکورزاده مصیبتی نبود که از جانب ایوان کوال دبیر دوم کمیته مرکزی حزب بر اهل روزنامه نازل نشد. هم عاشور حلیموف، سردبیر روزنامه و هم غایب صفرزاده، نویسنده مقاله از کار برکنار شدند.

این آغاز درگیری رهبری حزب با مطبوعات بود که تدریجاً گسترده شد. برغم این ضربه، روند انتقادی و دگراندیشی ادامه یافت و روزنامه "معارف و مدنیت" به میدان آمد و برغم شرایط نامساعد، مسائل جدی را مطرح کرد.

اورون کوهزاد یکی از دست‌اندرکاران روزنامه "معارف و مدنیت" وضع آن دوره را چنین به تصویر می‌کشد: "مطبوعات زیر فشار و نظارت سخت کار می‌کرد. در آن زمان تشکیلاتی بود به نام کلوفلیت رساله‌ای داشت که در آن معین شده بود، چه را گفتن ممکن است و چه را نه؟ کارمندان این تشکیلات روزنامه‌ها را قبل از انتشار سطر به سطر خوانده ... بعد از امضای آنها روزنامه‌ها حق چاپ و انتشار می‌یافتند.

در چنین شرایط فعالیت روزنامه "معارف و مدنیت" خصلت اپوزیسیونی داشت. جالب این بود که در آن دوران اگر نوشته به کسی بر نمی‌خورد و مسأله مشخصی را مطرح نمی‌کرد، کسی ایراد نمی‌گرفت اما وقتی که در باره شخص و یا پدیده معین با فاکت و دلیل در نوشته‌ای انتقاد می‌شد، آن مقاله اجازه چاپ نمی‌یافت. او می‌افزاید: "مثلاً یادآوری از جشن ممنوع شده‌ی نوروز، برای صدر نشینان حزب ناراحت کننده بود. از این‌رو هیچ روزنامه کلمه "نوروز" را چاپ نمی‌کرد، در بهترین حالت آن را به نام مستعار عید بهار منتشر می‌کردند. وقتی ما شماره عیدانه نوروز را منتشر کردیم، گویا قیامت شد. از یکسو اداره بالا به تک و دو افتاد، از کمیته مرکزی و وزارت پی‌دربی زنگ می‌زدند که شما چه کار کرده‌اید؟ از سوی دیگر هزاران خواننده، روزنامه را جستجو می‌کردند...."

عبادت رحیموا، یکی از منشی‌های آن وقت کمیته مرکزی در این باره می‌گوید: "در یکی از پلنوم‌های کمیته مرکزی مسأله مدنیت روستاها مورد بررسی قرار گرفت و قرار شد که نوروز به عنوان جشن عموم مردم برگزار شود. اما بعضی‌ها با این امر مخالف بودند و می‌گفتند که این جشن یک جشن مذهبی است و برگزاری آن ضروری نیست. آنها بر منشی دوم کمیته مرکزی ایوان کوال فشار آوردند و جلو برگزاری نوروز را گرفتند."

حزب کمونیست اندیشه و حرکتی را که از دایره‌های تفکر و عقیدتی آن بیرون بود، نمی‌پذیرفت. نوروز آشکارترین نشانه‌ی ملی تاجیکان بود و می‌توانست بر خود شناسی ملی مردم تأثیر بگذارد.

اما نوروز را مردم در خانه‌های خود جشن می‌گرفتند. بعضی از رؤسای باجریئت نوروز را یکجا با روز هشتم مارس، روز جهانی زنان جشن می‌گرفتند. اما روزنامه "معارف و مدنیت" شماره ویژه نوروزی منتشر می‌کرد. آهسته آهسته برگزاری جشن نوروز گسترده شد و سرانجام به تجلیل رسمی آن به عنوان جشن ملی، اجازه داده شد.

این روزگاران را می‌توان همچنین دوره‌ی اوج درخشیدن ستاره‌های نو طلوع باله، ملکه صابروا و موسیقی شاد جوانان مقدسه نبی‌وا نامید. حتی کودکان خردسال در کوچه‌ها "چکره چکیدن گیرد" مقدسه را زمزمه می‌کردند. ترانه‌های تاجیکی مقدسه چندان خوشایند رهبران نبود، زیرا که از آنها بوی ملی‌گرایی و دگراندیشی می‌آمد و از وی

تقاضا داشتند که به زبان روسی ترانه بخواند. اما مقدسه برعکس به "شش مقام" که بخشی از فرهنگ ملی تاجیکان است، روی آورد و سعی کرد که آن را به سبک نو و معاصر بسراید.

میرزا شکورزاده در باره آن دوران خاطره‌ای را بیان می‌کند. او می‌گوید که جمعه آدینه داستانی به نام "گذشت ایام" نوشت و قهرمان منفی داستان او منشی ناحیه حزبی بود. کمیته مرکزی، او را پیش از انتشار کتاب خواست و از او پرسید چه کسی به او اجازه داده است که به چنین کاری دست بزند؟ کتاب از چاپ باز ماند.

یکی از راه‌ها و شیوه‌های مبارزه حزب کمونیست علیه دگراندیشان، برکنار کردن آنها از کار بود. احتیاج و معیشت روزمره زندگی بعضی از آنها را مجبور می‌ساخت که نرم‌تر حرکت کنند و آشتی‌ناپذیرترین آنها در "مرکزهای بیماری‌های روانی" عملاً زندانی می‌شدند.

اما روزنامه "معارف و مدنیت" رانده شدگان از سایر روزنامه‌ها و مجله‌ها را می‌پذیرفت و برایشان امکان و شرایط کار فراهم می‌ساخت و شعرهای آنها را از جمله شعرهای گلرخسار، شیرعلی لایق، بازار صابر، ... را چاپ می‌کرد.

اما عبادت رحیمو، دبیر همان وقت کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان می‌گوید که رهبری حزب بر روزنامه‌ها هرگز فشار نمی‌آورد و در رابطه با روزنامه "معارف و مدنیت" به کمیته مرکزی عرض و شکایت زیادی می‌رسید، اما یکبار هم سردبیر و یا اعضای هیأت تحریریه آن را دعوت نکردیم، تهدید نکردیم و یا اینکه در زمینه قراری صادر نشده است.

حزب کمونیست ده‌ها رسانه‌ی دیگر داشت که به روزنامه "معارف و مدنیت" پاسخ گوید و اندیشه‌ها و دیدگاه‌های خود را طرح کند. پرفسور هلال کریموف در یکی از برنامه‌های تلویزیون سراسری اتحاد شوروی گفت که تاجیکان همه کارها را بعد از انقلاب اکتبر از صفر شروع کردند، حتی نوشتن الفباء را. "معارف و مدنیت" به پاسخ آن مقاله "تاریخ گواه است" را با امضاء گروهی از استادان دانشگاه، چاپ کرد و ادعای فوق را رد نمود.

پرفسور ابراهیم عثمان می‌گوید که سیاست رسمی به خانم بوری‌نسا بیردی‌یوا سردبیر روزنامه "معارف و مدنیت" امکان می‌داد که مطالبی جدی را انتشار بدهد، زیرا که سیاست دولت شوروی رسماً درمقابل با آزاداندیشی نبود، گرچه، که حکومت‌داران سعی می‌کردند که آنچه برای آنها پسند نیست، انتشار نیابد. اما از آنجائیکه دولت شوروی دعوای آزاداندیشی داشت و در بین روشنفکران که به عقیده خود باور و احترام داشتند، این ذهنیت را بوجود آورده بود که حزب مخالف با آزادی اندیشه نیست. سردبیر روزنامه "معارف و مدنیت" زنی بود که برای تطبیق عقیده‌های خود جسارت نشان می‌داد. این زنی بود که فکر می‌کرد آنچه که در اسناد رسمی حزبی و دولتی آمده است، حقیقت است و باید اجراء شود. او از همین رو در گفتن سخن خود نه تنها کوتاه نمی‌آمد بلکه زمینه را برای انتشار نوشته شخصیت‌های برجسته همان دوران فراهم می‌ساخت. یکی از سبب‌های انتشار چنین مقالات در مطبوعات این بود که عده‌ای از روشنفکران و دانشمندان از آنچه که قانون‌های شوروی رسماً اعلام کرده بود، استفاده می‌کردند و آگاه بودند که در این استفاده امکان ضرر وجود دارد.

اورون کوهزاد بر این نظر است که روزنامه "معارف و مدنیت" علاوه بر تلاش در جهت آزاداندیشی به امر پیرایش و پالایش زبان نیز توجه جدی داشت. در این سال‌ها، زبان تاجیکی به زبان ترجمه تحت‌اللفظی زبان روسی تبدیل شده بود. زیرا تمامی اسناد، مقاله‌ها، کتاب‌ها و رساله‌ها به زبان روسی نوشته می‌شد و بعداً توسط مترجم به شیوه‌ای تحت‌اللفظی به زبان تاجیکی ترجمه می‌شد. اما در اداره روزنامه "معارف و مدنیت" گروهی جمع‌آمده بودند که مقاله‌ها را به زبان شیوا و ساده تاجیکی می‌نوشتند. این امر برای آنها نیکه به ترجمه عادت داشتند چندان خوشایند نبود و

بیگانه معلوم می‌گردید و آنها روزنامه را به "ایران پرستی" متهم می‌کردند. در حالیکه روزنامه‌نگاران صلابت زبان را پاسداری می‌کردند.

پرفسور ایرج بشیری علل وجود سانسور در اجتماع شوروی، مخصوصاً در آسیای میانه را بررسی می‌کند. او می‌گوید: "سانسور همیشه جزء لایتنج‌های حکومت این مناطق بوده. در آسیای میانه در زمان امیران مردم حتی حق صحبت کردن در باره موضوع‌های بخصوصی را نداشتند. چیزهایی بود که حق نداشتند بنویسند و کتاب‌های بخصوصی بود که حق نداشتند در خانه شان نگهدارند. بعد از فروپاشی حکومت بخارا برای مدت کوتاهی سانسور از بین رفت و هرکس هر چیز را می‌خواست می‌توانست بگوید و یا بنویسد. ولی به محض اینکه شوروی‌ها زمام امور را در دست گرفتند رژیم سانسور باز با شدت بیشتری وارد اجتماع گردید. دلیل شدت در این بود که مردم آسیای میانه از نظر اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیکی آمادگی قبولی سوسیالیسم را نداشتند و اگر افکار و اعمال آنها سانسور نمی‌شد بی‌درنگ قوانین سوسیالیستی را کنار گذاشته به جانب رسوم و عادات قبلی خود سوق می‌خوردند. اشتباه شوروی‌ها در این بود که فکر می‌کردند اگر مسلمان‌ها را بوسیله سانسور یکی دو نسل از سرچشمه معنویاتشان دور نگه دارند، نسل‌های بعد بدون هیچ اجبار و یا سانسور به قوانین شوروی دل‌بند خواهند گردید. البته به چشم خود دیدیم که این برداشت بسیار غلطی بود. از بین دو حرکت پایه‌ای ذکر شده در بالا و هابیان تا مدت‌ها در زیر پوشش اختفا ماندند ولی ملیون، بخصوص روشن‌فکران از مدنظر مسکو دور نماندند. آنها برای اشاعه افکار و اندیشه‌های خود در باره جریان روسی‌کنانی تنها یک نشریه به نام "علم و هنر" داشتند. بعدها معلوم شد که حتی این نشریه هم نه برای آگاهی مردم از اوضاع بلکه برای آگاهی دولت از هویت ملیون انتشار می‌یافته."

فصل بیست و ششم

سوسیالیسم مترقی

در نیمه‌ی سال‌های شصت تا ابتدای سال‌های هشتاد در برابر نام ایوان کوال که عملاً رهبر جمهوری بود، سه نام برجسته که در امر استواری فرهنگ ملی تاجیکان گام برمی‌داشتند، متبارز شد. ساتیم الغزاده، غفار میرزا و جمعه آدینه. البته افراد دیگری نیز با کارنامه‌های خود در امر نگهداری هویت ملی تاجیکان سهم فعال داشتند، اما آنچه برای این سه نفر اتفاق افتاد، چشم هزاران نفر دیگر را به واقعیت‌های مدهشی که در اطراف آنها اتفاق می‌افتاد، باز کرد.

عزیز الغزاده، فرزند ساتیم الغزاده که در دانشگاه مسکو تحصیل می‌کرد و منشی کمیته کمسومول دانشگاه نیز بود، بعد از سفر به بریتانیا در سال ۱۹۶۹ برنگشت و در آنجا تقاضای پناهندگی سیاسی کرد. فشار بر پدر او در تاجیکستان به دستور مسکو افزایش یافت. سیاست‌مداران منتظر بودند که عزیز الغزاده یا برمی‌گردد و یا پدر در مطبوعات فرزند خود را مذمت می‌کند. اما الغزاده فرزند خود را محکوم نکرد. بعد از این به روزنامه‌ها دستور داده شد که حتی یک سطر از نوشته‌های الغزاده را چاپ نکنند. در حالیکه روزنامه‌ها از نام کشاورزان، کارگران، دانشجویان، ... نامه‌های محکوم کننده منتشر می‌کردند.

عبادت رحیموا می‌گوید: "پناهنده شدن فرزند یک نویسنده مشهور جمهوری، مسأله شد و در پلنوم کمیته مرکزی مورد بررسی قرار گرفت. ساتیم الغزاده از کمیته مرکزی و حزب اخراج شد. اما او استوار بود و آثارش در میان مردم باقی ماند و هزاران جوان را با روحیه محبت و وطن‌دوستی تربیت کرد."

اما پیش از آنکه کمیته‌ی مرکزی در پلنوم خود مسأله را بررسی کند، اتحادیه نویسندگان مسأله را در سازمان حزبی خویش بررسی کرد و از کمیته مرکزی تقاضا کرد که او را از حزب اخراج کنند. اخراج او از حزب و گوشه‌نشینی شدنش در تمام قلمرو جمهوری پخش شد و مردم دیدند که تمام خدمات او به ادبیات نزد حزب کمونیست به هیچ گرفته شد، این امر موجب اعتراض مردم شده بود.

غفار میرزا لب فرو بسته بود و گمان می‌کرد که کسی او را تعقیب می‌کند و در خانه‌ی وی کمیته امنیت دستگاه ثبت صدا نصب کرده است و بر او فشار وارد می‌کنند.

صاحب تبروف، ادبیات شناس آن روزها را چنین به خاطر می‌آورد: "یکی از داستان‌های غفار میرزا که زندگی سال‌های چهل و پنجاه خلق تاجیک را به تصویر کشیده بود، در اتحادیه نویسندگان بررسی و محکوم شد و رهبری آن دوران او را به چشم تحقیر نگاه می‌کرد."

یوسف اکبر مشکلی اصلی را در اندیشه‌های عصیانگرانه نویسنده می‌بیند. غفار میرزا، ساخت زندگی مردم را به تصویر می‌کشید. وی نخستین کسی بود که داستان دختر دهقانی را با گونه‌های شاریده و شمال زده ترسیم کرد. حزبی‌ها ناراضی شدند که مگر دوشیزه شوروی می‌تواند این گونه باشد... هرچند اشعار غفار میرزا به ندرت چاپ می‌شد و هر

شعر و نوشته‌ی نو او موجب بحث‌های زیادی می‌شد. روزنامه "معارف و مدنیت" نوشته‌های ساتیم الغزاده و غفار میرزا را چاپ می‌کرد.

اورون کوهزاد به این نظر است که در آن دوران هرکه حقیقت را می‌گفت "ضد حزبی" نام می‌گرفت و دیگر در مطبوعات از او چیزی چاپ نمی‌شد. وقتی که آنها از حزب به نام "ضد حزبی" اخراج می‌شدند، دیگر آنها را هیچ جا به کار نمی‌گرفتند.

در همین دوره دگراندیشی در موسیقی نیز راه یافت و ظفرناظم، سید همرايف، طالب شهیدی، فیروز بهار، فتاح آدینه و خیرالله عبداله‌یف سنت‌های کهن تاجیک را زنده کردند.

جمعه آدینه تحت فشار شدید آن دوره و به ویژه بعد از منع انتشار و پخش رومان "گذشت ایام" سخته قلبی کرد و درگذشت. عبید رجب، سردبیر مجله "صدای شرق" که رومان "گذشت ایام" را برای نخستین بار منتشر کرده بود، آن روزها را چنین بیاد می‌آورد: "نامه‌ی من در باره اینکه چرا این اثر چاپ شد، در کمیته مرکزی مورد بررسی قرار نه گرفت. تنها اعلام شد که عبید رجب بخاطر اینکه چنین اثری را منتشر کرده بود، از کار برکنار شد."

ادبیات شناسان، رومان "گذشت ایام" را یکی از اثرهای با ارزش ادبیات تاجیک نامیدند و چندین سال بعد رومان مذکور جایزه دولتی رودکی را نصیب خودش کرد، اما دیگر نویسنده آن زنده نبود.

غایب نظر پلایف سابق رئیس شورای عالی تاجیکستان می‌گوید که برای نسل او شاید نخستین بار بود که تفاوت وظیفه را میان حزبی‌های روس و تاجیک مشاهده می‌کرد. او می‌گوید که کزلوف منشی دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که از مسکو آمده بود در پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان گفت که قرار برکناری سه رهبر جمهوری در بالا قبول شده است و ما باید آن را تأیید کنیم. یک عضو پلنوم برخاست و گفت اینکه ما اولچه بایف و دادخدایف را سبکدوش می‌کنیم، من سخن ندارم. اما پیترا بونسوف را به خاطر خدماتش که در حق تاجیکستان کرده است باقی بگذاریم. اما کزلوف فوراً گفت ما او را برای آن از حزب اخراج می‌کنیم که روس است و می‌بایست نظارت می‌کرد و این گناه اوست که ما را به اینجا رسانده.

این سخنان روشن حامل این پیام بود که منشی‌های دوم که از روسیه می‌آمدند، نظارت‌چی بودند تا ما را کنترل کنند... در حالیکه ما تا آن روز نگاه دیگری به مسأله داشتیم.

در هفتم اکتبر ۱۹۷۷ قانون اساسی جدید اتحاد شوروی پذیرفته شد و آن را برنامه ساختمان سوسیالیسم مترقی نامیدند. چند ماه قبل لیونید برژنف گفته بود که ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی به پایان رسیده است و اکنون می‌بایست سوسیالیسم مترقی ساخته شود.

پرفسور ایرج بشیری علل اضمحلال اتحاد تاجیکان را در اجحافات رؤسای غیر تاجیک حزب جستجو می‌کند. او می‌گوید: "در اواخر دهه ۱۹۷۰ پس از پنجاه سال اتفاق، جامعه مستقلی در سال ۱۹۲۹ تشکیل شده بود راه سقوط را در پیش گرفت و در سال‌های بعد اوضاع از آن هم وخیم‌تر شد و در اثر درگیری‌های کمونیست‌های افراطی و وهابیان می‌رفت که جمهوری کاملاً از هم متلاشی گردد.

همان طور که قبلاً گفته شد، قبل از روسی‌کنانی اکثر تاجیکان به دلخواه خودشان به سوسیالیسم گرویده و با فرهنگ روس آشنائی حاصل کرده بودند. در آن زمان آنها حتی برای بالا بردن سطح فرهنگ روس کمک هم می‌کردند. آرزوی آنها این بود که پس از حصول کمونیسم، آنها خواهند توانست فرهنگ تاجیکی خود را ترقی دهند و در سطح جهانی بشناسانند. ولی روسی‌کنانی اجباری نظر آنها را نسبت به آینده و حزب عوض کرد. کمونیست‌های افراطی به

دنبال هممسکان متین خود گشته و آنها را شکنجه می‌دادند. مثلاً ساتم الوغزاده، جمعه آدینه و غفار میرزا بخاطر فعالیت‌هایشان مورد توبیخ سخت قرار گرفتند.

این اختلاف عقیده در سال‌های بعد کمونیست‌های متین را از کمونیست‌های افراطی جدا کرد و با وجود روی کار آمدن حرکت وهابی در مقابل یکدیگر قرار داد. در سال‌های هشتاد این حرکت‌ها بصورت احزاب جداگانه درآمدند بطوریکه در ابتدای سال‌های نود در تاجیکستان قریب هفده حزب مختلف خودنمائی می‌کرد. جدا شدن تدریجی گروه‌ها از یکدیگر باعث سست شدن تار و پود جمهوری و قوت گرفتن وهابیان گردید تا جائیکه عاقبت برای شش ماه وهابیان حکومت تاجیکستان را از آن خود کردند و نابسامانی‌های بسیاری با خود به ارمغان آوردند."

فصل بیست و هفتم

آغاز باز سازی

پرچم سرخ سیار کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۱ به تاجیکستان سپرده شد. لیئونید برژنف، رهبر آن وقت دولت اتحاد شوروی در سخنرانی شادباشانه به همین مناسبت گفت که: این جایزه پاداش کارنامه‌ی تاجیکان در امر آبیاری وادی و خش و ساختمان مجتمع صنعتی در جنوب تاجیکستان است. جبار رسولوف، دبیر اول حزب کمونیست تاجیکستان جایزه را پذیرفت و تأکید کرد که تاجیکستان به سوی دست‌آوردهای بزرگتری گام خواهد برداشت.

دست‌آوردهای تاجیکستان در رشته کشاورزی، صنعت، علم و فرهنگ و عرصه‌های دیگر واقعاً برجسته و چشم‌گیر بودند. کارخانه‌های جدید صنعتی پیوسته به بهره‌گیری سپرده می‌شد و در مدتی کوتاه بازخريد آنها انجام می‌یافت و سود به بار می‌آوردند. در تاجیکستان سالانه چهارتن طلا، دویست (دو صد) تن نقره، چهارصد هزار تن آلومینیوم تولید می‌شد و تولید پنبه به یک میلیون تن در سال رسیده بود.

اما اکبر تورسون‌زاد، دانشمند تاجیک بر این عقیده است که راه تاریخی در دوران کمونیسم، راهی بود پر از پیچ و خم و بس گران خرج. کامیابی‌های شوروی بر اساس تلفات سنگین بدست می‌آمد که آن را هنوز کسی به ترازوی تاریخ نگذاشته و بطور دقیق نسجیده است. ارزش معنوی دست‌آوردهای آن دوره در سطح نازلی بود.

به موازات گسترش ساختمان‌های صنعتی، روند روسی‌سازی و تضعیف فرهنگ و سنت‌های ملی ادامه داشت. در این دوره تشکیل خانواده‌های "انترناسیونالیستی"، یعنی ازدواج جوانان با نمایندگان ملت‌های اروپائی تبلیغ و تشویق می‌شد. هزاران نفر از جوانان تاجیک به آموزشگاه‌های روسیه، اوکراین و بلاروسیه فرستاده می‌شدند و تعدادی از آنها بعد از پایان تحصیل بر نمی‌گشتند و همانجا ماندنی می‌شدند.

در چنین اوضاع و احوالی جنبش خود انگیخته خود شناسی ملی قوام می‌گرفت و شاعران نوپرداز روی صحنه می‌آمدند. اشعار لایق شیرعلی، بازار صابر، گلرخسار، گل‌نظر، غایب صفرزاده، شاه مظفر یادگاری و دیگران در بازتاب دردها و آرمان‌های ملی و بیداری خودشناسی ملی تاجیکان نقش بزرگی داشتند.

در سال ۱۹۷۸ شعر انقلابی "زبان مادری" بازار صابر چاپ شد. اندیشه مرکزی شعر این بود که زبان تاجیکی ناجی ملت تاجیک از بدبختی‌ها و دشواری‌های تاریخی بوده و اکنون این زبان مایه هستی ملت ماست.

شادی سعید، روزنامه‌نگار تاجیک تأکید دارد که در آن روزها به زبان تاجیکی گپ زدن (صحبت کردن) در جمع‌آمدها عادت و رسم نبود و او خاطره‌ای را بیاد می‌آورد. کارنامه اکبر شیروف، مدیر مکتب‌میانہ دربیروی کمیته مرکزی بررسی می‌شد. او سخنش را به زبان تاجیکی آغاز کرد اما کوالو جلو سخنش را گرفت و گفت تو در بیروی کمیته مرکزی گپ می‌زنی، چرا به زبان روسی حرف نمی‌زنی؟ اکبر شیروف اعضای بیرو و شخص جبار رسولوف

را مخاطب قرار داد و گفت که از چه وقت در تاجیکستان به زبان تاجیکی حرف زدن منع شده است؟ اما اعضای بیرو گفتند، منع نشده است، اما برای اینکه همه سخنان تو را بفهمند، بهتر است به زبان روسی حرف بزنی.

ظاهر هویدا، آواز خوان افغانستان که در آن سال‌ها مهمان تاجیکستان بود، اوضاع را چنین شرح می‌دهد: "در جریان دیدارهایی که من از مرکزهای فرهنگی و صنعتی تاجیکستان در شهرهای دوشنبه و لنین‌آباد سابق کردم، برایم بسیاری چیزها تعجب‌آور می‌نمود. داشتن ایستگاه قطار راه آهن، کارخانه‌های ابریشم و قالین (قالی) بافی، خود صنعت پخته، ... اینها برایم بسیار دلچسب بود. ارکستر سمفونی که با نوت‌های موسیقی هنر آفرینی می‌نمود. من با ارکستر گلشن و آنسامبل زیبا برنامه اجراء کردم و این هم بسیار دلچسب بود. اما آنچه به این منظره درست نمی‌آمد، نظارت بر هنر بود...."

مردم تاجیکستان شب ۲۵ و ۲۶ دسامبر ۱۹۷۹ صدای هواپیماهای نظامی اتحاد شوروی سابق را می‌شنیدند که از فضای جمهوری عبور می‌کردند و نیروی نظامی به افغانستان انتقال می‌دادند. اما این تاریخ، روز پیاده شدن نیروهای نظامی شوروی به خاک افغانستان نبود. نیروها خیلی پیش از این روز وارد افغانستان شده بودند و در حمله به قصر حفیظ‌الله امین شرکت داشتند.

یک افسر سابق اتحاد شوروی می‌گوید که "دوماه قبل از لشگرکشی شوروی به افغانستان من در آنجا بودم و در آنجا ارتش شوروی موجود بود. علاوه بر افسران و سربازان در آنجا گروه‌هایی از نیروهای هوایی و مشاوران نظامی در افغانستان بودند... ارتش شوروی در بگرام در شمال کابل شهرک نظامی برپا کرده بود."

بختیار مرتضی‌یاف، نویسنده و روزنامه‌نگار تاجیک دو بار در افغانستان بود، یکبار پیش از لشگرکشی شوروی و بار دوم بعد از آن. او تفاوت میان دو سفر خود را چنین شرح می‌دهد: "احترام مردم افغانستان در همان وقت نسبت به متخصصان اتحادشوروی و کلاً به مردم شوروی نهایت صمیمانه و برادرانه بود، اما وقتی که بار دوم من در این کشور مأموریت داشتم، از طرف مردم عادی افغانستان چنین صمیمیت و مهربانی را کمتر احساس کردم."

طی سال‌های جنگ هزارها جوان تاجیک به افغانستان چه به عنوان مترجم و یا سرباز فرستاده شدند و آنها برای نخستین‌بار این امکان را یافتند که از سنت‌ها و فرهنگ خود، از سرنوشت و وضع تاجیکان در افغانستان آگاهی یابند. مترجمان تاجیک که چند هزار نفر بودند، از افغانستان چمدان کتاب و نسخه‌های کامل دیوان مولوی، حافظ، سعدی، خیام، بیدل، شاهنامه فردوسی و فرهنگ زبان فارسی با خود به تاجیکستان می‌آوردند. در این سال‌ها آنها با شعر معاصر ایران نیز آشنا شدند. همچنین در همین سال‌ها بود که نسخه‌های "قرآن شریف" و تفاسیر آن نیز به میزان زیادی وارد تاجیکستان شد.

صولت‌شاه میرکائف، دیپلمات تاجیک و کنسول اتحاد شوروی در شهر مزارشریف تأکید می‌کند که کتاب و مجله از گرانبهارترین کالاهایی بود که از افغانستان وارد تاجیکستان می‌شد. او می‌گوید: "گمرک ترمز مرا نگه داشت و پرسید که در این سه چمدان من چه دارم؟ گفتم کتاب. هر سه چمدان پر از کتاب بود. گفت یکی‌اش را باز کنید. گشودم و دید کتاب است و دومی را نیز گشودم که کتاب بود. گفتم سومی را باز کنم، گفت نه و پرسید اهل کجائی؟ گفتم تاجیکستان. گفت چرا اینطور می‌کنید؟ مردم مال می‌آورند و می‌فروشند و پول بدست می‌آورند و تو کتاب می‌آوری. گفتم ثروت اینجا است."

نخستین اعتراض علیه حضور نیروهای شوروی در افغانستان از تاجیکستان آغاز شد. ایفکینی دینیموف کار حفریاتی باستان‌شناسی را در بلندی‌های نزدیک مرز با افغانستان پیش می‌برد و از آنجا به خوبی صحنه‌های جنگ را می‌دید. او می‌گوید که در برگشت به این نتیجه رسیدیم که نباید خاموش ماند. از این‌رو یادداشتی انتقادی نوشتم و آن را

در حدود چهارصد- پنج صد نسخه کپی کردم و از طبقه سوم بزرگترین فروشگاه مسکو به نام "گوم" برای مردم پخش کردم. او بعد از این واقعه شش سال زندانی گردید و به بیمارستان روانی فرستاده شد.

میخائیل گرباچف، رهبر آن وقت اتحاد شوروی در آوریل ۱۹۸۵ طرح اصلاحات اقتصادی و سیاسی و از جمله خروج نیروهای نظامی شوروی را از افغانستان مطرح کرد و چندی بعد نیروهای نظامی اتحاد شوروی جمهوری افغانستان را براساس موافقتنامه ژنو ترک گفتند.

پرفسور ایرج بشیری رل بازسازی (پروسترویکا) و شفافیت (گلاسنوست) را در جامعه تاجیکان مورد دقت قرار می‌دهد. او می‌گوید: "قبل از جنگ با افغانستان تنها تاجیک‌های کمونیست به علت رفتار سختی که کمونیست‌های افراطی، اعم از تاجیک و یا اروپائی، در حق روشنفکران تاجیک روا داشته بودند از سوسیالیسم دلسرد شده بودند. اما در پایان جنگ کمونیست‌های دیگر نیز تدریجاً به مخالفت با اعمال شوروی برخاستند. کمونیست‌های تاجیک مخصوصاً اظهار ناراضایتی می‌کردند که چرا شوروی‌ها جوانان تاجیک را بدون دریغ و در اولین برخورد به افغانستان فرستاده و به کشتن داده‌اند.

در ابتدای دهه ۱۹۸۰ در این که حزب کمونیست تاجیکستان در حال انحلال بود شکی نبود. ورود دموکراسی به روسیه و به سایر جماهیر شوروی به سرعت این انحلال را پیش می‌راند. برای تاجیکان در آن وقت دموکراسی نیز چیزی مثل اسلام بود که سران شوروی سال‌ها از آن بدگونی کرده بودند. ولی حالا همین دموکراسی می‌رفت که راه نجات آنها گردد.

اصلاحات گرباچف تاجیکان را وارد جهانی ساخت که آنها در آن، برای اولین بار، آزادی‌های نژادی، زبانی، سیاسی و ایدئولوژیکی بطور ساده هویدا بود. به کلام دیگر اصلاحات گرباچف جامعه تاجیک را خیلی بیشتر از آنچه در گذشته گروه بندی شده بود گروه بندی کرد. در سال‌های ۱۹۹۳ - ۱۹۹۴ احزاب بیشماری با برنامه‌های مختلف ناحیوی، نژادی، سیاسی و ایدئولوژیکی ادعای راهبری می‌نمودند. خود حزب کمونیست که قبلاً در یک پارچگی آن هیچ شکی وجود نداشت اکنون به گروه‌های تندرو، متین، اسلامی، آزادیخواه و غیره تقسیم شده بود.

حرکت‌های ملی و مذهبی نیز شامل انشعابات متعدد شده مسیرهای اصلی خود را از دست داده بودند. آن گاه در این جو بی‌ثبات انتخابات رئیس جمهوری شروع شد و تاجیکان می‌بایستی بین رحمان نبی‌یوف و دولت خدا نظروف یکی را به ریاست جمهوری انتخاب می‌کردند. انتخاب نبی‌یوف بهمه فهمانید که برای نجات از چنگال کمونیسم تنها یک راه وجود داشت و آن راه مبارزه بود با نبی‌یوف و با پشتیبانان داخلی و خارجی او."

فصل بیست و هشتم

مقام دولتی زبان تاجیکی

صبحدم بیست و هشتم ژانویه سال ۱۹۸۹ زمین لرزه شدیدی مردم شهر دوشنبه را از خواب بیدار کرد و زمین دهکده شراره را که در حومه پایتخت واقع شده بود، در کام خود فرو برد. این فاجعه غم‌انگیز در دوره‌ی پروستریکا (بازسازی) در روزنامه‌ها بازتاب گسترده یافت و مردم به ژرفای فاجعه پی بردند و آن را فاجعه ملی خواندند.

تاجیکان با استفاده از مرحله گلاسنوست (شفافیت) و بازسازی از دردهای خود صحبت می‌کردند، تک کشاورزی شدن پنبه، مرگ و میر مادران و کودکان، درد سمرقند و بخارا، احیای سنت‌های ملی، احیای زبان ملی و خط نیاکان و... مرگ و میر مادران و کودکان در تاجیکستان رقم بلندی را می‌ساخت. خانم صوفیه حکمیوا، عضو آکادمی علوم اتحاد شوروی مسأله تنظیم خانواده و حفظ سلامتی مادران و کودکان را مطرح کرد. او می‌گوید که مرگ و میر کودکان در تاجیکستان جای اول را در کل اتحاد شوروی داشت. او علت اساسی آن را در فاصله کم زمانی بین دو تولد می‌داند. برپایه آمار، ۵۳ درصد زنان یکسال فاصله از یک تولد فرزند تا تولد فرزند دیگر می‌گذاشتند و بدین ترتیب آنها از یکسو کودکان ناسالم به دنیا می‌آوردند و از سوی دیگر به سلامتی مادران نیز لطمه می‌زدند. برنامه جدید تقاضا می‌کرد فاصله بین دوتولد، حداقل سه سال باشد.

طرح چنین مسائلی، مفهوم شده انتقاد بر بی‌اعتنائی حزب کمونیست تاجیکستان نسبت به امر بهداشت و تنظیم خانواده بود. اما این پیشنهاد اعتراض جوانان را نیز در قبال داشت زیرا آنها فکر می‌کردند که مقصد این پیشنهاد کاهش نفوس است. اما آکادمیسین حکمیوا تأکید داشت که افزایش کودکان بیمار و ناقص به زیان خانواده و کشور است. مطبوعات تاجیکستان از رسانه‌های گروهی مسکو الهام می‌گرفتند و هرچه بیشتر از دایره‌های سانسور رهائی می‌جستند و هرچه بیشتر مطلب و مسائل را که تا دیروز تابو بود، منتشر می‌کردند. چنین فرآیند واکنش شدید حزب کمونیست تاجیکستان را در قبال داشت. حزب کمونیست تاجیکستان طرح مسأله میراث فرهنگی، آزادی وجدان، مناسبات با دین و دینداران، احیای زبان و آموزش الفبای نیاکان، دعوت به خودشناسی ملی، ... را ظهور ملت‌گرایی نامید.

رهبری حزب کمونیست تاجیکستان نتوانست که در برابر دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی که با بازسازی میخائیل گرباچف آغاز یافته بود، موضع درست بگیرد. جنبش‌های اجتماعی گسترش می‌یافت و گروه‌های معینی طلب می‌کردند که ماده ششم قانون اساسی که رهبری حزب را در جامعه تثبیت می‌کرد، تعدیل شود. از مسکو به دوشنبه دستورهای تازه هم از سوی طرفداران اصلاحات و هم از سوی مخالفان اصلاحات می‌رسید. طرح مسائل جدید پیوسته در جامعه افزایش و گسترش می‌یافت، اما طرح این مسائل جدید برای بسیاری از کمونیست‌های تاجیکستان بیگانه و تشویش‌آور بود. طرح مسأله مظلومیت تاریخی بخارا و سمرقند و حقوق تاجیکان در آنجا، از دید رهبری تاجیکستان به

معنای اعلام نزاع با ازبکستان بود و بویژه اینکه جنگ ارمنستان و آذربایجان بر سر موضوع قره باغ کوهی در برابر دیده گان آنها قرار داشت. آنها پشتیبانی از مقام دولتی برای زبان تاجیکی و احیای خط نیاکان در تاجیکستان را به معنای مخالفت با مسکو و باز کردن راه برای ملیت‌گرایی می‌پنداشتند.

بیست و چهارم فوریه ۱۹۸۹ میدان مرکزی شهر دوشنبه به نام لنین، شاهد نخستین گردهمایی دانشجویان بود که از مقامات دولتی خواستار برسمیت شناختن زبان تاجیکی بودند.

غایب نظر پلایف، رئیس پیشین شورای عالی تاجیکستان از آن روزها چنین یاد می‌کند: "روشنفکران و دانشجویان مسأله به رسمیت شناختن زبان تاجیکی را به عنوان زبان دولتی تقاضا داشتند. موضوع را در بیروی (دفتر) کمیته مرکزی حزب کمونیست بررسی کردیم. بیرو کمیسیون را در این رابطه تأسیس و من را در رأس آن تعیین کرد و باری موضوع را در شورای عالی بررسی کردیم."

در این باره بحث‌های زیادی در مطبوعات تاجیک زبان و روسی زبان صورت گرفت، گروه اول عمدتاً موافق دولتی شدن زبان تاجیکی بودند و گروه دوم در اصل مخالف چنین مسأله‌ای بودند. کمیسیون نتیجه‌گیری‌های خود را تدوین کرد و به پارلمان ارائه داد. **پارلمان تاجیکستان در جلسه ۲۲ ژوئن سال ۱۹۸۹ قانون زبان را به تصویب رساند و مقام دولتی را برای زبان تاجیکی تثبیت کرد و زبان روسی را به عنوان وسیله معاشرت بین ملت‌ها پذیرفت.**

مذهب‌شاه محبت‌شایف، سردبیر پیشین روزنامه جمهوری می‌گوید: حس عمومی مردم این بود که زبان روسی جایگاه زبان تاجیکی را در جامعه اشغال و آن را منزوی کرده است، از این رو تلاش برای کسب مقام دولتی برای زبان تاجیکی در واپسین تحلیل حرکت مهمی بود در جهت بیداری آگاهی ملی و رشد شعور سیاسی تاجیکان.

قانون زبان و مسأله خط و یکی دو مسأله دیگر نماد تحکیم وحدت مردم را به نمایش گذاشت. شاعر گلرخسار، از آن روزها چنین یاد می‌کند: "من در آن روزهای مبارزه برای مقام دولتی برای زبان فارسی تاجیکی و یا تاجیکی فارسی جرقه‌ای از وحدت در چشمان هم‌میهنان خود دیدم و هیچگاه در صد سال اخیر ملت تاجیک به این شکل با هم متحد و پیوسته نبودند، که در آن روزها بودند."

رهبری تاجیکستان تشویش و نگرانی داشت که پذیرش قانون زبان موجب ترک مردم روسی زبان و به ویژه متخصصان از تاجیکستان خواهد شد و بدین ترتیب پایگاه اصلی حزب و حیات اقتصادی کشور ضربه خواهد دید. در چنین اوضاع و احوالی، تأثیر حزب کمونیست روز به روز کاهش و فضای مخالفت با آن گسترش می‌یافت. سران حزب در دوشنبه و مسکو از ظهور جنبش "جوانان مسلمان" که به نام وهابی‌ها یاد می‌شدند، در هراس و تشویش بودند.

کمیته امنیت دولتی شوروی در سال ۱۹۸۶ طی عملیات گسترده‌ای به جنبش زیرزمینی اسلامی ضربه اساسی وارد کرد و آن را به دریافت کمک از خارج متهم ساخت. حزب نهضت اسلامی این اتهام را رد کرد.

جامعه تاجیکستان در آن روزها به گروه‌ها و خط‌های گوناگون، تاجیکان و روسی زبانان، شهرنشینان و روستائیان، حزبی‌ها و ضدحزبی‌ها، خانواده‌های سنتی و انترناسیونال، طرفداران اصلاحات و بازسازی و مخالفان آن تقسیم شده بود. در چنین اوضاع و احوالی، محفلی به نام "رو به رو" برای گفتگو نمایندگان خط‌های مختلف توسط گروهی از نخبگان تاجیکستان تشکیل یافت و در نشست‌های آن، اساسی‌ترین مشکلات کشور بررسی می‌شد. در این نشست‌های پرشور که تا چهار صد نفر گرد می‌آمدند، اندیشه تأسیس سازمان مردمی رستاخیز، نخستین جنبش سیاسی شهروندان تاجیکستان در دوره بازسازی، پی‌ریزی شد.

طاهر عبدالجبار، عضو فعال و سخنگوی محفل "رو به رو" پیش‌نویس برنامه و آئین‌نامه سازمان را تدوین و ارائه کرد. او بعدها در باره هدف و شیوه عمل رستاخیز گفت که سازمان مردمی رستاخیز در ابتداء با درک مسأله‌های خیلی مهم آن روز جامعه تاجیکستان به میدان آمد و هدف خود را در گام اول تلاش برای استقلال تاجیکستان تعیین کرد و این مسأله برای همه‌ی جمهوری‌های شوروی در آن دوره خاص بود.

پرفسور ایرج بشیری رل زبان و اثرات قانون زبان ۱۹۸۹ را بر اجتماع تاجیکان بررسی می‌کند. او می‌گوید: "در دهه ۱۹۹۰ قومیت و زبان تاجیک بر قومیت ملت‌های شوروی، مخصوصاً روس‌های جمهوری، رجعت داده شد و جامعه تاجیک پس از قرن‌ها دوباره خود را مستقل و سرور امور خویش حس کرد. اما متأسفانه این استقلال نتایج ایدئولوژیکی، اجتماعی و مخصوصاً اقتصادی وخیمی داشت که چهره‌های آنها در آغاز تحول آشکار نبودند ولی بزودی ضررهای حزن‌آور و جبران ناپذیری به جامعه وارد ساختند.

اتحاد شوروی در هنگام دیدن تدارکات برای رقابت با دنیای غرب به ساختار قومی کارگرانی که عمر خود را در راه بزرگداشت اهداف آن فدا می‌کردند وقعی نمی‌گذاشت و بیشتر توجهش صرف بهبودی وضع کارفرمایان، متخصصان و مأمورین اروپائی اجرای برنامه‌های اتحاد می‌شد. مثلاً در تاجیکستان، همان طور که بارها دیده‌ایم، وهابی‌ان بطور کلی از اجتماع سوسیالیستی طرد و به کوهستان گسیل داده شدند و تاجیکانی که زبان روسی را نمی‌دانستند به انجام مشاغل بسیار پستی وادار گردیدند و روشنفکران تاجیک در یک نوع اختناق فکری کشنده ماندند. اکثراً رؤسا، مهندسين، عاملان و مخترعینی که در تاجیکستان کار می‌کردند غیر تاجیک بودند و هریک برای مدتی معین به تاجیکستان دعوت شده بودند.

بعد از گذشت قانون زبان ۱۹۸۹ تقریباً تمام ساکنان تاجیکستان که از جمهوری‌های اروپائی شوروی یا از روسیه برای کار به تاجیکستان آمده و ماندگار شده بودند، از ترس از دست دادن مال و جان خود به کشورهای اصلی خود برگشتند و دانش، بینش و تجربیاتشان که تاجیکستان را از قرون وسطی به قرن بیستم رسانده بود را نیز با خود بردند. خلائی که در اثر خروج این کادرهای با تجربه در اقتصادیات تاجیکستان بوجود آمد جمهوری را در ورطه اقتصادی مهلکی قرار داد که اگر کمک‌های مالی جهانی نرسیده بود بیم آن می‌رفت که جمهوری کاملاً مضمحل گردد.

فصل بیست و نهم

فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال تاجیکستان

در پی تأسیس محفل سیاسی "رو به رو" و سازمان مردمی رستاخیز در سال ۱۹۸۹ ده‌ها اتحادیه سیاسی و اجتماعی در مناطق گوناگون کشور ظهور کردند. "درفش کاویان" در نازک، "وحدت" در اوراتپه، "آشکارا" در کولاب، "احیای خجند" در شهر لنین‌آباد، "باختر" در خاولینگ و غیره تشکیل شدند. آنها بازسازی، توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور، گسترش دموکراسی، احیای فرهنگ ملی و سنن دینی را هدف برنامه‌ای خود قرار دادند.

در همان سال ۱۹۸۹ جمعیت "سمرقند" در شهر سمرقند و "آفتاب سغدیان" در شهر بخارا تأسیس شدند و با تأکید بر اینکه در قلمرو ازبکستان نزدیک به چهار میلیون تاجیک زندگی می‌کند، تأسیس، گسترش مکتب، معارف و مطبوعات تاجیک را پایه کار خود قرار دادند.

در یازدهم فوریه ۱۹۹۰ در میدان مرکزی شهر دوشنبه نمایشی اعتراضی برگزار شد. کوچه‌ها و خیابان‌ها توسط زرهپوش‌ها و سربازان بسته شده بود و میان نمایندگان تظاهرکنندگان و حکومت گفت و شنود پیش برده می‌شد. این نمایش زمانی برگزار می‌شد که کشور برای نخستین انتخابات نسبتاً آزاد پارلمانی آمادگی می‌گرفت و سازمان مردمی رستاخیز نسبت به قانون‌شکنی مقامات محلی اعتراض داشت. در همین زمان شایعه پخش شد که گویا پناهندگان ارمنی وارد شهر دوشنبه شده و دفعته‌اً صاحب خانه و کاشانه گردیده‌اند، که این امر نیز انگیزه‌ای برای گسترش اعتراض‌ها علیه حکومت شد.

جریان‌ها و واقعه‌های ماه فوریه سه چهره نوین را در صحنه سیاسی تاجیکستان پدید آورد. بوری کریموف، دولت خداینظروف و حاجی اکبر توره جان‌زاده.

دولت خداینظروف رئیس سینماگران و عضو شورای عالی اتحاد شوروی با شنیدن اخبار ناآرامی‌ها در دوشنبه سفر خود را در آلمان قطع کرد و به تاجیکستان آمد. حاجی اکبر توره جان‌زاده، قاضی مسلمانان تاجیکستان بنابر تقاضای رهبری کشور بارها در گردهمایی‌های اعتراض‌کنندگان حضور یافته و اجتماعات شوریده را آرام ساخت. بوری کریموف معاون شورای وزیران و رئیس کمیته برنامه‌ریزی تاجیکستان به عنوان رهبر کمیته موقت مردمی نقش میانجی را میان اعتراض‌کنندگان و رهبری کشور ایفاء کرد.

بوری کریموف می‌گوید که در نیمه روز سیزدهم فوریه قهار محکوف، منشی اول حزب کمونیست تاجیکستان از من خواهش کرد که در برابر اعتراض‌کنندگان برآمده و سخنرانی کنم. من ساعت شش عصر در برابر آنها صحبت

کردم و در پایان همان روز یک نهادی به نام کمیته مردمی متشکل از ۱۷ عضو تأسیس یافت. من براساس تقاضای تظاهرکنندگان و موافقت محکوموف رهبری این کمیته را بعهده گرفتم.

سرانجام قهار محکوموف منشی اول کمیته مرکزی حزب کمونیست، غایب نظر پلایف رئیس شورای عالی و عزت‌الله حیافوف رئیس شورای وزیران در زیر فشار اعتراض‌کنندگان استعفاء دادند. فردای آن پلنوم غیرنوبتی کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان برگزار شد، بوری کریموف و همچنین نور تبروف وزیر فرهنگ را متهم به خرابکاری و هم‌دست شدن با مخالفان کرد و آنها را از حزب اخراج نمود.

در رویدادهای ماه فوریه ۱۹۹۰ بیست و شش نفر کشته و ۱۲۷ نفر زخمی شدند و تا هنوز روشن نشده است که فرمان تیراندازی از جانب چه کسی بوده است. چه کسی مسئول حوادث خونین ماه فوریه است؟ در این زمینه دیدگاه‌ها و داورهای مختلف وجود دارد. بهر صورت واکنش جامعه هم به نمایش‌های اعتراضی فوریه سال ۱۹۹۰ و هم تیراندازی به سوی آنها، شدیداً منفی بود.

تحت تأثیر چنین فضا و تشدید تبلیغات حزبی‌ها و اعلام شرایط فوق‌العاده و قیود شب‌گردی شمار زیادی از نامزدهای سازمان رستاخیز و روشنفکران مستقل، شکست خوردند. مطبوعات مسکو که جانب حکومت را داشتند تا مدت‌ها حمله به نیروهای نوین تاجیکستان را ادامه دادند و این امر اعتراض روشنفکران را افزایش می‌داد.

شادمان یوسف، کارمند آن‌وقت آکادمی علوم تاجیکستان گفته بود که فاجعه بهمن‌ماه از آن جهت برای ما ناگوار بود، که مطبوعات، خلق ما را بطور منفی به نمایش گذاشت و فضا و تصویری را بوجود آورد که مردم از تاجیکستان هراس داشتند.

رویدادهای فوریه فاصله میان حکومت و مردم را بیشتر ساخت و روحیه بی‌اعتمادی را ایجاد کرد. تشبیه‌های قهارمحکوموف مبنی بر تقسیم زمین برای ساختن منازل شخصی و کمک مالی دولت به آنها، آغاز اصلاحات اقتصادی، اعلان تعطیل روزهای عیدهای مذهبی و ملی، کوشش برای آموزش زبان تاجیکی و غیره مساعی او نتوانست کارا افتد و او را همچون رهبر خیرخواه کشور تثبیت کند. از این رو او با انتخابات مستقیم ریاست جمهوری مخالفت کرد و به رأی‌گیری در پارلمان اکتفا کرد. مخالفان محکوموف در برابر او رحمان نبی‌یف، منشی سابق کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان را کاندید کردند. نبی‌یف ۸۹ رأی و محکوموف ۱۳۱ رأی بدست آورد و بدین ترتیب محکوموف نخستین رئیس جمهور تاجیکستان برگزیده شد.

در همان روزها، شادمان یوسف مؤسس حزب دموکرات تاجیکستان به رسم اعتراض دست به اعتصاب غذا زد. این اعتصاب در نوع خود در تاریخ معاصر سیاسی تاجیکستان، نخستین اعتصاب بود.

حزب دموکرات و سازمان رستاخیز ملی، پس از تلاش‌های فراوان در بیست و یکم ژوئن سال ۱۹۹۱ از طرف وزارت دادگستری تاجیکستان رسماً ثبت شد. در نهم ژوئن همان سال، نخستین کنگره حزب نهضت اسلامی اتحاد جماهیر شوروی در استراخان شوروی برگزار شد که حزب نهضت اسلامی تاجیکستان نیز جزء آن بود.

کوشش برای کودتای دولتی در مسکو در اوت ۱۹۹۱، بازداشت رئیس جمهور گرباچف در استراحتگاه کریمه، اعلام کمیته دولتی وضع فوق‌العاده همه و همه با سکوت و رضایت رهبری تاجیکستان مواجه گردید. در حالیکه نیروهای امنیتی برای بازداشت سران حزب دموکرات و سازمان مردمی رستاخیز و روزنامه‌های مستقل آماده می‌شدند، کمیته دولتی وضع فوق‌العاده شکست خورد و اوضاع عوض شد.

حزب دموکرات تاجیکستان در بیست و چهارم اوت نمایشی برگزار کرد و در آن طلب نمود که فعالیت حزب کمونیست در تاجیکستان منع شود و آنهاستیکه از تبدلات در مسکو طرفداری کرده‌اند به دادگاه کشانیده شوند.

در بیست و نهم و سیام اوت ۱۹۹۱ گردهمایی در میدان مرکزی شهر روبروی پارلمان تاجیکستان برپا شد و طرفداران تبدلات اخیر را محکوم کردند و استعفاء قهار محکومف رئیس جمهور، قدرالدین اسلانوف رئیس شورای عالی و عزت‌الله اخیاف نخست وزیر را تقاضا نمودند. قهار محکومف استعفاء داد و اعتراض کنندگان از استعفاء اسلانوف و اخیاف دست کشیدند.

سی نفر از نمایندگان تاجیکستان به سروری قدرالدین اسلانوف در آخرین نشست نمایندگان مردم اتحاد شوروی در مسکو اشتراک کردند. این نشست می‌بایست در باره سرنوشت اتحاد شوروی که اکثریت مردم در همه‌پرسی ماه مارس ۱۹۹۱ از حفظ آن پشتیبانی کرده بودند، تصمیم می‌گرفت.

شورای عالی تاجیکستان به تاریخ نهم سپتامبر ۱۹۹۱ تاجیکستان را به عنوان کشور مستقل اعلان کرد.

پرفسور ایرج بشیری نقش سیاست ناحیوی اتحاد جماهیر شوروی در تاجیکستان را ترسیم می‌کند. او می‌گوید: "تقسیمات شمالی - جنوبی را معمولاً بعنوان یکی از دلایل مهم اختلاف قومی در تاجیکستان به حساب می‌آورند. البته شکی نیز نیست که مردم شمال همواره خود را تحصیل کرده تر و رویهمرفته رهبران بهتر حس می‌کردند. سرمداران شوروی در سال ۱۹۲۹ لنین‌آباد (خجند) را محض به همین واسطه مرکز اداری جمهوری قرار دادند و مانفیسف کمونیسم از آنجا به دیگر جاهای جمهوری گسترده شد و قانون کلی جمهوری گردید.

در زمان گرباچف حزب کمونیست از هم پاشید و هر گروه از آن به جمع دیگری پیوست. تنها قهار محکومف و رحمان نبی‌یوف بر این عقیده بودند که حزب کمونیست شمال در قدرت سابق خود باقی خواهد ماند و جمهوری را از بی‌سامانی نجات خواهد بخشید. در جنوب که مردم در ساختارهای سیاسی و رسوم دولت داری تجربه کمتری داشتند اوضاع پیچیده تر بود. آنها تنها می‌دانستند که باید هر طوری شده خود را از زیر تحمیلات شمال و مسکو بیرون بکشند و بس. عاقبت پس از یک سال جستجو و تکاپو و تشکیل بیش از هفده حزب یک دولت ائتلافی چندین حزبی با سرداری غیر رسمی دولت خدانظروف، یک از بدخشانی‌های شناخته شده در سطح شوروی تشکیل دادند. حزب نهضت اسلامی و حزب دموکرات جناح‌های تصمیم گیرنده ائتلاف به حساب می‌رفتند.

موقعیت نبی‌یوف در انتخابات ۱۹۹۱ مشکلات تاجیکستان را مرکب تر نمود چون این انتخابات نه تنها تعیین کننده رئیس جمهور بلکه شاخص برتری قومی، ناحیوی و ایدئولوژیکی شمال بر جنوب نیز بود و البته این برای جنوبی‌ها به هیچ وجه قابل قبول نبود.

فصل سیام

کشمکش حزب اسلامی و کمونیست بر سر قدرت

کنگره بیست و دوم حزب کمونیست تاجیکستان صبح روز بیست و یکم سپتامبر ۱۹۹۱ افتتاح شد. کمونیست‌ها از ثبت حزب نهضت اسلامی و اقدام قدرالدین اسلانف مبنی بر ترک حزب، ناراضی بودند. در پاسخ به این نشست، گردهمایی از طرف مخالفان حزب کمونیست در میدان مرکزی شهر برگزار شد. در شام همان روز فرمان قدرالدین اسلانوف، سرپرست ریاست جمهوری و رئیس شورای عالی تاجیکستان، مبنی بر منع فعالیت حزب کمونیست و مصادره ملکیت‌های آن خوانده شد.

میربابا میررحیم، سخنگوی این گردهمایی می‌گوید بعد از اینکه فرمان خوانده شد، گردهمایی می‌بایست پراکنده می‌شد. اما به تحریک چند نفر از فعالان این گردهمایی مسأله پایئن آوردن مجسمه لنین در میدان آزادی طرح شد. من با قاطعیت می‌گویم که قبلاً هیچ برنامه‌ای در این زمینه طرح نشده بود.

شکستن پیکره لنین بهانه مناسبی برای عکس‌العمل جدی کمونیست‌ها شد. در میدان آزادی هزاران نفر جدیداً گرد آمدند، خشم و غضب خود را از شکستن مجسمه لنین ابراز داشتند. گردهمایی میدان آزادی بعدها به نام گردهمایی کمونیست‌ها شهرت کسب کرد. وهاب واحدوف به نمایندگی از حزب کمونیست در گردهمایی سخنرانی مختصری کرد و استعفاء اسلانوف و اکراموف را مطرح نمود و قرارها را علیه حزب کمونیست غیرقانونی دانست. البته گردهمایی میدان آزادی این امکان را داشت که جریان آن مستقیماً توسط رادیو تاجیکستان در سراسر جمهوری پخش گردید.

تحت فشار گردهمایی میدان آزادی سرانجام شورای عالی قدرالدین اسلانوف را برکنار کرد، در شهر دوشنبه وضعیت فوق‌العاده اعلام نمود، فعالیت حزب نهضت اسلامی را منع کرد و رحمان نبی‌یف را به عنوان رئیس شورای عالی تاجیکستان برگزید.

طرفداران حزب نهضت اسلامی، حزب دموکرات و سازمان رستاخیز در دفاع از اسلانوف و اکراموف در برابر بنای کمیته اجراییه شهر گرد آمدند. گردهمایی کمونیست‌ها همان روز پراکنده شد اما گردهمایی مخالفان آنها (حزب نهضت اسلامی، سازمان رستاخیز، ...) تا پانزده روز دیگر ادامه یافت.

رحمان نبی‌یف در چهارم اکتبر ۱۹۹۱ در نتیجه میانجی‌گری فرستادگان میخائیل گرباچف، به خاطر برابری در انتخابات از مقام شورای عالی کنار رفت، منع فعالیت حزب نهضت اسلامی رفع گردید و وضع فوق‌العاده ملغی شد.

در جریان مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری رویارویی بین هشت نامزد شدت گرفت. رحمان نبی‌یف در ناحیه‌ها اساساً با کارمندان حزبی و دولتی دیدار می‌کرد و سخنرانی او برای آنها قابل فهم بود، یعنی اینکه اگر او پیروز شود،

تغییری پیش نخواهد آمد و همه در مقامات خود باقی خواهند ماند. اما خداینظروف از مفاهیم صحبت می‌کرد که برای اکثر مردم ناآشنا و غیرقابل تصور بودند. خداینظروف از جمله می‌گفت: " باید اقتصاد را از چنگال سیاست و ایدئولوژی آزاد کرد ... باید قانون‌های نو قبول کنیم ... قانون‌شکنی در سطح مقامات بالای حاکمیت معنای خون‌ریزی در لایه‌های پایینی را دارد."

خداینظروف از ساختارهای نو اقتصادی مانند کوپراتیف (شرکت‌های تعاونی) که مردم آن را به دزدی و مفت‌خوری متهم می‌کردند، پشتیبانی می‌نمود، در حالیکه نبی‌یف از مفهوم‌های مشهور شوروی و آشنا مانند "مسابقه سوسیالیستی"؛ "برنامه پنج ساله"؛ " بالا بردن درآمدها و کاهش مصارف" و چیزهائی صحبت می‌کرد که در پندار و حافظه مردم به عنوان علامت ثبات و آرامی زمان شوروی نقش بسته بود.

بیست و چهارم نوامبر سال ۱۹۹۱ انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و نبی‌یف با کسب ۵۸ درصد آراء بر رقیب سیاسی خود خداینظروف که ۳۰ درصد آراء را بدست آورده بود، پیروز شد. روسیه جوان دموکرات از نامزدی نبی‌یف کمونیست حمایت کرد و درک این مسأله برای دموکرات‌های تاجیک، خبر تکان‌دهنده بود.

جریان و نتایج انتخابات نشان داد که جدائی بین دو بخش مردم تاجیکستان تا چه حدی فراخ است. سید عبدالله نوری، یکی از بنیادگذاران نهضت اسلامی می‌گوید: که یک بخش اهالی از جمله حزب اسلامی از دولت خداینظروف، نامزد دموکرات‌ها طرفداری می‌کردند و بخش دیگر که کمونیست‌ها بودند، از رحمان نبی‌یف پشتیبانی می‌کردند.

صفر علی کنجه‌یف، رئیس ستاد انتخاباتی نبی‌یف در نخستین جلسه پارلمان بعد از انتخابات ریاست جمهوری به عنوان رئیس پارلمان انتخاب شد. اما بعد از انتخابات ناآرامی‌ها ادامه یافت و قدرالدین اسلانووف، رئیس سابق پارلمان آن را به نتیجه سیاست‌های رئیس جدید مجلس ارتباط می‌دهد و نبی‌یف را سرچشمه همه‌ی اختلافات می‌داند.

در مارس ۱۹۹۲ تلویزیون تاجیکستان صحنه‌ای را به نمایش گذاشت که به ادعای مخالفان دولت، حکایت از مناسبات خصمانه‌ی کنجه‌یف با محمد ایاز نوجوانوف، وزیر داخله تاجیکستان زاده بدخشان می‌کرد و این امر با اعتراض گروهی از جوانان بدخشان مواجه گردید. آنها در میدان شهیدان شهر دوشنبه گرد آمدند و دست به اعتراض زدند. اما بعدها سایر احزاب و جنبش‌های مخالف دولت به آن پیوستند نه در پشتیبانی از نوجوانوف، بلکه با یک رشته خواست‌های سیاسی از جمله اصلاح قانون اساسی و قانون انتخابات، استعفای کنجه‌یف رئیس پارلمان و غیره.

برغم فشار گردهمائی میدان شهیدان، کنجه‌یف نه استعفاء داد و نه از نوجوانوف عذر خواست. برای بررسی واقعه، کمیسیون ویژه حکومت تأسیس یافت، ولی این کمیسیون نتوانست نتیجه تفتیش خود را سر وقت منتشر کند و جامعه را آرام نماید. عزت‌الله حیافوف، نخست وزیر و رئیس کمیسیون ویژه بعداً تعیین پنج روز برای بررسی چنین مسأله نازک و غیرعادی را اشتباه دانست و تأکید کرد که شتاب در کار نیست. اما رئیس جمهور در مسأله سکوت می‌کند و اعتراض‌کنندگان میدان شهیدان از او تقاضای انحلال پارلمان را کردند.

دولت عثمانوف، معاون حزب نهضت اسلامی پیام گردهمائی میدان شهیدان را برای پارلمان خواند و گفت که: "... بار دیگر شما را آگاه می‌کنیم که اگر تا فردا، بیست و یکم آوریل ۱۹۹۲، ساعت ۱۲ نیمروز خواسته‌های گردهمائی‌کنندگان اجراء نگردد، مردم به عکس‌العمل دست خواهند زد. اگر خون بی‌گناهی بریزد، مسئولیت بدوش شما و رئیس شورای عالی صفر علی کنجه‌یف خواهد بود."

جوانان میدان شهیدان دست به خشونت زدند و در بیست و یک آوریل گروهی از نمایندگان پارلمان را گروگان گرفتند. صفر علی کنجه‌یف بعد از این واقعه استعفاء داد و در بیست و دوم آوریل رحمان نبی‌یف، رئیس جمهور او را به ریاست کمیته امنیت دولتی تاجیکستان تعیین کرد.

بیست و سوم آوریل در شهر کولاب اجتماعی برگزار شد و با استعفای کنجهیف مخالفت نمودند و استعفای حاجی اکبر توره جانزاده، قاضی مسلمانان و مقصود اکراموف، شهردار دوشنبه و دیگر سران اپوزیسیون را تقاضا کردند. روز دیگرش در حالیکه اهل میدان شهیدان محل را ترک می‌کردند، اعتراض‌کنندگان میدان مرکزی کولاب به شهر دوشنبه آمدند و آنها را در میدان آزادی معاون رئیس جمهور، نذرالله دوستوف استقبال کرد.

تجمع‌کنندگان در میدان آزادی از شورای عالی بی‌اعتبار اعلان کردن همه‌ی قرارهای اخیر را طلب می‌کردند. به نظر می‌رسید که پارلمان برای چنین اقدامی آماده بود. در این میانه اهل میدان شهیدان دو باره در خیابان رو به روی قصر ریاست جمهوری خیمه زدند. شعارهای هر دو میدان شدیداً خلاف هم‌دیگر بود، روحیه و فضای جنگ طلبانه در آنها در یک سطح بود.

رویا روئی دو میدان موجب تشویش و اضطراب اکثریت مردم شده بود. از این‌رو یک گروه از جوانان میدان آزادی در فاصله بین هر دو میدان قرار گرفتند، در آنجا خیمه زدند و طرف‌ها را به اتحاد دعوت کردند. اما به گفته‌ی نورعلی دولتوف، کارشناس سیاسی گروه‌های اغواگر در هر دو میدان به گروگان‌گیری، حمله‌های لفظی، لت و کوب پرداختند.... گروه‌هایی که از بیرون اداره می‌شدند، نارنجکی را در یکی از میدان‌ها منفجر کردند و چند نفر زخمی شدند. بوی خون به مشام هر دو میدان رسید و آنها را به خون‌ریزی نزدیک می‌کرد. با تأسف رویدادهای خونین به وقوع پیوست و احتمال هر گونه سازش را از بین برد.

براساس پیشنهاد جنرال فرخ نیازوف، رئیس کمیته نو تأسیس دفاع تاجیکستان، رئیس جمهور، رحمان نبی‌یف در اول مه ۱۹۹۲ واحد نظامی ویژه از جوانان میدان آزادی را تأسیس کرد و بین آنها ۱۷۰۰ قبضه سلاح اتومات تقسیم کرد. یک روز بعد از آن، جنرال بهرام رحمانف، فرمانده گارد ریاست جمهوری ۴۵۰ قبضه سلاح در بین تجمع‌کنندگان میدان شهیدان تقسیم کرد.

در پنجم ماه مه میان طرفداران میدان شهیدان و آزادی تیراندازی صورت گرفت و چند نفر کشته و زخمی به جا گذاشت. همان روز در صحن پارلمان مراد شیرعلی‌زاده، عضو مجلس و سردبیر روزنامه "صدای مردم" و یکی از چهره‌های روشنفکر تاجیک به قتل رسید. در این میانه ماشین باربری مربوط فرقه ۲۰۱ روسیه مستقر در تاجیکستان گویا ره گم کرده و به میدان شهیدان رسیده بود و می‌خواست سلاح توزیع کند اما بنابر تصمیم سران میدان شهیدان دوباره به قرارگاه خود فرستاده شد.

بدین ترتیب بر زمینه‌های اختلافات و رویا روئی، بی‌تجربگی سیاسی، مداخله‌ی بیرونی و مسلح شدن انسان‌هایی که دیدگاه‌های گوناگون داشتند، تاجیکستان به ورطه خونین وارد شد.

پرفسور ایرج بشیری حوادث سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ را تجزیه و تحلیل می‌کند. او می‌گوید: "بمحض موفقیت نبی‌یوف در انتخابات، اپوزیسیون قوای خود را متشکل ساخته و به ویران نمودن پایه‌های حکومت وی پرداخت. در حقیقت اپوزیسیون در نظر داشت نه تنها حکومت نبی‌یوف بلکه ساختار سیاسی - اجتماعی حزب کمونیست در تاجیکستان را بطور کلی از هم فروپاشد. برای حصول این هدف به ترویج نزاع‌های ناحیوی، قومی و ایدئولوژیکی در بین مردمان شهرک‌ها و قشلاق‌ها (دهات) پرداخت. در دوشنبه اپوزیسیون تمام قدرت سیاسی خود را صرف از کار برکنار کردن صفرعلی کنجهیف، رئیس آن وقت شورای عالی تاجیکستان نمود.

اپوزیسیون حامیان خود را از شهرها و دهات آورده در میدان جلوی سازمان مزکری حزب کمونیست به تظاهر واداشت. کمونیست‌های حاکم برای نجات خود حامیان خود را در میدان آزادی جمع نموده بر علیه طرفداران اپوزیسیون به تظاهر پرداختند. با وجود افزایش روزانه افراد به صف تظاهرکنندگان و امکان خونریزی زیاد، نبی‌یوف به استعفای

کنجهیف رضا نداد و درخواست تجدید قانون اساسی جمهوری را نیز رد کرد. علاوه براین، برای این که بتواند اپوزیسیون را از دوشنبه بیرون کند، عده زیادی از جوانان میدان آزادی را مسلح ساخت و تدریجاً جنگ را از درون شورای عالی و از دوشنبه به کوچه و مزارع جنوب جمهوری، یعنی به قرقان تپه و کولاب کشید. کنجهیف ستون اصلی حکومت نبی یوف بود. ولی عاقبت اپوزیسیون نبی یوف را قانع ساخت که دولت او بدون کنجهیف دارای ثبات بیشتر خواهد گردید. نبی یوف این سناریو را قبول کرد. در نتیجه کنجهیف به استعفاء رفت و اکبرشاه اسکندروف از جانب اپوزیسیون رئیس شورای عالی تاجیکستان گردید. آنگاه اپوزیسیون، با کمک اسکندروف، تدریجاً دست نبی یوف را از امور مهم ریاست جمهوری کوتاه کرد و نهایت با خلع نبی یوف نقطه عطفی بر قدرت مطلق حزب کمونیست در تاجیکستان نهاد."

سخن آخر مؤلف

تاجیکان در آستانه قرن بیست و یکم

تاجیکان آغار قرن بیست را با زندگی و کار در قلمرو چند دولت از جمله امارت بخارا، خانگیری قوقند، ترکستان روس و افغانستان با میراث پراکنده افکار سیاسی و اجتماعی پیشینیان خود، با شرکت درجه دوم در حیات سیاسی این دولت‌ها، با اقتصادی ناتوان اما با ثروتی سرشار از غنای فرهنگی استقبال کردند.

احمد دانش، نویسنده، متفکر بزرگ و چهره برجسته تاجیکان در نیمه دوم قرن ۱۹ با فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و آفرینش آثار گرانسنگ خود جنبش معارف‌پروری را اساس گذاشت که هدف آن اصلاحات سیاسی در امارت بخارا بود.

پذیرفته نشدن افکار معارف‌پرورانه و طرح‌های اصلاحی احمد دانش از طرف حاکمیت آن دوران، پیروانش را نیازمند به الهام گرفتن از اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه‌ای که از قلمرو ترکیه و روسیه به سوی آسیای میانه می‌آمد، کرد. تحت تأثیر انقلاب بورژوا - دموکراتیک ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روسیه، جنبش جدیدی‌ها در امارت بخارا، نیرو گرفت. امارت بخارا که بعد از شکست در برابر روسیه تحت‌الحمايه آن قرار گرفته بود، با دستور و پشتیبانی امپراتوری روسیه در صدد ایجاد رابطه و کارکردن با جریان‌های نو سیاسی برآمد. امیرسیدعالم خان، تحصیل‌کرده سن‌پترزبورگ روسیه در سال ۱۹۱۱ به تخت امارت بخارا نشست و با استفاده از طرح‌ها و عقیده‌های جدیدها دست به اصلاحات زد. اما امیر این اصلاحات را در نیمه راه قطع کرد و در سال ۱۹۲۰ دست به قتل عام جدیدی‌ها زد.

جدیدی‌ها و به ویژه جناح انقلابی آن به ترکستان روسیه فرار کردند و در آنجا با کمک بلشویک‌های روس، حزب کمونیست بخارا را تأسیس نمودند. در دوم سپتامبر سال ۱۹۲۰ بخارا از طرف ارتش سرخ اشغال شد و امیرعالم خان به بخارای شرقی و سپس به افغانستان فرار کرد.

از دسامبر سال ۱۹۲۰ تا نیمه‌ی سی‌ام قرن بیست در قلمرو امروز تاجیکستان جنگ استقلال‌طلبانه و برگرداندن امیر برتخت امارات بخارا بر ضد ارتش سرخ ادامه یافت که اوج آن در سال ۱۹۲۲ تحت فرماندهی انورپاشا بود. کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در ۱۲ ژوئن سال ۱۹۲۴ مصوبه‌ای را در باره تقسیم‌بندی ملی مرزهای آسیای میانه تصویب کرد و کمیسیونی را در رابطه با همین مسأله تأسیس کرد. کمیسیون پس از بحث‌های زیادی در باره مرزبندی ملی در آسیای میانه در پایان سال ۱۹۲۴ ضرورت تأسیس یک واحد ملی مستقل برای تاجیکان را رد کرد و تشکیل جمهوری خودمختار تاجیکستان را در چهارچوب جمهوری ازبکستان تصویب نمود.

در همین دوره که هویت ملی تاجیکان انکار می‌شد، کتاب "نمونه ادبیات تاجیک" صدرالدین عینی که از یکسو بیانگر تاریخ و ادبیات غنی و کهن تاجیکان بود و از سوی دیگر اثبات می‌کرد که تاجیکان از قدیمی‌ترین مردمان بومی

آسیای میانه می‌باشند، منتشر شد. این اثر اندکی بعد از انتشار از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه ممنوع اعلان گردید، از فروش بازماند و آتش زده شد.

در پانزدهم مارس ۱۹۲۵ تأسیس جمهوری خود مختار تاجیکستان در چهارچوب جمهوری ازبکستان اعلام شد. در چهاردهم سپتامبر ۱۹۲۹ منطقه کان‌بادام پس از شورش مردم آن از ازبکستان جدا و به جمهوری تاجیکستان ملحق شد و در پانزدهم اکتبر، انجمن فوق‌العاده شورای جمهوری خود مختار تاجیکستان، اعلامیه تأسیس جمهوری تاجیکستان را به تصویب رسانید. در همین سال نخستین تأثیر تاجیک در شهر دوشنبه بنیاد گذاشته شد.

در ماه مارس ۱۹۳۱ ابراهیم بیگ، فرمانده نیروهای طرفدار امیر بخارا و یکی از سران باسماچیان از افغانستان به تاجیکستان حمله کرد و در بیست و سوم ژوئن همان سال این گروه توسط نیروهای ارتش سرخ و با کمک دولت افغانستان تارومار شد.

روند اصلاحات بلشویکی زمین، یعنی "زمین به دهقانان" در تاجیکستان اجراء نشد بلکه به تشکیل کلخوزها و بعدتر سفخوزها شروع کردند.

در سال‌های ۳۸ – ۱۹۳۷ صدها نفر از سیاست‌مداران، روشنفکران، روحانیون و انسان‌های عادی در دوره ترور استالینی زندانی، تبعید و تیرباران شدند. بابا جان غفوروف، رهبر آن وقت تاجیکستان با استفاده از روابط شخصی خود تا حدی توانست جلو گسترده‌تر شدن ترور استالینی را در تاجیکستان بگیرد.

یازده آوریل ۱۹۳۸ نخستین انتخابات پارلمانی تاجیکستان برگزار شد. در سال ۱۹۴۱ جشن ده روز فرهنگی و هنری تاجیکستان در مسکو برگزار گردید.

با شروع هجوم آلمان به سرزمین اتحاد شوروی، ده‌ها برنامه اقتصادی در تاجیکستان متوقف شد. در سال ۱۹۵۱ آکادمی علوم تاجیکستان تشکیل شد و صدرالدین عینی به عنوان نخستین رئیس آن برگزیده شد.

در سال ۱۹۵۶ بابا جان غفوروف، رهبر تاجیکستان به عنوان رئیس پژوهشگاه خاور شناسی اتحاد شوروی تعیین شد و تورسون اولچه بایف، به عنوان دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان انتخاب گردید و بعد از پنج سال کار در ۱۹۶۱ از مقامش برکنار شد.

جبار رسولوف از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۸۲ رهبری تاجیکستان را بعهدہ داشت. این دوره با تولید یک میلیون تن پنبه و فشار شدید بر روشنفکران مشخص می‌شود.

از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ رحمان نبی‌یف در رأس حزب قرار داشت و با اوج‌گیری مبارزه قدرت، برکنار شد و قهار محکوف به‌جای او برگزیده شد. او از بازسازی و علنیت میخائیل گرباچف، رهبر آن وقت اتحاد شوروی استقبال کرد. اما با رویدادهای فوریه ۱۹۹۰ و کشته و زخمی شدن عده‌ای، روابط محکوف با مردم تیره شد.

اعلام بازسازی، مسأله احیاء و نگهداری خط و زبان تاجیکی گروه‌های وسیع مردم را با هم متحد ساخت. پارلمان تاجیکستان در سال ۱۹۸۹ زبان تاجیکی را به عنوان زبان دولتی به رسمیت شناخت.

در سال ۱۹۹۰ محفل سیاسی "رو به رو"؛ "سازمان مردمی رستاخیز" و "حزب دموکرات تاجیکستان" تأسیس شدند. نخستین "کنگره حزب نهضت اسلامی اتحاد شوروی" که حزب اسلامی تاجیکستان جزء آن بود، در استراخان شوروی برگزار شد. اما رهبری تاجیکستان از ثبت حزب نهضت اسلامی اباء ورزید.

قهار محکوف در سی‌ام اوت ۱۹۹۱ به اتهام پشتیبانی از تبدلات هیجدهم و بیستم اوت همان سال در مسکو و فشار نیروهای جدید سیاسی تاجیکستان و مصادره ملکیت‌های حزب کمونیست تاجیکستان، از مقامش برکنار شد. قدرالدین اسلانوف، رهبر جدید تاجیکستان از عضویت حزب کمونیست استعفاء داد و فرمان منع فعالیت حزب

کمونیست را صادر کرد. او پس از شکستن پیکره لنین در دوشنبه و زیر فشار هواخواهان حزب کمونیست برکنار شد و رحمان نبی‌یف به عنوان رئیس شورای عالی و سرپرست ریاست جمهوری انتخاب شد.

رحمان نبی‌یف بعد از نمایش‌های اعتراضی مخالفان او و میانجی‌گری فرستادگان میخائیل گرباچف از مقام خود کنار رفت و در نخستین انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد و با بدست آوردن ۵۸ درصد رأی در برابر دولت‌خداینظروف که ۳۰ درصد رأی را بدست آورده بود، به عنوان نخستین رئیس جمهور تاجیکستان انتخاب شد.

پس از نمایش تلویزیونی محکمه محمد ایاز نوجوانوف، وزیر داخله تاجیکستان، در ۲۵ مارس ۱۹۹۲ گردهمانی از سوی طرفداران او در میدان شهیدان بر علیه صفرعلی کنجه‌یف، رئیس شورای عالی تاجیکستان برگزار شد که با گروگان‌گیری نمایندگان پارلمان توسط مخالفان دولت و استعفای کنجه‌یف پایان یافت.

در بیست و چهارم آوریل ۱۹۹۲ طرفداران کنجه‌یف در میدان آزادی گردآمدند و از پارلمان لغو همه قرارهای اخیر را خواستند. روز بعد آن طرفداران حزب نهضت اسلامی، حزب دموکرات، سازمان رستاخیز و "لعل بدخشان" در میدان شهیدان گرد آمدند. رویارویی دو میدان و مسلح شدن آنها، آغاز خون‌ریزی و جنگ را در تاجیکستان سبب گردید.

در هفتم مه ۱۹۹۲ رئیس جمهور نبی‌یف با مخالفان دولت سازشنامه‌ای را مبنی بر تأسیس حکومت مصالحه ملی امضاء کرد. در نتیجه گفت و شنود طرفین چندین بار امکان آتش‌بس دست داد، اما از بین رفت. مخالفان نیروهای روسیه و ازبکستان را عامل اصلی در تشدید جنگ و بحران در تاجیکستان می‌نامند.

در آخر نوامبر ۱۹۹۲ در خجند اجلاس شورای عالی تاجیکستان استعفاء نبی‌یف را از مقام ریاست جمهور پذیرفت و امامعلی رحمانف، رئیس کمیته اجراییه کولاب را به عنوان رئیس شورای عالی و عبدالملک عبدالله جانف را به عنوان نخست‌وزیر تاجیکستان اعلام کرد.

جنگ در منطقه شرق و مرزی تاجیکستان و افغانستان ادامه یافت و برای یک مدت کوتاه اپوزیسیون دولت، ناحیه غرم را به عنوان جمهوری اسلامی اعلان کردند. هواپیماهای ازبکستان ناحیه قراتگین را بمباران کردند. قتل‌های بدون محکمه و زندانی ساختن طرفداران اپوزیسیون را سازمان‌های حقوق بشر محکوم نمودند.

در سال ۱۹۹۴ در مسکو گفت و شنود طرفین آغاز شد. مخالفان خواستار مذاکره با روسیه بودند و در ابتداء از گفتگو با رهبری دوشنبه اباء می‌ورزیدند. در نشست دور دوم در تهران سازشنامه موقت به امضاء رسید. در نشست اسلام‌آباد کمیسیون نظارت بر آتش‌بس تشکیل شد و مبادله اسیران به عمل آمد.

دور نوبتی گفت و شنودها در سال ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ دست‌آوردهای اندک داشتند. دیدار امامعلی رحمانف، رئیس جمهور با سیدعبدالله نوری رهبر حزب نهضت اسلامی زمینه نزدیک شدن مواضع همدیگر را فراهم ساخت.

در بیست و هفتم ژوئن ۱۹۹۷ در مسکو سازشنامه عمومی استقرار صلح به امضاء رسید و در سپتامبر همان سال سران اپوزیسیون از خارج بازگشتند و کمیسیون آشتی ملی تأسیس شد. در سازشنامه صلح برای اپوزیسیون سی درصد سهم در ساختارهای دولتی و پیوستن افراد مسلح آنها با نیروهای دولتی پیش‌بینی شده بود.

براساس پیشنهاد کمیسیون آشتی ملی همه پرسى در کشور در ششم سپتامبر برگزار شد و تعدیلاتی در قانون اساسی بوجود آمد و از جمله زمان دوره ریاست جمهوری از پنج سال به هفت سال بالا برده شد و پارلمان دو اتاقه تأسیس گردید. امامعلی رحمانوف، در نتیجه انتخابات ششم نوامبر سال ۱۹۹۹ برای هفت سال به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد.

جشن هزار و صد سالگی سلسله سامانیان، همچون بنیادگذاران نخستین دولت تاجیکان بعد از اسلام در تیرماه ۱۹۹۹ در شهردوشنبه برگزار شد. در طی قرن بیستم بخشی از تاجیکان در ازبکستان هویت ملی خود را از دست دادند و در افغانستان با نا برابری‌های ملی مواجه بودند و در پایان قرن بیست کشتار دسته‌جمعی و تصفیه‌های قومی تاجیکان از طرف امارت قوم‌گرا و بنیادگرای اسلامی طالبان صورت گرفت. در ولایت سین‌کیان چین تاجیکان همراه مسلمانان و جنبش‌های جداطلبانه زیر فشار حکومت مرکزی قرار دارند و آنها امکان آموزش به زبان مادری و دسترسی به مطبوعات ملی را ندارند.

پیآمد جنگ‌های شهروندی و وضع بد اقتصادی، صدها هزار از جوانان تاجیک را مجبور به ترک وطن و جستجوی کار در سرزمین روسیه کرده است و آنها در غربت قرن بیست و یک را پیشواز گرفتند. در تاجیکستان اصلاحات اقتصادی و سیاسی، روند گسترش صلح و ثبات برغم مشکلات اما گام به گام به پیش می‌رود. حضور نیروهای روسیه در تاجیکستان استقلالیت آن را زیر سؤال می‌برد.

جمهوری تاجیکستان، در نخستین سال قرن بیست و یکم با شروع عملیات نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان به هم‌پیمان واشنگتن در مبارزه بر ضد تروریسم تبدیل یافت، حریم هوایی و فرودگاه‌های خود را در اختیار نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا و ائتلاف بین‌المللی ضد تروریسم قرار داد.

پایان

تاجیکان در قرن بیستم

سالنامه ۱۹۹۱-۲۰۰۱

تهیه و ترتیب از: گل بهار مرادی

سال ۱۹۹۱

شورای عالی تاجیکستان در نهم سپتامبر استقلال جمهوری تاجیکستان را اعلان کرد. این در اوضاع و احوالی بود که کشور رئیس جمهور نداشت و نخستین رئیس جمهور تاجیکستان زیر فشار پارلمان و تظاهرات سیام اوت استعفاء داده بود. از اینرو رئیس شورای عالی تاجیکستان قدرالدین اسلانوف اعلامیه استقلال را خواند. اما قدرالدین اسلانوف در بیست و سوم سپتامبر، یک روز بعد از اعلان منع فعالیت حزب کمونیست تاجیکستان و به زیر کشیدن مجسمه لنین از میدان مرکزی شهر دوشنبه زیر فشار پارلمان و گردهمایی کمونیست‌ها از مقام ریاست شورای عالی برکنار شد. رحمان نبی یوف، دبیر اول سابق کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان به عنوان رئیس شورای عالی تاجیکستان انتخاب شد، اما او نیز زیر فشار تظاهرکنندگان ضد کمونیستی و درخواست میخائیل گورباچف، رئیس جمهور اتحاد شوروی به عنوان یکی از نامزدهای انتخاباتی ریاست جمهوری از مقام رئیس مجلس کنار رفت. رحمان نبی یوف در انتخابات بیست و چهارم نوامبر ریاست جمهوری بر رقیب اساسی خود دولت خداینظروف پیروز آمد.

سال ۱۹۹۲

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دوم مارس جمهوری تاجیکستان را به عضویت آن سازمان پذیرفت. در ماه‌های مارس و آوریل در میدان شهیدان و آزادی در مرکز دوشنبه، از طرف مخالفان و طرفداران حکومت تاجیکستان گردهمایی‌هایی به عمل آمد، که در فرجام باعث خونریزی و جنگ شهروندی گردید. رحمان نبی یوف، رئیس جمهور تاجیکستان در هفتم سپتامبر زیر فشار مسلحانه مخالفان حکومت استعفاء داد، اما زد و خوردها کماکان ادامه یافت. نمایندگان سازمان ملل در نوزدهم سپتامبر با سران نیروهای سیاسی تاجیکستان گفت و شنود کردند. در بیست و چهارم اکتبر جبهه خلق تاجیکستان تحت رهبری صفرعلی کنجه‌یوف، رئیس سابق مجلس و رستم عبدالرحیم به شهر دوشنبه حمله کردند، یک روز بعد با تلفات زیادی به عقب‌نشینی مجبور شدند. در نوزدهم نوامبر جلسه شورای عالی در خجند برگزار شد، استعفای رحمان نبی یوف را پذیرفت و امام‌علی رحمانوف را به عنوان رئیس شورای عالی تاجیکستان انتخاب کرد و او را سردار دولت اعلان نمود.

سال ۱۹۹۳

در ماه ژانویه جنگ در ناحیه‌های کافرنهان، رامت، گرم و مناطق شرقی تاجیکستان ادامه یافت. هواپیماهای نظامی روستاهای این مناطق را بمباران کردند. سران دولت‌های جامعه مشترک‌المنافع بنابر درخواست تاجیکستان در شهر منسک (پایتخت بلاروسیه) قراردادی را در باره‌ی فرستادن نیروهای پاسدار صلح به تاجیکستان به امضاء رسانیدند. نمایندگی دائمی سازمان ملل متحد در اول فوریه در شهر دوشنبه تأسیس یافت و آقای عصمت کیتونی به عنوان نخستین فرستاده‌ی آن وارد تاجیکستان شد. در همین ماه سنگک صفروف، یکی از فرماندهان برجسته حکومت و فیض‌الله سعیدف، فرماندهی بریگاد ویژه‌ی وزارت داخله تاجیکستان همدیگر را کشتند. در بیست و پنجم مه میان روسیه و تاجیکستان معاهده‌ی دوستی، همکاری و کمک متقابل امضاء شد. بیستم ژوئن دادگاه عالی تاجیکستان فعالیت چهار حزب مخالف و شماری از نشریات را ممنوع اعلان کرد و ده‌ها عضو این احزاب بازداشت، زندانی و یا کشته شدند. گروه‌های مخالف دولت در سیزدهم ژوئیه بر مرزبانان روسیه در تاجیکستان مسلحانه حمله کردند، که در نتیجه آن بیست و پنج نظامی روس کشته شد. ایفگینی پریماکوف، رئیس خدمات کشف خارجی فدرال روسیه با رهبران نهضت اسلامی تاجیکستان در آخر ماه ژوئیه در تهران

ملاقات کرد و ضرورت تحقق صلح را با آنها در میان گذاشت. شورای امنیت سازمان ملل متحد و رهبری روسیه در ماه اوت از حکومت تاجیکستان تقاضا کردند که گفت و شنود را با مخالفان آغاز نماید.

سال ۱۹۹۴

نخستین دور گفتگوی صلح تاجیکان تحت سرپرستی سازمان ملل متحد در پنجم آوریل در مسکو برگزار شد. در بیستم ژوئیه شورای عالی تاجیکستان پست ریاست جمهور را در تاجیکستان احیاء کرد و تاریخ انتخابات ریاست جمهوری را معین ساخت. اپوزیسیون انتخابات را تحریم کرد. تاریخ انتخابات از بیست و پنجم سپتامبر به ششم نوامبر به عقب انداخته شد، در این میانه بین هیئت حکومت تحت رهبری عبدالمجید دوستف، معاون اول رئیس شورای عالی و حاجی اکبر توره جانزاده، معاون اول گروه اپوزیسیون در تهران سازشنامه آتش‌بس و در اسلام‌آباد عهدنامه تبادل اسیران به امضاء رسید. در اول نوامبر کمیسیون مشترک نظارت آتش‌بس در نشست اسلام‌آباد تشکیل شد. در ششم نوامبر امام‌علی رحمانوف با به دست آوردن شصت در صد آراء در مقابل عبدالملک عبدالله جانوف به عنوان رئیس جمهور تاجیکستان انتخاب شد و همزمان با انتخابات قانون اساسی جدید نیز پذیرفته شد. در خاروق مبادله‌ی اسیران میان حکومت و اپوزیسیون به عمل آمد.

سال ۱۹۹۵

در ماه نوامبر انتخابات مجلس عالی تاجیکستان برگزار شد. در دهم ماه مه روبل تاجیکی وارد بازار شد. در همین ماه تعدادی از اعضای هیئت رهبری حکومت از جمله یعقوب سلیموف، وزیرداخله (کشور)، نذرالله دوستوف، معاون وزیر حمل و نقل (ترابری) و عده‌ی دیگری به عنوان مخالفان روند صلح از حکومت اخراج شدند. در هفدهم و نوزدهم ماه مه در کابل با میانجی‌گری برهان‌الدین ربانی، رئیس دولت اسلامی افغانستان ملاقات امام‌علی رحمانوف، رئیس جمهور تاجیکستان با سید عبدالله نوری، رهبر اتحادیه اپوزیسیون تاجیک برگزار شد و در هفدهم اوت در نشست نوبتی در تهران اصول اساسی رسیدن به صلح و تفاهم ملی معین گردید. آقاخان چهارم، رهبر اسماعیلیان جهان در بیست و سوم ماه مه برای نخستین بار به دوشنبه و خاروق سفر کرد. البته کمک‌های او به مردم بدخشان تاجیکستان از سال ۱۹۹۳ آغاز یافته بود.

سال ۱۹۹۶

در بیستم ژانویه بین دو جزتام ارتش تاجیکستان در قورغان‌تپه برخورد مسلحانه به عمل آمد، در نتیجه آن محمود خدای بردی‌یوف، فرماندهی بریگارد اول وزارت دفاع کنترل شهر را به دست گرفت و همزمان عباد بایمتوف، شهردار تورسون‌زاده کارخانه آلومینیوم را اشغال کرد و هر دو دوشنبه را تهدید کردند و در دوم فوریه تا پانزده کیلومتری شهر دوشنبه پیشروی کردند. امام‌علی رحمانوف، رئیس جمهور یکی از تقاضاهای خدای بردی‌یوف را اجراء کرد و محمد سعید عبیدالله یوف، معاون اول نخست وزیر استعفاء داد. در ماه مارس حزب‌های سیاسی و سازمان‌های اجتماعی تاجیکستان سازشنامه تفاهم عمومی را بدون اشتراک اپوزیسیون تاجیک پذیرفتند. در سیزدهم مه در منطقه اوراتپه نمایش اعتراضی به زد و خورد انجامید که در اثر آن پنج نفر کشته شدند اما نمایش اعتراضی در خجند چندین روز بدون برخورد ادامه یافت. در ماه دسامبر در افغانستان امام‌علی رحمانوف، رئیس جمهور و عبدالله نوری، رهبر اپوزیسیون عهدنامه تفاهم را به امضاء رساندند.

سال ۱۹۹۷

امام‌علی رحمانوف درسی‌ام آوریل در خجند از سوء قصد جان به سلامت برد. در بیست و هفتم ژوئن در مسکو از جانب رحمانوف و نوری سازشنامه عمومی صلح و تفاهم ملی امضاء گردید. مجلس عالی در اول اوت قرار "عفو

شرکت‌کنندگان بر خوردهای سیاسی و نظامی" را تصویب کرد. در همین ماه کمیسیون مصالحه ملی در شهر دوشنبه آغاز به کار کرد. در ماه سپتامبر روند بازگشت پناهندگان تاجیک از افغانستان به پایان خود رسید. در همین ماه شناسنامه‌های (تذکره تابعیت) جدید در جمهوری توزیع گردید. در ماه ژوئن خدای بردی‌یوف بار دیگر دست به حمله زد و در شهر دوشنبه طرفداران یعقوب سلیموف هدف آتش قرار گرفتند. در دوم دسامبر در دوشنبه رضوان سدیریوف، رهبر گروه سابق مسلح اپوزیسیون ترور شد. در پانزدهم دسامبر هواپیمای مسافربری تاجیک در شهر شارجه امارت عرب سقوط کرد و همهی سرنشینان آن کشته شدند.

سال ۱۹۹۸

در هیجده فوریه امام‌علی رحمانوف، رئیس‌جمهور تاجیکستان به عنوان رئیس حزب مردمی دموکرات تاجیکستان انتخاب شد. در بیستم ماه مه در پاریس گروه مشورتی دولت و سازمان‌های کمک‌کننده به تاجیکستان فیصله‌ای صادر کردند که براساس آن ۵۱۵ میلیون دلار در طی سه سال به تاجیکستان پرداخته خواهد شد. در بیستم ژوئیه در ناحیه طویل‌دره چهار کارمند سازمان ملل متحد در تاجیکستان به نام‌های یوتوکا اکینو، ریچارد شیفچیک، عادل‌فا شریکو و چورچان محرموف کشته شدند. در چهارم نوامبر محمود خدای بردی‌یوف به ولایت (استان) لنین‌آباد هجوم مسلحانه برد. نیروهای حکومت و اتحادیه اپوزیسیون مشترکاً عمل کردند و او را شکست دادند.

سال ۱۹۹۹

در ماه فوریه شاهراه (بزرگراه) کولاب و قلعه خم افتتاح شد. در سوم اوت رهبران مخالفین رسماً نیروهای مسلح خود را ملغی اعلام کردند و بیست و دو عضو اپوزیسیون به پست‌های دولتی تاجیکستان تعیین شدند. تاجیکستان یک‌هزار و صد سالگی دولت سامانی را جشن گرفت. قرقیزستان و ازبکستان در پی حمله طرفداران جمعه نمگانی به مواضع آنها تاجیکستان را در رابطه به پناه گرفتن این گروه‌ها در قلمرواش و نداشتن کنترل بر مناطق شرقی آن متهم ساختند. هواپیماهای جنگی ازبکستان قلمرو تاجیکستان را بمباران کردند.

در بیست و ششم سپتامبر تعدیلات در قانون اساسی به همه‌پرسی گذاشته شد. در نتیجه همه‌پرسی دوره ریاست جمهوری از پنج سال به هفت سال بلند برده شد، پارلمان دو اتاقه تأسیس شد و احزاب مذهبی اجازه حضور یافتند. در ششم نوامبر انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و امام‌علی رحمانوف برای بار دوم به عنوان رئیس‌جمهور تاجیکستان انتخاب شد. کمیسیون مرکزی انتخابات سه نامزد الترنیتیف را ثبت نکرد. در آخرین لحظه نامزدی دولت عثمان نماینده اپوزیسیون و وزیر اقتصاد ثبت شد، ولی خود او شرکت در انتخابات را رد کرد.

سال ۲۰۰۰

انتخابات مجلس سفلی پارلمان تاجیکستان در بیست و هفتم فوریه برگزار شد و در آن حزب مردمی دموکرات تاجیکستان به پیروزی چشم‌گیر دست یافت. در نوزدهم مارس در دوشنبه عملیاتی ویژه که هدف آن کاهش خودسری نظامی‌ها در شهر بود، آغاز گردید. در بیست و ششم مارس کمیسیون مصالحه ملی فعالیت خویش را قطع کرد. در ماه مه و ژوئن در ناحیه‌های غرم و دربند بر خوردهای مسلحانه رخ داد. در پنجم ژوئیه در دوشنبه ملاقات رهبران "پنجگانه‌ی شانگهای" برگزار شد و ازبکستان برای نخستین بار در آن شرکت کرد. در پی حمله‌های مکرر حرکت اسلامی ازبکستان بر ناحیه بادکندی قرقیزستان و سرخان‌دریا ازبکستان بار دیگر تاجیکستان را به عنوان پناهگاه این نیروها متهم کرد. در سی‌ام اکتبر پول ملی

سامانی به بازار آمد. در ماه نوامبر ازبکستان مرز خود را با تاجیکستان مین‌گذاری کرد. در نتیجه این مین‌گذاری در جریان یک سال بیشتر از پنجاه شهروند تاجیکستان جان خود را از دست دادند و ده‌ها نفر معلول و معیوب شدند.

سال ۲۰۰۱

برنامه کاهش فقر و اصلاحات ساختار اداری با توصیه و کمک بنیاد بین‌المللی مطرح شد و رسماً اعلان کرد که هشتاد و چهار درصد خانواده‌ها در شرایط فقر شدید به سر می‌برند. افزایش قاچاق مواد مخدر به مشکل روز تاجیکستان تبدیل یافت. در ماه مه در سومین نشست نمایندگان سازمان‌ها و کشورهای کمک‌کننده به تاجیکستان در توکیو وعده کمک ۴۳۰ میلیون دلار به تاجیکستان داده شد. در همین ماه عملیات نظامی بر علیه گروه‌های مسلح رحمان سنگین‌وف و منصور معقولوف آغاز شد و با تارومار کردن این گروه‌ها به پایان رسید. در میانه‌های ماه اوت بر اساس فرمان دولت نوزده هزار زندانی به مناسبت سالگرد استقلال تاجیکستان آزاد شدند.

در یازدهم آوریل معاون اول وزارت داخله حبیب سنگین‌وف، در هفدهم ژوئیه مشاور دولتی رئیس‌جمهور در امور بین‌المللی کریم یولداش و در هشتم سپتامبر وزیر فرهنگ تاجیکستان عبدالرحیم رحیموف در جلو منزل‌هایشان توسط افراد ناشناس ترور شدند. آنها به فهرست طویل قربانیان و جان‌باختگان این دوره ۱۹۹۲ - ۲۰۰۱، از جمله مرادالله شیرعلی‌زاده، محمد عاصمی، اتوخان لطیفی، بشیر اسحاقی، منهاج غلاموف، محی‌الدین عالمپور، سیف رحیم زاد، مفتی فتح‌الله شریف‌زاده، رودکی زارندی و صدها نفر نخبگان و روشنفکران نامور و گمنام تاجیک، افزوده شدند.

پایان

تاجیکان در قرن بیستم

گاهنامه رویدادهای مهم تاریخی

از سال ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰

دکتر ایرج بشیری

استاد دانشگاه مینه سوتا

مطالعات آسیای میانه

ایالات متحده امریکا

- ۱۹۰۰ در نتیجه‌ی امتیازی که امیرعالم خان در سال ۱۸۹۵ به روس‌ها داده بود، کار استخراج معادن طلا آغاز شد.
- ۱۹۰۲ در روسیه حزب انقلابی سوسیالیستی با پشتیبانی گسترده‌ی توده‌ها و روشنفکران تشکیل شد.
- ۱۹۰۴ ژاپن روسیه را در جنگ روسو - ژاپن شکست داد.
- ۱۹۰۵ نخستین انقلاب روسیه در نتیجه‌ی نارضایتی دهقانان و کارگران و درخواست آنها برای مشارکت بیشتر در امور دولتی به وقوع پیوست. برغم اینکه مقامات روسیه پادشاهی توانستند انقلاب را سرکوب کنند، اما نتوانستند علل شعله‌ور شدن انقلاب را خاموش سازند.
- ۱۹۰۶ نخستین پارلمان دموکراتیک (دوما) روسیه جلسه کرد.
- ۱۹۰۸ انقلاب ترک‌های جوان، پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم را به عنوان ستون‌های دوگانه حاکمیت عثمانی در ترکیه پی‌ریزی کرد. انورپاشا، طلعت‌پاشا و جمال‌پاشا نه تنها بنیادگذاران آن دو ستون حاکمیت قلمداد می‌شدند بلکه از ایده ایجاد "توران بزرگ" که مشتمل بر آناتولی، قفقاز، ترانس کاسپیا و آسیای‌میانه می‌شد نیز با شدت پشتیبانی می‌کردند. جاسوسان ترک برغم مراقبت روس‌ها و بخارانی‌ها به منطقه و بخارا وارد شدند و افکار پان‌ترکیسم و پان‌اسلامیسم را پخش و تکثیر کردند.
- ۱۹۰۹ "مرکز مأموریت بخارا به منظور ترویج دانش قابل استفاده در بین عامه" تأسیس شد. این مرکز که آنرا "حزب اتحاد و ترقی" عثمانی‌ها پشتیبانی می‌کرد زمینه تردد جاسوسان ترک را به آسیای مرکزی آسان می‌ساخت.
- ۱۹۰۹ در بخارا جنبش بخارانی‌های جوان تأسیس شد.
- ۱۹۱۰ انجمن‌هایی مانند "انجمن شاگردان" به منظور تأمین رابطه میان استانبول و آسیای‌میانه و صدور ناسیونالیسم ترکی در منطقه تشکیل شد.
- ۱۹۱۰ امیرعالم خان (۱۹۱۰ - ۱۹۲۰) تلاش‌های زیادی به خرج داد که پان‌اسلامیسم را احیاء کند، اما ناکام شد.
- ۱۹۱۰ مناقشات بین اهل‌تشیع و اهل‌تسنن منجر به ورود نیروهای روسی به امارت بخارا شد.
- ۱۹۱۰ امواج ناآرامی‌های روسیه به آسیای‌میانه رسید. کارگران نفت در منطقه کان‌بادام بخاطر افزایش دستمزد و تقلیل ساعت کار اعتراض کردند و موفق شدند.
- ۱۹۱۱ ستولی‌پن، نخست وزیر قدرتمند روسیه کشته شد.
- ۱۹۱۲ روزنامه "بخارای شریف" برای نخستین‌بار منتشر شد.
- ۱۱ ژوئن ۱۹۱۲ یکی از مأمورین روسی مسئول امور داخلی، موجودیت یک "حلقه جاسوسی" که آسیای‌میانه را با استانبول وصل می‌کرد، تأیید می‌کند. منورقاری عبدالرشیدوف، مدیر متد مکتب جدید به عنوان آمر عملیاتی برای "سیستم مخابراتی" خدمت می‌کرد.
- ناسیونالیست‌ها از جمله پان‌ترکیست‌ها و پان‌اسلامیست‌ها، روسیه را به ویژه در دوران جنگ جهانی اول به عنوان دشمن درجه یک خود می‌شمردند. آنها کوشش می‌کردند که روستائی‌ها، دهقانان و کارگران آسیای‌میانه را به طرفداری از خود ترغیب کنند، اما تلاش‌های آنها بنابر دلایل نامعلومی ناکام گردید.

- ۱۹۱۳ میان سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۶ در سیستم عنعنوی تربیتی بخارا تغییراتی بوجود آمد. جدیدی‌ها و بخارائی‌های جوان از این تغییرات پشتیبانی می‌کردند و اصلاحات عمومی را در تمام بخش‌های جامعه بخارا به ویژه در حوزه‌ی تعلیم و تربیت خواهان بودند.
- ۱۹۱۳ از سی میلیون "صوم" طلائی که دارائی امیر بخارا را تشکیل می‌داد یک میلیون آن به مصرف سربازان و محافظین، یکصد هزار آن به مصرف مأمورین امیر و یک میلیون صوم به مصرف تحایف قیمتی و یک صد هزار صوم به مصرف امور متفرقه می‌رسید، عجب اینجاست که حتی یک صوم هم در امور تعلیم و تربیت و خدمات بهداشتی به مصرف نمی‌رسید.
- ۱۹۱۴ مردم در کولاب در مخالفت با تقاضای مأمورین امیر برای احضار سرباز جهت اعزام به جبهه روسیه شورش کردند. خط آهن ترمز - بخارا تکمیل شد.
- ۱۹۱۴ شامل شدن روسیه در جنگ جهانی اول منجر به سقوط سلسله‌ی رومانوف در نوامبر ۱۹۱۷ شد. در پی سقوط سلطنت دولت موقت قدرت را به دست گرفت.
- ۱۹۱۵ بهای مواد اولیه در آسیای میانه تقریباً سه بار نسبت به پیش از جنگ بالا رفت.
- ۱۹۱۶ موقف جدیدی‌ها در برابر نیروهای ضد شاهنشاهی بیشتر به طرفداری روس‌ها بود تا بخارائی‌ها و این مسأله دو گانگی سیاسی آنها را به نمایش می‌گذاشت. در حقیقت جدیدی‌ها در انتظار انقلاب روسیه بودند تا چهره‌ی منطقه را کاملاً تغییر بدهند.
- ۱۹۱۶ تقاضای روس‌ها برای اعزام چهارصد هزار سرباز برای جبهه جنگ سبب شورش مردم در خجند شد و این شورش بعداً به فرغانه، نمنگان، تاشکند و سمرقند گسترش یافت. همچنین اعزام سرباز به جبهه موجب کمبود نیروی کار و قحطی در آسیای میانه گردید.
- ۱۹۱۶ جنید خان خیوه را به تصرف درآورد.
- ۲۵ ژوئن ۱۹۱۶ نیکلای دوم، امپراتور روسیه به مردهای سن ۱۹ الی ۴۴ ساله در آسیای میانه دستور داد تا با ارائه‌ی کمک‌های لازم در پشت جبهه با ارتش روسیه همکاری کنند.
- ۳ ژوئیه ۱۹۱۶ کمیسر پلیس خجند بخاطر پخش و تشریح فرمان با بزرگان شهر ملاقات می‌کند. بدین منظور یک‌هزار نفر در مسجد شیخ جمع می‌شوند.
- ۴ ژوئیه ۱۹۱۶ مأمورین روس در خجند مرحله‌ی اعزام افراد به جبهه را آغاز می‌کنند و با مقاومت مردم مواجه می‌گردند. مردم دست به شورش می‌زنند و لغو فرمان را می‌خواهند و عده‌ای از مأمورین را می‌کشند. شورش مردم خجند به تاشکند و مناطق دیگر گسترش می‌یابد.
- ۷ ژوئیه ۱۹۱۶ لاکاشین نیروی بیشتر نظامی به خجند می‌فرستد.
- ۱۲ ژوئیه ۱۹۱۶ لاکاشین به خجند می‌رود و شخصاً وضع را از نزدیک ارزیابی می‌کند و برای حضار ضرورت صدور فرمان ۲۵ ژوئن را تشریح می‌کند.
- ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۶ لاکاشین وضع خطرناک خجند را گزارش می‌دهد. او همچنین تشویش مردم خجند که کاوفمن به آنها وعده داده بود که هیچ‌کس از مردان آسیای میانه برای پنجاه سال آینده به جبهه احضار نخواهند شد را نیز در گزارش خود بازتاب می‌دهد.
- ۱۹۱۷ مهاجران روس در بخارا از انقلاب بلشویک‌ها برغم رد آن از طرف امیر بخارا استقبال می‌کنند. امیر بخارا با مشورت روس‌ها حکومت را طوری تشکیل می‌دهد که شماری از جدیدی‌ها در کابینه شامل شوند؛ صدر ضیاء یکی از این افراد است.

- ۱۹۱۷ در بین سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۲۰ دو نیروی عمده سیاسی بخاطر قدرت در آسیای‌میانه با هم رقابت می‌کنند. یکی جمهوری شوروی سوسیالیستی ترکستان است که از طرف تاشکند حمایت می‌گردد و دیگری حکومت خود مختار در مرکز خوقند می‌باشد.
- ۱۹۱۷ بین سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۲۴ مسلمانان آسیای‌میانه کوشیدند تا خود را از سلطه‌ی حکمرانی روس‌ها آزاد سازند، اما شوروی‌ها که حاکمیت را از روس‌ها گرفته بودند، حکومت استیلاگرانه‌ی خود را مجدداً تأسیس کردند و نقشه‌ی آسیای‌میانه را دو باره ترتیب دادند و آنها را در سال ۱۹۳۶ از نظر فرهنگی، ایدئولوژیکی و اقتصادی وابسته‌ی مسکو ساختند.
- ۱۹۱۷ از آغاز ۱۹۱۷ الی ۱۹۵۰ تعدادی از نام‌های شهرهای آسیای‌میانه به نام‌های رهبران انقلاب به ویژه لنین و استالین تعویض شد.
- ۲۷ فوریه ۱۹۱۷ انقلاب در پتروگراد منتج به سقوط تزار و تأسیس شوروی گردید.
- ۸ مارس ۱۹۱۷ ساکنان روسی بخارا همراه با کارگران خط آهن بخارا، مرکز اداری شهر را اشغال کردند و مأمورین حکومت موقت را برکنار ساختند.
- آوریل ۱۹۱۷ لنین حق همه ملیت‌های داخل روسیه را تا سرحد جدائی از روسیه و تشکیل دولت مستقل تأیید می‌کند.
- آوریل ۱۹۱۷ اعلامیه‌ی لنین مبنی بر اینکه "ما طرفدار اتحاد برادرانه همه‌ی مردمان می‌باشیم" خان‌های بخارا و خیوه را هشدار می‌دهد که دوران حکمرانی آنها کوتاه است.
- ۷ آوریل ۱۹۱۷ امیرعالم خان برخی از اصلاحات آینده در بخارا را اعلام می‌دارد که موجب شکرگزاری جدیدی‌ها می‌گردد و امیر متعاقباً برجسته‌ترین آنها را محاکمه می‌کند.
- ۱۶ آوریل ۱۹۱۷ نخستین کنگره‌ی مسلمانان منطقه (با اشتراک ۴۵۰ نماینده) در تاشکند برگزار شد. آنها تصمیم گرفتند که روس‌ها نباید سرنوشت آسیای‌میانه را یک‌جانبه تعیین کنند.
- ۲۰ آوریل ۱۹۱۷ امیرعالم خان استقلال بخارا را که تاجیکستان کنونی را نیز در بر می‌گرفت، از امپراتوری روسیه طلب می‌کند.
- ۲۳ آوریل ۱۹۱۷ کنگره‌ی مسلمانان در تاشکند خاتمه یافت. مرکز شوروی مسلمانان ترکستان به عنوان یک ارگان اجرائی دائمی تأسیس شد. مصطفی چوگایف آغلی (۱۸۹۰ - ۱۹۴۱) و م. خواجه بهبودی (۱۸۷۴ - ۱۹۱۹) و همچنین عبيدالله خواجه و اسداله خواجه این مرکز را رهبری کردند.
- ۲۵ مه ۱۹۱۷ ساکنین خجند با تشکیل اتحادیه‌ی کارگران، بازگشت کارگران پشت جبهه را جشن می‌گیرند.
- ژوئن ۱۹۱۷ دومین اجلاس ملی در تاشکند بر ضرورت انحلال تأسیسات روحانیون و بورژوازی و ترویج آگاهی پرولتاریا در میان مسلمانان تأکید می‌کند.
- آوریل ۱۹۱۷ سیاست بلشویک‌ها در رابطه با ملیت‌ها در هفتمین کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه تدوین گردید. این سیاست حق تعیین سرنوشت مسلمانان را تا سرحد جدائی از روسیه می‌دهد.
- ۳ سپتامبر ۱۹۱۷ دومین کنگره‌ی مسلمانان آسیای‌میانه برگزار می‌گردد. این کنگره سمرقند، فرغانه، سیردریا و ترانس کسپیا را به عنوان جمهوری فدرال ترکستان در چهارچوب روسیه به رسمیت می‌شناسد. این کنگره همچنین کشت انحصاری پنبه را رد می‌کند و برکشت و زرع انواع مختلف نباتات تأکید می‌کند.
- ۱۲ سپتامبر ۱۹۱۷ رادیکال‌ها کمیته‌های اجرائی سربازان و کارگران شوروی را برکنار ساخته و مأمورین محلی حکومت موقت را بازداشت می‌کنند و قدرت نظامی را بدست می‌گیرند. شورای اسلامی و جماعت علما به خوقند که مرکز مخالفین شوروی است، انتقال می‌یابد.

۲۵ اکتبر ۱۹۱۷	لنین از تبعید بر می‌گردد و کودتای بلشویک‌ها را برای تصرف قدرت از سلطنت‌طلبان رهبری می‌کند.
۱۵ نوامبر ۱۹۱۷	بلشویک‌ها اعلام داشتند که تمام ملل داخل روسیه حق جدا شدن را دارند و مسلمانان می‌توانند عقاید خود را به پیش ببرند.
۲۵ نوامبر ۱۹۱۷	چهارمین کنگره مسلمانان آسیای میانه در خوقند، حکومت موقت اسلامی خود مختار ترکستان را تأسیس کرد.
۲۲ دسامبر ۱۹۱۷	بهبودی یکی از رهبران حکومت خوقند اعلام کرد که هدف از خود مختاری خوقند "حراست از زمین، ثروت و مذهب" است.
۱۹۱۸	در جریان چهار سال گذشته یک نوع تجارت یک جانبه با روسیه صورت گرفت که در طی آن اموال زیادی از ترکستان به روسیه فرستاده می‌شد ولی فقط مقدار بسیار کمی حبوبات از روسیه به ترکستان می‌رسید.
۱۹۱۸	بین سال‌های ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ جنگ داخلی بین سفیدها و حکومت سرخ‌ها شعله‌ور می‌شود. قدرت‌های اروپائی و ایالات متحده امریکا و کانادا به ارتش سفیدها یاری می‌رسانند.
۱۹۱۸	شوروی طی فرمانی استفاده از آب سیحون (آمودریا) و جیحون (سیردریا) را برای انکشاف کشاورزی به ویژه پنبه مشخص می‌سازد.
۱۹۱۸	بلشویک‌ها پایتخت خود را از پتروگراد به مسکو انتقال می‌دهند.
۱۹۱۸	کمونیست‌ها، "کمونیسم جنگی" را به منظور ملی‌سازی ملکیت‌های شخصی و ایجاد کنترل بر اقتصاد مرکزی معرفی می‌کنند. این برنامه‌ای بسیار پر آسیب بود و در ۱۹۲۱ متوقف شد.
۱۹۱۸	بین فوریه و مارس بلشویک‌ها خوقند را اشغال کردند و زمین و آب را از مالکان آن سلب نمودند و آنرا در زیر مراقبت سوفنارکم قرار دادند. این آغاز مناقشات بین بلشویک‌ها و فیودال‌ها در منطقه بود که منجر به شورش باسماچی‌ها و جنگ داخلی گردید.
۱۱ فوریه ۱۹۱۸	ارتش سرخ خوقند را با خاک یکسان ساخت.
۲۰ فوریه ۱۹۱۸	حکومت خود مختار خوقند منحل گردید و ارتش آن متلاشی شد و بعضی از افراد آن به باسماچی‌ها پیوستند.
۳۰ آوریل ۱۹۱۸	قرقیزستان به عنوان جزئی از جمهوری شوروی سوسیالیستی شامل روسیه فدرالی شد.
۳۰ آوریل ۱۹۱۸	پنجمین کنگره شورای منطقه ترکستان، جمهوری خود مختار شوروی سوسیالیستی ترکستان را در داخل چهارچوب فدراسیون روسیه تأسیس کرد.
۱۹۱۹	خیوه به تصرف شوروی درآمد.
۱۹۲۰	بخارا بدست شوروی‌ها افتاد.
۱۹۲۰	دو زن داری، کلیم و یا پرداخت شیربها (قیمت عروس) و ربودن دخترها عمل غیرقانونی اعلام می‌گردد.
مه ۱۹۲۰	دفتر سیاسی حزب کمونیست تأسیس جمهوری دموکراتیک در بخارا را تصویب می‌کند.
۱ اوت ۱۹۲۰	فرونزه برای حمله‌ی نظامی به بخارا تدارک می‌بیند و آنرا به عنوان کمک شوروی‌ها به انقلاب بخارا معرفی می‌کند.
۳ اوت ۱۹۲۰	فرونزه دستور حمله به بخارا را امضاء و ژنرال‌هائی که حمله را رهبری می‌کنند نام می‌برد.
۴ اوت ۱۹۲۰	جوانان بخارائی و حزب کمونیست به این نیروها می‌پیوندند. این امر واکنشی بود در برابر عملکرد و سیاست‌های سرکوبگرانه و مالیات سنگین امیر برمردم.

جوانان بخارائی و حزب کمونیست بخارا در چارچو با هم ملاقات می‌کنند.	۱۶ اوت ۱۹۲۰
تصرف چارچو، شهر سبز و به تعقیب آن کرمینه عملی می‌گردد.	۲۳ اوت ۱۹۲۰
ارتش سرخ به بخارا حمله می‌کند.	۳۰ اوت ۱۹۲۰
به رهبری فیض‌الله خواجه‌یف حکومت جدید بخارا تشکیل می‌گردد.	سپتامبر ۱۹۲۰
نیروهای شوروی به رهبری فرونزه بخارا را تصرف می‌کنند و در پی آن حکمرانی خان‌ها از بین می‌رود و به حکومت سلسله‌ی عشیره‌ی منغیت پایان داده می‌شود.	سپتامبر ۱۹۲۰
ارتش سرخ برای سه روز بخارا را غارت و چپاول می‌کند.	۱۵ سپتامبر ۱۹۲۰
در پی پایان حکمرانی چهار قرن‌هی امیرها در بخارا جمهوری شوروی بخارا تأسیس شد.	۵ تا ۶ اکتبر ۱۹۲۰
به رهبری جوانان بخارا و حزب کمونیست بخارا جمهوری مردم بخارا تأسیس می‌گردد.	۶ اکتبر ۱۹۲۰
فیض‌الله خواجه‌یف (۱۸۹۶ - ۱۹۳۸) به عنوان رئیس و بعداً نخست وزیر تعیین می‌گردد.	
روستای دوشنبه به عنوان مرکز مبارزه بین ارتش سرخ و شورشیان اسلامی باسماچی‌ها تبارز می‌کند.	۱۹۲۱
انورپاشا به آسیای‌میانه می‌آید و فرماندهی جنبش باسماچی‌ها را به عهده می‌گیرد.	۱۹۲۱
دادگاه عالی انقلابی در باره‌ی غارت و چپاول بخارا غور می‌کند.	۱۹۲۱
هرج و مرج بر بخارای شرقی حکمرانی می‌کند. ارتش سرخ بین اوت ۱۹۲۱ و ژوئن ۱۹۲۲ از بخارای شرقی خارج می‌گردد. خروج ارتش سرخ عرصه را برای مبارزه بین انورپاشا و ابراهیم‌بیک باز می‌گذارد و باعث تضعیف حرکت باسماچی‌ها می‌شود.	۱۹۲۱
عثمان خواجه‌یف تعدادی از افسران ترک تحت اداره‌ی روس‌ها را همراه با فرماندهان آنها و کنسول روسیه در دوشنبه و بعضی فرماندهان و محافظین سرحدی روسیه را بازداشت و به باسماچی‌ها می‌سپارد.	۱۲ اوت ۱۹۲۱
انورپاشا (۱۸۸۱ - ۱۹۲۲) از راه عشق‌آباد و مرو به بخارا می‌رسد تا به شوروی‌ها کمک کند.	اکتبر ۱۹۲۱
انورپاشا بخاطر پیوستن به باسماچی‌ها بخارا را ترک می‌کند.	نوامبر ۱۹۲۱
انورپاشا با دوهزار سرباز مسلح با اسلحه‌های قدیمی ضعیف به سوی دوشنبه به پیش می‌رود.	ژانویه ۱۹۲۲
انورپاشا دوشنبه را تصرف و کافرنهان را مرکز فرمانفرمائی خود تعیین می‌نماید.	۱۴ فوریه ۱۹۲۲
انورپاشا پیشنهاد صلح شوروی را رد می‌کند.	آوریل ۱۹۲۲
انورپاشا نیروهای گوناگون باسماچی‌ها را بصورت یک نیروی واحد تنظیم می‌کند.	ژوئیه ۱۹۲۲
ارتش سرخ در نزدیکی روستای آبدریا انورپاشا و سربازان او را محاصره می‌کند و انورپاشا کشته می‌شود.	۴ اوت ۱۹۲۲
شورای اقتصادی آسیای‌میانه وحدت اداری سه جمهوری (ترکستان، بخارا و خیوه) را پیش بینی می‌کند و بلشویک‌ها را هشدار می‌دهد.	مارس ۱۹۲۳
"آواز تاجیک" و "شعله انقلاب" برای نخستین بار به زبان فارسی چاپ شدند.	۱۹۲۴
از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰ تاجیکستان از طرف نصرالله مخثوم لطف‌الله، شیرین‌شاه شامتیمور، چنارامانوف، عبدالقدیر محی‌الدینوف و عبدالرحیم حاجی‌بایف رهبری می‌گردید.	۱۹۲۴
لنین وفات می‌کند.	۲۰ ژانویه ۱۹۲۴
حزب کمونیست بخارا تصمیم می‌گیرد قلمرو جمهوری بخارا را به دو جمهوری ازبکستان و ترکمنستان تقسیم کند.	فوریه ۱۹۲۴

- آوریل ۱۹۲۴ نصرالله مخثوموف به تاشکند می‌رود تا ببیند دلیل دور نگهداشتن تاجیک‌ها از ورود به کمیته تقسیمات قلمرو چیست و چرا از تأثیر و نفوذ آنها بر کمیته جلوگیری می‌شود.
- سپتامبر ۱۹۲۴ جمهوری شوروی سوسیالیستی بخارا جایگزین جمهوری مردمی بخارا می‌گردد.
- اکتبر ۱۹۲۴ جمهوری شوروی سوسیالیستی خود مختار تاجیک در جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان تأسیس شد.
- ۱۹۲۵ نشریه‌های "بیداری تاجیک"، "دانش/بیش" برای اولین بار چاپ شدند.
- ۱۹۲۵ ابوالقاسم لاهوتی به عنوان رئیس کنگره ادبیات تاجیکستان تعیین می‌شود و به منظور چاپ اخبار و کتاب‌های درسی از ترمز چاپخانه‌ای به تاجیکستان می‌آورد.
- ۱۹۲۵ در جمهوری خود مختار تاجیکستان که در چهارچوب جمهوری ازبکستان تشکیل شده بود تنها چهار کتاب به زبان تاجیکی چاپ شد. در حالیکه در همین سال ۲۶۸ کتاب به زبان ازبکی چاپ گردید.
- ۱۵ مارس ۱۹۲۵ جمهوری خود مختار شوروی سوسیالیستی تاجیک تأسیس گردید.
- ۱۹۲۷ کمیته برای تطابق دادن زبان تاجیکی با حروف لاتین در جریان پنج سال تأسیس گردید.
- ۱۹۲۸ عبدالقادر محی‌الدینوف اعتراف می‌کند که او در اثر فشار پان‌ترکیست‌ها هویت تاجیکی خود را پایمال کرده است.
- ۱۹۲۹ نخستین هواپیما از دوشنبه به بخارا پرواز می‌کند و همچنین خط آهن، رادیو و دستگاه مخابرات بی‌سیم در تاجیکستان دیده می‌شود.
- ۴ سپتامبر ۱۹۲۹ خجند به تاجیکستان الحاق می‌یابد که در نتیجه نفوس تاجیکستان به یک میلیون افزایش می‌یابد و به عنوان جمهوری مستقل در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تأسیس می‌گردد و روستای دوشنبه به عنوان پایتخت جمهوری تعیین می‌شود.
- ۱۹۳۰ بوخارین "نمونه ادبیات تاجیک" تألیف صدرالدین عینی را مصادره می‌کند و آنرا برای مفکوره سوسیالیستی کتابی مضر می‌شمارد.
- ۱۹۳۰ در تاجیکستان اصلاحات بنیادی صورت می‌پذیرد و جمهوری وارد اقتصاد صنعتی و زراعتی پیشرفته می‌گردد. مفکوره مردم نیز از شکل روستائی به شکل شهری متحول می‌شود. در حزب کمونیست این جمهوری نو بنیاد پاک‌سازی (۱۹۳۱ - ۱۹۳۷) روی می‌دهد.
- ۱۹۳۱ نخستین فیلم سینمایی به نام "وقتی‌که امیران می‌میرند" در تاجیکستان تولید و به نمایش گذاشته می‌شود.
- ۱۹۳۱ ابراهیم‌بیک، با سماچی کشته می‌شود.
- ۲۳ ژوئن ۱۹۳۳ با برکنار شدن اشخاص با نفوذ از دستگاه بخارا، رودزوک که از طرف کمیته‌ی مرکزی تعیین شده بود، اصلاحات را آغاز کرد.
- ۱۹۳۴ اتحادیه نویسندگان تاجیک تأسیس شد.
- ۱۹۳۷ نصرالله مخثوم به اعدام محکوم شد.
- ۱۹۳۷ اتحادیه بیست و هشت عضوی نویسندگان تاجیکستان به دو گروه چهارده نفری که در آن هر گروه به ضرر گروه دیگر می‌نوشت تقسیم شد.
- ۱۹۳۹ در بین سال‌های ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵ تمام حوزه‌ی کشاورزی و صنایع تاجیکستان در خدمت جبهه و پیروزی آن بود. کارمندان حکومت، هنرمندان و دست‌اندرکاران ادبیات از خدمت زیر پرچم معاف بودند. در اتحاد شوروی مردمان اروپائی به ویژه کودکان، تأسیسات و همچنین کارخانه‌ها

و صنایع سنگین از غرب به شرق انتقال می‌یافت. تاجیکستان به موسفیلیم دسترسی پیدا کرد که دست‌آورد آن تولید فیلم‌های با ارزشی است. ازبکستان به عنوان مرکز تولید هواپیما عرض اندام کرد. در همین دوره است که شهر مخفی چکالوف در نزدیکی خجند اعمار گردید که تصفیه اورانیوم را به پیش می‌برد. در میان سی‌هزار ساکنان آن بهترین دانشمندان اتحاد شوروی زندگی می‌کردند. از اورانیوم در تولید بمب اتمی استفاده می‌شد. شهر چکالوف تا سال ۱۹۸۵ در نقشه‌های اتحاد شوروی دیده نمی‌شود.

در جریان چند سال الفبای کرلیک (روسی) جای الفبای لاتین را در آسیای میانه گرفت. ۱۹۳۹
مناطق مثلی طول‌دره، غرم، وخش و قورغان‌تپه بخشی از سنن و رسوم اسلامی را حفظ کردند. وهابیان مکتب‌های خود را تأسیس کردند. این مناطق حتی در سال‌های ۱۹۹۰ به عنوان مراکز داغ مقاومت اسلامی عرض وجود می‌کردند. ۱۹۴۰

در این دوره کمونیست‌ها به منظور کمک بیشتر آسیای میانه برای جبهه و جلوگیری از اعتراضات کتله‌ای برخی آزادی‌ها را اجازه دادند. به تعداد ۲۳۳۰۰۰ خانه، شماری زیاد مکتب، مراکز بهداشت و محلات تفریحی اعمار و توزیع شد. اما دسترسی به علوم محدود ماند. به عوض اینکه تاجیک‌ها را برای آینده تربیت کنند، ترجیح دادند کارخانه‌های بیشتری اعمار کنند و بیشتر کارهای سطح پائین پدید آورند.

تاجیک‌ها برای ده روز در مسکو نمایشنامه "اتللو" اثر شکسپیر را طوری که تهیه دیده بودند به نمایش گذاشتند و مورد توجه استالین و همچنین خارجی‌های مقیم مسکو قرار گرفت و روزنامه‌های مسکو مملو از عکس‌العمل مثبت استالین بود. ۱۹۴۱

بابا جان غفوروف به عنوان نخستین دبیر تاجیک حزب در تاجیکستان برگزیده شد. قبل از غفوروف دبیران روسی تاجیکستان را از بیرون رهبری می‌کردند. ۱۹۴۶

دومین جشنواره ده روزه فرهنگ و هنر تاجیک در مسکو برگزار شد. نمایش "لیلی و مجنون" به پایهی نمایشنامه "اتللو" مورد استقبال قرار نگرفت. ۱۹۴۷

در اوائل سال‌های ۱۹۵۰ به معادن، نفت، نساجی، مواد غذایی و تعمیراتی اولویت داده می‌شد و به بهبود زندگی مردم هم توجه می‌گردید. بخاطر جذب سربازان به کار کارخانه‌های تصفیه پنبه، چندین سد و مراکز تولید برق اعمار شد و توجه به تبدیل زمین‌های باطلاقی به زمین‌های زراعتی و زیربنای کشاورزی گردید. ۱۹۵۰

آکادمی علوم تاجیکستان تأسیس شد و صدرالدین عینی به عنوان نخستین رئیس آن برگزیده گردید. ۱۹۵۰

نورالدین اکرامویچ محی‌الدینوف به عنوان دبیر اول حزب کمونیست شوروی تعیین شد. از سال ۱۹۳۹ به بعد در تمام مقامات بلند روس‌ها تعیین می‌شدند. ۱۹۵۳

صدرالدین عینی متولد ۱۸۷۸، رومان‌نویس و پژوهشگر ادبی تاجیک درگذشت. عینی، مؤسس ادبیات تاجیک شوروی در بخارا زاده شده و در مکتب‌های بخارا آموزش دیده و تدریس کرده است. نوشته‌های زیادی در مورد بخارا و مکتب‌های مذهبی، قانون و حکومت آن دیار دارد. کتاب "یادداشت‌ها"ی او با ارزش‌ترین کتابی است که در باره‌ی روند شوروی‌سازی آسیای میانه نوشته شده است. ۱۵ ژوئیه ۱۹۵۴

- ۱۶ مارس ۱۹۵۷ ابوالقاسم لاهوتی (متولد ۱۸۸۷) در بیمارستانی در مسکو درگذشت. او که به عنوان شاعر تاجیک شهرت می‌یابد در کرمانشاه ایران زاده شده است و در سال ۱۹۲۲ از ایران فرار کرده به تاجیکستان آمد و به تاجیک‌ها در امر احیاء و رشد ادب و زبان فارسی یاری رساند.
- ۱۹۵۹ تلویزیون تاجیک آغاز به فعالیت می‌کند.
- ۱۹۶۰ جبار رسولوف به عنوان دبیر اول حزب کمونیست تاجیکستان تعیین می‌گردد. صنایع خفیه و خش پائین توسعه و انکشاف می‌یابد. صنعت ماشین‌سازی گسترش می‌یابد و به توسعه سیستم آبیاری و کشاورزی توجه می‌گردد. تولید ماشین آلات، برق و مواد غذایی باعث توسعه امور بازرگانی گردید. طبعاً همه‌ی این مسائل زندگی مردم تاجیک را بهبود می‌بخشد. کارخانه‌ی برق آبی و خش، کارخانه‌ی یخچال‌سازی پامیر و هایدروزال حصار نمونه‌های برجسته‌ای از شکوفه‌مندی این دوره می‌باشند. اما عمده‌ترین دست‌آورد این دوره شامل شدن صنعت بافندگی تاجیک‌ها در شبکه تولیدات بافندگی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (۱۹۶۱) می‌باشد.
- ۱۹۶۰ تورسون اولچه‌بایف در میان موجی از اتهامات فساد و ملتپرستی برکنار می‌گردد. جبار رسولوف به عنوان دبیر اول حزب تعیین می‌گردد. کوال که تعیین او به عنوان دبیر دوم حزب از طرف اولچه‌بایف رد شده بود، از نظر رهبری حتی از رسولوف هم بهتر از آب در می‌آید.
- ۱۹۶۵ بین سال‌های ۱۹۶۵ الی ۱۹۸۰ سه شخصیت مهم تاجیک یعنی ساتیم اولوغ‌زاده، غفور میرزا و جمعه آدینه در دفاع از هویت ملی تاجیک عرض اندام می‌کنند و توسط کوال که از قدرت زیادی برخوردار بود، مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند.
- ۱۹۶۶ حکومت تاجیک بقایای جسد انورپاشا را به ترکیه تسلیم می‌کند.
- ۱۹۷۱ تاجیکستان بخاطر اعمار و به کار افتادن کامپلکس و خش در جنوب تاجیکستان پرچم سرخ کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان را به دست می‌آورد. تاجیکستان سالانه چهار تن طلا، دویست تن نقره، پانصد هزار تن آلومینیوم و یک میلیون تن پنبه تولید می‌کند.
- ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۷ میرزا تورسون‌زاده (متولد ۱۹۱۱)، شاعر تاجیک شوروی وفات می‌کند. تورسون‌زاده که تحت تأثیر استاد عینی و لاهوتی که بهترین مارش‌های جاویدانی اوائل اتحاد شوروی را آفریده بودند، بود اما بر عکس آنها او در باره مسائل بین‌المللی و به ویژه هند سخن می‌گوید.
- ۱۹۸۰ در مراحل اول لشکرکشی شوروی به افغانستان شمار زیادی از تاجیک‌ها به جبهه فرستاده شدند.
- ۲ آوریل ۱۹۸۲ رسولوف دبیر اول حزب کمونیست تاجیکستان درگذشت. رحمان نبی‌یف که مصمم بود که حرکت‌های اسلامی را که توسط پامیری‌ها و غرمی‌ها تبلیغ می‌شد، متوقف سازد، به عنوان دبیر اول حزب انتخاب گردید.
- آوریل ۱۹۸۴ گورباچف برنامه‌ی بازسازی و شفافیت را اعلام می‌دارد. او چندی بعد موضوع خروج نیروهای شوروی از افغانستان را پیش می‌کشد.
- ۱۹۸۵ سیدعبدالله نوری (متولد ۱۹۴۷) از طرفداران خود می‌خواهد که تا به بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی تقاضانامه‌ای مبتنی بر تأسیس یک جمهوری اسلامی تقدیم کنند. این تکنسین که دارای تحصیلات خصوصی بود بعدها به عنوان رهبر نهضت اسلامی در سال‌های ۱۹۹۰ عرض وجود می‌کند و زندانی می‌گردد.
- ژانویه ۱۹۸۵ بخاطر اغتشاش ضد روسی در دوشنبه، تاجیکستان در انتظار روزهای دشوار است.

- مارس ۱۹۸۵ میخائیل گورباچف به عنوان دبیر اول حزب کمونیست اتحاد شوروی انتخاب می‌گردد و برنامه‌ی بازسازی و شفافیت را اعلام می‌دارد که نه تنها بر آینده اتحاد شوروی بلکه بر آینده جهان تأثیر می‌گذارد.
- ۱۹۸۶ بیست و هفتمین کنگره‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی سیاست بازسازی و شفافیت را تصویب کرد.
- ۱۹۸۷ "کمسومول تاجیکستان" مقاله‌ی جنجال‌برانگیز میربابا میررحیم تحت عنوان "تا کی آب از درز یخ می‌رود" را منتشر کرد.
- ۱۹۸۸ اگر چه سقوط اتحاد شوروی هنوز اتفاق نیفتاده ولی مبارزه برای پر کردن خلاء قدرت بین سه نیرو در جریان است. حکومت کمونیستی، اسلام شوروی و نیروهای دموکراتیک تحت رهبری مسلمانان افراطی مانند اکبر توره جان‌زاده که خود با حیدر شریف‌زاده بر سر کرسی قاضی کلان رقابت می‌کند. توره جان‌زاده که از دانشگاه اسلامی اردن فارغ‌التحصیل گردیده است از یکطرف سیاستمدار زیرک، دموکرات و قابل افتخار تاجیکستان است و از جانب دیگر یک رهبر جاه‌طلب جنبش بنیادگرای وهابی شمرده می‌شود. او در مذاکرات صلح سال‌های ۱۹۹۰ یک شخصیت مهم بود. شریف‌زاده (متولد ۱۹۴۶) از مکتب علوم دینی بخارا فارغ‌التحصیل گردیده است. او که امام خطیب مسجد کولاب بود می‌خواست مسجد خود را از قاضیات تاجیکستان جدا سازد اما موفق نگردید. (۱۹۹۱)
- ۱۹۸۹ تاجیک‌ها بعد از دسترسی به بایگانی‌های مهر و موم شده‌ی شوروی از محتوای نامه شیرین‌شاه شاه‌تیمور به استالین آگاهی کسب می‌کنند.
- ژانویه ۱۹۸۹ جمهوری‌های آسیای میانه قانون زبان را تدوین و تصویب کردند و زبان‌های ملی خود را جایگزین زبان روسی ساختند و زبان روسی را به عنوان زبان مشترک در درون کشور و زبان امور بین‌المللی حفظ کردند.
- ۲۸ ژانویه ۱۹۸۹ زمین‌لرزه روستای شراره را در حومه‌ی شهر دوشنبه تکان می‌دهد. برای نخستین بار امکان بحث باز در باره مصایب و کمبودها میسر شده است. این ثمره بازسازی و شفافیت است.
- ۲۲ فوریه ۱۹۸۹ بین ۲۲ و ۳۰ فوریه جوانان تاجیک در یک گردهمایی بی‌سابقه در میدان لنین (که بعدها میدان آزادی نام گرفت) حمایت خود را از رسمی شدن زبان تاجیکی اعلام داشتند. آنها بعدها خواهان استقلال سیاسی و اقتصادی از اتحاد شوروی شدند.
- ۲۲ ژوئیه ۱۹۸۹ شورای عالی اتحاد شوروی شخصیت حقوقی زبان تاجیکی را به عنوان زبان دولتی به رسمیت شناخت.
- سپتامبر ۱۹۸۹ سازمان مردمی رستاخیز رسماً ثبت شد. اهداف آن عبارت بود از: به دست آوردن استقلال، احیای تدریجی الفبای زبان فارسی، تأسیس حکومت و پارلمان دموکراتیک، تضمین آزادی‌های فردی و عمومی، پیشرفت امور اقتصادی و فرهنگی، اقتصاد آزاد با روابط با کشورهای دیگر، حق مالکیت فردی، اصلاحات ارضی و خصوصی سازی وسائل تولید. سازمان رستاخیز یکی از بخش‌های جبهه‌ی مخالفان تاجیک بود.
- ژانویه ۱۹۹۰ حزب دموکرات تاجیکستان تأسیس گردید. اهداف این حزب غیر مذهبی شامل آزادی زبان و مذهب، دستیابی کامل به استقلالیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، انحلال حزب کمونیست، اصلاحات ارضی و خصوصی سازی، ایجاد روابط اقتصادی با کره‌ی جنوبی، ژاپن، فرانسه، آلمان و ایران بود. حزب دموکرات یکی از اجزای اتحادیه‌ی مخالفان تاجیک را تشکیل می‌داد.

- فوریه ۱۹۹۰ قهار محکوف (دبیر اول)، غایب‌نظر پلایف (رئیس شورای عالی تاجیکستان) و عزت‌الله اخیایف (نخست وزیر) استعفاء دادند. اما روز بعد آنها با سپاه کردن بوری کریموف و نور تیروف رهبری خود را دوباره احیاء کردند.
- ۱۲ فوریه ۱۹۹۰ از ۱۲ الی ۱۵ فوریه نخستین برخورد بین گروه‌های اسلامی و کمونیست‌ها منجر به تلفات جانی شد. شایعات اسکان ارمنی‌ها در تاجیکستان بهانه‌ای شد برای قرار دادن تاجیک‌ها در مقابل مقامات کمونیستی.
- ۲۵ فوریه ۱۹۹۰ از اشتراک کانندهای مخالفان در انتخابات شورای عالی جلوگیری بعمل آمد. در جلسه‌ای در پشت درهای بسته انتخابات شورای عالی، محکوف با بدست آوردن ۱۳۱ رأی به ریاست مجلس شورای عالی تاجیکستان انتخاب شد. نبی‌یف با بدست آوردن ۸۹ رأی جای دوم را بدست آورد.
- ژوئن ۱۹۹۰ حزب نهضت اسلامی تأسیس شد و از طرف حکومت تاجیک فوراً ممنوع اعلام گردید.
- ۳ ژوئن ۱۹۹۰ در دره فرغانه منازعه بین ساکنان ازبک و قرقیز شهر اوش بر سر حکومت محلی به یک نوع انقلاب کوچک تبدیل شد.
- ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۰ در خاروق موافقتنامه بین جمهوری و رهبران منطقوی، حکومت و رهبران احزاب، رهبران مذهبی و گروه‌های مسلح بخاطر عادی سازی وضع امضاء شد. هیات رئیسه فرمان صادر کرد که حکومت سلاح‌هایی را که بخاطر محافظت شخصی به کار برده می‌شود، خریداری کند. برای این منظور بودجه تخصیص داده شد.
- ۱۹ اوت ۱۹۹۰ در اتحاد شوروی تلاش برای کودتا توسط کمونیست‌های سرسخت علیه میخائیل گورباچف ناکام ساخته شد.
- ۱۹۹۱ در پی فروپاشی اتحاد شوروی در تابستان جمهوری‌های قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان اعلام استقلال می‌کنند.
- ژانویه ۱۹۹۱ رئیس جمهور محکوف با گروهی از شخصیت‌های مذهبی که توره جانزاده نیز جزء آن بود، دیدار می‌کند و در مورد دو روز مذهبی که باید تعطیل عمومی اعلام شود و این که حیوانات مطابق قوانین اسلامی ذبح شوند به توافق می‌رسند.
- ۱۸ فوریه ۱۹۹۱ کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان و حزب دموکرات به منظور بحث در باره‌ی آینده اتحاد شوروی مسأله‌ی رفراندوم را مورد مذاکره قرار می‌دهند. کمونیست‌ها می‌خواهند در اتحادیه باقی بمانند اما حزب دموکرات به دلیل اینکه موازین سیاسی و اقتصادی این اتحادیه به حد کافی روشن نیست، از اشتراک در رفراندوم خوداری می‌کند.
- ۲۷ آوریل ۱۹۹۱ مبارزه بین جریان عمده‌ی مسلمانان و افراطیون یعنی حیدر شریف‌زاده شدت کسب می‌کند. حیدر شریف‌زاده خطیب مسجد کولاب تقاضا می‌کند که اکبر توره جانزاده‌ی وهابی استعفاء کند.
- ۲۱ مه ۱۹۹۱ حکومت برنامه‌ی خصوصی‌سازی شرکت‌های تجاری کوچک؛ خدمات اجتماعی و خدمات روزمره را آغاز می‌کند. تعداد سیصد مؤسسه‌ی مربوط به وزارت تجارت خصوصی می‌شوند و از فعالیت مؤسسات خصوصی حمایت دولتی صورت می‌گیرد.
- ۹ ژوئن ۱۹۹۱ حزب رستاخیز اسلامی اتحاد شوروی در استراخان اتحاد شوروی جلسه می‌کند.

- ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۱ محکوم فرمانی در باره‌ی تأسیس آکادمی کشاورزی صادر می‌کند که یکی از اهداف این آکادمی خاتمه دادن به سیاست های تحمیلی زراعتی مسکو از جمله کشت پنبه و فرستادن آن به روسیه است.
- ۲۹ اوت ۱۹۹۱ گردهمایی در برابر پارلمان تاجیک برگزار می‌شود و موضع حکومت در کودتا علیه گورباچف محکوم می‌شود. از محکوم، پلایف و احیایوف تقاضا می‌شود استعفا بدهند. محکوم استعفاء می‌دهد و اما پلایف و احیایوف به کار خود ادامه می‌دهند. اسلانوف تا انتخابات بعدی به عنوان سرپرست ریاست جمهوری تعیین می‌شود.
- سپتامبر ۱۹۹۱ حزب آریانای بزرگ تأسیس می‌شود. حزب در نظر دارد تمام فارسی‌زبانان را اعم از ایرانی، افغان و یا تاجیک متحد سازد.
- ۷ سپتامبر ۱۹۹۱ رئیس جمهور محکوم به علت حمایت آشکار از کودتای ۲۹ اوت استعفاء می‌کند و قدرالدین اسلانوف به عنوان سرپرست رئیس جمهور تعیین می‌گردد. اسلانوف حزب کمونیست را تعلیق و دارائی آنرا منجمد می‌سازد.
- ۹ سپتامبر ۱۹۹۱ تاجیکستان استقلال خود را اعلام می‌دارد.
- ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۱ در پی اعلام غیر قانونی بودن حزب کمونیست توسط اسلانوف مجسمه لنین پائین آورده می‌شود و کمونیست‌ها دست به گردهمایی می‌زنند. حزب کمونیست از شورای عالی تقاضا دارد که:
- ۱ اسلانوف برکنار شود.
 - ۲ حکومت نظامی اعلام گردد.
 - ۳ فعالیت حزب اسلامی منع گردد.
- شورای عالی رحمان نبی‌یوف را به عنوان رئیس انتخاب کرد و در همین جلسه نورالله عبیداللهیوف به بازداشت مقصود اکراموف شهردار دوشنبه اقدام می‌کند.
- گردهمایی کمونیست‌ها در همان روز پایان می‌یابد اما گردهمایی مخالفان که در میدان شهیدان بود تا پانزده شبانه روز دیگر ادامه می‌یابد.
- ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۱ بین ۲۱ و ۲۳ سپتامبر مجسمه‌ی لنین پائین آورده می‌شود و جای اسلانوف را نبی‌یوف می‌گیرد و حزب کمونیست را تحکیم می‌بخشد.
- ۴ اکتبر ۱۹۹۱ از ۴ تا ۱۸ اکتبر در جنوب تاجیکستان ایشان سید اشرف، ایشان قیام‌الدین و ملا محمد جان قافرنوف در ضدیت با آموزگاران سخن گفته و آنها را کافر شمرده و از خواندن جنازه آموزگاران کشته شده اباء می‌ورزد.
- ۱۴ اکتبر ۱۹۹۱ نبی‌یوف در اثر میانجی‌گری نمایندگان گورباچف اجازه می‌دهد تا اسم حزب نهضت اسلامی در دفاتر ثبت گردد.
- ۲۲ اکتبر ۱۹۹۱ شورای عالی تاجیکستان به طرفداری رفع ممنوعیت احزاب مذهبی رأی می‌دهد.
- ۲۶ اکتبر ۱۹۹۱ حزب نهضت اسلامی که از سال ۱۹۷۵ مخفی فعالیت می‌کرد، علناً تأسیس شد. اهداف این حزب شامل ایجاد سیستم اجتماعی - سیاسی متکی بر توحید، ایجاد پارلمان بر اساس اصول اسلامی، انکشاف تعلیم و تربیت اسلامی، آشنائی مردم به عقاید اسلامی و احیای روحانیت و آزادی اقتصادی و سیاسی می‌باشد. این حزب ستون فقرات اپوزیسیون را می‌ساخت.
- ۲۴ نوامبر ۱۹۹۱ نخستین انتخابات در جمهوری انجام گردید. رحمان نبی‌یوف با بدست آوردن ۵۸ درصد آراء در برابر ۳۰ درصد آرای دولت خداینظروف به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. نتایج

انتخابات موجب خشنودی کمونیست‌ها و لنین‌آبادی‌ها و نارضایتی مردمان غرم و پامیر گردید. صفرعلی کنجه‌یوف به عنوان رهبر شورای عالی تاجیکستان انتخاب شد.	
شورای نمایندگان مردم بدخشان تشکیل جمهور خود مختار بدخشان را اعلام داشتند.	دسامبر ۱۹۹۱
اتحاد شوروی به پانزده جمهوری مستقل تقسیم شد.	دسامبر ۱۹۹۱
رحمان نبی‌یوف رئیس قبلی حزب کمونیست و رئیس جمهور فعلی فرمان ممنوعیت حزب کمونیست را فسخ کرد.	۲۵ دسامبر ۱۹۹۱
استعفای میخائیل گورباچف به انحلال اتحاد شوروی انجامید.	۲۵ دسامبر ۱۹۹۱
بین سال‌های ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳ تعداد زیادی از روس‌تباران از جمهوری خارج شدند.	۱۹۹۲
احیایوف، نخست وزیر تاجیکستان استعفاء داد. در جریان شش سال کار او به عنوان نخست وزیر وضع اقتصادی و تعلیم و تربیت در تاجیکستان به مقدار زیاد تنزل کرد.	۴ ژانویه ۱۹۹۲
بین ۱ تا ۲۱ مارس دادستان کل تاجیکستان، نورالله عبیدالله یوف به اتهام فساد مقصود اکراموف، شهردار دوشنبه و طرفدار دموکراسی را زندانی می‌سازد و به تقاضای هواخواهان او برای آزادی او توجه نمی‌کند و تظاهرات پنجاه و یک روزه آغاز می‌شود.	۱ مارس ۱۹۹۲
شورای عالی اکثریت وزیرانی را که از طرف نخست وزیر عبدالملک عبدالله‌جانوف پیشنهاد شده بودند، پذیرفت اما تعیین اکبرشاه اسکندروف رئیس قبلی شورای عالی و سرپرست ریاست جمهوری را به عنوان رئیس کمیته دولتی روابط خارجی رد کرد. اسکندروف بعدها به عنوان نخستین سفیر تاجیکستان در ترکمنستان تعیین می‌شود.	۲ مارس ۱۹۹۲
قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان و قرقیزستان عضویت سازمان ملل متحد را کسب کردند.	۲ مارس ۱۹۹۲
جریانات جلسه‌ی هیأت رئیسه‌ی شورای عالی تاجیکستان از طریق تلویزیون پخش شد و در آن محمد ایاز نوجوانوف وزیر کشور (پامیری) از طرف کنجه‌یوف به اختلاس متهم شد و نوجوانوف استعفاء داد.	۲۵ مارس ۱۹۹۲
سیصد نفر از جوانان پامیری در برابر کمیته مرکزی جمع شدند و به خاطر اهانت به همولایتی شان اعتراض کردند. روز بعد حزب نهضت اسلامی و حزب دموکرات به آنها پیوستند و علاوه بر تقاضای استعفای کنجه‌یوف، خواسته‌های جدیدی را مطرح کردند از جمله آزادی مقصود اکراموف، تدوین قانون اساسی جدید و لغو همه‌ی قوانین غیردموکراتیک که فعالیت روزنامه‌ها را محدود می‌ساخت.	۲۶ مارس ۱۹۹۲
سفارت ایالات متحده آمریکا در دوشنبه افتتاح شد.	۲۷ مارس ۱۹۹۲
شرکت کنندگان گردهمایی میدان شهیدان یک گروه اعضای پارلمان را گروگان گرفتند.	۲۱ آوریل ۱۹۹۲
امام‌علی رحمانوف بر ضد اپوزیسیون سخنرانی می‌کند. استعفای کنجه‌یوف پذیرفته می‌شود.	۲۲ آوریل ۱۹۹۲
اکبرشاه اسکندروف به عنوان رئیس شورای عالی تاجیکستان شروع به کار می‌کند و همچنین توره جان‌زاده و دیگر اعضای اپوزیسیون به عضویت هیأت رئیسه‌ی شورای عالی انتخاب می‌شوند. این مسأله موجب خشم رهبران کمونیست‌ها، مؤسسات و کولابی‌ها گردید.	
گردهمایی در کولاب با استعفای کنجه‌یوف مخالفت کرد و اشتراک کنندگان خواهان استعفای توره جان‌زاده شدند. فردای آن کولابی‌ها به ابتکار شریف‌زاده و سنگک صفروف به شهر دوشنبه می‌آیند و برقراری مجدد کنجه‌یوف را طلب می‌کنند. نبی‌یوف کنجه‌یوف را به عنوان رئیس کمیته‌ی امنیت دولتی تاجیکستان تعیین می‌کند.	۲۳ آوریل ۱۹۹۲

- ۲۹ آوریل ۱۹۹۲ اپوزیسیون استودیوی تلویزیون را اشغال و کنترل تمام دروازه‌های شهر را بدست می‌گیرد. کمیته‌ی امنیت دولتی و وزارت کشور با اپوزیسیون همدردی نشان می‌دهند.
- ۱ مه ۱۹۹۲ رحمان نبی‌یوف دستور تشکیل جبهه‌ی ملی را برای تاجیکستان صادر می‌کند. رحمان نبی‌یوف یک واحد ویژه نظامی را از میان جوانان میدان آزادی تشکیل می‌دهد. یک میدان سومی خود را در بین دوگروه در جاده‌ی رودکی قرار می‌دهند.
- ۲ مه ۱۹۹۲ ژنرال بهرام رحمانوف با ۴۵۰ میل تفنگ از گارد به اپوزیسیون می‌پیوند.
- ۵ مه ۱۹۹۲ مرادالله شیرعلی عضو پارلمان تاجیکستان ترور می‌شود. جنگ در حومه شهر دوشنبه آغاز می‌گردد.
- ۷ مه ۱۹۹۲ از تاریخ ۷ تا ۱۰ مه بعد از آنکه موافقتنامه برای تأسیس حکومت ائتلافی به امضاء می‌رسد، کنجه‌یوف و معاون رئیس جمهور دوستوف از طرف شورای عالی برکنار می‌شوند. اسکندروف به عوض کنجه‌یوف تعیین می‌گردد و یک کمیته‌ی چهارده نفری تشکیل می‌شود. کمونیست‌های شناخته شده از جمله کنجه‌یوف، عبیدالله‌یوف و عبدالله جانوف دوشنبه را ترک می‌کنند.
- ۱۴ مه ۱۹۹۲ در جریان اقداماتی که توسط اپوزیسیون پیروزمند علیه مشروطه‌خواهان (حکومت مشروطه) اجراء می‌شود در شهر دوشنبه ۱۰۸ نفر کشته و ۲۳۳ نفر زخمی و ۱۰۴ نفر ناپدید می‌گردند. جنگ از دوشنبه به قرغان‌تپه کشانیده می‌شود. برای دفاع از کولاب جبهه مردمی تأسیس می‌گردد.
- ۱ ژوئن ۱۹۹۲ اپوزیسیون در جنوب کمونیست‌ها را مغلوب ساخت و مزارع دولتی را در ناحیه وخش و کیروف تخریب و غارت نمود و صدها نفر کشته شد.
- ۱۴ اوت ۱۹۹۲ از ۱۴ الی ۱۸ اوت موافقتنامه‌ی خاروق ناکام می‌گردد، زیرا گروه‌های مخالف از تسلیم کردن سلاح خود اباء می‌ورزند و در عوض سلاح بیشتر از افغانستان به دست می‌آورند.
- ۲۴ اوت ۱۹۹۲ نورالله عبیدالله‌یوف، دادستان کل تاجیکستان همراه با راننده‌اش توسط افراد ناشناس ترور می‌شود. حمله کنندگان که توسط ماشین دادستان فرار کرده بودند به دفتر دادستانی می‌روند و تقاضا می‌کنند که پرونده‌ی رشوه ستانی علیه اکراموف فسخ شود و این امر دخالت اپوزیسیون را در ترور دادستان نشان می‌دهد.
- ۲ سپتامبر ۱۹۹۲ بین ۲ تا ۲۷ سپتامبر در قرغان‌تپه که رابطه‌اش با سایر شهرهای تاجیکستان قطع شده و با کمبود نان، آب و گاز مواجه است، وحشت حاکم می‌گردد. آنهائیکه تلاش می‌کنند شهر را ترک کنند، سر بریده می‌شوند. برای سه روز نیروهای اپوزیسیون نمی‌توانند به اورگوت محله وارد شوند ولی بعد از آنکه کلیه‌ی ذخایر هفتاد ساله آنرا غارت می‌کنند و ۲۰۰ نفر از جوانان آن کشته می‌شوند. نبی‌یوف از قرارگاه خود در لشگر (دیویزیون) ۱۰۲ روسی دستور داخل شدن به قرغان‌تپه و دوشنبه را می‌دهد.
- ۷ سپتامبر ۱۹۹۲ نیروهای اپوزیسیون در فرودگاه دوشنبه به زور تفنگ نبی‌یوف را مجبور به استعفاء می‌کنند. اسکندروف به عنوان رئیس جمهور موقت تعیین می‌شود. دولت خداینظروف به عنوان مشاور او تعیین می‌گردد.
- ۹ سپتامبر ۱۹۹۲ نخستین سالگرد استقلال جشن گرفته می‌شود.
- ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۲ نمایندگان سازمان ملل متحد با سران حزب دموکرات تاجیکستان، حزب نهضت اسلامی، حزب مردمی رستاخیز و نمایندگان اقلیت‌ها در دوشنبه ملاقات و به کولاب سفر می‌کنند. در

- عین زمان نماینده‌های حکومت به همراهی اوتوخان لطیفی (ژورنالیست) و دولت خداینظروف (میانجی صلح) به نازک و قرغان‌تپه سفر می‌نمایند تا اوضاع را بررسی کنند.
- ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۲ بین ۲۶ و ۲۸ سپتامبر سربازان روسی اسکندروف را نجات داده و عبدالله‌جانوف را در کولاب گروگان می‌گیرند و صفروف و سعیدوف به قرغان‌تپه داخل می‌شوند.
- ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۲ زنان در قورغان‌تپه، کافرنهان و دوشنبه به کشته شدن مردان شان و حضور رو به فزونی روس‌ها اعتراض می‌کنند. در کولاب نیروهای طرفدار نبی‌یوف اخراج شخصیت‌های برجسته‌ی اپوزیسیون، دولت عثمان معاون نخست وزیر، میربابا میررحیم‌اف رئیس رادیو و تلویزیون و دولت امین‌وف معاون رئیس کمیته‌ی امنیت ملی را می‌طلبند. آنها همچنین تقاضا می‌کنند توره جان زاده برکنار شود.
- ۸ اکتبر ۱۹۹۲ از تاریخ ۸ الی ۲۴ اکتبر وضع دوشنبه بدتر می‌گردد. کنجه‌یوف بر ریگر حمله می‌کند و همه سلاح و مهمات آنرا با خود می‌برد. شاهراه دوشنبه - کولاب تحت حفاظت سربازان روس قرار داده می‌شود. در فرغانه جنگ شدید می‌گردد و مراکز برای پذیرش مهاجرین در کولاب و دوشنبه تأسیس می‌گردد. کارمندان عالی‌رتبه دولت دوشنبه را ترک می‌کنند.
- ۲۴ اکتبر ۱۹۹۲ به تاریخ ۲۴ و ۲۵ اکتبر صفورعلی کنجه‌یوف و رستم عبدالرحیم به سوی دوشنبه حرکت می‌کنند و قصر ریاست جمهوری را تصرف می‌نمایند و می‌کوشند تا مرکز رادیو و تلویزیون را تصرف کنند اما موفق نمی‌شوند. ۸۰۰ نفر مسلح بدخشانی شهر دوشنبه را محاصره می‌کنند و حلقه را بر نیروهای کنجه‌یوف تنگتر می‌سازند. مذاکرات بین کنجه‌یوف و اسکندروف و نمایندگان روسیه به این منجر میشود که کنجه‌یوف وعده می‌دهد که اگر اسکندروف برای برگزاری جلسه‌ی شورای عالی تاریخی تعیین کند او نیروهای خود را از دوشنبه خارج می‌سازد.
- ۲۶ اکتبر ۱۹۹۲ بین ۲۶ و ۲۷ اکتبر سنگک صفروف نیروهای مخالف را از کلخوزآباد می‌راند.
- ۴ نوامبر ۱۹۹۲ رهبران آسیای میانه در مسکو در طی جلسه در باره‌ی وضع تاجیکستان صحبت می‌کنند.
- ۹ نوامبر ۱۹۹۲ اسکندروف تاریخ ۱۶ نوامبر را برای برگزاری جلسه شورای عالی تاجیکستان در خجند اعلان می‌کند.
- ۱۰ نوامبر ۱۹۹۲ دوشنبه در محافظت نیروهای روسیه قرار دارد. اسکندروف و اعضای حکومت ائتلافی استعفاء می‌کنند.
- ۱۶ نوامبر ۱۹۹۲ در بین ۱۶ الی ۲۱ نوامبر، شانزدهمین اجلاس شورای عالی تاجیکستان در خجند برگزار می‌شود و استعفای نبی‌یوف و اسکندروف را می‌پذیرد. امام‌علی رحمانوف به عنوان رئیس شورای عالی و عبدالملک عبدالله جانوف به عنوان نخست وزیر انتخاب می‌شوند. رحمانوف (متولد کولاب) در سال ۱۹۸۲ از دانشگاه دولتی تاجیکستان در رشته اقتصاد فارغ‌التحصیل شده است. عبدالله جانوف (متولد ۱۹۴۹ خجند) در سال ۱۹۷۱ از مکتب عالی آدیسه فارغ‌التحصیل شده و در سال ۱۹۷۸ وزیر کشاورزی تاجیکستان گشته است.
- ۲۴ نوامبر ۱۹۹۲ روزانه بین ۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ نفر در برابر کارخانه‌ی نان‌پزی دوشنبه برای بدست آوردن یک قرص نان تجمع می‌کردند. کمبود نان و نفت موجب تشویش حکومت شد.
- ۲۵ نوامبر ۱۹۹۲ فرماندهان و گروه‌های محلی که در جنگ داخلی شرکت داشتند، موافقتنامه آتش بس را امضاء می‌کنند.

- ۱ دسامبر ۱۹۹۲ از ۱ تا ۶ دسامبر لشگر ۲۰۱ روسیه شهر دوشنبه را زیر کنترل می‌گیرد. نیروهای حصار به حمایت روسیه و ازبکستان بر مخالفین در شهر دوشنبه حمله می‌کنند و مخالفین را شکست می‌دهند. مخالفین به جانب فیض‌آباد، کافرنهان و دره رامت عقب می‌نشینند.
- ۴ دسامبر ۱۹۹۲ حکومت جدید که در آن کمونیست‌های کولابی اکثریت داشتند از طرف شورای عالی منظور شد. شورای عالی یکجا شدن کولاب و قورغان‌تپه را به نام ختلان اعلام داشت.
- ۵ دسامبر ۱۹۹۲ گروه‌های نظامی کمونیست کوشش می‌کنند شهر دوشنبه را از دست آشوبگران اسلامی خارج سازند، اما موفق نمی‌شوند. شش نفر کشته می‌شود.
- ۷ دسامبر ۱۹۹۲ به تاریخ ۷ و ۸ دسامبر جنگ بین نیروهای طرفدار کمونیست‌ها و اسلامیت‌ها ادامه می‌یابد. حدود ۸۰۰۰۰ پناهنده تاجیک در تعدادی از اردوگاه‌ها در کنار رود آمو در مرز با افغانستان جمع می‌شوند. این اردوگاه‌ها فاقد مواد غذایی و داروئی هستند و تلاش‌های صلیب سرخ برای رساندن مواد به آنها بواسطه ادامه‌ی جنگ با دشواری‌های زیاد مواجه است.
- ۷ دسامبر ۱۹۹۲ روسیه از جنگنده‌های اسلامی می‌خواهد که شهر دوشنبه را ترک کنند.
- ۹ دسامبر ۱۹۹۲ نیروهای طرفدار حکومت جدید تاجیکستان از ۱۱ الی ۱۳ دسامبر به رهبری یعقوب سلیموف به جانب شهر دوشنبه حرکت می‌کنند و شهر را از دست نیروهای اسلامی خارج و تصرف می‌نمایند. رئیس شورای عالی و نخست وزیر جدید به دوشنبه می‌آیند و انتشارات اپوزیسیون را متوقف می‌سازند و بر ضد رهبران آنها جریان جنائی را آغاز می‌کنند. مذاکرات بین حکومت و فرماندهان اپوزیسیون ادامه می‌یابد و هدف این است که اپوزیسیون سلاح خود را به حکومت تسلیم کند. اپوزیسیون به کافرنهان عقب‌نشینی می‌کند. در حدود ۷۵۰۰۰ مهاجر در مرز افغانستان انتظار عبور به خاک افغانستان را دارند.
- ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ حمله وسیع حکومت بر ضد اپوزیسیون در کافرنهان آغاز می‌شود. حکومت تاجیک نظر خود را در بازسازی اقتصاد اعلام می‌دارد. نخستین اقدام عبارت از انحصار دولت بر صدور پنبه و آلومینیوم است.
- ۱۸ دسامبر ۱۹۹۲ کافرنهان به مرکز جنگ بین حکومت و شورشیان اسلامی تبدیل می‌شود.
- ۲۲ دسامبر ۱۹۹۲ شورشیان اسلامی در پی سقوط کافرنهان به دست حکومت تاجیکستان به سوی پامیر فرار می‌کنند.
- ۲۳ دسامبر ۱۹۹۲ امام‌علی رحمانوف از طریق تلویزیون از بدخشان کوهی تقاضا می‌کند تا تمامیت ارضی تاجیکستان را تخریب نکند.
- ۲۷ دسامبر ۱۹۹۲ سنگک صفروف رهبر نظامی طرفدار حکومت از طریق تلویزیون به اپوزیسیون هشدار می‌دهد که سلاح‌های خود را به حکومت تسلیم کنند. رحمانوف تاریخ تسلیم دادن سلاح را تا ۴ ژانویه تمدید می‌کند.
- ۳۰ دسامبر ۱۹۹۲ حکومت تاجیک ناحیه‌ی پنج را تصرف می‌کند و هزارها تاجیک به افغانستان فرار می‌کنند. در مجموعه ۸۰۰۰۰۰ نفر بی‌جا شده در تاجیکستان و بیش از ۱۰۰۰۰۰ در افغانستان پناهنده شدند.
- ۷ ژانویه ۱۹۹۳ حالت اضطرار و حکومت نظامی (قیود) در دوشنبه اعلام شد.
- ۲۱ فوریه ۱۹۹۳ مفتی‌ات تاجیکستان تأسیس می‌گردد. مفتی فتح‌الله شریف‌زاده در آن مقام گمارده می‌شود. شریف‌زاده تعهد می‌کند که از سیاست دور بماند. در عین زمان مقامات در جستجوی توره جان زاده اند که متهم به برخوردهای جنایتکارانه در جریان جنگ‌های ۱۹۹۲ است.

نیروهای حکومتی دره رامت را از دست نیروهای مخالف می‌گیرند و در منطقه غرم بسیاری از محلات را به دست می‌آورند. در بدخشان مذاکره با مخالفان برای تسلیم اسلحه ادامه می‌یابد.	۶ مارس ۱۹۹۳
سنگک صفروف و فیض‌علی سعیدوف در قورغان تپه کشته می‌شوند.	۳۰ مارس ۱۹۹۳
جلال اکرامی (متولد ۱۹۰۹)، بزرگترین قصه‌نویس تاجیک بعد از عینی درگذشت.	۱ آوریل ۱۹۹۳
پارلمان جدید تاجیکستان با اکثریت بزرگ آراء صفرعلی رجبوف، قانون دان را به عنوان سخنگوی پارلمان انتخاب کرد.	۶ آوریل ۱۹۹۵
شهزاده کریم آغا خان، رهبر روحانی اسماعیلیه‌ها با رحمانوف ملاقات کرد و موافقتنامه‌ای مبنی بر یک برنامه‌ی انکشافی دراز مدت را امضاء کرد.	۲۳ مه ۱۹۹۵
رحمانوف، رئیس جمهور تاجیکستان و عبدالله نوری، رهبر اپوزیسیون در تهران موافقت می‌کنند که به خصومت‌های داخلی خاتمه داده شود.	۲۱ ژانویه ۱۹۹۵
امیر ظهوروف به عوض یعقوب سلیموف که به ایجاد موانع در برابر روند صلح متهم است به عنوان وزیر کشور تعیین شد.	۱۵ اوت ۱۹۹۵
فتح‌الله شریف‌زاده ۵۳ ساله که بعد از به قدرت رسیدن امام‌علی رحمانوف به مقام مفتی کلان تعیین شده بود، در منزل‌اش یکجا با خانواده‌اش به قتل رسید.	۲۱ ژانویه ۱۹۹۶
جنگ سالاران قبلی بر شهرهای تورسون زاده در غرب دوشنبه و قورغان‌تپه در جنوب یورش بردند. عبادت بای ماتوف، شهردار سابق تورسون‌زاده کارخانه آلومینیوم را متصرف شد و محمود خدابردیف کنترل مراکز حکومتی را در قورغان‌تپه بدست گرفت. هر دو تقاضای استعفای حکومت را کردند.	۲۶ ژانویه ۱۹۹۶
خدای بردیوف و بای ماتوف تا ۱۵ کیلومتری شهر دوشنبه پیشروی می‌کنند و بر رحمانوف فشار وارد می‌کنند تا حکومت را برکنار سازد. رحمانوف در جمع جنگجویان طرفدار خود در استادیوم دوشنبه فرماندهان اغتشاشیون را دست نشانده‌های دشمنان تاجیکستان می‌خواند و می‌گوید که آنها قصد دارند تاجیکستان را از روی نقشه جهان محو کنند.	۲ فوریه ۱۹۹۶
رحمانوف کابینه را ترمیم می‌کند و یحیی عظیموف را به عنوان نخست وزیر تعیین می‌نماید.	۴ فوریه ۱۹۹۶
عبدالله نوری ادعا می‌کند که اپوزیسیون هفتاد در صد جمهوری را در کنترل دارد.	۲۲ فوریه ۱۹۹۶
پارلمان جدید بدون شرکت اپوزیسیون آغاز به کار می‌کند. اپوزیسیون دلیل عدم اشتراک خود را ناتوانی دولت برای تضمین امنیت خود می‌آورد.	۱۱ مارس ۱۹۹۶
خدای بردیوف فرمانده اغتشاشیون به عنوان معاون گارد ریاست جمهوری تعیین می‌شود.	۱۳ مارس ۱۹۹۶
در یک انتخابات به شیوه اتحاد شوروی خواجه امان‌الله نعمت‌زاده مفتی تعیین شد.	۱۹ مارس ۱۹۹۶
حکومت تاجیکستان و اپوزیسیون در نشست در ترکمنستان با آتش بس در ناحیه طویل‌دره موافقت کردند.	۱۲ ژوئیه ۱۹۹۶
اپدیمی تب زرد بنابر تخریب سیستم آبیاری به ویژه در روستاها گسترش می‌یابد و ۴۵ نفر تلفات در پی دارد.	۲۲ ژوئیه ۱۹۹۶
آکادمیسین محمد عاصمی (متولد ۱۹۲۰) ترور شد. عاصمی عضو برجسته‌ی جامعه‌ی تاجیک در سطوح مختلف به حزب کمونیست و حکومت تاجیک خدمت کرده است. سهم‌گیری او در فرهنگ تاجیک شامل تحقیق در فلسفه، فیزیک و ریاضیات بود. او در سال‌های پایانی زندگی انجمن پیوند را تأسیس کرد و رهبری آنرا بعهده گرفت. هدف این انجمن که نشریه‌ای نیز به نام	۲۹ ژوئیه ۱۹۹۶

- "پیوند" به خط پارسی انتشار می‌داد، بوجود آوردن همبستگی جهانی فارسی‌زبانان با تاجیک‌ها بود.
- ۱۶ آوریل ۱۹۹۷ ناطق نوری در ایران محور منطقوی را پیشنهاد می‌کند که ایران، روسیه، چین و کشورهای تازه به استقلال رسیده آسیای میانه را در بر می‌گیرد.
- ۱۶ مه ۱۹۹۷ در ۱۶ و ۱۷ مه رحمانوف و نوری چندین موافقتنامه را در بشکیک امضاء می‌کنند که در برگیرنده‌ی عفو عمومی و تبادل زندانی‌ها و همچنین برنامه سپردن ۲۰ در صد کرسی‌ها در کمیسیون مرکزی انتخابات به جبهه اپوزیسیون می‌باشد. همچنین آنها موافقت کردند که ۵۰۰ نفر از اعضای اپوزیسیون اجازه دارند که بخاطر محافظت نمایندگان شان در کمیسیون انتخابات به دوشنبه بیایند.
- ۲۲ مه ۱۹۹۷ بین تاریخ ۲۲ و ۲۸ مه مذاکرات صلح بین حکومت و اپوزیسیون تاجیک در تهران ادامه یافت. آنها در باره‌ی اصلاحات سیاسی موافقت کردند که شامل رسمیت شناختن احزاب سیاسی نیز بود.
- ۲۷ ژوئن ۱۹۹۷ موافقتنامه صلح در مسکو امضاء شد. نکات اساسی آن علاوه بر خاتمه دادن رسمی به مناقشات پنج ساله عبارت بود از:
- برگشت اپوزیسیون و پناهندگان به تاجیکستان؛ به رسمیت شناخته شدن احزاب سیاسی اپوزیسیون؛ ادغام نیروهای مسلح اپوزیسیون در ارتش ملی؛ اختصاص ۳۰ در صد کرسی‌های حکومت به جبهه اپوزیسیون و تأسیس کمیسیون سی و شش نفری آشتی ملی با شرکت متساوی حکومت و اپوزیسیون.
- ۳ ژوئیه ۱۹۹۷ اعضای کمیسیون آشتی ملی در مسکو جلسه کرد تا رئیس آنرا از میان نمایندگان اپوزیسیون و معاون آنرا از میان نمایندگان حکومت انتخاب کنند.
- ۱۵ اکتبر ۱۹۹۷ اکبر توره جانزاده پست معاون اول نخست وزیری را می‌پذیرد.
- ۱۳ دسامبر ۱۹۹۷ پارلمان تاجیک مصونیت ۸ عضو را از دادگاهی شدن لغو می‌کند.
- ۱۵ ژانویه ۱۹۹۸ سید عبدالله نوری، رئیس کمیسیون جبهه‌ی متحد اپوزیسیون از جبهه خارج می‌شود. دلیل آن عدم موفقیت حکومت برای واگذاری ۳۰ در صد کرسی‌ها برای اپوزیسیون، تعلل در عفو رسمی اعضای جبهه متحد که در جریان جنگ پنج ساله زندانی شده بودند و ناکامی حکومت در برگشت دادن جنگجویان از افغانستان می‌باشد.
- ۱۱ فوریه ۱۹۹۸ در مورد سپردن تعدادی از وزارت‌ها به جبهه متحد موافقت حاصل شد. ۳۰ در صد پست‌ها تفویض گردید که شامل وزارت‌های اقتصاد، کار و استخدام و ریاست کمیته‌ی گمرکات بود.
- ۲۱ مه ۱۹۹۸ پارلمان تاجیک تعیین توره جانزاده و دولت عثمان را به پست‌های جدید رد می‌کند.
- ۲۳ مه ۱۹۹۸ پارلمان تاجیک احزابی را که کمک پولی یا ایدئولوژیکی از طرف کشورهای خارجی به دست می‌آورند، ممنوع قرار داد.
- ۲۱ مه ۱۹۹۸ بانک جهانی ۵۰۰۰۰ دلار به منظور تأسیس مراکز بهداشت و انجمن‌های مسلکی تأدیه کرد.
- ۲۷ ژوئیه ۱۹۹۸ رحمانوف اعضای گروه‌های مسلح را از داشتن ریش که میان جنگجویان جبهه رایج بود، منع می‌سازد.
- ۴ ژانویه ۱۹۹۹ ستاد رهبری قبلی جبهه‌ی متحد تاجیک بتاريخ ۳۱ دسامبر در بیانیه‌ای هشدار می‌دهد که همه آنهائیکه با روند صلح در تاجیکستان مخالفت می‌کنند بدون در نظرداشت خدمات قبلی آنان مجازات خواهند شد.

- ۴ ژانویه ۱۹۹۹ حکم بازداشت عبدالملک عبدالله جانوف که در شورش‌های اول نوامبر دست داشت، صادر می‌گردد.
- ۴ ژانویه ۱۹۹۹ کمیسیون آشتی‌ملی تاجیکستان به جبهه‌ی متحد تاجیک دستور می‌دهد که فهرست سلاح و مهمات خود را ترتیب دهد.
- ۱۱ ژانویه ۱۹۹۹ نخستین دیدار رؤسای جمهور تاجیکستان و ازبکستان بعد از آنکه امام‌علی رحمانوف ازبکستان را متهم به جا دادن جدائی‌طلبان تاجیک کرد، برگزار شد و در آن در باره‌ی جریان مجدد گاز به توافق رسیدند.
- ۱۴ ژانویه ۱۹۹۹ شورای امنیت، مقامات تاجیکستان و وزارت داخله (کشور) را نسبت به ناکامی شان در جلوگیری از اغتشاش نوامبر ۱۹۹۸ در لنین‌آباد رسماً توبیخ کرد. امام‌علی رحمانوف کشور همسایه ازبکستان را بخاطر دخالت مستقیم در ناآرامی‌های نوامبر به رهبری محمود خدای بردی‌یوف و عبدالملک عبدالله جانوف متهم ساخت.
- ۱۸ ژانویه ۱۹۹۹ روزانه یک تن مواد مخدر از افغانستان به تاجیکستان قاچاق می‌شود. حکومت آلمان کمپیوتر و سایر وسایل برای مبارزه بر ضد مواد مخدر را به قیمت چندین هزار دلار به تاجیکستان اهداء کرد.
- ۲۵ ژانویه ۱۹۹۹ جنگ سالار روشن غفوروف و پنج نفر از گروه او که چند نفر را بخاطر پول گروگان گرفته بودند، زندانی شدند. نتایج تحقیقات ابتدائی در مورد ناآرامی‌های نوامبر لنین‌آباد بیان می‌کند که محاکمه‌ی ۱۶۲ نفر از اشرار متهم در آینده نزدیک آغاز می‌شود.
- ۲۶ ژانویه ۱۹۹۹ جبهه متحد تاجیک و کمیسیون آشتی‌ملی در باره‌ی هشت کاندید دیگر برای پست‌های معاون اول وزارت‌های داخله (کشور)، خارجه و امنیت موافقت می‌کنند.
- ۲۷ ژانویه ۱۹۹۹ روشن غفوروف در تاریخ ۲۲ سپتامبر اعتراف می‌کند که شلیک گلوله از جانب او منجر به کشته شدن شخصیت مهم تاجیک اوتوخان لطیفی و ۲۵ نفر دیگر شد.
- ۸ فوریه ۱۹۹۹ رحمانوف روسیه را به عنوان یگانه همکار و ضامن ثبات و امنیت در تاجیکستان اعلام داشت.
- ۹ فوریه ۱۹۹۹ سال ۱۹۹۹ به عنوان سال مبارزه علیه تروریسم و جنایات تنظیم شده به ویژه در رابطه با تجارت مواد مخدر اعلام گردید.
- ۱۱ فوریه ۱۹۹۹ کمیسیون آشتی‌ملی پیشنهاد تأسیس پارلمان را مطرح کرد و وظیفه گرفت که تعدیلات و تغییرات را در قانون اساسی پیشنهاد کند تا راه برای انتخاب پارلمان و ریاست جمهوری فراهم گردد.
- ۱۶ فوریه ۱۹۹۹ مفتی‌های روسیه و تاجیکستان در مورد پیشبرد کنفرانس‌های منظم در باره‌ی مسائل روحانیت، افتتاح مدارس و مساجد و دیدارهای منظم به توافق رسیدند.
- ۲۴ فوریه ۱۹۹۹ رحمانوف هشدار داد که ۴۰۰ نفر در افغانستان مشغول آموختن عملیات خرابکارانه می‌باشند.
- ۲۶ فوریه ۱۹۹۹ شورای امنیت سازمان ملل متحد افتتاح دو دفتر را در خجند و قرا تگین اعلام کرد و هشدار داد که عدم اعتماد بین حکومت و جبهه متحد پیامدهای وخیم خواهد داشت.
- ۳ مارس ۱۹۹۹ رحمانوف فرمان ادغام کامل نیروهای جنگی اپوزیسیون در ارتش ملی را صادر کرد و همچنین دستور داد که آنها مورد عفو قرار گیرند.

۱۶ مارس ۱۹۹۹	رحمانوف دستور داد که آن اعضای جبهه متحد تاجیک که شرایط ادغام را با ارتش ملی تکمیل کردند، مسلح شوند و به واحدهای جدید انتقال یابند.
۱۸ مارس ۱۹۹۹	پنج عضو دیگر جبهه‌ی متحد مطابق شرایط موافقتنامه سال ۱۹۹۷ به پست‌های حکومتی تعیین شدند.
۳۱ مارس ۱۹۹۹	صفرعلی کنجه‌یوف، رهبر حزب سوسیالیست، رئیس قانون‌گذاری و کمیته‌ی حقوق بشر پارلمان در جلوی منزلش توسط تفنگداران ناشناس ترور می‌شود.
۶ آوریل ۱۹۹۹	چهار حزب مخالف در تاجیکستان یعنی حزب وحدت مردمی تاجیکستان، تاجیکستان آزاد، حزب جمهوری‌خواه مردم تاجیکستان و حزب بخاطر صلح سراسری در تاجیکستان هشدار می‌دهند که کشتار عام منطقه‌ی و قومی رحمانوف منتج به یک جنگ جدید خواهد شد.
۱۲ آوریل ۱۹۹۹	سازمان ملل عملیات خود در منطقه‌ی گرم را از سر می‌گیرد و جمعاً ۹۰۰ نفر از جنگجویان تاجیک در سه واحد موقتی نظامی گروه بندی شدند.
۱۳ آوریل ۱۹۹۹	رحمانوف پنج نفر از کارمندان بلند پایه اپوزیسیون جبهه متحد تاجیک را به اتهام سهل‌انگاری و عدم موفقیت در جمع‌آوری مالیات از کاربرکنار ساخت.
۱۴ آوریل ۱۹۹۹	مقامات تاجیک و ازبک در باره‌ی همکاری‌ها در ساحه گمرکات، ترانزیت اموال و مسافران و مسائل مرزی و انتقال گاز طبیعی مذاکره کردند.
۱۵ آوریل ۱۹۹۹	سیدعبدالله نوری رئیس جبهه‌ی تاجیک امنیت ناظرین سازمان ملل در منطقه‌ی گرم را بعهدہ گرفت.
۲۳ آوریل ۱۹۹۹	با وجود اینکه ۲۳ نفر از نمایندگان اپوزیسیون جبهه‌ی متحد تاجیک در پست‌های حکومتی در مرکز تعیین شده اند، این مسأله در محله‌ها چندان پیشرفتی نداشته است.
۲۷ آوریل ۱۹۹۹	اپوزیسیون رحمانوف را بخاطر ابداع ورزیدن از تأیید تعدیلات در قانون اساسی که از طرف کمیسیون آشتی‌ملی پیشنهاد شده، انتقاد کرد.
۲۸ آوریل ۱۹۹۹	اتحادیه‌ی اروپا در رابطه روند صلح و ابداع ورزیدن رحمانوف از تأیید تعدیلات قانون اساسی که از جانب کمیسیون آشتی‌ملی پیشنهاد شده بود، ابراز تشویش کرد.
۲۹ آوریل ۱۹۹۹	در شب‌های ۲۷ و ۲۸ آوریل یک گروه مسلح اپوزیسیون شش افسر پلیس را در شرق تاجیکستان ربودند. رباینندگان برای رها ساختن افسران خواهان رهائی پنج نفر که متهم به انجام ۸۰ جنایت که مشتمل بر ۱۰ قتل می‌باشد، هستند.
۳۰ آوریل ۱۹۹۹	رحمانوف گفت تنها یک حکومت عرفی و حقوق‌البنیاد (سکولار) می‌تواند صلح را در تاجیکستان تضمین کند.
۱۱ مه ۱۹۹۹	چون وظیفه ناظرین سازمان ملل متحد در تاجیکستان به تاریخ ۱۵ مه پایان می‌یابد، کوفی‌عنان تمدید آنرا برای شش ماه دیگر پیشنهاد می‌کند. عنان یادآور می‌شود که تطبیق موافقتنامه ۱۹۹۷ در اثر عدم وجود اعتماد کامل بین حکومت و اپوزیسیون پیچیدگی پیدا کرده است.
۱۴ مه ۱۹۹۹	نمایندگان حکومت تنها با رفع اتهامات جاری بر اعضای اپوزیسیون و رهائی جنگجویان آنها موافقت می‌کنند و لی تقاضاهای دیگر را نمی‌پذیرند.
۱۷ مه ۱۹۹۹	شورای امنیت سازمان ملل از مقامات تاجیک می‌طلبد تا تطبیق برنامه صلح ۱۹۹۷ را با خلع سلاح جنگجویان، تأسیس یک گفت‌وگو سیاسی و بوجود آوردن شرایط لازم برای انجام همه‌پرسی برای انتخابات پارلمان سرعت بخشد. ۵۵۰۰ نفر از جنگجویان اپوزیسیون آزاد می‌شوند.

- ۱۹ مه ۱۹۹۹ رحمانوف می‌کوشد تا نوشتن اضافات بر قانون اساسی با سرعت انجام گیرد و راه را برای انتخابات پارلمانی هموار کند. انتخابات ریاست جمهوری به تاریخ ششم نوامبر ۱۹۹۹ تاریخ ختم دوره کار رحمانوف، برگزار می‌گردد.
- ۲۴ مه ۱۹۹۹ اعضای سازمان همکاری‌های اقتصادی (افغانستان، آذربایجان، ایران، قزاقستان، قرقیزستان، پاکستان، تاجیکستان، ترکیه، ترکمنستان و ازبکستان) در زمینه توسعه همکاری‌های منطقه‌ای و انکشاف شبکه صدور گاز و نفت وارد بحث شد.
- ۲۵ مه ۱۹۹۹ جبهه متحد می‌گوید تا زمانی که حکومت به تقاضاهای آنها در زمینه افزایش سهم جبهه در پست‌های دستگاه دولت در مرکز و محله‌ها مطابق معاهده ۱۹۹۷ نپردازد، آنها از اشتراک بیشتر در کمیسیون آشتی ملی خودداری خواهند کرد. آنها همچنین در بانک‌ها و سفارتخانه‌ها نیز ۳۰ درصد سهم می‌خواهند.
- ۲۶ مه ۱۹۹۹ حکومت تاجیکستان شرایط پیشنهادی اپوزیسیون را غیر قابل قبول می‌خواند و آنرا رد می‌کند.
- ۲۷ مه ۱۹۹۹ نماینده ویژه دبیر کل سازمان ملل در تاجیکستان پیشنهاد می‌کند که رحمانوف و سران اپوزیسیون با هم دیدار و در باره تقاضای اپوزیسیون صحبت کنند. روسیه و ایران به عنوان تضمین‌کننده از این پیشنهاد حمایت می‌کنند.
- ۲ ژوئن ۱۹۹۹ رحمانوف در مورد دیدار با رهبران اپوزیسیون برای بررسی تقاضاهای آنها موافقت می‌کند
- ۷ ژوئن ۱۹۹۹ تاجیکستان و چین در باره همکاری‌های دوجانبه مذاکره می‌کنند. چین در اعمار یک کارخانه بافندگی و یک کارخانه برای تهیه سیگار در تاجیکستان سرمایه‌گذاری می‌کند.
- ۸ ژوئن ۱۹۹۹ جبهه متحد یک گروه کاری را تأسیس می‌کند تا شرایط تجدید همکاری را با حکومت بر اساس موافقتنامه ۱۹۹۷ مطالعه کند.
- ۱۶ ژوئن ۱۹۹۹ مذاکرات بین گروه‌های کاری حکومت و جبهه متحد برای یافتن یک راه حل قابل قبول برای هر دو طرف ناکام شد.
- ۱۷ ژوئن ۱۹۹۹ اپوزیسیون موافقتنامه مسکو و دوشنبه را که شامل بر حفظ پایگاه روسیه در دوشنبه می‌باشد، رد کرد.
- ۱۷ ژوئن ۱۹۹۹ روسای جمهور اتحادیه آسیای میانه موافقت کردند تا همکاری‌های اقتصادی خود را تحکیم بخشیده، در تشکیل اقتصاد مشترک آسیای اقدامات عملی نموده و در اتحادیه مذکور برای گرجستان و ترکیه وضع مشاهداتی را بدهند.
- ۱۸ ژوئن ۱۹۹۹ نخست وزیران قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ترکمنستان سرمایه‌گذاری پنجاه میلیون دلار را در بیست و پنج پروژه منظور کردند. آنها همچنین موافقت کردند که فعالیت شبکه‌های برق خود را با هم دیگر هماهنگ سازند.
- ۲۲ ژوئن ۱۹۹۹ رحمانوف چهار نفر از نامزدان اپوزیسیون را در پست‌های حکومتی تعیین کرد.
- ۲۵ ژوئن ۱۹۹۹ اسلام کریموف از دولت‌های آسیای درخواست کرد که حکومت و اپوزیسیون تاجیکستان را به همکاری بیشتر تشویق کنند. او تلاش بعضی از اشخاص و نیروها را که می‌خواهند در تاجیکستان دولت اسلامی تأسیس کنند، بر ضد منافع منطقه قلمداد کرد.
- ۲۹ ژوئن ۱۹۹۹ رحمانوف در چهارچوب موافقتنامه صلح ۱۹۹۷ و طبق تقاضای جبهه متحد تعدیلاتی را در قانون اساسی منظور کرد. اما رحمانوف تقاضای جبهه متحد را در مورد حذف ماده اول قانون اساسی که دولت تاجیکستان را یک دولت غیر مذهبی می‌شمارد، رد کرد.

- ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۹ بانک ملی تاجیکستان نرخ مبادله دلار را ثابت ساخته و نرخ یک دلار را به ۱۴۰۰ روبل تاجیکی تعیین کرد.
- ۲۲ ژوئیه ۱۹۹۹ بیش از ۷۰ درصد مردم تاجیکستان از انتخاب دو باره رحمانوف در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۹۹ پشتیبانی می‌کنند.
- ۲۹ ژوئیه ۱۹۹۹ اوکراین از دوشنبه می‌طلبد که وام‌های خود را با پنبه تأدیه کند. هردو کشور معاهده را امضاء کردند که تاجیکستان بخشی از قرضه ۶۰ میلیون دلار را با ۷۰۰۰ تن پنبه به کیف تأدیه کند.
- ۴ اوت ۱۹۹۹ روند خلع سلاح جنگجویان اپوزیسیون و ادغام آنها در ارتش تاجیک و یا در نیروهای وزارت کشور تکمیل گردید. این کار اپوزیسیون را از یک نیروی نظامی به نیروی سیاسی تبدیل کرد.
- ۵ اوت ۱۹۹۹ تاجیکستان با اعزام نیروهای سرحدی قدرت نگهبانان مرزی روسی را که در مرز تاجیکستان و افغانستان متمرکز هستند، تحکیم می‌بخشد.
- ۹ اوت ۱۹۹۹ تاجیکستان ممکن است که تنها ۳۸۰۰۰۰ تن پنبه بدست بیاورد. این تنها نصف هدف تعیین شده در نقشه جمهوری است.
- ۱۲ اوت ۱۹۹۹ دادگاه عالی تاجیکستان ممنوعیت بر احزاب اپوزیسیون را که در سال ۱۹۹۲ صورت گرفته بود، لغو کرد.
- ۱۶ اوت ۱۹۹۹ کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل لغو قرار ممنوعیت احزاب اپوزیسیون را از طرف دادگاه عالی تاجیکستان گام مهمی در راه تطبیق موافقتنامه صلح ۱۹۹۷ دانست.
- ۱۶ اوت ۱۹۹۹ رحمانوف و جیانگ زمین در باره‌ی چند معاهده‌ی دو جانبه اقتصادی بحث نموده و موافقتنامه امضاء کردند. آنها همچنین در مورد علامت‌گذاری مجدد بخشی از سرحد که مورد منازعه بود، قرارداد امضاء کردند. اما در مورد ادعای ارضی چین بر قسمت‌هایی از بدخشان کوهی منطقه خود مختار تاجیکستان به موافقت نرسیدند.
- ۱۸ اوت ۱۹۹۹ مقامات قرقیز گفتند که گروه‌های جنگنده مرکب از ازبک‌های تحت اداره جمعه‌نمگانی در نظر دارند در دره فرغانه، اندیجان، نمگان و لنین‌آباد یک دولت اسلامی ایجاد کنند.
- ۱۹ اوت ۱۹۹۹ بعد از آنکه دادگاه عالی تاجیک رفع ممنوعیت و قیودات بر احزاب جبهه‌ی متحد را اعلام کرد، اپوزیسیون انحلال واحدهای مسلح خود را اعلان نمود.
- ۲۶ اوت ۱۹۹۹ رؤسای جمهور قرقیز و تاجیک موافقت می‌کنند تا نقاط عبوری بین مرزهای شانرا مسدود سازند.
- ۳ سپتامبر ۱۹۹۹ ۶ نوامبر ۱۹۹۹ به عنوان روز انتخابات ریاست جمهوری تعیین گردید. سه میلیون تاجیک واجد شرایط رأی‌دهی هستند.
- ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۹ تاجیک‌ها در باره دو تعدیل پیشنهادی بر قانون اساسی یعنی تمدید زمان کار رئیس جمهور به هفت سال و ایجاد پارلمان دو اتاقه رأی می‌دهند.
- ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۹ حزب اپوزیسیون اسلامی که در سابق غیر قانونی شناخته شده بود، دولت عثمانوف را در برابر رحمانوف برای ریاست جمهوری کاندید می‌کند.
- ۱ اکتبر ۱۹۹۹ رحمانوف که از طرفداران جمع شش و دو است در جلسه‌ی عمومی سازمان ملل متحد طالب راه‌های سیاسی برای پایان دادن جنگ افغانستان شد.
- ۳ اکتبر ۱۹۹۹ مناطق شرقی تاجیکستان و جنوب قرقیزستان به منظور اخراج ناراضیان ازبک توسط هواپیماهای ناشناس بمباران می‌گردد.

- ۴ اکتبر ۱۹۹۹ وزیر خارجه طالبان به تاجیکستان در رابطه تدارک سلاح به احمدشاه مسعود اخطار می‌دهد.
- ۴ اکتبر ۱۹۹۹ وزارت خارجه ازبکستان بمباران مناطق تاجیکستان را انکار کرد.
- ۶ اکتبر ۱۹۹۹ عبدالله نوری، رهبر جبهه متحد بمباران روستاهای تاجیکستان را تقبیح نموده ازبکستان تقاضا کرد تا حملات خود را بر این روستاهای بی‌دفاع متوقف سازد.
- ۶ اکتبر ۱۹۹۹ رحمانوف در برگشت از ایالات متحده امریکا، در مسکو با ولادیمیر پوتین در باره‌ی امنیت منطقوی و همکاری‌های نظامی گفتگو کرد.
- ۱۰ اکتبر ۱۹۹۹ وزارت خارجه تاجیک رسماً نسبت به بمباران پی‌درپی روستاهای تاجیک به ازبکستان اعتراض کرد.
- ۱۱ اکتبر ۱۹۹۹ دولت عثمان (حزب نهضت اسلامی)، سلطان کواتو (حزب دموکرات- پلاتفرم تهران) و سیف‌الدین تورایف (حزب عدالت) تقاضا کردند انتخابات ریاست جمهوری تا ۶ نوامبر به تعویق انداخته شود. آنها هر سه تهدید می‌کنند که اگر مدیرهای نواحی در مراکز رأی‌گیری در امور انتخابات مداخله کنند، آنها انتخابات را بکلی تحریم خواهند کرد.
- ۱۲ اکتبر ۱۹۹۹ کمیسیون مرکزی انتخابات از ثبت نام دولت عثمانوف، سلطان کواتو و سیف‌الدین تورایف به این دلیل که ۱۴۵۰۰۰ امضاء لازم برای نامزدی ریاست جمهوری را بدست نیاورده اند، امتناع ورزید.
- ۱۸ اکتبر ۱۹۹۹ اپوزیسیون تاجیک تعلیق اشتراک نمایندگان را در کمیسیون آشتی‌ملی به عنوان اعتراض بخاطر عدم توانائی مقامات در انجام تقاضای آنها اعلام کرد.
- ۱۹ اکتبر ۱۹۹۹ رئیس اداره سازمان امنیت و همکاری اروپا در تاجیکستان و اعضای سازمان امنیت و همکاری اروپا در ملاقات با جبهه‌ی متحد تاجیک در دوشنبه از سید عبدالله نوری رئیس اپوزیسیون تقاضا کردند تا در باره‌ی تصمیم جبهه‌ی متحد تاجیک در رابطه به تعلیق اشتراک در کار کمیسیون آشتی‌ملی مجدداً غور کند.
- ۲۲ اکتبر ۱۹۹۹ دادگاه عالی تاجیکستان در زیر فشار ایالات متحده امریکا به یکی از سه کاندیدان اپوزیسیون اجازه می‌دهد تا در انتخابات اشتراک کند.
- ۱ نوامبر ۱۹۹۹ رحمانوف و عبدالله نوری برای مدت هشت ساعت باهم به منظور رفع تنش ناشی از فیصله اپوزیسیون تاجیک برای به تعلیق در آوردن اشتراک در کمیسیون آشتی‌ملی با هم ملاقات می‌کنند.
- ۴ نوامبر ۱۹۹۹ سازمان امنیت و همکاری اروپا هیأتی را به غرض مشاهده‌ی انتخابات ۶ نوامبر ریاست جمهوری تاجیکستان اعزام نمی‌کند. قیودات بر کاندیدها و فعالیت‌های احزاب سیاسی و همچنین روند انتخابات با معیارهای سازمان امنیت و همکاری اروپا موافق نیست. اما دولت عثمان وزیر اقتصاد و امور اقتصاد خارجی در این رقابت باقی می‌ماند.
- ۴ نوامبر ۱۹۹۹ صندوق وجهی بین‌المللی به تاجیکستان وعده می‌دهد که به اقتصاد تاجیک جهت کاهش کسر بودجه و تحکیم میزان تأدیات آن کمک بیشتری خواهد کرد.
- ۶ نوامبر ۱۹۹۹ رحمانوف با بدست آوردن ۲,۸ میلیون رأی (۹۶ درصد) به عنوان رئیس جمهور انتخاب گردید. ناظرین روس و کشورهای مستقل مشترک گفتند که آنها در انتخابات تخلفی مشاهده نکردند.
- ۸ نوامبر ۱۹۹۹ کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل کار ناظرین ملل متحد را برای شش ماه تمدید کرد. او گفت که وظیفه ناظرین بعد از انتخابات پارلمانی (فوریه ۲۰۰۰) دیگر تمدید نخواهد شد.

- ۹ نوامبر ۱۹۹۹ کمیته‌ی مشترک موظف برای تهیه پیش‌نویس قانون و اجرای انتخابات پارلمانی وارد گفتگو شد.
- ۱۰ نوامبر ۱۹۹۹ هیجده نفر از طرفداران اپوزیسیون که بخاطر نقش شان در جنگ داخلی ۱۹۹۲ - ۱۹۹۷ زندانی شده بودند، از زندان آزاد شدند.
- حاجی اکبر توره جان‌زاده معاون اول نخست وزیر انتخابات انجام شده ۶ نوامبر ریاست جمهوری را آزاد و دموکراتیک خواند.
- ۱۲ نوامبر ۱۹۹۹ پیشنهاد کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل برای تمدید مدت کار ناظران سازمان ملل برای شش ماه دیگر در تاجیکستان منظور شد.
- ۱۶ نوامبر ۱۹۹۹ رحمانوف برای دور دوم به عنوان رئیس جمهور سوگند یاد کرد. در محفل برگزاری مذکور ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه، وزرای خارجه‌ی ایران، افغانستان، اوکراین و کارمندان عالی‌رتبه چین، هند و ازبکستان اشتراک کردند.
- ۱۶ - ۱۷ نوامبر ۱۹۹۹ اتحادیه اروپا انتخابات تاجیکستان را موافق به اصول دموکراسی و ارزش‌های آن ندانست.
- ۱۸ نوامبر ۱۹۹۹ رحمانوف در استانبول پیشنهاد کرد که سازمان امنیت و همکاری اروپا و سازمان ملل با هم مشترکاً بین احزاب دخیل در جنگ در افغانستان میانجی‌گری کنند.
- ۲۵ نوامبر ۱۹۹۹ نمایندگان حکومت و اپوزیسیون و کمیسیون آشتی‌ملی در راه حل اختلافات در باره‌ی چندین ماده‌ی مسوده‌ی قانون انتخابات به هم نزدیک تر شدند.
- ۲ دسامبر ۱۹۹۹ نمایندگان حکومت و اپوزیسیون در کمیسیون آشتی‌ملی نتوانستند اختلافات راجع به تعداد نمایندگان در هر اتاق پارلمان جدید را حل کنند.
- ۳ دسامبر ۱۹۹۹ وزارت عدلیه (دادگستری) حزب دموکرات (پلاتفرم آلماتا) را رسماً ثبت کرد. حزب دموکرات در سپتامبر ۱۹۹۱ ثبت شده بود و فعالیت آن در ژوئن ۱۹۹۳ ممنوع شده بود. بعداً این حزب به دو شاخه منشعب شد. جناحی که از اپوزیسیون فاصله گرفت یعنی حزب دموکرات تاجیکستان (پلاتفرم تهران) در ۱۹۹۵ ثبت شد. وزارت دادگستری ممنوعیت فعالیت حزب دموکرات تاجیکستان را لغو کرد.
- ۹ دسامبر ۱۹۹۹ اتوبک امیر بیکوف، رهبر جنبش لعل بدخشان با ذکر اختلافات حزب خود را از جبهه اپوزیسیون خارج ساخت.
- ۱۰ دسامبر ۱۹۹۹ قانون‌دانان تاجیک قانون انتخابات پارلمانی را که حکومت و اپوزیسیون روی آن موافقت نموده بودند، تأیید کردند.
- ۲۰ دسامبر ۱۹۹۹ اکیل اکیلوف از طرف رحمانوف به عنوان نخست وزیر تعیین می‌گردد. اکیلوف که ۵۵ سال دارد از فارغ‌التحصیلان انجمن (انستیتوت) ساختمانی مسکو می‌باشد او از سال ۱۹۷۶ الی سال ۱۹۹۲ به عنوان فعالین حزب کمونیست کار کرد. در ۱۹۹۳ به عنوان وزیر ساختمان تعیین شد. از ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۶ به عنوان معاون و از ژوئن ۱۹۹۶ به این طرف به عنوان معاون استاندار استان لنین‌آباد اجرای وظیفه نمود.
- ۲۲ دسامبر ۱۹۹۹ رحمانوف، در پی تعیین اکیل اکیلوف به عنوان نخست وزیر جدید تاجیکستان پنج نفر از جمله ۷ نفر معاونان صدارات را تعویض کرد. تنها حاجی اکبر توره جان‌زاده و ذاکر وزیروف در وظایف شان باقی ماندند.
- ۳۰ دسامبر ۱۹۹۹ در تهران سید عبدالله نوری، رهبر اپوزیسیون تاجیک و خاتمی، رئیس جمهور ایران در باره تحولات سیاسی در تاجیکستان همراه با آمادگی برای انتخابات پارلمانی آینده و روابط دو

جانبه اقتصادی و وضع سیاسی در آسیای میانه مذاکره کردند. آنها تأکید کردند که مناقشه در افغانستان باید از راه‌های مسالمت‌آمیز و با اشتراک همه‌ی نیروهای سیاسی افغانستان حل گردد.

پایان

فهرست منابع

منابع فارسی⁴⁹

- اتاخوانوا، خورشیده. نامه‌های صدرالدین عینی و ابوالقاسم لاهوتی، دوشنبه، دانش، ۱۹۷۸
- هادی‌زاده، رسول. احمد دانش، دوشنبه، معارف، ۱۹۶۷
- _____. ادبیات تاجیک در نیمه دوم قرن نوزده، دوشنبه، ۱۹۶۸
- الغزاده، ساتیم. احمد دانش، استالین‌آباد، ۱۹۴۶
- ایرکایف، م. بریا و مستحکم نمودن حاکمیت شوروی در تاجیکستان، دوشنبه، عرفان، ۱۹۹۶
- براگینسکی، ای. س. حیات و ایجادیات صدرالدین عینی، دوشنبه، عرفان، ۱۹۶۸
- تورسونوف، ش. کوپراتیف مطلوبات تاجیکستان، به مناسبت چهل سالگی پرشرف آن، دوشنبه، عرفان، ۱۹۶۴
- توره‌جان‌زاده، اکبر. میان آب و آتش طرح صلح/انداختم، تهران، ۱۹۹۸
- جهانگیری، گیسو. "زمینه‌های تشکیل هویت ملی تاجیکان" در فصلنامه کل مراد، ۱-۳، دانش ۱۹۹۷
- حقنظر، شهاب‌الدین. نیستان خیال، دوشنبه، ۱۹۹۹
- حکیم، میرزا سراج. تحف اهل بخارا، دوشنبه، ۱۹۹۲
- خالق زاده، عبدالقدیر، تاریخ سیاسی تاجیکان از استیلای روسیه تا امروز، دوشنبه، ۱۹۹۴
- _____. تاجیکان ماوراءالنهر. از استیلای روسیه تا استقلال، دوشنبه، ۱۹۹۷
- رجیوف، ز. از تاریخ افکار اجتماعی - سیاسی خلق تاجیک در نیمه دوم قرن ۱۹ و اوئل قرن ۲۰، استالین‌آباد، ۱۹۵۹
- سعدی، سید. تاریخ مختصر سیاسی تاجیکان افغانستان، دوشنبه، دانش، ۱۹۹۷
- شادمان، یوسف. تاجیکستان: بهای آزادی، تهران، ۱۳۷۳
- شاه منصور، شاه میرزا. میرزا حمد شریف‌زاده، هزار قندیل، خجند، ۱۹۶۹
- شریفوف، خال‌مراد. مدنیت شکوفان خلق تاجیک، دوشنبه، عرفان، ۱۹۶۷
- شکور زاده، میرزا. (گردآوری و تحقیق)، تاجیکان در مسیر تاریخ، تهران، ۱۳۷۳ (به خط فارسی)
- شکوروف، م. پ. تاریخ فشرده تشکیل مدنیت سوسیالیستی تاجیک (□□□□ - □□□□)، دوشنبه، عرفان، ۱۹۶۰
- صاحب نظر، اصل‌الدین. صبح ستاره کش، جلد اول، دوشنبه، دانش، ۱۹۹۷
- _____. دشمنان خلق، دوشنبه، ۱۹۹۹
- عثمان، ابراهیم. صلح نبی‌یوف، دوشنبه، ۱۹۹۵
- عثمان، دولت. تاجیکستان در تلاش استقلال، کابل، ۱۹۹۶
- عثمانوف، ا. دورانوف، د. تاریخ مطبوعات تاجیک، دوشنبه، معارف، ۱۹۹۷
- عثمانوف، ب. م. رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) بر تشکیلات‌های حزبی آسیای میانه در سال‌های □□□□ - □□□□، دوشنبه، عرفان، ۱۹۶۶

⁴⁹. همه فهرست‌ها به ترتیب الفبا است

- عینی، صدرالدین. *اکنون نوبت قلم است*، آثار برگزیده در دو جلد، دوشنبه، عرفان، ۱۹۷۷
- _____. *تاریخ انقلاب بخارا*، دوشنبه، ادیب، ۱۹۸۷
- _____. *یادداشت‌ها*، (بخش ۱ و ۲)، دوشنبه، ادیب، ۱۹۹۰
- فطرت، عبدالروف بخارائی. *مناظره مدرس بخارائی با یک نفر فرهنگی در هندوستان در باره مکتب جدید*، استانبول، مطبعه اسلامی، ۱۳۲۷ (به خط فارسی)
- قهاروف، عبدالاحد. *مشعل شرق*، سرسخن به کتاب *چهل سال پیشرفت*، دوشنبه، عرفان، ۱۹۶۴
- کریم، بوری. *فریاد صلح*، مسکو، ۱۹۹۷
- کریموف، ت. *تاجیکستان در سال‌های انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷*، دوشنبه، عرفان، ۱۹۸۶
- _____. *شورش سال □□□□ در تاجیکستان*، دوشنبه، ۱۹۶۶
- کنجهیوف، صفر علی. *تبدلات تاجیکستان*، دوشنبه، ۱۹۹۳
- کیلدیوف، ای. سیدوف، م. *از تاریخ نشریات ادبیات سیاسی در تاجیکستان*، دوشنبه، عرفان، ۱۹۶۸
- گیمپیلویچ، پ. سونین ا. *اکتبر کبیر و تشکیل دولت شوروی سوسیالیستی تاجیک*، دوشنبه، دانش، ۱۹۶۷
- ماکشوف، ا. ب. *حزب اکتبر در بخارا، (تارومار ضد انقلاب در جمهوری خلق بخارا در سال‌های □□□□ - □□□□)*، دوشنبه، ۱۹۷۳
- محی‌الدینوف، ا. *"مردم شهر و اطراف بخارا تاجیکند یا ازبک؟"* در مجله رهبر دانش، شماره ۸-۹، ۱۹۲۸.
- مختاروف، احرار. *بابا جان غفوروف (خاطره‌ها)*، دوشنبه، دانش، ۱۹۹۲
- _____. *(ویراستار). خاطرات امیر عالم خان*، دوشنبه، ادیب، ۱۹۹۲
- نظروف، حقظیر. *رابطه بخارا و افغانستان از برپا شدن دولت درانی‌ها تا سقوط امارات بخارا*، دوشنبه، آکادمی علوم تاجیکستان، ۱۹۶۳
- نوری، سیدعبدالله. *آن سوی سیاست (مجموعه‌ی سخنرانی‌ها و بیانیه‌ها)*، تهران، ۱۳۷۵
- هاشمی، اعظم. *سرگذشت خونین سمرقند و بخارا*، لاهور، ۱۹۷۰
- یعقوب‌شاه، یوسف‌شاه، *تاجیکان (پیرامون اتنوگونیز)*، دوشنبه، ۱۹۹۴
- یوسف بیکوف، پ. *از بیسوادی سراسری بسوی قله‌های معرفت در چهل سال پرشرف*، دوشنبه، عرفان، ۱۹۶۴
- یوسفی، چوره. *از تاریخ مستجاده*، خجند، ۱۹۹۶

بدون مؤلف

- تاجیکستان در طی بیست و پنج سال، دوشنبه ۱۹۵۵
- تاریخ جمهوری خلق بخارا شوروی (□□□□ - □□□□)، مجموعه اسناد، تاشکند، ۱۹۷۶ / روسی/
- حزب کمونیست تاجیکستان در ارقام به مناسبت پنجاه سالگی (□□□□ - □□□□)، دوشنبه، ۱۹۷۷
- در باره تاریخ ساختمان شوروی در تاجیکستان (مجموعه اسناد)، دوشنبه ۱۹۴۱
- مواد در رابطه به تاریخ خلق تاجیک، استالین‌آباد، نشریات دولتی تاجیکستان، ۱۹۵۷

منابع به زبان روسی

- ارسلان، کویچیف. جایگاه مرزبندی ملی در وادی فرغانه (□□□□ - □□□□)، بشکیک، ۲۰۰۱
- اناتونینکو، ب. ا. تاریخ خلق تاجیک، جلد □، گذار به سوسیالیسم (□□□□ - □□□□)، مسکو، ۱۹۶۴
- _____. تاریخ جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان، دوشنبه، معارف، ۱۹۸۳
- بورنس. آ. سیاح در بخارا، مسکو، ۱۹۴۹
- بارتولد، وسیلی ولادیمیرویچ، شرح تاریخ تاجیک، تاشکند، ۱۹۲۵
- بینیگسین. ا. مسلمانی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، انتشارات ایکمه، پاریس، ۱۹۸۳
- پوسلفسکی، پ. ت. بخارا، سنت پتربورگ، ۱۸۹۱
- توپلینسکی، م. س. سپیدم تاجیکستان. خاطرات (□□□□ - □□□□)، مسکو، ۱۹۶۸
- تورسانزاد، اکبر. "فرهنگ انسان‌شناسانه یک برخورد. (نگاه از درون به تراژدی تاجیکستان)" در مجله آسیای میانه ۳ (۹)، ۱۹۷۹
- توی نبی، ا. ژ. درک تاریخ، مسکو، ۱۹۹۱
- چیچیرینه، ن. گ. جنبش مردمی در تاجیکستان، مسکو، مرکز آموزش مناسبات بین‌المللی ۱۹۹۰
- خالفین، ن. ا. الحاق آسیای میانه با روسیه، مسکو، ۱۹۶۵
- داستایوفسکی، ف. ب. آسیا برای ما چه مفهوم دارد؟ کلیات، جلد ۲، لنینگراد، ۱۹۸۴
- سوخروا، او. ا. بخارای قرن □□ اوئل قرن □□ (شهر فتودالی و اهالی آن)، مسکو ۱۹۹۶
- سید بایف، ت. س. اسلام و جامعه، مسکو، ۱۹۸۴
- شکوروف، ش. شکوروف، ر. آسیای میانه (روان تجربه تاریخ)، مسکو، ۱۹۹۶
- صفروف، گ. انقلاب استعماری (تجربه ترکمنستان)، مسکو، ۱۹۲۱
- غفوروف، ب. غ. تاریخ خلق تاجیک، مسکو، ۱۹۵۲
- _____. تاجیکان تاریخ قدیمترین، قدیم و میانه، مسکو، ۱۹۷۲
- قاری - نیازوف، ت. ن. نگاهی به راه گذشته، مسکو، ۱۹۷۰
- کینیپینه، ن. س. قفقاز و آسیای میانه در سیاست خارجی روسیه، مسکو، ۱۹۸۴
- ماسوف، رحیم. تاجیک: تاریخ با مهر اشد محرم، دوشنبه، ۱۹۹۵
- ماله شنکو، ا. "اسلام و سیاست در دولت‌های آسیای میانه" در مجله آسیای میانه و قفقاز، ۴ (۵)، ۱۹۹۹
- مدژیدوف، پ. م. غلبه بر مسائل مذهبی در شرایط گذار به سوسیالیسم بدون طی مرحله سرمایه‌داری، دوشنبه، ۱۹۷۳
- نیازی، عزیز. تاجیکستان: تشنجات منطقی بر زمینه بحران اقتصادی - اجتماعی. محیط زیست، جامعه و سنن...، مسکو، ۱۹۹۷
- ویشنفسکی، ا. ی. سیاست ملی لنینی در عمل (تحقق سیاست لنینی در تاجیکستان در دوره ساختمان سوسیالیسم)، دوشنبه، ۱۹۸۲

- Abdovakhitov Abdujabbar A. The Jadid Movement and Its Impact on Contemporary Central Asia. Islam and politics in Central Asia, 1999.
- Akbarzadeh, Shahram. "Why did Nationalism Fail in Tajikistan." *Europe Asia Studies*, vol. 48, No. 7, 1996.
- Allworth Edward. *Central Asia: A Century of Russian Rule*. Columbia University Press, New York, 1967.
- Bashiri, Iraj. *The Samanids and the Revival of the Civilization of Iranian Peoples*, Academy of Sciences of Tajikistan, Dushanbe, 1997.
- _____. *Prominent Tajik Figures of the Twentieth Century*, Borbad Foundation, Dushanbe, 2004.
- Bennigsen, Alexandre and S. E. Wimbush. *Muslims of Soviet Empire: A Guide*, Indiana University, 1986.
- _____. *Muslim National Communism in the Soviet Union. A Revolutionary Strategy for the Colonial World*, Chicago: University of Chicago, 1979.
- Conquest, Robert. *The Great Terror: A Reassessment*, Oxford University Press, 1990.
- Foltz, Richard. "The Tajiks of Uzbekistan," *In Central Asia Survey*, 15(2), 1996.
- Great Events of the 20th Century*. By the Editors of Time, Time Books, 1997.
- Gretsky, Sergei. "Civil War in Tajikistan: Causes, Developments and Peace." *In Central Asia: Conflict, Resolution, and Change. The Center for Political and Strategic Studies*, 1995, <<http://www.intr.net/cpss/cabook.html>>
- _____. *Russia's Policy in Central Asia*, Moscow, Carnegie Center, 1997.
- Hauner, Milan. *What is Asia to Us?* Unwin Hyman. London- Sidney Wellington, 1990.
- Hiro, Dilip. *Between Marx and Muhammad*, Harper Collins, London, 1995.
- Masov, Rahim. *The History of a National Catastrophe*. Edited and translated by Iraj Bashiri, Minneapolis, 1996.
- Perry, John R. "Tajik Literature: Seventy Years is Longer than the Millennium." *World Literature Today*, 1996.
- Pipes, Richard. *The Formation of the Soviet Union, Communism and Nationalism (1917-1923)*, Harvard University Press, Cambridge, 1964.
- Rakowska, Harmstone Teresa. *Russia and Nationalism in Central Asia: The Case of Tajikistan*. John Hopkins Press. 1970.

- Rubin, Barnett R. "Russian Hegemony and State Building in the Periphery. Causes and Consequences of the Civil War in Tajikistan." Carnegie Project on Political Order, Conflict and Nationalism in the Former Soviet Union, September, 1995.
- Rumer, Boris. *Central Asia: A Tragic Experiment*. New York, St. Martin's Press, 1987.
- Terzani, Tiziano. *Goodnight, Mister Lenin*. London, Picador, 1994.
- Wheeler, Geoffrey. *The Modern History of Soviet Central Asia*, London, Wiendenfeld & Nicholson, 1964.
- Zenkovsky, Serge A. *Pan-Turkism and Islam in Russia*. Harvard University Press, 1960.

Tajikan in the 20th Century

Author: Salim Aioubzod

Translation and Summary: N. Kawyani

Editor and Commentator: Professor Iraj Bashiri



Amsterdam – 2006